دانش

۸۴-۸۵
بهار و تابستان
۱۳۸۵

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

گنجینهٔ دانـــش

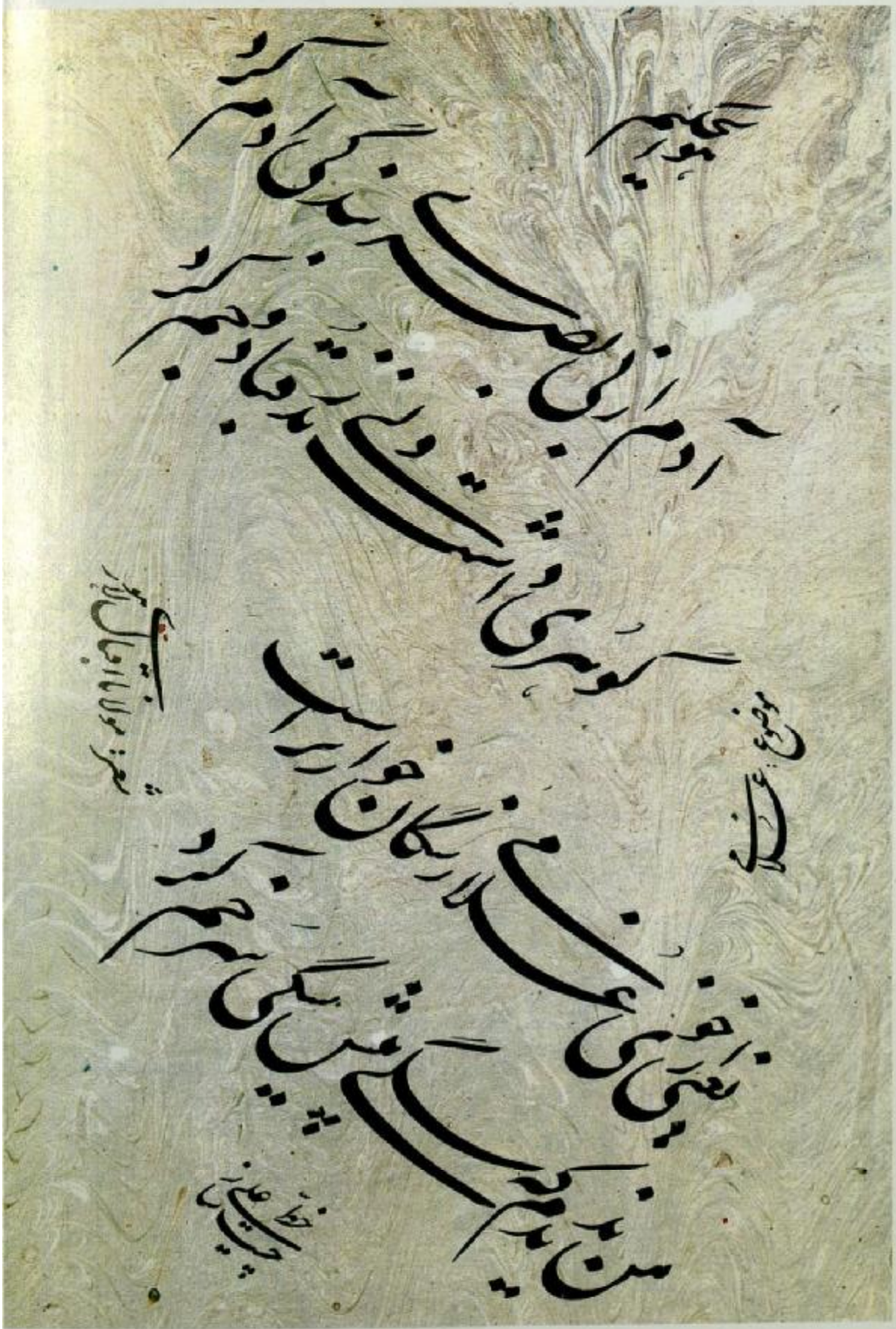

شعر علامه اقبال از پیام مشرق

به خط آقای علی چیت ساز خوشنویس معاصر ایران

دانش

۸۴ - ۸۵
بهار و تابستان
۱۳۸۵

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد

مدیر مسؤول وسردبیر: دکتر نعمت الله ایران زاده
مدیر : سید مرتضی موسوی
حروف چین: محمدعباس بلتستانی
چاپخانه: آرمی پریس(اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

دکتر کلثوم ابوالبشر	استاد دانشگاه داکا
دکتر نعمت الله ایران زاده	استادیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر سعید بزرگ بیگدلی	استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر محمد حسین تسبیحی	پژوهشگر و فهرست نگار
دکتر ساجد الله تفهیمی	استاد دانشگاه کراچی
دکتر احمد تمیم داری	دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر محمد مهدی توسلی	استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان
اکبر ثبوت	پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی
دکتر رضا مصطفوی	استاد دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر ابوالقاسم رادفر	استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر سید سراج الدین	دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر سلطان الطاف علی	استاد دانشکدهٔ دولتی کویته
دکتر محمد صدیق شبلی	استاد دانشگاه علامه اقبال
دکتر صغری بانو شکفته	استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر امیر حسن عابدی	استاد ممتاز دانشگاه دهلی
دکتر محمود عابدی	استاد دانشگاه تربیت معلم
دکتر عارف نوشاهی	دانشیار دانشکدهٔ گوردن
دکتر گوهر نوشاهی	استاد زبان و ادب اردو
دکتر گل حسن لغاری	استاد دانشکدهٔ دولتی تندوجام
سید مرتضی موسوی	پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
دکتر معین نظامی	دانشیار دانشگاه پنجاب
دکتر مهر نور محمد خان	استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر سید علیرضا نقوی	استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

روی جلد :

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد — عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد
ای دل از عشرت امروز به فردا فکنی — مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهد شد
حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود — قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد

«حافظ»

یادآوری

* فصلنامهٔ *دانش* ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* *دانش* کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* *دانش* در ویرایش مقاله ها آزاد است .
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :
  ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  دارای چکیدهٔ مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانوشته » و «کتابنامه» باشند.
  ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای *دانش* در نوبت چاپ قرار می گیرند.
* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان است.
* چاپ و انتشار مطالب *دانش* با آوردن نام مأخذ،آزاد است.

* ***نشانی دانش :***

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانهٔ ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ — پاکستان
تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ — ۲۸۱۶۰۷۶ دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵
Email : daneshper@yahoo.com
daneshper@gmail.com
http://ipips.ir

بهای هرشماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

سخن دانش ۵

معرفی نسخهٔ خطی

- اصول النغمات — صابر علی بن محمد شاه — ۹
  به کوشش محمد اطهر مسعود

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژهٔ علامه اقبال

- ناله های زار اقبال بر خرابه های غزنین — استاد دکتر غلام سرور — ۲۱
- شعر در شعر فارسی اقبال — دکتر ذوالفقار رهنمای خرمی — ۲۷
- خلیلی و اقبال — محمد افضال زاهد — ۴۹
- به بزرگداشت از اقبال (شعر) محمد علی امامی نائینی،حسن نیک بخت — ۶۹

اندیشه واندیشمندان (۲)

ویژهٔ حافظ

- عشق و ترکیبات آن در غزلیات حافظ — دکتر سید حمید رضا علوی — ۷۳
- اثرات حافظ شیرازی به ادب پشتو — سراج الاسلام سراج — ۱۰۳
- بررسی ترجمه های دیوان حافظ به اردو — علی بیات — ۱۱۱

اندیشه واندیشمندان (۳)

- اکبراله آبادی : شاعر طنز سرای و منتقد اجتماعی — دکتر محمد سلیم اختر — ۱۲۵
- سنائی : کور سو شمعی که خورشید شد — دکتر محمد بقایی (ماکان) — ۱۴۷
- میراث پُر عذوبت سخن رابعه — دکتر صغری بانو شکفته — ۱۵۹
- زبان و ادبیات فارسی در کشورهای منطقه — سید افسر علیشاه — ۱۶۵
- زبان و ادب فارسی در قرن بیستم در پاکستان — سید مرتضی موسوی — ۱۸۷

ادب امروز ایران

- داستان کوتاه : گل نشاط — نقی سلیمانی — ۲۱۳
- شعر : دکتر سید حسن حسینی ، نصر الله مردانی ، بهروز یاسمی — ۲۱۹

فارسی شبه قاره

- مولانا شبلی و شعر فارسی — دکتر مهر النساء م. خان — ۲۲۳

شعر فارسی امروز شبه قاره

۲۳۵ - ۲۴۸

دکتر سید وحید اشرف، محمد اقبال جسکانی ، دکتر خیال امروهوی ، دکتر محمود احمد غازی، سید سلمان رضوی ، دکتر اسلم انصاری، عظمی زرین نازیه ، جاوید اقبال قزلباش، رضیه اکبر، فتانه محبوب ، سمن عزیز، فائزه زهرا میرزا ، دکتر علی کمیل قزلباش، احمد شهریار، دکتر محمد حسین تسبیحی، سید نفیس خوارزمی ، فضل الرحمن عظیمی ، دکتر محمد سرفراز ظفر، فدا حسین نوشاد ، سید جواد موسوی

گزارش و پژوهش

- اخبار پژوهشی — دفتر دانش — ۲۵۱
- اخبار فرهنگی — دفتر دانش — ۲۵۳
- راهیان ابدیت — دفتر دانش — ۲۵۸
- گزارش هم اندیشی های علمی و جلسات انجمن ادبی فارسی اسلام آباد — توقیر حیدر — ۲۵۹

چکیدهٔ مطالب به انگلیسی

Abstracts of Contents in English — 1-11

A Glimpse of Contents of this issue — Syed Murtaza Moosvi

بسم الله الرحمن الرحیم
هست کلید در گنج حکیم

سخن دانش

هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست
ما به فلک می رویم عزم تماشا کراست؟
ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم
باز همانجا رویم جمله که آن شهر ماست
خود ز فلک برتریم وز ملک افزون تریم
زین دو چرا نگذریم؟! منزل ما کبریاست
گوهر پاک از کجا! عالم خاک از کجا!
بر چه فرود آمدیت؟ بار کنید این چه جاست؟
بخت جوان یار ما دادن جان کار ما
قافله سالار ما فخر جهان مصطفاست
بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست
شعشعهٔ این خیال زان رخ چون «والضّحاست»

«مولوی»

مجلهٔ دانش از مهر ۱۳۸۲ تا اکنون که شمارهٔ ۸۵ و ۸٤ ویژهٔ بهار و تابستان ۱۳۸۵ هـش به اهل ادب تقدیم می گردد، حدوداً سه سال است به سردبیری صاحب این قلم به عنوان خدمتگزار فرهنگ و تمدّن اسلامی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای احیای متون ادبی و تاریخی و گسترش زبان فارسی و تحکیم پیوندهای دینی و عاطفی منتشر می شود و از زمان انتشار نخستین شمارهٔ آن بیست و یک سال می گذرد.

با تأییدات خداوند حکیم و خبیر مجلهٔ دانش اینک نه تنها در شبه‌قاره بلکه در ایران، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و سایر مراکز دانشگاهی و نهادهای آموزشی دنیا مخاطبانی دارد و هر روز برتعداد متقاضیان این مجله در جهان فارسی افزوده می شود.

در این مدّت که حضرت احدّیت توفیق عطا فرمود تا آثار قلمی و ادبی شما را بخوانیم و نشرکنیم از خرمن فضل و ادب شما خوشه‌ها چیدیم و نکته ها آموختیم. از شمارهٔ بهار و تابستان ۸۲ دراین دورهٔ سه ساله وضعیت مطالب مندرج و آثار ادبی و اشعار منتشر شده در فصلنامهٔ دانش چنین بوده است :

- مقالهٔ ادبی : ۱۰٤ مقاله
- فارسی شبه قاره : ۱۸ مقاله

- **شعر فارسی امروز در شبه قاره** : ۱٤٤ اثر
- **ادب امروز ایران** : داستان کوتاه : ۸ اثر؛ شعر : ٦۱ اثر
- **معرفی نسخهٔ خطی**: نُه نسخهٔ خطی که ازآن میان شش اثر از نسخه های خطی موجود در کتابخانهٔ گنج بخش تصحیح و معرفی شده است .
- **کتابشناسی**: یک اثر باعنوان «کتابشناسی علی بن عثمان هجویری معروف به داتا گنج بخش». این کتابشناسی علاوه بر دانش، جداگانه در شمارگان ۲۰۰ نسخه به صورت کتاب منتشر و توزیع گردید.
- **معرفی کتاب و نشریات تازه** : بیش از ۱۵۰ اثر که بیشتر آنها از کتابهای تازه چاپ شده در ایران گزینش و معرفی شده است .
- **نامه ها** : گلچینی از گلزار باصفای خوانندگان ادیب و شاعر و پژوهشگر به همراه ادای سپاس و احترام به باغبانان بوستان ادب و دانش. صدها نامه و پیام الکترونیکی از شما عزیزان به دستمان می‌رسد که توفیق پاسخگویی و درج همهٔ آنها را در مجله نداریم و ازاین بابت پوزش می‌طلبیم. نامه‌های شما عزیزان از خواندنی‌ترین نوشته‌هایی بوده که دراین مدت توفیق خواندن آن را داشته‌ایم و از دیدگاهها، نکته سنجی‌ها و پیشنهادهای سازندهٔ شما در بهبود و ارتقای سطح کیفی مجلهٔ دانش سودجسته ایم.

عواطف و احساسات هنرمندانه و مهرورزانه و از سَرصدق و صفا و حتی دردمندانهٔ شما، انگیزهٔ بیشتری و روحیهٔ تازه‌تری برای خدمت به شما در ما ایجاد می‌کرد. این پیام‌ها مبیّن آن است که فصلنامهٔ دانش در حفظ میراث مشترک ادبی و فرهنگی منطقه و در جهان فارسی، مؤثر بوده است. به همهٔ صاحبان آثار ادبی- که پدیدآورندگان اصلی دانش هستند- دست‌مریزاد می‌گوییم و عزت همگان را از درگاه خداوند عزیز و هستی بخش خواهانیم.

می‌روم اما نمی‌دانم کجا — ای که از مقصد خبر داری بیا
ای نهان از دیده در هر جا روان — وی نسیم از تو به عیاری بیا
گفته بودی: من هوادارت بَسَم — اینت هنگام هواداری! بیا
این جدایی بخشی از تقدیر بود — نهی ما بود عین مَکَاری بیا*

الحمد لله اولاً و آخراً

سردبیر

* - از دفتر شعر «رهروان بی برگ»؛ تقی پور نامداریان یاتهران : سخن ۱۳۸۲، ص ۲۷۸ و ۲۷۹ .

معرفی نسخهٔ خطی

محمد اطهر مسعود

اصول النغمات
(گنجینهٔ مخطوطات شیرانی ، دانشگاه پنجاب ، لاهور)

اشاره :

نسخهٔ خطّی اصول النغمات منسوب به صابر علی بن محمد پناه در گنجینهٔ مخطوطات حافظ محمود خان شیرانی (۱۸۸۰ – ۱۹۴۶م) در دانشگاه پنجاب موجود است . در فهرست کتابخانهٔ مزبور چهار نسخهٔ خطّی در موضوع موسیقی مندرج است که اصول النغمات نخستین نسخهٔ خطی در «فهرست مخطوطات شیرانی » به شماره ۶۵۵ و ۶۵۶ ضبط شده است . مؤلف در قرن دوازدهم می زیسته که بافرمانروایی محمد شاه مقارن بود. دیوان شعری نیز از وی به یادگار مانده. کتاب دارای چند اصل هیجده فصل و حاوی جدولهای متعدد است. نسخهٔ مورد نظر در ۱۲۱۲ هـ ق نوشته شده . از نسخه های خطّی دیگر اصول النغمات در کتابخانهٔ آصفیه (حیدرآباد) و د راندیا آفس لندن موجود است.

***

حافظ محمود خان شیرانی (۱۸۸۰ – ۱۹۴۶م) نه تنها پژوهشگر طراز اول بلکه به عنوان یک عتیقه شناس نیز شهرت فراوانی دارد. وی افزون بر نسخه های خطّی و سکه شناسی به انواع سلاح نیز علاقهٔ خاصی داشت .بررسی «فهرست مخطوطات شیرانی " [۱] این امر را به اثبات می رساند که او به جای کمیّت یا تعداد نسخه ها به ارزش علمی آنها بیشتر اهمیت می داد، چنانکه شاهد هستیم بیشتر نسخه های خطی کتابخانهٔ شخصی این پژوهنده از چندین نظر ممتاز و برجسته می نماید. در گنجینهٔ مخطوطات شیرانی ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور، چهار نسخهٔ خطّی در زمینهٔ موسیقی به صفحات شمارهٔ ۶۵۵ و ۶۵۶ در فهرست مذکور ضبط شده است. « زمزمهٔ وحدت» ، چهارمین و آخرین نسخه به کوشش دکتر عارف نوشاهی به چاپ رسیده است. [۲] اینک به معرفی «اصول النغمات » اولین نسخهٔ خطّی در فهرست یاد شده می پردازیم .

بررسی علمی

این نسخهٔ خطّی مشتمل بر ٤٦ برگ دارای ۱۵ سطر می باشد . در برخی موارد تعداد سطور به ۱۹ الی ۲۰ هم می رسد . نُه برگ نخست از پایین کرم خورده می باشد و بنابراین آخرین دو سطر این صفحات را نمی توان خواند.

این نسخه به نستعلیق ساده کتابت شده و چنین گمان می رود که نویسنده به روانی و سرعت قلم برداشته است. اغلب انسجام دو واژه یا بیشتر به ویژه اصطلاحات فنی رقص و موسیقی شبه قاره برا ی خواننده مشکلاتی ایجاد می کند. سراسر این نسخه به جوهر سیاه کتابت شده امّا عناوین ، اصول ، فصول و اسامی کتب و غیره با کشیدن خط متمایز دیده می شود.

دکتر محمد بشیر حسین فهرست نویس مخطوطات شیرانی نسخهٔ «اصول النغمات» را چنین معرفی نموده است :« رک : هرمان اته ۲۰۳۳» [۳] اینجانب نسخه یاد شده را در مقاله ای مورد بررسی قرار داده و پس از تطبیق هر دو نسخه به نتیجه ای رسیده که التباس این دو نسخه درست نیست. [٤]

آغاز و پایان این نسخه خطّی کاملاً درست است اما هیچگونه شهادت دربارهٔ کاتب و مکان را نمی رساند.ترقیمه عبارت است از :

« تاریخ اتمام این نسخه به قول مصنف . تاریخ :

نهادم خوش به تعمیر مقامات رضای نغمه پیرا نیک بنیاد

چو تاریخش بجستم گفت هاتف اصول آصفی نیک بنیاد

اتمام یافت این نسخهٔ اصول النغمات به تاریخ هفتم ربیع الثانی ۱۲۱۲ هجری»

دکتر محمد بشیر حسین «اصول آصفی نیک بنیاد» را مصرعه تاریخ قرار داده ، عدد ٤۰٦ اخذ نموده و نتیجه گیری کرده است:« ازین مصراع ٤۰٦ به دست می آید که درست به نظر نمی رسد ». [۵] بر می آید که فهرست نویس در مورد اخذ اعداد این مصرعه تاریخ اشتباه کرده است . چون اگر به دقّت ملاحظه کنیم از این مصراع عدد ٤۵۵ به دست می آید. بازهم اگر اعداد ملفوظی را ملاک قرار دهیم جمع اعداد این مصراع ۱۰۷۲ است. شایان ذکر است که هر دوی این عدد هیچگونه مطابقت به تاریخ «هفتم ربیع الثانی ۱۲۱۲ هجری» ندارند که توسط کاتب در پایان این نسخهٔ خطّی ضبط شده است.

از نظر املاء نسخه مورد نظر طبق ابجد مروّج در قرن شانزدهم میلادی به سلک نگارش در آمده است . به جای « هـ » از صورتْ « ـهـ »

(های هوز) استفاده شده و برای «د» حرف «ژ» به کار رفته است . همچنین به جای حرف «ت» ، «ث» آمده است. چون اغلب اصطلاحات فنی رقص و موسیقی شبه قاره از حروف «د» ، «و» « ت » تشکیل می یابند، مقایسهٔ املای بعضی از اصطلاحات اصول النغمات ، که امروز نیز رایج است ، جالب خواهد بود : ادانا= اژانا ، کانهرا = کاهنژا [ص۱۵(الف)] ، توری = ثوژی [ص ١٤ (ب)]، تیپ = ثیپ [ص ٤ (الف و ب)] ، نت = نث [ص ١٤ (ب)].

محتویات کتاب :

زبان این نسخهٔ خطّی ساده و مرسل است . پس از مقدمهٔ مختصری که مشتمل بر حمد و نعت پیامبر (ص) می باشد، متن کتاب شروع می شود . به اسامی عده ای از راگ های موسیقی شبه قاره تکیه نموده مؤلف سعی کرده است که معانی بوقلمون از این پارهٔ نثر در بیاورد:

«قولی که دارای ملک سخن تواند بود حمد خالقی است که نغمات را..... موفور نموده و کلامی که شگفتگی برای بهار ازو استعاره ها باید نمود ثنای شهانه داوری است که چنین عجز شاهان بر آستانهٔ خیالش بود. قادری که به آهنگ حصول مقصود دست به دعا برآری بسارنگ ثمینی در خم ریخته . کریمی که به هر سو هاتف غیبش شور ایمن بودن عباد از عذاب انگیزد. بار خدایا روزی که پسر از حال پدر نداند و پور یاد پسر نباشد شفیع امم را ما از .... الخ» [ص ۱ (ب)]

لازم است ذکر شود که در اقتباس مزبور شهانه ، براری ، سارنگ ، سوها ، ایمن و پوریا از راگ های مروج و معروف موسیقی شبه قاره می باشند.

آخرین سطر صفحه ۱ (ب) را نمی توان به سبب کرم خوردگی به طور کامل خواند، امّا خوشبختانه نام مؤلف در آغاز صفحه ۲ (الف) موجود است:

« اما بعد....[۲ (الف)] اصول النغمات از مصنفات عالم محقق در علم موسیقی متعارف به صابر شاه که مرتب ساخته است آنرا بر شش اصل ... الخ»

پس از آن مؤلف اسامی شش اصل مع فصل های مربوط را ذکر نموده که بدین ترتیب است :

«اصل اول : در سر ادهیا یعنی فن سُر و این مشتمل است بر هژده فصل. فصل اول دربیان تعریف صوهٔ و اقسام آن به انواع مختلفه ؛ فصل دوم در بیان مخارج ناد یعنی صوهٔ به قول حکمای هند؛ فصل سیوم در صعود و هبوط سُر ؛ فصل چهارم در بیان سُرَت و سُر ؛ فصل پنجم در سده و اسده سُر ؛ فصل ششم در سُرتهای مقرریی (کذا) ؛ فصل هفتم در ذکر دوازده بکرت به معنی ....و نغمهٔ خارج از آهنگ ؛ فصل هشتم در احوال سُرت و سُر؛ فصل نهم در بیان تیور شدن سُر که تیبر (؟) تر گویند به معنی تیز و بلند و سخت شدن و کومل شدن یعنی ملایم شدن سُر ؛ فصل دهم در بیان نیچ جات سر یعنی پنج قوم سر؛ فصل یازدهم در بیان بادی سُر وغیر؛ فصلَ دوازدهم در ذکر گرام ؛فصل سیزدهم در بیان مورچهنا ؛ فصل چهاردهم در بیان ارچک(؟) ؛ فصل پانزدههم در بیان جمیع تانها ؛فصل شانزدهم در ذکر اقوال حکما در تعین هفت سر؛ فصل هفدهم در بیان برن سُر یعنی رنگ سُر ؛ فصل هژدهم در بیان النکار یعنی زیور سُر. اصل دوم : در راگ ادهیا و آن مشتمل است بر چهار ... فصل اول در ... [۲ (ب)] ... ثقات این علم ؛ فصل سیوم در بیان راگ و راگنی ها موافق فهم خود ؛ فصل چهارم در نوشتن تان و بیان اصطلاحات آن. اصل سیوم : دربیان پرکیرن کادهیا و آن مشتمل است شش فصل. فصل اول در بیان حروف الاپ و آن... مفرد و مرکب ؛ فصل دوم در شناختن چهار مقام الاپ؛ فصل سیوم در بیان الاپ بر چند وجه است؛ فصل چهارم دربیان اسامی گمگ ؛ فصل پنجم در تفریق و تعداد گوینده ها ؛ فصل ششم دربیان حسن وقبح گوینده ها؛ اصل چهارم : دربیان اقسام گیت که تصنیف قدیم است از تصانیف علم موسیقی و این را پر بند ادهیا می گویند . اصل پنجم : در تال ادهیا و آن علم اصول و بحور موسیقی است . اصل ششم :در ناد ادهیا به معنی فنِ سازها و این را است (کذا) ادهیا نیز گویند.»

پس از مندرجات ، مؤلف مطالب را به همین ترتیب مفصل بیان نموده و توضیح داده است . طولانی ترین فصل این کتاب فصل دوم اصل دوم به عنوان « دربیان راگ و اوقات رسایی (کذا) آنها» ا زصفحه ١٤ (الف) الی صفحه ٢٦ (ب) می باشد.

مؤلف از آثار متقدمین درباره موسیقی شبه قاره با ذکر آنها استشهاد و نقل قول نموده است . به عنوان مثال ذکر « تحفة الهند» در چندین مقام و «شمس الاصوات» در صفحهٔ ٢٦(ب) و نارد در صفحه ٥ (الف) را می توان ملاحظه کرد.

حتی یک نگاهی گذرا به این کتاب تسلط کامل مؤلف در زمینهٔ موسیقی را به خواننده روشن می سازد. سبک نگارش مؤلف برای توضیح نکات هنری بسیار مؤثر و علمی است. در ضمن بیان سرهای وادی ، سموادی ، انووادی و ویوادی راگ های مختلف در فصل یازدهم اصل اول ، چنین آمده است :

« فصل یازدهم در بیان اصالهٔ و فرعیهٔ سُر نسبت به هر راگ و راگنی . باید دانست که ترکیب هر راگ یا راگنی کم از پنج سُرو زیاده بر هفت سُر نیست و هر راگی صورتی علاحده دارد. بنابر آن به جهت تمیز هر راگی از راگ دیگر از سُر های هفتگانه بعضی را به اصل و بعضی را به مددگار و بعضی را به دشمن تسمیه کرده اند و این چهار قسم است : اول سُر بادی و آن سُری است که صورت راگ ازو پیدا می شود. بدین جهت آن را اصل آن راگ گویند مثلاً دهیوت در بهیرون و مدهم در مالکونس چون اصل و مبدء اینهاست پس هر واحد ازین هر دو سُر بادی هر یکی ازین دو راگ است. دوم سمبادی و آن ممد ومعاون بادی سُر باشد و راگ ازان افزون شود. سیوم انبادی و آن سُری است مددگار سمبادی. چهارم ببادی و آن سُری است دشمن سُر های مذکوره [ص ۷ (ب)] و راگ ازان بر هیبت خود نماند مثلاً در ٹوری و کانهرا گندهار بادی است و دهیوت سمبادی و پنجم وغیره سُرها انبادی و تیور گندهار ببادی است و در بهبهاس و کلیان گندهار بادی است و دهیوت و رکهب سمبادی و مدهم ببادی. پس در اقلیم راگ بادی سُر به جای سلطان است و سمبادی به مثابه وزیر و انبادی به مرتبهٔ امیر الامراء و ببادی مثل غنیم و چون درمیان بادی سُر و ببادی مباینت و مغایرت است در مواقع معینه پس هر یکی را دشمن دیگری شمرده اند و دشمنی موجب مفارقت است. پس مفارقت اینها در بعضی راگ ها به توسط دوازده سُرت است و در بعض به هشت و در بعض به چهار و به کم تر از چهار و زیاده از دوازده فرق نیست. محققین در راگنی بلاول که بادی او گندهار است و ببادی مدهم فرق این دو سر به دوازده سُرت گفته اند و در بهبهاس که هم چنین است تفاوت هشت سُرت است . در کلیان که نیز هم چنین است فرق به شش سُرت یافته شده و در مالسری که بادی پنچم و ببادی دهیوت است تفاوت چهار سُرت است و این علم این مقام متعلق به عمل است... الخ » [ص ۷ (ب)] همین طور در « فصل شانزهم در بیان تقرر هفت سر» مؤلف به تحلیل نظرات علمی موسیقی شبه قاره پرداخته که باز هم تسلط کامل وی بر موسیقی نظری را به اثبات می رساند:

فصل شانزدهم در بیان تقرر هر هفت سُر . به قول حکماء یونان وهند فیثاغورث می گوید که اصواتَ را اَز گردش افلاک مستنبط کرده اند . چون مآخذ آن افلاک است تأثیرات آن در دل ها مثل تأثیر کواکب ظاهر است و بعضیَ ازینها گفته اند که استنبَاط سُرها از حیوانی ققنس که در منقارش هفت سوراخ است مخرج اصوات مختلفه و متغایره و بعضی قایل صد سوراخ اند و حکماء هند هر هفت سر معنون(؟) به آواز هفت حیوان می کنند. سُر اول که کهرج است از آواز طاؤس اخذ کرده اند و رکهب را از آواز پیهه و گندهار را از آواز دنبه [ص ۱۱ (ب)] و مدهم را از آواز کبک و پنچم را از آواز کویل و دهیوَت را از آواز غوک و نکهاد را از آواز فیل و بعضی از یونانیان بر آن اند که سُر اول مَستخرج است از صدای فلک قمر و مخدوم این سر قمر است . بنابر آن کهرج را سفید رنگ مایل به سرخی و سبزی، و سیاهی و زردی (؟) انگاشته اند و مزاجش سرد و تر به غلبهٔ تری گفته و رکهب را مستخرج کرده اند از عطارد و رنگش نیلگون و.... و مزاجش سرد و خشک به غلبهٔ خشکی و گندهار را از زهره و سفید رنگ گندم گون مزاجش سرد و تر به غلبهٔ تری و مدهم را ا زآفتاب به لون نارنجی درخشان گرم وخشک به زیادتی گرمی و پنچم را از مریخ سرخ رنگ تیره گرم و خشک مزاج و دهیوت را از مشتری سفید رنگ مایل به زردی معتدل المزاج و ازان است که سبعه سیاره را دیوتهای سرهای هفتگانه می شمرند و سرنوکش (کذا) به اعتبار دیوتهای آسمانی نیز خوانند... [ص ۱۱ (ب)]

غیر از این همهٔ مولف برای توضیح نکته های فنی جدول هایی نیز درست کرده است . نخستین جدول از این نوع در صفحه ۹ (الف) آمده وسپس جدول های دیگر نیز در لابه لای متن کتاب می شود ملاحظه کرد . جدول در صفحهٔ ٤٥ (الف) بدون هیچ مدخل می باشد. گمان می رود که محتوای مربوط به این جدول در صفحهٔ پیشین تکمیل شده بود .

در ضمن ذکر شخصیات بلند آوازهٔ موسیقی شبه قاره مانند مرزا خان، نارد و رس برس خان ذکری از حضرت امیر خسرو را نیز به میان آمده است :

«سیوم تال سواری که اهل هند آنرا... خوانند مشترک است در بعضی تک و خیال فارسی وغیره و بیشتر در برت (؟) قوالان است و بعضی احداث آن منسوبَ به امیر خسرو دهلوی رحمة الله علیه کرده اند مرکب است از دو پلت و یک گر ، باز یک پلت... بر ضرب سیوم مقرر است . تمام.... آن یازده ماترا باشد بدین شکل است ... و تال فرو دست پنج ضربه از ایجادات امیر خسرو دهلوی است مشترک در خیال و ترانه ... الخ» [ص ٤٠ (ب)].

در مهم ترین قسمت این کتاب نظریه رده بندی راگ های مختلف مطرح شده است :

«فصل سوم در بیان راگ و راگنی ها موافق مت خود. چون این نحیف اکثر نقد کرتب و استعمال(؟) خود نزد اساتذه تقآت این فن به محک امتحان آورده خالص یافت از روی مقاله (؟) تناسب راگنی های متداوله با راگ ها که به سبب اتحاد بعض سُرت ها و سُرها و مورچهنا به اندک ملاحظه دریافته شود که این راگنی یقینی (؟) ازان راگ است،مت خود علیحده بیان نموده و شش راگ و شش شش راگنی قرار داده . راگ اول بهیرون ... الخ» [ص ٢٦ (ب)]

در مقابل چهار مت مروج در موسیقی شبه قاره ، مؤلف مت خود را به صراحت بیان نمودَه که طبق آن شش راگ اساسی وراگنی هایَ مربوط به آنها ، به این ترتیب می باشد:

١ – بهیرون : بهیروی ، رام کلی ، گوجری ، کهث ، گندهار، اساوری
٢ – مالکونس : باگیشری ، ثوڑی ، دیسی ، سوها، سگهرئی ، ملتانی
٣ – هندول : پوریا، بسنت ، للت، پنچم ، دهناسری ، ماروا
٤ – سری : گوری ، پوربی ، گورا، ترون ، مالسری، جیت سری
٥ – میگهـ : مدهـ مادهـ ، گوند ، شده سارنگ ، بڑهنس ، ساونت ، سورتهـ
٦ – نٹ: چهایا نٹ ، همیر ، کلیان ، کدارا، بهاگڑا، ایمن

ذکر مؤلف :

صابر شاه ، مؤلف این کتاب ، در صفحهٔ ٢ (الف) خود را « عالم محقق در علم موسیقی» معرفی نموده امّا پس از آن در اکثر جاها برای خود کلماتی همچون «مسود اوراق »[ص ١٤ (الف)] ، این نحیف [ص ١٤ (الف) ، ١٨ (ب)، ٢٦ (ب)] و فقیر [ص ٤٣ (الف)] به کار برده است .

اطلاعات متضاد و مختلف دربارهٔ مؤلف «اصول النغمات » وجود دارد . در دو قرن گذشته محققین اسم مؤلف این کتاب را غلام رضا ، رضا خان ، صابر علی بن محمد پناه و محمد رضا وغیره دانسته اند [٦] امّا هیچ یک از آنها وی را صابر شاه نگفته است. به گمان غالب، نسخه حاضر مورد استفادهٔ هیچکدام ازین پژوهشگران قرار نگرفته است بی مورد نیست اگر اطلاعاتی دربارهٔ صابر شاه تقدیم خوانندگان گردد.

به تلاش و تفحص اینجانب تنها در دو اثر ذکری از صابر آمده است [٧] . به گفتهٔ ولیام بیل ، میر سعید علی متخلص به صابر،موسیقار معروف

وابسته به دربار شاه عالم (حک ۱۷۵۹ – ۱۸۰٦م / ۱۱۷۳ – ۱۲۲۱ هـ . ق) رساله ای دربارهٔ موسیقی به زبان نیز نگاشته است امّا او هیچگونه اطلاعی دربارهٔ تاریخ تولد و درگذشت وی را در اختیار نمی گذارد. به پژوهش نبی هادی ، صابر شاه ساکن دهلی یک مرد صوفی در دوران محمد شاه (حک ۱۷۱۹ – ۱۷٤۸ م / ۱۱۳۱ – ۱۱٦۱ هـ . ق) می زیسته است. دیوان شعر که بیشتر دارای غزلیات وی است به یادگار مانده است . شایان ذکر است که نبی هادی نیز دربارهٔ تاریخ تولد یا دوران زندگانی صابر شاه و دیوان شعری اش اطلاعی در دست نگذاشته است . بر اساس پژوهش یاد شده به حتم نمی توان گفت که چه کسی از افراد مذکور مؤلف « اصول النغمات» (نسخهٔ شیرانی) مکتوبه ۱۲۱۲ هجری است . به نظر اینجانب این موضوع تلاش و پژوهش بیشتری می خواهد .

***

اینجانب تا به حال شانزده نسخهٔ خطّی « اصول النغمات الاصفی » یا « نغمات آصفی» را در آورده است و پژوهش بنده دربارهٔ معرفی یکی از این نسخه هایی موجود در اندیا آفس (لندن) اخیراً چاپ شده است [۸] رشید ملک، محقق به نام نسخه ای موجود در کتابخانهٔ آصفیه (حیدرآباد دکن) را معرفی نموده است [۹] اینجانب زیراکس نسخهٔ آصفیه را ملاحظه نموده ، تطبیق نسخهٔ آصفیه و شیرانی را عرضه می دهد :

شماره	نوع بررسی	نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه	نسخهٔ گنجینهٔ شیرانی
۱	نام کتاب	اصول النغمات الاصفی	اصول النغمات
۲	نام مؤلف	صابر علی بن محمد پناه	صابر شاه
۳	تعداد صفحات	هر صفحه شماره گزاری شده است . مشتمل بر ۸٦ صفحه است	اغلب نسخه از پایین کرم خورده است. در بعضی صفحات طرف چپ شماره گزاری شده است . نسخه کلاً ٤٦ برگ دارد
٤	کتابت	نستعلیق زیبا	در بعضی جاها خواننده دچار مشکل می گردد.
٥	آغاز	وجد انگیز ترنمی...	قولی که دارای ملک سخن ...
٦	انجام	در سال فرخ و هنگام فر... م رسیده و تاریخ اتمامش قانون... دلاویز وبلند آوازه سر آهنگ گردید: نهادم خوش به تعمیر	تاریخ اتمام این نسخه به قول مصنف تاریخ: نهادم خوش به تعمیر مقامات رضای نغمه پیرا نیک بنیاد

		مقامات رضا نغمه سرای نیک بنیاد چو تاریخ بجستم گفت هاتف اصول آصفی فرخ ایجاد ۱۲۰۷ هـ = ۱۷۹۲م	چو تاریخش بجستم گفت هاتف اصول آصفی نیک بنیاد اتمام یافت این نسخه اصول النغمات تاریخ هفتم ربیع الثانی ۱۲۱۲ هجری
۷	تعداد اصول و فصول	شش اصل دارد . اصل اول : ۱۸ فصل ، اصل دوم : ٤ فصل، اصل سوم : ٦ فصل، اصل های چهارم و پنجم و ششم به فصول منقسم نیست.	شش اصل دارد. اصل اول : ۱۸ فصل، اصل دوم: ٤ فصل، اصل سوم : ٦ نصل، اصل های چهارم و پنجم و ششم به فصول منقسم نیست.

عده ای از مشخصات دیگر نسخه آصفیه به قرار ذیل می باشد:

۱ – در پایان مهر « کتب آصفیه سرکار عالی حیدرآباد دکن » زده شده است . هر چند این نسخه شماره ویژه نخورده امّا بازهم بنا به کیفیت عمومی به ویژه خوشنویسی و تقطیع وغیره می توان گفت که نسخه مورد نظر به خصوص برای این کتابخانه آماده شده است .

۲ – زبان نسخه آصفیه به مراتب بهتر از زبان نسخه شیرانی می باشد. در نسخه آصفیه مؤلف ذکری از پدر بزرگوار و مرشد خود را بانهایت احترام به میان آورده که در نسخهٔ شیرانی موجود نیست.

۳ – از ماده تاریخ نسخهٔ آصفیه « اصول آصفی فرخ ایجاد» به لحاظ اعداد مکتوبی و ملفوظی عدد ۱۲۰۷ هـ . ق) مصادف با ۱۷۹۲ میلادی به دست می آید که از لحاظ تقویم تاریخی نیز درست است . مصادف بودن این مادهٔ تاریخ با دورهٔ حکومت آصف الدوله والی اودهـ (۱۷۷۵ – ۱۷۹۷م) بر صحت این نسخه دال است.

بنابر مطالعه « اصول النغمات» (نسخهٔ شیرانی) و تقابل آن با « اصول النغمات الاصفی » نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه می توان گفت که نسخهٔ شیرانی در حقیقت تلخیص نسخهٔ آصفیه است که توسط صابر شاه « عالم محقق در علم موسیقی » صورت گرفته است و او با تعویض آغاز و پایان و تصرفات دیگر در متن تلاش نموده است که این کتاب را به جای تألیف صابر علی بن محمد پناه ، به عنوان اثر خودش عرضه نماید.

حواشی

۱ – محمد بشیر حسین ، دکتر ، فهرست مخطوطات شیرانی (جلد اول ، دوم ، سوم)، ادارهٔ تحقیقات پاکستان ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ۱۹۷۳م.

۲ – عارف نوشاهی (مصحح)، زمزمهٔ وحدت، رساله ای در توافق موسیقی فارسی و هندی ، چهار ماهی ، معارف ، تهران ، دورهٔ هفدهم ، شماره ۱ ، فروردین – تیر ۱۳۷۹ هـ. ش، ص ۱۰۲ تا ۱۲۳

۳ – محمد بشیر حسین ، دکتر ، ایضاً ، ص ٦٥٥

٤ – محمد اطهر مسعود ، اصول النغمات (نسخهٔ اندیا آفس لندن) ایک تعارف (مقاله به زبان اردو) سه ماهی، فنون ، لاهور ، شمارهٔ ۱۲٦.

٥ – محمد بشیر حسین ، دکتر ، ایضاً ، ص ٦٥٥

٦ – محمد اطهر مسعود ، « نام مین کیا رکھا هے » (مقاله به زبان اردو) ، سه ماهی «دبستان » لاهور ، شماره ٥

7 – (a) . Beale, Thomas William, An Oriental Biographical Dictionary, Sind Sagar Academy, Lahore (Undated), p.338

(b) Nabi Hadi, Dictionary of Indo- Persian Literature, Abhinav Publications, New Delhi 1995, P. 523

۸ – محمد اطهر مسعود ، ایضاً ، سه ماهی « فنون» ، لاهور، شماره ۱۲٦

۹ – رشید ملک ، صابر علی ابن محمد پناه ،(مقاله به زبان اردو)، مجله «قومی زبان » ، کراچی ، شماره مئی ۱۹۸۷م، ص ۳٥ تا ۳۹.

*****

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژهٔ علامه اقبال

دکتر غلام سرور [1]

ناله های زارِ اقبال بر خرابه های غزنین [2]

چکیده:

در سال ۱۹۳۳ پادشاه وقت افغانستان از علامه محمد اقبال ، سید سلیمان ندوی و راس مسعود دعوت نموده بودکه در ضمن دیداری از افغانستان ، در زمینهٔ اصلاحیه در نظام آموزش عالی آن کشور توصیه هایی بنمایند. علامه اقبال از آرامگاه حکیم سنایی غزنوی نیز دیدن کرد. خاطرات این سفر را در مثنوی « مسافر» بازگفته است :

آه غزنی ! آن حریم علم و فن — مرغزار شیر مردان کهن
دولت محمود را زیبا عروس — از حنا بندان او دانای طوس

علامه ندوی هم به زبان اردو سفر نامهٔ مختصری با عنوان« سیر افغانستان» منتشر ساخته بود اما به فارسی نگاه گذرایی انداخته شده است .

***

در ضمن بیان وقایع موضوع دیدار علامه اقبال از خرابه های غزنین خوانندگان گرامی را به عقب ببریم؛ یعنی سال ۱۹۳۳ میلادی که این جانب به عنوان اولین دانشجوی درجهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه اسلامی علیگرهـ (هند) به ایران رفته بودم ، تا برای تهیهٔ مقاله ای برای درجهٔ دکتری که موضوع آن «تاریخ شاه اسماعیل صفوی» بود، مواد لازم را جمع آوری نموده به دانشگاه اسلامی علیگرهـ (هند) برگردم. من مدّت یک سال در ایران بودم و در تمام شهرهای بزرگ و به خصوص تهران ، مواد مطلوب را از نسخ خطّی که متعلق به دورهٔ زندگانی شاه اسماعیل صفوی بود، حاصل نموده به دانشگاه اسلامی علیگرهـ مراجعت نمودم و گزارش مفصّلی دربارهٔ مسافرت در ایران و تهیهٔ مواد لازم به خدمت شریف استاد بزرگوار خود دکتر سید هادی حسن، رئیس بخش فارسی دانشگاه اسلامیه علیگرهـ تقدیم نمودم .

---

[1] - رئیس اسبق گروه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی (م ۱۹۹۸م)

[2] - پژوهشی است که استاد فقید سالها قبل انجام داده بود.«دانش»

همان سال ۱۹۳۳م بوده است که استاد بزرگوار وقایع مسافرت خود را به افغانستان بیان فرمودند که متأسفانه به مرور سالیان دراز از ذهنِ منِ بنده رفت .

اکنون که پنجاه و دو سال از آن وقایع گذشته است ، باز به یاد همان وقایع افتادم ، زیرا در آن ایام تنها علامه اقبال بوده است که بر خرابه های غزنین زار نالید ، ولی در این ایام ناله های زار هزاران هزار مردم افغانستان نه تنها از خرابه های غزنین به گوش ما می رسد ، بلکه زاری های جانگداز آنان بر خرابه های تمام نواحی افغانستان به آسمان می رسد.

اینک برگردیم به موضوع خود ، البته لازم است که قبل از شرح وقایع موضوع وقایع مسافرت علامه اقبال را به افغانستان مختصراً بیان نماییم .

باید بگوییم که خروج شورشیان وقت علیه سلطنت شاه امان الله خان، که در نتیجهٔ آن شاه امان الله خان از تخت و تاج دست برداشته از افغانستان بیرون رفت ، و حبیب الله معروف به بچه سقّا ، سرگروه شورشیان سر کار آمد و مدّتی نگذشت که به حمله برادران محمدنادرخان پایتخت کابل از دست بچهٔ سقّا استخلاص شده، بچه سقا به قتل رسید ، و محمد نادر خان به لقب محمد نادر شاه بر تخت سلطنت، جلوس نمود . و وقایع مزبوره بین سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳م اتفاق افتاد .

محمد نادرشاه پادشاهی بود نرم خو و حلیم الطبع و گرایش خاصی به دین اسلام داشت . مردم افغانستان که به دین اسلام علاقه زیادی داشتند ، اقدامات محمد نادر شاه و برادران او را برای آبادانی کشور خود بسیار می پسندیدند ، ولی بدبختانه محمد نادر شاه چندی بعد به قتل رسید .

محمد نادر شاه برای اصلاح برنامهٔ تحصیلات عالیه در افغانستان سه نفر از دانشمندان بزرگ هندوستان آن روزه را برای مشورت به افغانستان دعوت نمود ؛ آن سه دانشمند بزرگ عبارت بودند از : علامه محمد اقبال ، علامه سیّد سلیمان ندوی و راس مسعود نوهٔ سید احمد خان ، رئیس آن روزهٔ دانشگاه اسلامیه علیگرهـ (هند).

این سه دانشمند بنا بر دعوت محمد نادرشاه در ماه اکتبر ۱۹۳۳م به افغانستان رفتند.

علامه اقبال در مثنوی خود که بعد از مسافرت افغانستان به عنوان «مسافر» گفته بود که موضوع خاص آن شرح وقایع مسافرت او به افغانستان بود ، زیر عنوان :

"مسافر وارد می شود به شهر کابل و حاضر می شود به حضور اعلی حضرت شهید (محمد نادر شاه).

در ستایش شهر کابل می گوید:

شهر کابل : خطهٔ جنّت نظیر — آب حیوان از رگ تاکش بگیر
چشمِ صائب از سوادش سرمه چین — روشن و پاینده باد آن سرزمین

علامه اقبال در بیت دوم اشاره به قصیدهٔ شاعر معروف موسوم به محمد علی صائب اصفهانی (متوفی در ۱۰۸۸ هـ.ق /۱۶۷۷ م) در مدح شهر کابل می نماید .

اینک بیتی چند از قصیدهٔ صائب:

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش — که ناخن بر دل گُل می زند مژگان هر خارَش
خوشا وقتی که چشم از سوادش سرمه چین گردد — شوم چون عاشقان و عارفان از جان گرفتارش
ز وصف لالهٔ او رنگ بر روی سخن دارم — نگاه را چهره خون سازم ز سیرِ ارغوان زارش
چه موزون است یارب طاق ابروی پُل مستان — خدا از چشمِ شورِ زاهدان باشد نگه دارش

علامه اقبال احساسات خود را در موقع شرفیابی به حضور اعلی حضرت محمد نادر شاه بدین طریق اظهار می نماید :

شاه را دیدم در آن کاخ بلند — پیش سلطانی فقیری دردمند
خُلق او اقلیم دلها را گشود — رسم و آئینِ ملوک آن جا نبود
من حضورِ آن شه والا گهر — بی نوا مردی به دربار عمر
جانم از سوزِ کلامش در گداز — دست او بوسیدم از راهِ نیاز

دانشمندان فوق الذّکر روزی چند در کابل اقامت داشتند و عقاید خود را دربارهٔ اصلاحات در تحصیلات عالیه بیان فرمودند .

در همان روزها در موقع دعوتی که از انجمن ادبی کابل به افتخار این دانشمندان تشکیل یافته بود، قاری عبدالله خان چکامه ای سرود. اینک بیتی چند از آن چکامه :

دربارهٔ اقبال می گوید:

ادیب سخن گستر و نکته سنج — که هر نکته اش بهتر آمد ز گنج
سخن را در آمیخت چون باعلوم — ازو زنده شد طرزِ مولای روم

دربارهٔ سید سلیمان ندوی می گوید:

ز فیض دمش تازه شد جانِ علم　　در اقلیم واکش سلیمانِ علم
چو در شاهراه حقایق شتافت　　معارف از او رونق تازه یافت

دربارهٔ راس مسعود می گوید :

هنر مند سر رأس مسعود نام　　کزو مکتب هند دارد نظام
رئیس دبستان در آن مرز وبوم　　شناسای قابل به طرز علوم

دربارهٔ استاد دکتر هادی حسن می گوید:

ادیب سخن پرورِ فارسی　　سخن های او گوهرِ فارسی
سخنهاش دلکش بیانش ملیح　　چو ایرانیان لهجهٔ او فصیح

دانشمندان فوق الذکر روز ۲۳ آکتبر از کابل به جانب غزنین رهسپار شدند . اکنون سخنی چنداز علامه سید سلیمان ندوی در ذیل می آوریم که قبل از حرکت از کابل به جانب غزنین در کتابچه ای موسوم به "سیر افغانستان" دربارهٔ شهر غزنین فرموده بود .

«صبح ۲۳ اکتبر ۱۹۳۳م که بیدار شدم ، بدین خیال مسرور بودم که امروز غزنینی را می بینم که نام آن را صدها بار نوشتم ، هزاران بار بر زبان آوردم و لکها (صدهزار ها) بار دیدهٔ خود خواندم .

غزنین ! یعنی غزنین سلطان محمود(۳۸۸ تا ٤۲۱ هـ.ق /۹۹۸ تا ۱۰۳۰م) که او وقتی در دنیای آن روزه بر دلهای مردم موجب هیبت بود ، برآستانهٔ او ارباب کمال گرد هم آمده بودند . غزنینی که قرن ها راهنمای دنیای اسلام و فرمانروای هندوستان بود . غزنین فردوسی ، عنصری ، فرخی و سنایی که در دنیای ادبیات ما شهرهٔ جاودانی یافت ، و تاریخ سیاسی آن مدّت ها موضوع بحث تحقیق مؤرخین عالم بوده است .»

اینک ذکر مختصری دربارهٔ غزنین از استانلی لین پول در کتاب جدول های تاریخی سلاطین اسلام :" در عهد او (یعنی سلطان محمود) غزنین حکم دارالعلم را داشت. و جلال دربار او جالب بزرگترین نمایندگان ادبیات آن دوره بود . و با بودن شاعریَ مثل فردوسی در دربار غزنین شاید بتوان گفت که هیچ یک از پایتخت های آسیا تا آن تاریخ مظهر چنان جلالی نشده بود . به علاوه این شهر عمارات و مساجد و سدّ ها و ابنیه خیریه بسیار داشت . و زین جمله را سلطان از هند وقت آموخته بود ."

علامه سید سلیمان ندوی دربارهٔ خرابی غزنین کهنه می گوید:

"ما غزنین را مانند دهلی کهنه آبادان می پنداشتیم و گمان می کردیم که بعد از خرابی آباد شده باشد ، ولی از این منظره بی نهایت متأسف شدیم که نام

و نشان غزنین کهنه هم باقی نمانده است . در تاریخ خوانده بودیم که در اواخر دورهٔ حکومت غزنویان علاءالدّین غوری غزنین را آتش زد و به لقب جهان سوز ملقّب گردید . ولی گمان نمی کردیم که او شهر غزنین به مرتبه ای آتش خواهد زد که یک خشت آن هم برجای خود نخواهد ماند . و این حادثه فاجعه در سال ۵۴۷ هـ/۱۱۵۲ م به وقوع پیوست ."

نظامی عروضی که صاحب چهار مقاله که به دربار غوریان پیوسته بود ، در مقالهٔ دوم اشاره بدین موضوع می کند و می گوید :

"خداوند عالم علاءالدنیا والدّین ... به کین خواستن آن دوملک شهریار شهید و ملک حمید به غزنین رفت و سلطان بهرام شاه از پیش او برفت . بر درد آن دو شهید که استحفاف ها کرده بودند و گزاف ها گفته ، شهر غزنین را غارت فرمود . و عمارات محمودی و مسعودی و ابراهیمی را خراب کرد ."

اکنون به ذکر مسافرت علامه اقبال از کابل به غزنین و زیارت آرامگاه حکیم سنایی غزنوی می پردازیم :

علامه اقبال در مثنوی مسافر به عنوان " سفر به غزنی و زیارت مزار حکیم سنائی " می گوید:

آه غزنی ! آن حریم علم و فن — مرغزار شیر مردان کهن
دولت محمود را زیبا عروس — از حنا بندان او دانای طوس
خفته در خاکش حکیم غزنوی — از نوای او دل مردان قوی
در فضای مرقد او سوختم — تا متاعِ ناله ای اندوختم

علامه سید سلیمان ندوی که در این موقع همراه علامه اقبال بود، واقعهٔ فوق را بدین طریق بیان می نماید:

"اقبال حکیم و شاعر بیش از همه چیز اشتیاق زیادهٔ دیدار مزار حکیم شاعر سنایی می داشت که در گورستان غریبان بود – مقبره او در محوّطهٔ کوچکی است- تاریخ وفات او بر سنگ مزار او به خط عربی منقوش است : مجد الدّین السنائی خمس مایه و خمس عشرین (۵۲۵ هـ)

کیست که به جلالت شأن حکیم سنائی آشنا نیست. همه ما از این منظره متأثر بودیم ولی دکتراقبال بیش از همه متأثر بود- به جانب سر مزار حکیم سنائی ایستاده صبر و اختیار از دست داد و به هق هق گریستن آغاز کرد . او تا دیر در همین حال بود"

از آن به بعد علامه اقبال بر مزار سلطان محمود (۳۸۸ تا ٤۲۱ هـ/ ۹۹۵ تا ۱۰۳۰ م) رفت . او در مثنوی مسافر به عنوان "بر مزار سلطان محمود علیه الرحمه " در بارهٔ غزنین و سلطان غزنین به لحن بسیار سوزناکی می گوید:

خیزد از دل ناله ها بی اختیار — آه ! آن شهری که اینجا بود پار
آن دیار و کاخ و کو ویرانه ایست — آن شکوه و فال و فر افسانه ایست
گنبدی در طوف او چرخ برین — تربت سلطان محمود است این
آن که چون کودک لب از کوثر بُشست — گفت در گهواره نام او نخست

در بیت آخر اشاره به بیت ذیل فردوسی طوسی کرده است که گفته است :

چو کودک لب از شیر مادر بشست — ز گهواره محمود گوید نخست

در همین حال اقبال از هوش می رود و می گوید:

وارهیدم از جهان چشم و گوش — فاش چون امروز دیدم صبح دوش
شهر غزنین یک بهشت رنگ و بُو — آبجوها نغمه خوان در کاخ و کو
قصرهای او قطار اندر قطار — آسمان با قُبّه هایش هم کنار
نکته سنجِ طوس را دیدم به بزم — لشکر محمود را دیدم به رزم

علامه سید سلیمان ندوی که همراه اقبال بود ، عظمت و شأن و شکوه سلطان محمود و لشکر کشی های او درنواحی بیشتری از ممالک را شرح می دهد ، و دربارهٔ دربار او می گوید:

"دربار او مجمع شعرایی بود که به شیرینی زبان آنان، زبان فارسی امروز زبان غیر فانی عالم گردیده است . ولی امروز آن سلطان در چه عالم بیکسی و بیچارگی یکّه و تنها در باغ خاموش بر بستر خاک خوابیده است ."

*****

دکتر ذوالفقار رهنمای خرمی[1]

شعر در شعر فارسی اقبال

چکیده:

اقبال در شعر فارسی سبک و مکتب جدیدی به وجود آورده که باید آن را «سبک اقبال» نامید. تلاش شده که نمونه های شعر فارسی اقبال در مورد شعر آورده شود. مرز بین سخن آرایی شاعرانه و معنی جویی و پیام رسانی در نمونه گفتارهای اقبال آمده است . وی شاعر را بینندهٔ اسرار شعر دانسته و شعر را دگرگون ساز تلقی می نماید.به نظر او شاعر وظیفه دارد از نیش زندگی ، نوشینه سازی کند وشعر و زندگی پیوندی همه سو دارد. شعر مانند علم ، تفسیر و ترجمهٔ امور این جهان است اما تفسیری که علم می کند آن لطیفه نهانی را که شعر برای ما آشکار می کند در برندارد. اقبال به مخاطبان خود می گوید که کیست و از اوچه انتظاری را نباید داشته باشند.

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ای است
سوی قطار می کشم ناقهٔ بی زمام را

آنان که رتبهٔ اقبال را نمی شناختند ، تهمت شعر و سخن را به او می بستند، در حالیکه اقبال در اسرار خودی دهها بیت در نقد شاعران غیر متعهد آورده است. از میزان های دیگر سخن اقبال کوتاه گویی و پُر معنا سازی سخن است :

حضور ملّت بیضا تپیدم — نوای دلگدازی آفریدم
ادب گوید سخن را مختصر گوی — تپیدم ،آفریدم ، آرمیدم

***

۱- شعر فارسی اقبال در ایران

بر اساس پژوهش محمد بقایی (قلندر شهر عشق، مقدمه: ۱۳۸۰) اگرچه ایرانیان اقبال را ، به شعرش می شناسند؛ امّا در سنجش شعر وفلسفه ، فلسفه نشان از کهن اندیشی و شعر نشان از جوانی دارد.۱

اگر به سخن اولین ناشر شعر فارسی اقبال در ایران، مراجعه کنیم ، پیشینهٔ شعر فارسی اقبال ،بیان خواهد شد. این مقدمه ، در بیستم اردیبهشت

---

۱ - عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم سبزوار

۱۳٤۳، برای مجموعهٔ اشعار فارسی اقبال ، به قلم داوود شیرازی ، نوشته شده است:

اشعار او را ، جسته و گریخته ، خوانده بودم. پارسی گویی شاعران هند، تازگی ندارد. ایرانی و هندی ، دو شاخه برومند یک نهال اند. تأثیر گذاری دو سویه هند وایران ، زوال پذیر نیست. آن تأثیر چندان بوده است که یکی از سبک های شعر فارسی ، «هندی» نام گذاری شده است. شاعران پارسی گوی هندی زیادند؛ ولی اقبال از همگی جداست.

اقبال ، در ردیف مولوی و حافظ است . سبک و مکتب جدیدی در فارسی تأسیس کرده است که باید سبک او را ، « سبک اقبال » نامید و قرن ادبی حاضر را ، باید به نام او مزیّن ساخت. عظمت او در نظرات جدید سیاسی و اجتماعی و تربیتی و تعلق شدیدش به اسلام است. پیام اقبال برای مسلمانان جهان ، تجدید حیات مسلمانان است. آثار فارسی اقبال به زبان های زندهٔ دنیا، از قبیل انگلیسی و فرانسه و آلمانی و ایتالیایی و عربی و ترکی ترجمه شده است. جای کلیات اقبال ، در قفسه های کتابخانه های ایران ، بسیار خالی بود . چاپ نشدن آثار فارسی اقبال ، نقص و حتی ننگی برای نسل معاصر به شمار می رفت. (داوود شیرازی، مقدمه:۱۳۸۱). ۲

ما تلاش کرده ایم ، نمونهٔ شعر های فارسی اقبال را در مورّد شعر ، بیاوریم . بهترین پرسش شاید این باشد که با وجود شعر های اردوی اقبال ، آیا ارزیابی از شعر، تنها برای شعر فارسی است؟ پاسخ مثبت است ؛ زیرا داوری او دربارهٔ شعر، هم شعرهای فارسی را ، در بر می گیرد و هم شعر اردو را.

۲ – شعر ، دگرگون ساز است

اقبال در یکی از شعرهای خود ، از این که یارانش او را ، « غزل خوان » شمرده اند ، گله مند است. به راستی چرا؟ آیا جز این است که از گذشته های دور، ناهمخوانی بین شعر و شناخت مورد اشاره است ؟ گله مندی دیگر اقبال این است که با دیدگاه یاد شده ، از فکر او بهره ، نبرده اند:

به آن رازی که گفتم پی نبردند　　ز شاخ نخل من خرما نخوردند
من ای میر امم داد از تو خواهم　　مرا یاران «غزلخوانی» شمردند

(ارمغان حجاز ، ٤٤٦ : ۱۳۸۱)۳

مرز بین سخن آرایی شاعرانه ومعنی جویی و پیام رسانی، در یکی از نمونهٔ گفتارهای اقبال آمده است . زبان گله مند اقبال این است که من هنوز

چهرهٔ معنی را در شعر شاعران زمان خود ، ندیده ام . اگر مـی تـوانی آتـش معنی را ، در جان من برافروز.
اقبال در سخن خویش ، شاعر را ، بینندهٔ اسرار شعر دانسته اسـت ونـه بـزم آرای سخن ؛ زیرا چنان شاعرانی ، از ید بیضای کلیمی ، بی بهره اند .

(جاوید نامه ، ۳٤۱ : ۱۳۸۱)

اگر باور داشته باشیم که «مرغان نغمه خوان » ترنم آخرین نغمه های فریاد و فغان انسانی و شاعرانه اند، سخن مـا درسـت اسـت.نغمـه خـوانی پرندگان، الگوی آشکار ساختن سرود، ناله ، آه و فغـان اسـت و اگـر بـرای تنگناهای روانی انسان ها ، به ویژه ، انسان های بزرگ ، چنین راه چـاره ای وجود نمی داشت، انسان ها چه می کردند؟

سحر در شاخسار بوستانی — چه خوش می گفت مرغ نغمه خوانی
بر آور هرچه اندر سینه داری — سرودی ،ناله ای ،آهی ، فغانی

کسانی کـه به سـرا پردهٔ فکر شاعران ره نبـرده باشـند ، شـاعری را جنـون دانسته اند . در صورتی که آشتی کنان «دیوانگی»و« فرزانگی» در سروده های اقبال، نشان آشکاری است، بر بی پایه بودن چنان باوری ، پیامد بـی بـاوری مردم، دربارهٔ آشتی بین دیوانگی و فرزانگی اندوه جانگدازی اسـت کـه دل آگاهان را بیگانه گلستان خویش می سازد.

تا نه پنداری سخن دیوانگی است — در کمال این جنون فرزانگی است
از هنر سرمایه دارم کرده اند — در دیار هند خوارم کرده اند
لاله و گل از نوایم بی نصیب — طایرم در گلستان خود غریب
بس که گردون سفله و دون پرور است — وای بر مردی که صاحب جوهر است

(پیام مشرق ، ۱۹۰ : ۱۳۸۱)

شاعر وظیفه دارد از نیش زندگی ، نوشینه سازی کند . فطرت شـاعر باید سراپا، جستجو و آفرینشگر آرزوها باشد. ملّت های بی شاعر، انبار گـل هستند، شاعری وارث پیامبری است ؛ زیرا اگر پیامبران آدم سـازی را هـدف خود، قرار داده بودند ، شاعران نیز چنین جایگـاهی دارنـد. از زبـان اقبـال بخوانیم :

فطرت شاعر سراپا جستجوست — خالق و پروردگار آرزوست
شاعر اندر سینهٔ ملّت چو دل — ملتی بی شاعری انبار گل
سوز و مستی نقشبند عالمی است — شاعری بی سوز و مستی ماتمی است
شعر را مقصود اگر آدم گری است — شاعری هم وارث پیغمبری است

(جاوید نامه ، ۲۹٤ : ۱۳۸۱)

ویا :

خرد کرباس را زرینه سازد　　کمالش سنگ را آیینه سازد
نوای شاعر جادو نگاری　　ز نیش زندگی نوشینه سازد

(پیام مشرق ، ۲۱۱ : ۱۳۸۱)

وقتی شعر از عالم واقع به فرا واقع ، راه یافت، چشم و گوش وحواس شاعر، دیگر، عامل تعیین کننده ، نیست . بلکه سینهٔ شاعران جلوه آرای جمال و زیبایی است .در سخن اقبال، سینهٔ شاعر ، همچون سینایی است که نور نیکی ونکویی را می تاباند.

سینهٔ شاعر تجلی زار حسن　　خیزد از سینای او انوار حسن

(اسرار خودی ، ۲۵ : ۱۳۸۱)

داوری آشکار شاعران دربارهٔ خودشان وسروده هایشان ، به گونه ای ، نشان دهندهٔ من شاعرانهٔ آن هاست. به همین دلیل ، اقبال بین خامه و فکر بلند ، مرز بندی قائل شده است . خامهٔ اقبال در سایهٔ فکر بلند او توانسته است رازهای نه پردهٔ فلکی را ، آشکار سازد.٤

اقبال با روی کردی درست به اثر گذاری خود با وسیلهٔ شعر ، به خود نازیده است . او به خود نازیده است ؛ زیرا گدای خدای بی نیاز بوده است ؛ او به خود نازیده است ؛ زیرا نی نوازی شاعرانهٔ او ؛ از تپش و سوز و گداز است ؛ او به خود بالیده است ؛ زیرا با فطرت سکندری خویش، آیینه سازی کرده است وخواننده اش را از نغمه ، در آتش نشانده است :

به خود نازم گدای بی نیازم　　تپم ، سوزم ،گدازم ، نی نوازم
ترا از نغمه در آتش نشاندم　　سکندر فطرتم آیینه سازم

(پیام مشرق ، ۲۰۸ : ۱۳۸۱)٥

شعر و زندگی پیوندی همه سویه دارد.٦ سرشت حیاتمند وزندگی بخش شاعر،باید در حیات و پس از حیاتش ، دگرگونی بیافریند . سخن از دیدگاه اقبال ، همانند نقدینه ای است که باید بر عیار زندگی زده شود. زندگی ، یعنی روند دو شادوش فکر و عمل . فکر روشن بین باید راهنمای عمل انسان باشد.

بلند پروازی شاهین ، اندیشهٔ انسانی او را ، از نشیمن نشینی و چون بلبل، از شیون سازی ،باز می دارد ؛ اگر همای خوشبختی ، از خوش یمنی دام کرامت انسانی ، ارج و بهایی دارد. بر انسان است که بر کوه بلند آشیانی بسازد و جایگاهی بالاتر از جایگاه بازان شکاری ، بیابد.

همه آن آرزوها، زمانی شدنی است که جسم و جان از سوی حیات ، شعله ور گردد و انسان ، سزاواری پیکار حیات را ، از آن خویش سازد.۷

آینده نگری اقبال و عملی شدن این آینده نگری ، از برجستگی های سخن شاعرانهٔ اقبال است:

پس از من شعر من خوانند و دریابند و می گویند جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی

پیوند تنگا تنگ شعر و سیاست ۸ و هیجان آفرینی ، در شعر فارسی سرزمین هند ، یگانه است ؛ به طوری که اقبال به عنوان تنها نو آور شعر فارسی هند معاصر ، می تواند شناخته شود. بهره گیری اقبال از عبارت های مستزاد گونه ، گویی روح و روان خواننده خویش را ، به جنبش وا می دارد. عبارت هایی چون چنان کن ؛ یا چنین (زبور عجم ، ۱۲۳ : ۱۳۸۱)؛ دیدن دگرآموز و ندیدن دگر آموز (همان ، ۱٤۰) از خواب گران، خواب گران ، خواب گران ، از خواب گران خیز (همان ، ۱٤۱)؛ انقلاب! «انقلاب ای انقلاب» (همان ،۱٤۵) با موج در آویز، نقش دگرانگیز، تابندهٔ گهر خیز (پیام مشرق، ۲۳۱ : ۱۳۸۱).

اقبال عربی می دانست ؛ به زبان اردو شعر می سرود و زبان فارسی را نیز به عنوان زبان شاعرانهٔ خویش برگزید. چرا؟

پاسخ روشن اقبال این است که بلند مرتبگی اندیشه اش ، روشن ترین دلیل اوست که زبان فارسی را ، سزاوار فطرت اندیشه اش دانسته است :

پارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فطرت اندیشه ام

(اسرار خودی، ۱۱ : ۱۳۸۱)

اقبال اگرچه ، نزدیک به شش هزار بیت از شعرهایش را به زبان اردو ، سروده؛ امّا در نقد خوب و بد شعر و شاعران هندی گفت :

شاعر هندی خدایش یار باد جان او بی لذّت گفتار باد
عشق را خنیاگری آموخته با خلیلان آزری آموخته
حرف او چاویده و بی سوز و درد مُرده خوانند اهل درد او را نه مَرد

(جاوید نامه ، ۲۹٤ : ۱۳۸۱)

اقبال با شاعران عرب سخنی آشکار دارد. گویی از درون مایه ها و دنیای شعر و شاعری عرب ها نیز آگاهی داشته است؛ او دو پیام گفته است :

الف – در مردم عرب ذوق انقلابی ایجاد کنید

بده با خاک او آن سوز و تابی که زاید از شب او آفتابی
نوا آن زن که از فیض تو او را دگر بخشند ذوق انقلابی

(ارمغان حجاز، ٤٦۱ : ۱۳۸۱)

ب – سوز خود را به جان مسلمانان بزنید

تو هم بگذار آن صورت نگاری　　مجو غیر از ضمیر خویش یاری
به باغ ما بر آوردی پر و بال　　مسلمانان بده سوزی که داری

(همان ، ٤٦١)

۳ – آبشخور شعر اقبال

پژوهشگر ارجمند، آقای محمدبقایی ، گفته است : اقبال ، شاعر فلسفی است . نگارنده بر این باور است که اقبال فلیسوف است.۹ اندیشه ورزی اقبال از سویی و وابستگی و دنباله روی اقبال از مولوی از سوی دیگر ، پیامدش آن است که اقبال بگوید :

نبینی خیر از آن مرد فرودست　　که بر من تهمت شعر و سخن بست

(قلندر شهر عشق ، ٤٦ : ۱۳۸۰)

باوجود چنان سخنی ، چرا اقبال شعر سرود؟

پژوهشگر ارجمند آقای احمد سروش ، چنین پاسخ داده است :

باتوجه با دو شیوهٔ متفاوت گاندی و اقبال، اقبال برای حسن تأثیر آثار بلند خود، آن ها را در قالب شعر، آن هم شعر فارسی، ریخته است و در این کار از شیوهٔ شاعران بزرگ و اندیشمندان واقعی ایران ، پیروزی کرده است .

گرچه هندی در عذوبت شکر است　　طرز گفتار دری شیرین تر است

(اسرار خودی ، ۱۱ : ۱۳۸۱)

اقبال به حرفی رسیده بود که ناگزیر از تبلیغ آن بوده و در بیان آن رسالت داشته و چاره ای جز ادای رسالت خود نداشته است . کسانی که حرفی برای گفتن دارند؛ به جوهر شعر دست می یابند و در آثار خود، جاودانه زندگی می کنند　　(سروش ، پیش گفتار : ۱۳۸۱)

منش خرد ورزانه اقبال ، در کتاب احیای فکر دینی در اسلام ،۱۰ حکم می کند تا با پرسش های فلسفی رو در روی جهان خارج، به شرح تفسیر هستی بپردازد.

در تمام نوشته ها و سروده های اقبال، نظریه پردازی ادیبانه دربارهٔ شعر دیده نمی شود ؛ بلکه با نقد و بررسی کاربردی شعر، دیدگاه های خود را ، آشکار کرده است .

اقبال در یک سخنرانی با عنوان معرفت و تجربهٔ دینی ، دست کم ، پنج پرسش را ، طرح کرده است .

۱ – خصوصیت و ساختمان عمومی جهانی که در آن زیست می کنیم ، چگونه است؟
۲ – آیا در ساختمان این جهان ، هیچ عنصر ابدی و ثابتی وجود دارد ؟
۳ – ارتباط ما با آن (عنصر ثابت جهان) چگونه است ؟
٤ – برای ما (انسان ها) چه مقامی در جهان داریم؟
برای ما (انسان ها) با مقامی که اشغال کرده ایم ، چه اخلاق و رفتاری شایسته و درخور است؟
این پرسش ها بین دین و فلسفه و شعر ، مشترک است (احیای فکر دینی، ۳: بی تا) با قرار گرفتن شعر ، در ردیف دین و فلسفه، جایگاهی بس بلند پیدا کرده است .

گله مندی اقبال از این است که او را «غزل خوان » دانسته اند و یا تهمت شاعری به او بسته اند؛ امّا سخن او در کتاب احیای فکر دینی ، سخن او را دربارهٔ شعر پوشش داده است .

اقبال معرفت دینی و شعر را ، مورد سنجش قرار داده است :

دین در صورت های پیشرفتهٔ خود، بسیار برتر و والاتر از شعر است؛ از فرد می گذرد و به اجتماع می رسد؛ وضعی که نسبت به حقیقت نهایی و مطلق دارد؛ متعارض با محدودیت آدمی است .

(دین) دامنهٔ پرواز او را ، فراخی می بخشد و توقع او را چندان، زیاد می کند که به کمتر از دیدار مستقیم ، حقیقت به چیزی قانع نمی شود؛ ولی نوع معرفتی که با الهام شعری حاصل شود، خصوصیت و رنگ فردی دارد؛ مجازی و مبهم و غیر قطعی است (همان ،۳)

اقبال در جای دیگر، این پرسش را مطرح کرده است که سوز شعر ، از کجاست؟ از خود یا از خدا؟ این سخن در قالب یک پرسش و پاسخ آمده است:

ای که گفتی نکته های دلنواز — مشرق از گفتار تو دانای راز
شعر را سوز از کجا آید بگوی — از خودی ، یا از خدا آید بگوی

(جاوید نامه ، ۳٦۵ و ۳٦٤ : ۱۳۸۱)

پاسخ آن چنین است :

کس نداند در جهان شاعر کجاست — پردهٔ او از بم و زیر و نواست
آن دل گرمی که دارد در کنار — پیش یزدان هم نمی گیرد قرار
جان ما را لذّت اندر جستجو ست — شعر را سوز از مقام آرزوست

ای تو از تاک سخن مست مدام　　گر ترا آید میسر این مقام
با دو بیتی در جهان سنگ و خشت　　می توان بردن دل از حور بهشت

(جاوید نامه ، همان)

«پردهٔ غیب »و « گریه های نیم شبی» دو آبشخور دیگر شعر اقبال است . نظریهٔ آن سویی بودن موسیقی و هنر و شعر ، در سخن اقبال دیده می شود . به همین دلیل خواست اقبال آن است که سخن او را در عیار هند و عجم نباید سنجید.

مسنج معنی من در عیار هند وعجم　　که اصل این گهر از گریه های نیم شبی است

(پیام مشرق، ۲۵۱؛ ۱۳۸۱)

تو از پردهٔ غیب است ای مقام شناس　　نه از گلوی غزل خوان نه از رگ ساز است

(پیام مشرق ، ۳۵۵ : ۱۳۸۱)

گاهی سخن از سر درد است و گاهی سخن پیامدش ، درد و رنج است . اگر بهرهٔ سخن اقبال ، درد و غم باشد، آن را از ملک جم بهتر دانسته است .

سخن درد و غم آرد درد و غم به　　مرا این ناله های دم بدم به
سکندر را از عیش من خبر نیست　　نوای دلکشی از ملک جم به !

(همان ،۲۰٤)

٤ – اقبال ؛ شعر و زندگی

ایرانیان ، اقبال را به شعرش شناخته اند . بی گمان تنها راه شناسایی و شناساندن اقبال ، به جامعهٔ فارسی زبان ایرانی ، شعر فارسی اقبال می توانست باشد. همهٔ دلبستگی اقبال به شعر ، در دیدگاه او نهفته است ؛ زیرا او فلسفه را مایهٔ پیری و شعر را مایهٔ جوانی می داند(قلندر شهر عشق ، ۳۰ : ۱۳۸۰)

پویایی اندیشه و جوشش درونی و بیرونی شاعران را ، در سخن شاعرانهٔ آنها، باید پی جویی کرد.گونه های تازه در شعر فارسی ، در سنجش با نوآورانی چون نیما، می تواند زبان زد باشد.۱۱

اقبال در سنجش علوم با شعر توانا بود . او شاعر و فیلسوف و یا شاعر و روان شناس را باهم سنجیده است. در نظر او ، روان شناس در پهنهٔ آب شناگر است ؛ ولی شاعر غوّاص است (همان).

آبشخور سخن شاعرانه ، پندار خیزی است . پندار خیزی از گونه رفتن به دنیایی است که با واقع بیرون و موجود، فاصله دارد و به فرا سوی واقع گام نهاده است . جداسازی واقع وجودی و واقع نمودی ، کار آسانی

نیست ؛ اما اگر سخن ، از آبشخور وجود و بافطرت باشد، واکنش های معنی داری، از خود به جای خواهد گذاشت.

آنان که سخن پندارخیزانه ، آرمانی و فطری اقبال را تاب نمی آوردند، به دلیل نادر نوایی های اقبال بوده است. به طور طبیعی ، شاعران «نادر نوا» ، نغمه هایشان به گوش همه کس آشنا نیست :

بس که عود فطرتم نادر نواست　　هم نشین از نغمه ام نا آشنا است

(اسرار خودی ٥ : ١٣٨١)

- پیامد چنان نادر نوایی این است :

سخن درد و غم آرد و غم به　　مرا این ناله های دم به دم به

سکندر را از عیش من خبر نیست　　نوای دلکشی از ملک جم به

(پیام مشرق ، ٢٠٤ : ١٣٨١)

٥ – نمونهٔ پیوندهای شعر و زندگی اقبال

گفته شده است که در دورهٔ دو ساله کارش در لاهور ، زمان زیادی برای سرودن شعر ، در اختیارش نبود . باوجود این ، در عصر یکی از روزهای ماه مه ١٩١٠ (اردیبهشت١٢٨٩ خورشیدی). در جمع دوستانه ای حاضر شد . همراهان شعر خوانی را ، آغاز کردند . اقبال ، غرق در شنیدن این شعرها بود . منشی او وارد اتاق شد و گفت : یکی از موکلان به ملاقات او آمده است.اقبال جواب داد به او بگویید منتظر باشد که پس ازپایان کارم ، صدایش بزنم یکی از دوستانش گفت : بابا ! اول به فکر شکم باش ! این کار را ، همیشه می توانی انجام بدهی. اقبال پاسخ داد: همین کار است که غذای روح من است . اگر انسان ، روح داشته باشد، همه چیز دارد موکل اگر نام را شنیده و به این جا آمده ؛ باورم این است که فرار نخواهد کرد . پس از آن که شعر آن دو، تمام شد ، خود نیز چند شعری که سروده بود ، خواند ومجلس پایان یافت (عبدالله قرشی ، ٢٣٥ و ٢٣٤ بی تا).

باهمهٔ دلبستگی به شعر ، روشن است که تنگنای زندگی ، در شبه قاره، با شعر و شاعری ، از بین نمی رفت . از سوی دیگر ، شعر پیام رسان اقبال به جهان اسلام بود(جاویدان اقبال ، ٥٢ : ١٩٨٤) ١٢ .

در بخشی از دوره های زندگی ، هیجان روحی ، بی قراری ، تنش ناخواستهٔ خانوادگی ، در زندگی اقبال آشکار می شد. از این رو ، او به یاوری همدل و هم نشین،نیاز داشت . گویا شعر اقبال ، در چنین زمان هایی ، همچون صدای کاروان ، او را همراهی می کرد (جاویدان اقبال ،٤٢، ١٩٨٤)

یکی از آشکارترین جلوه های شعر ، نمایش است . از سوی شاعران با هنر پندار خیزانه خویش شنوندگان شعر را ، با نمایش های تصویری ونمادین همراه می کنند؛ از سوی دیگر ، هنر «قوالی» ۱۳ می خواهد ، حالت های درونی موجود در متن را ، به ظرف احساس و دریافت شنوندگان شعر بریزد. شوق شنیدن آوازنه تنها در کودکی همراه اقبال بود ؛ بلکه تا پایان عمر ، او را ، همراهی می کرد.

اقبال وقتی به دهلی می رفت ، یکی از دوستان نزدیک او ، بساط قوالی برای او پهن می کرد. علاقه مندی اقبال به هنر قوالی ، ریشه در علاقهٔ او به موسیقی داشت (همان ، ۱٤۹)۱٤

جلوه های انفجار احساس گاهی در برخورد اقبال با رخداد های محیطی بوده است . دیدن آرامگاه بزرگان وسرایش شعر و یا سرودن ترانه ملّی ، به بهانهٔ جنگ طرابلس ،از نمونه های آن است .۱۵

بار معنی سخن شاعرانهٔ اقبال ، کار کرد ویژه ای داشت . ما در این بخش دو گزارش را به همراه گفته های اقبال ، می آوریم .

در ۱٦آوریل ۱۹۱۲، اقبال شعر معروف خویش با عنوان شمع و شاعر را در اجلاس سالانهٔ انجمن حمایت اسلام خواند. به سبب آن که شعرش ، طولانی بود، آن را ، در دو نشست ارائه داد . تعداد شنوندگان ، نزدیک به ده هزار نفر ، می شد . قبل از آن که شعرش را ، بخواند ، در مقدمهٔ سخنانش گفت :

شعری که با عنوان شکوه ۱۶ ، سال گذشته ، نوشته و در آن ، از خدا شکایت کرده بودم، بعضی از افراد ، آن را یک جسارت بزرگ ، انگاشتند ، من هم ، همین فکر را کردم. امّا آن شعر ، تا حدود زیادی ، مورد پسند و قبول عامه، قرار گرفت ؛ به طوری که تا امروز هزارها نامه ، در ارتباط با آن شعر ؛ دریافت داشته ام. طی این نامه ها ، مردم از این اشعار تعریف کرده اند. واضح است ، همان حرفی که در دل مردم بود ، به زبان من ، جاری شد. فکر می کنم که شکوهٔ من ، موَرد پسند خدا ، نیز قرار گرفته است. اگر باز هم ، او مرا نمی بخشد، من خواهم گفت (ترجمهٔ شعر):

این نیز رحمت توست که به من دوزخ عطا فرمودی. مکافات من به حدی بود که فکر نمی کردم ، دوزخ هم عایدم شود.

بدین سبب ، برای خویش ، یک تنبّیه و مجازات در نظر گرفتم که از خود شکایت کنم . من در شعر هایم ، توجهٔ خاصی، به نوجوانانی که انگلیسی می دانند، معطوف داشته ام. شعر سرودن ، نمونهٔ احساس خاصی

است که به من دست می دهد . شعر امروز ، آن قدر جامع است که در آن ، تصویری از مشکلات و راه حلی،برای آنها ، تجویز کرده ام. به همین جهت ، شما باید این شعر را، از دو زاویه بنگرید ، یکی از جنبهٔ سرودن و شاعرانه بودنش ؛ دیگر از جنبهٔ راه حلّی که در آن ، ارایه داده شده است . بدین سبب ، غرض این است که توجهٔ خاصی به طبقهٔ تعلیم یافته مبذول دارند.این دوران در تاریخ مسلمانان ، سیاست بازی ، به حد اشد است . به خاطر خدا توجه داشته باشید وبرای این که بتوانید، عزّت و احترام اسلام را، بالا ببرید ، با تمام نیرو سعی و کوشش کنید. عنوان شعر من « مناظرهٔ شمع وشاعر » است .

(جاویدان اقبال ،۹۱ : ۱۹۸٤)

اقبال شعر خوانی را، شروع کرد . در این هنگام، صداها بلند و بلند تر شد که ترنم ؛ ترنم ؛ لیکن اقبال گفت :

من خود ، بهتر می دانم که نظم را باید با ترنم خواند؛ یا با لحن عادی ، ادامه داد. این شعر طوری است که آن را ، نمی توان ، با آواز خواند و سپس شروع به خواندن شعر کرد (همان)

گسترهٔ شعر و پیوند اقبال و جوهر شعر ، دامنه دار است . دل مشغولی اهل شریعت ، دربارهٔ شعر و جوهر شعر را ، در طول تاریخ اسلام ، نمی توان ، نادیده انگاشت .

اقبال ، در سال ۱۹۱۷ میلادی ، مقالهٔ ارزنده ای به زبان انگلیسی منتشر کرد . عنوان این مقاله ، نقدی بر شعر وشاعری عربی معاصر حضرت رسول اکرم (ص) بود.

اقبال نوشت :

آن حضرت «ص»، دربارهٔ شعر و سخن آن زمان ، گاه گاهی ، نظرات ناقدانهٔ خود را ، ابراز کرده بودند. تاریخ این اظهارات را ، حفظ و نگاهداری کرده است . امّا در مورد نقدی که(پیامبر) فرمودند،از این اظهارات مسلمانان هند، می توانند استفادهٔ زیاد بکنند؛ زیرا ادب آنها، نتیجهٔ زمان زوال و انحطاط ملی است واکنون ، آنها در پی هدف جدید ادبی هستند. یک نوع انتقاد ، این امر را روشن می نماید که شعر باید چگونه باشدوسپس روشن می کند که شعر چگونه نباید باشد.

امرؤ القیس[۱۷] چهل سال پیش از اسلام زندگی می کرد. روایت است که حضرت رسول (ص)، در مورد او ، در یک فرصت نظر داده و گفته اند :

«اشعر الشعرا و قائد هم الی النار» ؛ یعنی او سرور شاعران است و رهبر آنهاست به سوی جهنم .

اکنون این پرسش پیش می آید که ما در شعر امرؤ القیس چه چیزی را می بینیم ؟ جام های شراب ارغوانی ، هیجانها و احساسات روح گداز ، حسن عشق ، یا داستانهای هوش ربا. خرابه های قدیم از باد حرص و ویرانی های روستا ها بنا شده بود. منظره های دل گداز ، از خاموشی ویرانه ها و بیابان ها ؛ زیرا در زمان جاهلیّت عرب ، همین کاینات خیالی آنها بود. امرؤ القیس ، به جای این که قدرت اراده را ، به حرکت در آورد، بر تخیّل شنوندگان خود، دامهای جادویی می افکند و به جای هوشیاری و بیداری در آن ها ، حالت بی هوشی و بیخودی پدیدار می کند. رسول خدا(ص) در نقد حکیمانهٔ خود، این اصول مهم هنر را، توضیح فرمود که در هنر هرچه خوب دیده می شود ، لازم نیست که با آن چیز خوبی مشابهت داشته باشد که در زندگی خوب است . ممکن است ، یک شاعر ، اشعار زیبایی بسراید؛ ولی باوجود آن ، جامعهٔ خود را به سوی جهنم راهنمایی کند. شعر در حقیقت جادوست . افسوس و صد افسوس بر آن شاعری که در زندگی ملّی ، به جای آن که آزمایش ها و مشکلات آن ها را آسان کند، در آن فرسودگی و انحطاط را در نظر داشته باشد و بدین ترتیب ملّت خود را ، به سوی نیستی بکشاند

(همان، ۲۱٤ تا ۲۱۸)

اقبال ، در مقالهٔ پژوهشی خود، یک چهره از هنر و شعر را ، بر اساس گفتار رسول خدا (ص) ، توضیح داد و نتیجه گیری کرد؛ اما در ادامهٔ مقاله ، گوشهٔ دیگر هنر و شعر را ، نیز آشکار کرد. اقبال شعر خوانی یکی دیگر از شاعران به نام عنتره بن شداد را ، آورده است آنجا که عنتره گفت : من بسیاری از شبها را ، در مشقّت و رنج به سر بردم ، تا قابل رزق حلال باشم.۱۸

رسول خدا(ص)، با شنیدن این شعر، خوشحال شد و یاران خود را ، مورّد خطاب قرار داد و فرمود:

تعریف و ستایش هیچ عرب مرا وادار نکرد که به ملاقات او بروم؛ ولی راست می گویم، قلب من ، برای دیدار سرایندهٔ این بیت می تپد(همان)

اقبال گفت : پیامبر برای دیدار یک بت پرست ، چنین واکنشی از خود ، نشان داد؛ زیرا بیت عنتره ، تصویری از یک زندگی سالم است بنابر این، هر هنر بشری، باید نیروی ارادهٔ خوابیده ما را بیدار سازد و مردانه وار ، ما را برای رویا رویی با سختی ها ، تشویق کند... در هنر هیچ گونه جای تحذیر نباید وجود داشته باشد. این اشعاری که می گویند« هنر برای هنر » ؛

یا هنر قائم به ذات است ، یک حیلهٔ عیارانه برای زوال و انحطاط اجتماعی و فردی می باشد و این فریب را برای آن ساخته اندکه با حیله ونیرنگ ، قدرت وزندگی را ، از ما سلب نمایند (همان)

۶ - شعر شناسی در شعر اقبال

در بحث پیش ، پیوند زندگی اقبال با شعر ، گفته شد. در پیامد سخن ، ترازوی اقبال در شعر شناسی ، پی جویی می شود.

شعر چیست؟

شعر توصیف هنرمندانه ای از حیات آدمی است (نه شرقی، نه غربی، ۳۱۹).

شعر مانند علم ، تفسیر و ترجمهٔ امور این جهان است ؛ اما تفسیری که علم می کند، هرگز آن لطیفهٔ نهانی را که شعر ، برای ما آشکار می کند، در بر ندارد؛ زیرا تفسیر و ترجمهٔ علم ،فقط ، بایکی از قوای نفسانی ، قوهٔ عاقله مربوط است ؛ در حالی که شعر با همهٔ قوا، سروکار دارد(همان) . در واقع، شعر، سازمان تولید آوای پُرهیجانی است که آواز طبیعت و آواز آدمی وآواز رخدادها، به هم آمیخته است و تا روزی که این آوازهای سه گانه ، شنیده می شود؛ این سازمان تولید آوا، از نغمه سرایی وشور انگیزی باز نخواهد ایستاد (همان).

اقبال، در بحث نظری دربارهٔ پیوند احساس و فکر و واژه به عبارتی ، خود نمایی همهٔ پیوند های درونی و بیرونی انسان ویا همان شور انگیزی شاعرانه گفته است :

اگر بگوییم که فکر و کلمه هردو ، به صورت پیوسته از رحم احساس بیرون می آیند ، سخنی بر مجاز نگفته ایم (احیای تفکّر دینی ، ۲۹ : بی تا).

۱-۶ - ارزش سخن

اقبال با دریافت معرفتی از سخن ، از سویی ارزش سخن را ، در کار شاعری ، در نظر دارد و از سوی دیگر ، احساس دردمندانه را :

قیمت جنس سخن بالا کنم آب چشم خویش در کالا کنم

(اسرار خودی ، ۸ : ۱۳۸۱)

به چه دلیل؟

تا سوی منزل کشم آواره را ذوق بی تابی دهم نظاره را

گرم رو از جست و جوی نو شوم　　روشناس آرزوی نو شوم
چشم اهل ذوق را مردم شوم　　چون صدا در گوش عالم گم شوم

(همان)

پیامد آن چیست ؟ وقتی که شاعر:

رخت ناز از نیستی بیرون کشید　　چون گل از خاک مزار خود دمید
ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد　　چشم خود بر بست و چشم ما گشاد

(همان ، ٦)

جوهر شعر، مایهٔ اصلی شعر است . گفتن این میزان ، کافی نیست؛ اقبال توانسته است ، سازگاری بین صورت ومحتوا، ایجاد کند ، زیرا زیباسازی نگاه نو در دین ، فلسفه ، سیاست ، اجتماع و... در ظرف زیبای زبان فارسی ، از سوی او عملی شد (نیساری ، شش : بی تا)
دربارهٔ غزل گفته است :

غزل آن گو که فطرت ، ساز خود را پرده گرداند
چه آید زان غزل خوانی که با فطرت هماهنگ است

(زبور عجم ، ۱۵۵ : ۱۳۸۱)

می گوید : غزلی بساز که نوازندهٔ ساز فطرت ، پرده گردان آن باشد؛ نه این که تو تابع باشی. نگاه اقبال بسی بلند و جلوتر از وضع موجود است . به همین دلیل ، در جایی دیگر دارد:

در جهان خورشید نو زاییده ام　　رسم آیین فلک نادیده ام

(اسرار خودی ، ۵ : ۱۳۸۱)

کوتاه گویی و پُرمعناسازی سخن از میزان های دیگر سخن اقبال است ؛ تپش ، آفرینش و آرامش :

حضور ملّت بیضا تپیدم　　نوای دلگذاری آفریدم
ادب گوید سخن را مختصر گوی　　تپیدم ، آفریدم ، آرمیدم

(ارمغان حجاز ، ٤۵۰ : ۱۳۸۱)

اقبال سخن سفارشی واز پیش تعیین شده را ، نمی پذیرد:

نم و رنگ از دم بادی نجویم　　ز فیض آفتاب تو برویم
نگاهم از مه و پروین بلند است　　سخن را بر مزاج کس نگویم

(همان ، ٤٤۷)

گاهی رضامندی شاعر ، از خواست شنوندهٔ شعر ، آشکار می شود. اقبال به مخاطبان خود می گوید که کیست و از او چه انتظاری را نباید ، داشته باشند . تنها سخن زیبای شاعرانه را ، از من انتظار نداشته باشید.۱۹ می گوید:

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ای است　　سوی قطار می کشم ناقهٔ بی زمام را

(همان ، ۱۳۲)

۲ - ۶ - در نقد شعر

اقبال در میزان سخن ، تعریف روشنی دارد ؛ از سوی دیگر ؛ در نقد و گاهی نفی دیگر سخن سرایان ، میزان سخن را ، آشکار می سازد. آنچه که با عنوان شاعر رنگین بیان ، در شعر اقبال ، آمده است .حکایت از نقد شعر دارد؛ بخوانیم :

ز من با شاعر رنگین بیان گوی　　چه سود از سوز اگر چون لاله سوزی

نه خود را ،می گدازی ز آتش خویش　　نه شام دردمندی بر فروزی

(پیام مشرق، ۱۹۹ : ۱۳۸۱)

اقبال ، در رویا رویی با شاعر دل پسندش یعنی گوته ، رنگ و آب شاعری را ، در شان خودش نمی داند. در پیام مشرق آورده است که گوته، حدیث دلبری و رنگ و آب شاعری را ، از من انتظار دارد :

او حدیث دلبری خواهد ز من　　رنگ و آب شاعری خواهد ز من

(همان ، ۱۸۹)

او خود را ، چون دیگر شاعران ، افسانهٔ بند ، نمی داند . آنان که رتبهٔ اقبال را ، نمی شناختند و تهمت شعر و سخن و یا به عبارتی تهمت شاعری بر اقبال ، می بستند، به شدت مورد ، انتقاد اقبال بودند :

نه پنداری که من بی باده مستم　　مثال شاعران افسانه بستم

نه بینی خیر از آن مرد فرو دست　　که بر من تهمت شعر و سخن بست

به کوی دلبران کاری ندارم　　دل زاری غم یاری ندارم

نه خاک من غبار رهگذاری　　نه در خاکم دل بی اختیاری

(گلشن راز جدید ، ۱۶۰ : ۱۳۸۱)

شاعران توانا در هنر شاعری ، پیوسته ، مرد می نبوده اند گاهی رهزن قلب و گاهی چون شیطان ، فریبای دیده و دل مردم اند .

ای بسا شاعر که از سحر هنر　　رهزن قلب است و ابلیس نظر

(جاوید نامه ، ۲۹٤ : ۱۳۸۱)

اقبال ، سی و اندی بیت از شعر خود را ، در نقد شاعران ، در اسرار خودی ، آورده است . محورهای پند آموز و عمیق سخن اقبال چنین است. شاعران غیر متعهد چنین ویژگی هایی دارند :

۱. ذوق حیات را ، از مردم ، دور کرده اند :

۲. زشتی ها را ، زیبا نشان می دهند ؛
۳. ذوق پرواز تازه را ، از مردم ، دور می کنند؛
٤. شعر شان ، افیون وار ، سستی اعصاب می آورد؛
۵. ذوق رعنایی را از درخت سرو ، دور می کند؛
٦. با دم افسون گرانهٔ آن ها ، شاهین شکارگر ، شکار دیگران خواهد شد ؛
۷. مردم را، به پستی و زبونی ، رهنمون می شوند؛
۸. ثبات اراده را از دل انسان ها ، می دزدند؛
۹. شنوندهٔ شعر شان ، مرگ را ، به آسانی ، می پذیرد؛
۱۰. شعرشان ، آرزوی وجود را ، از انسان ، دور می کند ؛
۱۱. شعرشان ، سودها را، زیان می نمایاند؛
۱۲. هر خوبی را ، بد ، نشان می دهند ؛
۱۳. تنها به اندیشه ونظر می پردازند ؛ درمبانی فکری آن ها ، از عمل ، خبری نیست؛
۱٤. خستگان از شعرشان ، خسته تر می شوند؛
۱۵. ابرهای بهاری آن ها ، برق و روشنی و باران ندارد؛
۱٦. رنگ و بوی بستان آن ها، همه پندار است ؛
۱۷. درستی در کارشان دیده نمی شود ؛
۱۸. خواب را بهتر از بیداری می دانند؛
۱۹. آتش ملّت ها، از نفس های آنان، خاموش شده است؛
۲۰. سرود بلبل آن ها ، قلب را ، بیمار می کند؛

(اسرار خودی، ۲۷ و ۲٦ : ۱۳۸۱)

اقبال ، در بخش دیگر از دیدگاه های خود ، شنوندگان شعر چنان شاعران را ، توصیف کرده است . افتاده پایان ، از شراب شعر منفی، دلهایشان از نغمه های بیماری را، افسرده است.زهر کشنده را ، از شعرشان، خورده اند ؛ دلیل پستی و ناتوانی چنین انسان هایی ، بهره گیری از چنان شعرهاست ؛ ساز وجود انسانها از شنیدن چنان شعرها بینوا شده است . زاری و خواری انسان ها ، از تن آسانی است و تن آسانی و تنبلی ، کمترین بهرهٔ شعری چنان شاعران است ؛ مسلمانان ، درجهٔ اعتبار خود را ، از دست داده اند ؛ ... آنان ، زرد رو شده اند؛ نارشان نور ندارد؛ از دریوزه میخانه ها، سرخوش اند، کاشانه آن جلوه ای نداردو... پست بختی وزبردستی و ناتوانی ، ناامیدی و نامردی و...

همه حاصل نقش و کارکرد منفی شعر شاعران غیر متعهد است. (همان، ۲۸، ۲۷ : ۱۳۸۱)

نقد شعر و شاعران ، گاهی در کنار دیگر قشرهای اجتماعی ، قرار دارد، سبوی خانقاهیان تهی از می است ؛ روندگان راه مکتب ، کارشان تازگی ندارد و شاعران ، افسرده سازان دل و جان دیگران هستند:

سبوی خانقاهی خالی از می — کند مکتب ره طی کره را طی
ز بزم شاعران افسرده رفتم — نواها مرده بیرون افتد از نی

(ارمغان حجاز ، ٤٤٤ : ۱۳۸۱)

بعضی از شاعران حرفه ای ، هنر مادهٔ تاریخ گویی را ، انتخاب کرده بودند . اقبال، این دسته از شاعران را نیز ، نقد کرده است و از این جهت که از او انتظار دارند، مادهٔ تاریخ بگوید و گله مند است :

تو گفتی از حیات جاودان گوی — به گوش مرده ای پیغام جان گوی
ولی گویند این ناحق شناسان — که تاریخ وفات این و آن گوی

(همان، ٤٤٦)

۷ – کناره گیری از شعر

شعر با زندگی اقبال پیوند نزدیک داشت. به چه دلیل ، گاهی از روی ناچاری شعر را رها می کرد؟ گزارش دکتر جاوید چنین است :

اقبال طبق معمول ، پس از رسیدن به لاهور ، تلاش برای معاش را شروع کرد. طی دو سالی که گذشت ، هیچ شعری در جلسه های «انجمن حمایت اسلام » نخوانده بود. البته سخن رانی هایی ، به زبان انگلیسی کرده بود. جاویدان اقبال ، ٦۲ : ۱۹۸۳)

زمانی که در دادگاه پنجاب، مشغول به کار بود ؛ برای آن که بتواند ، درمحاکم به نحو احسن ، انجام وظیفه کند، و در کار خودمهارتی به دست آورد، بسیار کوشش کرد و نا چار شد ، مدتی از شاعری دست بکشد. (همان، ٤٤)

مشکل اقبال این بود که دو کار را ، در یک زمان انجام می داد؛ یکی تدریس و دیگری وکالت به این جهت ، قادر نبود ، به هر دوکار ، آن طور که باید، برسد؛ به عبارتی وقت آن را پیدا نمی کرد که کمی هم به شعر وشاعری بپردازد.(همان ، ٦۳)

یادداشت ها

۱. اقبال ، در مقدمهٔ کتاب سیر فلسفه در ایران ، از بی علاقه شدن ایرانیان ، نسبت به فلسفه ، گله مند است. اما دانشمند محترمی چون دکتر امیر حسین آریان پور،

در مقدمهٔ کتاب سیر فلسفه در ایران ، برجسته ترین امتیاز معنوی مردم ایران را ، گرایش به تعقل فلسفی می داند. برای آگاهی و سنجش رجوع شود : سیر فلسفه ایران ، مقدمه .

۲. این مقدمه را ، احمدسروش در چاپ کلیات اشعار فارسی آورده است .احمد سروش ، اظهار نظر داوود شیرازی را ، در چاپ کلیات آورده است . او نوشته است :

اول بار، درهند و ایران ، به همّت کتابخانه سنایی و به وسیلهٔ این جانب (احمد سروش) به چاپ رسید. (سروش ، پیش گفتار : ۱۳۸۱)

۳. در جای دیگر نیز گفته است :

مرا زین شاعری خود عار ناید — که در صد قرن یک عطار ناید

(گلشن راز جدید ، ۱٦۰ : ۱۳۸۱)

٤. شعر اقبال چنین است :

خامه ام از همت فکر بلند — راز این نه پرده در صحر افکند

(اسرار خودی ، ۱۰ : ۱۳۸۱)

۵. اقبال در جای دیگر ، آبشخور سخن خود را ، از گیسوی معشوق دانسته است . او خود را چون بلبلی می داند که زبان گویای گل است :

دگر ز ساده دلی های یار نتوان گفت — نشسته بر سر بالین من ز درمان گفت
زبان اگرچه دلیر است و مدعا شیرین — سخن ز عشق چه گویم جز اینکه نتوان گفت
خوشا کسی که فرورفت در ضمیر وجود — سخن مثال گهر برکشیده آسان گفت
خراب لذت آنم که چون شناخت مرا — عتاب زیر لبی کرد و خانه ویران گفت
غمین مشو که جهان را ز خود برون ند هد — که آن چه پل نتوانست مرغ نالان گفت
پیام شوق که من بی حجاب می گویم — به لاله قطره شبنم رسید و پنهان گفت
اگر سخن همه شوریده گفته ام چه عجب — که هر که گفت ز گیسوی او پریشان گفت

(زبور عجم، ۱۳٦ : ۱۳۸۱)

٦. شعر و زندگی پیوندی دیرینه دارد. شاعران بر اساس برداشتی که از زندگی داشته اند، پیوندهای درونی و بیرونی خود را ، در زبان شعر ، نمایان کرده اند. این سخن که تنها شاعران عهد مشروطه به بعد، شعرشان با زندگی پیوند دارد، درست نیست ؛ بلکه هر شاعری در هر دوره ای ، اگر شعر گفته است ، نشان پیوند بیرونی خود را ، به تصویر کشیده است برای آگاهی بیشتر ، رجوع شودبه دومنبع زیر : دکتر عبدالحسین زرین کوب، نه شرقی ، نه غربی؛ انسانی ، از ص ، ۲۷۰ به بعد و از صبا تا نیما ، یحیی آرین پور، جلد اول ، از ص ، ۱۰۱.

۷. سخن اقبال ، چنین است :

ای میان کیسه ات نقد سخن — بر عیار زندگی او را بزن
فکر روشن بین عمل را رهبر است — چون درخش برق پیش از تندر است
فکر صالح در ادب می بایدت — رجعتی سوی عرب می بایدت
دل به سلمان عرب باید سپرد — تا دمد صبح حجاز از شام کُرد
از چمن زار عجم گل چیده ای — نوبهار هند و ایران دیده ای ...

(اسرار خودی ، ۲۸ : ۱۳۸۱)

۸ شعر سیاسی ایران ، به معنی دقیق کلمه و خاص ، در دوران مشروطه، شکل گرفت. شعر سیاسی سنّتی را ، در تاریخ ادبیات فارسی ، باید در عهد معاصر ، به ویژه در شعر کسانی چون محمد تقی بهار ، میرزاده عشقی، عارف، فرخی یزدی و... جستجو کرد. هم زمانی زندگی اقبال و بهار و سنجش این دو ، جایگاه شعر سیاسی و معرفتی اقبال را ، در بیرون مرزها ، آشکار تر می سازد. دربارهٔ شعر سیاسی سنّتی ، رجوع شود به شعر وشناخت ، ضیاء موحد، ص ۹۱.

۹. دسته بندی شاعران و عارفان ایرانی ، تا عهد قاجار ، توسط رضا قلی خان هدایت ، در دو رده ، انجام شده است . تذکرهٔ ریاض العارفین و مجمع الفصحا.
ادوارد براؤن ، با نوشتن چهار جلد تاریخ ادبی ایران ، از ۱۹۰۲ به بعد، مرز بندی یادشده را کنار گذاشت. نگارنده بابهره گیری از سال ها تدریس تاریخ زبان و ادبیات فارسی و دانشجویان کارشناسی زبان و ادبیات فارسی بر این باور است که طبقه بندی زیر را ، می توان دنبال کرد:

۱. حکیمان شاعر : کسانی بودند که شعرشان تجلّی حکمت آن ها بود. ابوالقاسم فردوسی ، ناصرخسرو، خیام ، سنایی ... ملا صدرا، فیض کاشانی ، حکیم سبزواری ، علامه طباطبایی و ... در این دسته قرار می گیرند.

۲. صوفیان و عارفان شاعر : این ها نیز به قصد بهرهٔ دنیا شعر نگفته اند . شعر آن ها ، تجلّی دریافت آن ها از هستی است. کسانی مثل : رابعه ، ابو سعید، خواجه عبدالله انصاری و...

۳. عالمان شاعر : این ها با نگاه وحشی تجربی به عالم ، در جاهایی، احساس خود را ، به زبان شعر کشانده اند. آدمی چون پورسینا.

٤. روشنفکران شاعر : به انگیزهٔ گسترش اندیشهٔ سیاسی انقلاب مشروطه به بعد، شعر سروده اند .افرادی چون بهار و عشقی و فرخی یزدی تا مهدی اخوان ثالث و شاملو.

۵. شاعران شاعر : آن ها شاعران قوی ذهنی بودند که شعرشان برای کسب معاش، مورد استفاده قرارگرفت . افرادی چون رودکی ، عسجدی، عنصری ، انوری و...

با نظر داشت رتبه بندی بالا، اقبال بسیاری از ویژگی های چهارگانهٔ بالا را دارد و به یقین در ردهٔ پنجم قرار نخواهد گرفت.

۱۰. نگارنده دو ترجمه از مجموعهٔ سخنرانی های اقبال دربارهٔ اسلام ، را در اختیار دارد. یکی کار بزرگ و ارزشمند زنده یاد احمد آرام است که تاریخ چاپ ندارد. عنوان ترجمهٔ زنده یاد احمد آرام، احیای فکر دینی دراسلام است.

ترجمهٔ دیگری از پژوهشگری ، اقبال شناس و مترجم توانا، آقای محمد بقایی (ماکان)، در دست است. چاپ اول این ترجمه ، در سال ۱۳۷۹ توسط انتشارات فردوس ، وارد بازار کتاب شده است .

آقای محمد بقایی ، بافرصت بیشتری به ریزه کاری های این ترجمهٔ ارزشمند دست زده اند ودر خور ستایش است ؛ ولی زندهٔ یاد احمد آرام، با توجه به زمانی که این ترجمه را ، به انجام رسانده است ، درخور تقدیر است . اقبال خودش گفته است :

در این سخنرانی ها که بنا به درخواست انجمن اسلامی مدرس، تهیّه و در شهر های مدرس و حیدرآباد و علیگره القا شده است ، کوشش من آن بوده است که گرچه به صورت جزئی هم باشد. به این نیازمندی ، جواب دهم (احیایی تفکر دین، ص ۲ ، دیباچه)

۱۱. نگارنده نمونه هایی از شعرهای آهنگین ، در عین حال ، پُر تپش و هیجانی اقبال را انتخاب کرده است. امید است ، این نمونه ها ، در سنجش با نمونه های شعر معاصر، بهانهٔ یک مقاله پژوهش قرار گیرد. به عبارتی ، اقبال با بهره گیری از گونه های کهن شعر فارسی، شاعر معاصر است.

۱۲. او به اندازه ای با زبان شعر آشنا بود که گاهی ، به جای سخنرانی شعر می خواند. آخرین سخنرانی او در دانشکدهٔ لاهور، جایش را به شعر داد. اگرچه پیوند او با دانشکده ، بعدها به صورت شرکت در جلسهٔ مشاعرهٔ دانشجویان ، ادامه پیدا کرد.

(جاویدان اقبال ، ٦٤ : ۱۹۸٤)

گاهی دیده شده است که اقبال ، خواسته است ، تنگنای زندگی را ، از راه شعر و شاعری ، بگشاید. اقبال شنیده بود که در حیدرآباد از سخنوران و شاعران ، قدردانی می شود. او فکر می کرد، پس از دهلی و لکهنؤ ، حیدرآباد ، شهری است که می تواند، در آنجا ، به فرصتی که آرزویش را داشت ، دست یابد (همان ، ۵۲)

۱۳ . و القوال : خوش بیان ، شخصی که دربیان موضوع ، مهارت دارد. گویا (المعجم الاعظم ، بی تا ، محمد حسن الاعظمی ، الجزء الربع ، ذیل واژه قول) . قوال : پُر حرف ، خوش سخن ، آوازه خوان (فرهنگ کاتو زبان، محمد علی طهرانی، تهران ، ۱۳۱۱ خورشیدی ، چاپ مطبعهٔ علمی تهران)

. قوال : مرد نیکو گفتار یا مرد بسیار گوی و زبان آور . خوش صحبت . خواننده ، آواز خوان ، مطرب ، سرود گوی . در مجالس سماع صوفیان ، خواننده ای بوده است که بیت های سوزناک یا رباعیات و غزلیات عاشقانه را به آواز می خواند و صوفیان به آهنگ او ، به سماع بر می خاستند.

(لغت نامهٔ دهخدا، ذیل واژهٔ قوال).

۱٤. اقبال حجابی بین جایگاه شغلی و شاعری، حفظ کرده بود. او به طور طبیعی ، از خواندن شعر در نزد دیگران خودداری می کرد.در نشست های دوستانه، شعر خوانی او ، محدود به بعضی دوستان نزدیکش بود. اگر شعر می خواند و اگر شعر می شنید، روی کرد اوبیشتر به لطافت سخن و درجهٔ خیال پردازی در شعر بود . گاهی در شنیدن شعر ، چنان سکوتی بر اقبال چیره می شد که گویی در دنیای دیگری، سیر می کرد.

(جاویدان اقبال ، ۸۰ : ۱۹۸٤)

۱۵. اقبال شعری با عنوان گورستان شاهی در حیدرآباد سرود . این اشعار را در بازدید گورستان شاهی سرود . این شعر ، در مجلهٔ مخزن لاهور چاپ شد. در سال ۱۹۱۱ میلادی ، اقبال ، یک ترانهٔ ملّی سرود. در مسجد پادشاهی لاهور، شعری با عنوان «حضور رسالت مآب(ص) مین » خواند. احساس غرور مسلمانان در این شعر ، دیده می شود.(همان : ۷۹ تا ۵۷).

۱٦. شعر «شکوه و جواب شکوه » اقبال ، به عربی و فارسی برگردانده شده است . این اشعار اقبال ، توسط آقای رفیق خاور، به نظم فارسی ، چنان ترجمه گردیده که به نظر می آید ، در اصل این اشعار به فارسی سروده است.

۱۷ . امر و القیس ، شاعر بزرگ عرب ، در قبل از اسلام بود. وی یکی از صاحبان معلقه بود ومعلقات به هفت قصیده ای گفته شده است که بنابر مشهور ، در خانهٔ کعبه آویخته شده بود.

۱۸ . بیت توسط جاوید اقبال ، چنین آمده است :

« و لقد ابیت علی الطوی و الظله حتی انال به کریم الماکل »

سرکار خانم صفیاری مقدم ، در پاورقی چنین آورده است : « و لقد ابیت علی الطوی و اظله حتی انال به کریم الماکل »(پاورقی ص ۲۱٦ از جاویدان اقبال ، جلد اول)

۱۹ . گویا اقبال ، بعضی سبک های شعری و عاشقانهٔ ایرانی را ، در نظردارد که گفته است :

حسن انداز بیان از من مجو خوانسار و اصفهان از من مجو

(اسرار خودی ، ۱۰ : ۱۳۸۱)

و یا در جای دیگر دارد :

شاعری زین مثنوی مقصود نیست بت پرستی ، بت گری، مقصود نیست
(همان)

منابع

اقبال ، محمد (بی تا)، احیای فکر دینی در اسلام ، ترجمهٔ احمد آرام ، تهران : نشر پژوهش های اسلامی .
..... (۱۳۸۱) ارمغان حجاز ، بخش فارسی ، از کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری ، چاپ هشتم ،تهران : انتشارات سنایی.
..... اسرار خودی ،
..... پیام مشرق ،
..... جاوید نامه
..... زبور عجم
..... گلشن راز جدید ،
بقایی، محمد (۲۰۰۳) ، قلندر شهر عشق ، یازده خطابه و گفتمان دربارهٔ علامه اقبال ، چاپ اول ، تهران : انتشارات اقبال.
سروش ، احمد (۱۳۸۱) مقدمه ، از کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری ، چاپ هشتم ، تهران : انتشارات سنایی.
شیرازی ، داوود (۱۳۸۱)، مقدمهٔ ناشر.....

*****

محمد افضل زاهد [1]

خلیلی و اقبال

چکیده :

دانشمند اقبال شناس افغانی استاد خلیل الله خلیلی (م ۱۳۶۶ش) از کسانی است که در حین دیدار رسمی اقبال از افغانستان در ۱۹۳۳م افتخار ملاقات داشته اند. پس از درگذشت اقبال کراراً از پاکستان و آرامگاه اقبال هم دیدن کرده بود. با مطالعهٔ اشعار گوناگون خلیلی در کلیات او، می توانیم مقیاس وسیع نفوذفکری، معنوی و لغوی اقبال را که در شعر خلیلی تلالو می کند، بررسی و ارزیابی کنیم. نقش آزادیخواهانهٔ اقبال را این گونه تمجید کرده :

نعرهٔ او در دل ما کار کرد　　خفتگان شرق را بیدار کرد

در شعر « دمی با اقبال » اندیشه های مبتکرانهٔ شاعر متفکر را این گونه باز گفته است :

آسیا راخوانده نقش آب و گل　　گفته افغان را در آن پیکر چو دل

***

استاد خلیل الله خلیلی (۱۳۲۵-۱۴۰۷ ق/۱۲۸۵-۱۳۶۶ ش) یکی از سخن سرایان ، نویسندگان و دانشمندان معروف افغانستان است. استاد سعید نفیسی دربارهٔ خلیلی می نویسد:

"خلیلی از سخن سرایان توانای و چیره دست روزگار است."[2]

استاد بدیع الزمان فروزانفر می نویسد:

"استاد خلیل الله یکی از سخن سرایان ودانشمندان عصر حاضر است و بی گمان وی را می توان در عداد شعرای سخندان و سحرکار این روزگار محسوب داشت."[3]

---

۱. رئیس گروه زبان وادب فارسی دانشکدهٔ دولتی - گوجرانواله

۲. نفیسی، استاد سعید ، تقریظ بر اشعار خلیلی ، کلیات اشعار خلیلی ، ص ٦٤٢

۳ . فروزانفر ، بدیع الزمان ، همان ، ص ٦٤٠

خلیلی نسبت به شاعر مشرق علامه محمد اقبال ارادت و عقیدت فوق العاده ای داشت و اندیشه و آثار اقبال در سازندگی فکری و اعتقادی خلیلی اثراتی ژرف دارد . اقبال از لحاظ زمان زندگانی مقدم بر خلیلی بود و از سال ۱۸۷۷ م تا ۱۹۳۸ م ، در شبه قاره در زمان حکومت انگلیس ها می زیسته است و مردم شبه قاره ، خاصه مسلمانان را از خواب غفلت بیدار کرد. خلیلی دراشعار خود بارها ارادت و علاقمندی خود نسبت به اقبال را ابراز نموده است ، به عنوان مثال وی درنظم خود " مشاهدهٔ رویا" می گوید:

فیلسوف شرق دانای حکیم　　هند را آواز وی ضرب کلیم[1]

جایی دیگر در اشعاری به عنوان "فریادِ مادرِ مجاهدان" می گوید:

ختم بر اقبال شد رای همه　　بود این معنی تمنّای همه
نعره هایش سوی گردون می شدند　　در فضا مصراع گلگون می شدند[2]

علامه اقبال در سال ۱۳۵۲ ق /۱۹۳۳ م به دعوت نادر شاه ، حاکم افغانستان به آن دیار رفت. آنجا در محفل پذیرایی که برای اقبال و میهمانان دیگر منعقد شد ، خلیلی هم به عنوان میزبان شریک بوده. خلیلی دیدار اقبال را برای خود سعادت قرار داده است و در اشعاری به نام " دمی با اقبال" اینگونه ابراز عقیدت نموده است :

من درین فرخنده روزِ دلنواز　　گشتم از بخت همایون سرفراز
حکم شد از سوی دولت ناگهان　　تا به باغ آیم به نام میزبان[3]

در این نظم می افزاید:

در میانه حضرت اقبال بود　　آفتاب شعر را تمثال بود

---

۱. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیلی ، ص ۵۰
۲. همو ، همان ، ص ۵۱۱
۳. همو ، ص۵۸٤

از جبینش نور قرآن آشکار　　وز لقای وی خزان ما بهار[1]

چون خلیلی در سال ۱۳۸٤ ق/ ۱۳٤۳ ش ، به پاکستان آمد ، بر مزار اقبال هم رفت و قصیده ای به عنوان " آموزگار بزرگ" در ستایش اقبال سرود:

ای که ما را گردش چشم عقاب آموختی　　دیدهٔ بیدارخود را از چه خواب آموختی[2]

در منظومهٔ دیگر به عنوان "بر آرامگاه عارف شرق ، علامه اقبال لاهوری" شاعر مشرق را اینگونه مورد مدح و ستایش خود قرار می دهد :

تربت اقبال را کردم طواف　　دولتی دیدم در آنجا بی خلاف

نعرهٔ او در دل ما کار کرد　　خفتگان شرق را بیدار کرد[3]

در سال۱۳۸٦ ق/ ۱۳٤۵ ش خلیلی از طرف دانشمندان لاهور برای شرکت در مراسمی که به مناسبت بزرگداشت علامه اقبال برگزار شد، دعوت شده بود. چون در آن هنگام مسافرت او به حجاز اتفاق افتاد و شوق زیارت حرمین شریفین گریبان گیر گردید ، از شمول در آن محفل عذر خواست و یک ترکیب بند نوشته فرستاد که چند بیت آن بدین قرار است :

ای محفل عاشقان اقبال　　وی مجمع دوستان اقبال

بودیم به آرزو که امسال　　آییم به آستان اقبال

صد بوسه زنیم از سر شوق　　بر خاک سپهر شان اقبال

راز دل دردمند گوییم　　با مردم راز دان اقبال[4]

خلیلی رساله ای به عنوان "یار آشنا" هم نوشت که دارای ۸۰ صفحه دربارهٔ اقبال و نشان دهندهٔ علاقهٔ وی به سرزمین افغانستان است. این رساله به همّت انجمن علمی و مشاورتی اسلامی افغانستان در سال ۱٤۰۲ ق/ ۱۳۵۹ ش به طبع رسیده است .

خلیلی در شعر خود در بسیاری موارد شعرها و مصرع های اقبال را تضمین کرده است . برخی واژه ها و اصطلاحات اقبال را عیناً به کار برده

۱. همو ، همان ، همانجا

۲. همو ، همان ، ص ۱۵۳

۳. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۸۳ - ۳۲۸

٤. همو ، همان ، ص ۱۸۲

است ؛ به عنوان مثال در منظومه ای به نام " سفیر ماتم" ، این اشعار اقبال را تضمین کرده است :

ملتی آوازهٔ کوه و دمن　　در رگِ او خون شیران موج زن
آسیا یک پیکر آب و گل است　　ملت افغان درآن پیکر دل است[1]

در منظومه ای دیگر به عنوان " فریاد مادر مجاهدان" خلیلی سه شعر اقبال را تضمین کرده است و در جای دیگر غزلَ اقبال را به طور کامل تضمین کرده است و دربارهٔ آن غزل چنین اظهار نظر کرده است :

این غزل روشنگرِ سیمای ماست　　ماضیِ ما حالِ ما فردایِ ماست[2]

دو بیت آن غزل بدین قرار است :

درفشِ ملت عثمانیان دوباره بلند　　چه گویمت که به تیموریان چه افتادست
خوشا نصیب که خاک تو آرمید اینجا　　که این زمین ز طلسم فرنگ آزادست[3]

درمنظومه ای به عنوان " دمی با اقبال" به طرف قول اقبال چنین اشاره می کند :

آسیا را خوانده نقش آب و گل　　گفته افغان را در آن پیکر چو دل[4]

در منظومه ای دیگر به عنوان " سفیرماتم" القابی که اقبال در اسرارِ خودی سید علی هجویری را داده بود ، به کار می برد:

"سید السادات ، مخدوم امم"　　خود به لاهور است خفته درحرم[5]

مشابهت های زیادی در نحوهٔ تفکر این دو شاعر توانا مشاهده می شود که چون شرح همهٔ آن ها در یک مقاله نمی گنجد ، لذا ما اینجا فقط به اختصار به آن مشابهات ومشترکات اشاره می کنیم .

---

۱. همو، همان ، ص ٦۳۳

۲.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۵۸٦

۳.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۸٦۰

٤.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله ، ص ۵۸۵

۵.همو ، همان ، ص ٤۳۱

اقبال و خلیلی هر دو معتقد ومرید مولانا جلال الدین رومی بودند . اقبال ارادت خود نسبت به مولوی را با کاربرد صفاتی مانند " پیر رومی" و «مرشد روشن ضمیر» اظهار داشته و عظمت کار وی را حتی در ردیف رسالت پیامبران دانسته وخود را مرید و شاگرد مکتب وی شمرده است ، چنانکه در منظومه های «*پیام مشرق*» و «*پس چه باید کرد ای اقوام شرق*» آمده است :

شاعری کو همچو آن عالی جناب　　نیست پیغمبر ولی دارد کتاب [1]
پیر رومی مرشد روشن ضمیر　　کاروان عشق و مستی را امیر [2]

اقبال در جاویدنامه به راهنمای مولانا جلال الدین سیر افلاک کرده است و مثنوی مولانا را " هست قرآن در زبان پهلوی " تلقّی می کند :

روی خود بنمود پیر حق سرشت　　کو به حرف پهلوی قرآن نوشت [3]

اقبال "اسرار خودی" را با اشعار مولوی شروع می کند و این مثنوی را در بحر معروف مثنوی مولانا جلال الدّین رومی (بحر رمل مسدس محذوف یا مقصور) نوشت . علاوه براین، اقبال در موارد بسیاری شعرها و مصراع های رومی را تضمین هم کرده است . آقای گلچین معانی، اقبال را مولوی ثانی گفته است :

بشنو از آن فیلسوف پاکزاد　　مولوی ثانی آن اقبال راد [4]

خلیلی هم نسبت به مولانا رومی ارادت و عقیدت شدیدی داشت و گاه گاهی این عقیدت و ارادت خود نسبت به مولوی به وسیلهٔ اشعار خود ابراز نموده است ، مانند اشعاری به عنوان "ابرشد ، بارید ، دریا آفرید"

جاودانی جان وی این مثنوی است　　دم به دم این جان قدسی در نوی است
مثنوی چون قلزم موّاج اوست　　این کتاب معرفت معراجِ اوست [1]

۱.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(فارسی) ، ص ۳۷۶
۲.همو ، همان ، ص۸۰۳
۳. همو ، همان ، ص ۲۹
٤.عرفانی ، خواجه عبدالحمید ، رومی عصر ، ص ۱٦۵

در منظومه ای به عنوان " به حضرت مولانا " اینگونه ابراز عقیدت نموده است :

همه دام ها گسستم همه پندها شکستم ز جهان و جان برستم که کنی شکارم امشب

در جای دیگر می گوید:

پیمبر نیست امّا دارد اعجاز که از بام فلک گوید به ما راز[۳]

خلیلی بعض غزل ها را در جواب غزل های مولانا هم سروده است ، مانند «راه نیستان» و این بیت به عنوان «باد بغداد»:

آتش است این باد بغداد و نه باد هرکه این آتش نداند گو مباد[۴]

خواننده را به یاد این بیت معروف مولانا می اندازد :

آتش ست این بانگ نای و نیست باد هرکه این آتش ندارد نیست باد[۵]

خلیلی بسیاری شعرهای خود را به سبک و بحر مثنوی مولانا سروده است؛ به عنوان مثال تمام اشعار مجموعه "ماتمسرا" به سبک و در بحر مثنوی معنوی است و موضوع اغلب اشعار این مجموعه نیز مانند مثنوی معنوی عرفان است . دکتر محمد حسین تسبیحی دربارهٔ خلیلی درست گفته است :

ز بلخ و قونیه گفتی سخن چه خوش گفتی که روحِ مولوی معنوی شدی شادان[۶]

تأثیر و نفوذ سنایی هم در کلام هر دو شاعرِ توانای فارسی ، اقبال و خلیلی دیده می شود و هر دو حکیم سنایی را خیلی دوست داشتند ودر اشعار خود افکار و نظرات سنایی را مورد ستایش قرار داده اند. اقبال در مثنوی "مسافر" عقیدت و ارادت خود را نسبت به سنایی چنین ارائه کرده است :

آن حکیم غیب ، آن صاحب مقام ترک جوش رومی از ذکرش تمام
در فضای مرقد او سوختم تا متاعِ ناله ای اندوختم[۱]

۱.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ٤٨

۲.همو ، همان ، ص ٦

۳.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۲۷۳

٤.. همو ، همان ، ص ۷

۵. رومی ، جلال الدین محمد ، مثنوی معنوی ، به سعی رینولدالین نیکلسون ، ج اول ، ص ۳

٦.تسبیحی ، محمد حسین ، نظم ، دانش ، شماره ۱۲ ، ص ۱٦۷

اقبال در استقبال قصیده سنایی در بال جبرئیل منظومه ای به زبان اردو نوشت . اقبال بحر و قافیهٔ قصیدهٔ سنایی را به زبان اردو هم تتبع کرده است و آن را به نعت سرور کائنات طراز جاودانی داده است . مطلع آن قصیده سنایی بدین قرار است :

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه ، نه اینجا باش و نه آنجا[۲]

اقبال می گوید:

سما سکتا نهین پهنائی فطرت مین مرا سودا
غلط تها ای جنون شاید ترا اندازهٔ صحرا[۳]

این قصیدهٔ اقبال را دانشمند افضل ناصری به زبان فارسی ترجمه نمود و خلیلی آن را به رشته نظم درآورد.

ترجمهٔ منظوم مطلع خلیلی بدین قرار است :

نگنجد وسعت سودای من در پهنهٔ دنیا خطا بود ای جنون شاید ترا اندازهٔ صحرا[۴]

خلیلی بارها در اشعار خود سنایی را مورد ستایش قرار داده است[۱] به عنوان مثال :

نکرده در حدیقه گر کسی سیر چه می داند رموزِ منطق الطیر[۵]

و در جای دیگر می گوید:

در حدیقه سیر کردم با سنایی سال ها تا از آن باغ ، این بوی گلاب آورده ام[۶]

خلیلی در اشعار خود چندین بار مضامین و افکار اقبال را بیان کرده است . اینک برخی از مضامین اقبال که خلیلی از آنها بهره برده به عنوان شاهد ذکر می کنیم:

۱.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۸٦٤

۲.سنائی ، حکیم ابوالمجد بن مجدود ، دیوان سنائی با مقدمه و حواشی مدرس رضوی ، ص ۵۱

۳.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(اردو) ، ص ۳۱٤

٤.دانش خلیلی ، خلیل الله ، ترجمه قصیده اردو اقبال بزبان دری ، دانش ، ش ۱۲ ، ص ۱۰٦

۵.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۳۷۳

٦. همو ، همان ، ص ۱۱۳

فلسفه خودی محور نظام فکراقبال است و همهٔ کلام او تفسیر خودی است . او مسلمانان را درس می دهد که آنان باید خود را یابند و اسرار خویش را بشناسند و خود را ادراک کنند . به عقیده وی خودی از دست سؤال دراز کردن ضعیف ، ناتوان و تباه می گردد :

از سؤال آشفته اجزای خودی　　بی تجلّی نخل سینای خودی[1]

اقبال عقیده دارد که انسان باید به خود متّکی باشد و از دیگران توقع یاری نداشته باشد :

خود فرود آ از شتر مثل عمر　　الحذر از منّت غیر الحذر[2]

و در جای دیگر می گوید:

تراش از تیشهٔ خود جادهٔ خویش　　به راهِ دیگران رفتن عذاب است

اگر از دست تو کار نادر آید　　گناهی هم اگر باشد ثواب است[3]

خلیلی هم این فکر اقبال را دوست دارد و در اشعار خود ما را درس خودشناسی و خودآگاهی می دهد و منت کشیدن دیگران را حتماً نمی پسندد:

قسم به سایهٔ نخل جوان تو ای سرو　　که چترِ شاه به از دلق بینوایی نیست[4]

و در جای دیگر می گوید:

خار صحرای تو اکلیل شرف باشد و بس　　تاجِ گل بر سرت از گلشنِ اغیار مزن[5]

خلیلی در قصیده ای به عنوان "به پیشگاه علامه محمد اقبال لاهوری" از اقبال آرزو می کند:

نوجوان عصر را آموز اسرار خودی　　تا ستاند جام از جم ، تیغ از افراسیاب[6]

۱.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۲۳

۲.همو ، همان ، همان جا

۳.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۲۲۹

٤.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۲۸

۵. همو ، همان ، ص ۲۱۳

٦. همو ، همان ، ص ۵۲

خلیلی در مثنوی" امواج نیلاب" منظومه ای به عنوان "اعتماد به خود" نوشت و در این نظم درس می دهد که ما را باید بر بازوی خود اعتماد بکنیم و از منّت دیگران اجتناب بکنیم :

باز کن راه را به نیرویت　　شیروش تکیه کن به بازویت
راه دور است پیش باید رفت　　لیک با پای خویش باید رفت[1]

اقبال وخلیلی هر دو عقیده دارند که آسمان و ستارگان نمی توانند از احوال و اوضاع آیندهٔ انسان خبر دهند . اقبال در این مورد به زبان اردو می گوید که ترجمهٔ فارسی آن بدین قرار است :

ستاره چیست که خبر تقدیر مرا بدهد　　اوخودش در وسعت افلاک خوارو زبون است[2]

خلیلی می گوید:

گشایشی مطلب زآسمان که خود دارد　　ز اختران سراسیمه صد هزار گره[3]

روزگار اقبال روزگار انحطاط مسلمانان شبه قاره بود . آنها حکومت هزارسالهٔ خود را از دست داده زیر تسلط انگلیس ها به سر می بردند. وقتی اقبال مردم شبه قاره به ویژه مسلمانان را در پنجهٔ فرنگ ، محکوم و مجبور می دید ، اشک های خون می بارید . خلیلی هم با این گونه اوضاع دلگیر دچار بود. ارتش شوروی در کشور او وارد شد و آزادی افغانان را سلب کرد . لذا خلیلی همچو اقبال برای ملت خود خدمات شایانی را انجام داد وایشان را از ارزش و اهمیت آزادی روشناس کرد و برای رستگاری از غلامی ، آنها را وادار کرد ؛ یعنی اقبال و خلیلی هر دو شاعرِ حریت بودند و آزادی از اسارت و بردگی بیگانگان آرزوی قلبی آنها بود . اقبال مردم شبه قاره را از مضمرات بندگی و غلامی آگاه نموده می گوید :

از غلامی دل بمیرد در بدن　　از غلامی روح گردد بارِ تن[4]

در پیام مشرق به عنوان "غلامی" منظومه ای نوشت و معایب غلامی را اینگونه نشان داده است :

---

۱. همو ، همان ، ص ٤٦٤

۲.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (اردو) ، ص ۳۱۹

۳.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۳

٤. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۸۰

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد　　گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی درخوی غلامی زسگان خوار ترست　　من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد[1]

خلیلی هم دلباختهٔ آزادی و نغمه گر حریّت بود :

آزادگیست گوهر تاج حیات قوم　　ای وای ما چه گوهر یکتا فروختیم[2]

***

طبیعت هرچه باشد نغز و زیبا　　چو آزادی نباشد سخت زشت است
جهان در پرتو آزادی و مهر　　اگر زشت است اگر زیبا بهشت است[3]

خلیلی بردگی را برای زندگی شرمندگی می داند :

زندگی در بردگی شرمندگی است　　معنی آزاد بودن زندگی است[4]

جای دیگر می گوید:

بندهٔ غیر شدن خصلت انسانی نیست　　سر نهادن به درِ غیر مسلمانی نیست[5]

خلیلی همچو اقبال ملّت خود را از گذشتهٔ تابناک آگاه می سازد و آنان را از خواب غفلت بیدار می کند. موضوعات خلیلی همچو اقبال معمولاً ملّی بوده است ، به عنوان مثال در منظومه ای به نام « به ملّت پشتونستان» می گوید:

ای ملّت با عظمت مردانهٔ کهسار　　ای فرِ الهی ز جبین تو پدیدار
ای عظمت تاریخ تو زینت ده اعصار　　ای نور حق از برق نگاهِ تو نمودار
از خواب گران خیز که دشمن شده بیدار[6]

جای دیگر می گوید:

کشورِ ما کشورِ ارباب ایمان بوده است　　قرنها دین الهی را نگهبان بوده است
خانقاه عشق و خلوت گاه عرفان بوده است　　سنگر مردان و مأوای دلیران بوده است[7]

اشعار فوق الذّکر ، خواننده را به یاد اشعار معروف اقبال می اندازد :

۱.همو ، همان ، ص ۱۳٤
۲.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۲۵
۳. همو ، همان ، ص ۲۵٦
٤.همو ، همان ، ص ٤۳۰
۵. همو ، همان ، ص ۲۲۰
٦. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات خلیل الله خلیلی ، ص ۲۳۲ - ۲۳۱
۷. همو ، همان ، ص ۲۱۸

ای غنچهٔ خوابیده چو نرگس نگران خیز — کاشانهٔ ما رفت به تاراج غمان خیز
از نالهٔ مرغِ چمن از بانگ اذان خیز — از گرمی هنگامهٔ آتش نفسان خیز
ازخواب گران،خواب گران،خواب گران خیز — از خواب گران خیز[1]

اقبال زندگی رکود و رخوت را حتماً دوست ندارد و راز حیات را در فعالیت و تحرک می بیند . به عنوان مثال در نظم به نام "زندگی و عمل" که در جواب نظم هاینا موسوم به "سؤالات" نوشته بود ، فلسفهٔ حرکت و عمل را اینگونه بیان می کند :

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم — هیچ نه معلوم شد ، آه که من کیستم
موج ز خود رفته ای ، تیز خرامید و گفت — هستم اگر می روم ، گر نروم نیستم[2]

جای دیگر می گوید :

میارا بزم بر ساحل که آنجا — نوای زندگانی نرم خیز است
به دریا غلط و با موجش درآویز — حیات جاودان اندر ستیز است[3]

مانند اقبال، خلیلی هم درس حرکت و عمل می دهد :

موج شو موج که لرزد ز تو ساحل شب و روز — جنبش زندگی از خواب گران بار مخواه[4]

خلیلی بی عملی و انجماد را اینگونه مورد نکوهش قرار می دهد :

چون مرده به کوی زندگان است — هر قوم که جنبشی ندارد[5]

اقبال معتقد است :

زندگی جهد است و استحقاق نیست[6]

خلیلی این عقیده را هم خیلی دوست دارد و می گوید:

زندگی جهد است و رنج است و جدال است و تپش

---

۱. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اشعار اقبال ، ص ٤٧٣
۲. همو ، همان ، ص ۲۹۸
۳. همو ، همان ، ص ۲۱۵
٤.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات (فارسی) ، ص ۳۱
۵. همو ، همان ، ص ۱۲
٦. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۸۸

زندگی عزم است و همت ، زندگی کار است و کار[۱]

اقبال بر این باور است :

زمانه با تو نسازد تو با زمانه ستیز[۲]

***

با جهانِ نا مساعد ساختن هست در میدان سپر انداختن

گر نسازد با مزاج او جهان می شود چنگ آزما با آسمان[۳]

در این مورد فکر خلیلی با اقبال مشابهت دارد ، او می گوید:

در سینهٔ روزگار زن پنجه چو شیر تا پشت تو بر خاک نمالد ایام[۴]

در نظر اقبال حیات بشر باید سرشار از مردانگی و شجاعت باشد و بیم و بزدلی را بدان راهی نباشد:

زندگی را چیست رسم و دین و کیش یک دمِ شیری به از صد سال میش[۵]

خلیلی می گوید:

هر پیکر مردی که نه سر داد به میدان از چادرِ زن کهنه کفن دوخته بهتر[۶]

اقبال در جاویدنامه ارواح مردم خائن را به نام "ارواح رذیله" یاد می کند و در سیر افلاک می بیند که دوزخ هم آنانرا قبول نکرده است . اقبال جعفر[۷] بنگالی و صادق دکنی را ننگ آدم ، ننگ دین و ننگِ وطن قرار می دهد :

جعفر از بنگال و صادق از دکن ننگ آدم ، ننگ دین ، ننگ وطن[۸]

۱.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۸۳

۲.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال ، (اردو)

۳.همو ، همان ، ص ٦٤

٤.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۱۱۸

۵.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۷۷۳

٦. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۱۹

۷. میر جعفر وزیر سراج الدوله فرمانروای بنگال و میر صادق وزیر تیپو سلطان حکمران میسور بود که بر اثر خیانت این دو تن سلطنتهای بنگال (۱۷۵۷م) و میسور (۱۷۹۹م) سقوط کردند و استعمار انگلیس در شبه قاره تثبیت گردید «دانش».

۸ اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۷۳

خلیلی هم مردم خائن را مورد طعن خود قرار می دهد که آنان به ملّت خود خیانت و غداری کرده اند :

سخنِ مهر و وفا از دهنِ مار مخواه　　لطف از کینه ور کجرو غدّار مخواه[1]

جای دیگر می گوید:

جاودان مردی که یک جا مرد در راه شرف
وای ازآن خائن که درصدجا پشیمان مرده است[2]

اقبال عقیده دارد که برای ناتوان و ضعیف ، مرگ ناگزیر است :

هی جرم ضعیفی کی سزا مرگ مفاجات[3]

ترجمه: پاداش جرم ضعیفی ، مرگ مفاجات است .

خلیلی هم در اشعار خود جا به جا ناتوانی ، بی کسی و افتادگی را مورد نکوهش قرار داده است؛ به عنوان مثال:

کرگسان زمانه بیدارند　　هرچه افتاد زود بردارند
هرکه افتاد پایمال شود　　معرض ذلّت و زوال شود[4]

خلیلی می گوید در این جهان، ملّت های زور آور، ملّت های ضعیف و ناتوان را زیر سلطهٔ خود می آورند:

معنی منشورِ ملل قدرت است　　هرکه ضعیف است به صد ذلّت است[5]

خلیلی همچو اقبال در مورد بلند همتی و دلیری تشبیهات شاهین وعقاب را هم به کار می برد؛ به عنوان مثال:

خاکزادم لیک پرواز عقابم داده اند　　خانه دلگیر است بام آسمان باید مرا[6]
بر فراز قله های برف پوش　　همچو شاهین آشیان خواهم گرفت[7]

ولی در بعضی موارد خلیلی لفظ عقاب را به استعارهٔ ظالم و ستمکار هم به کار برده است؛ به عنوان مثال:

---

۱. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات خلیل الله خلیلی ، ص ۳۱
۲. همو ، همان ، ص ۹
۳. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اشعار اقبال (اردو) ، ص ٤٤٩
٤. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات خلیل الله خلیلی ، ص ٢٦٥
٥. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٤٢٧
٦. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ٤
۷. همو ، همان ، ص ۸۰

ای ساده مردمی که توقع نموده اند　　رقص کبوتران حرم از عقاب ها[1]

اقبال و خلیلی هر دو جستجو و آرزو را برای زندگی لازم می دانند . در نظر آنان آرزوها قوای خوابیدهٔ انسان را بیدار می کند و او را در جنبش و حرکت نگاه می دارد .اقبال می گوید:

زندگی در جستجو پوشیده است　　اصل او در آرزو پوشیده است[2]

خلیلی می گوید:

آرزوها موجهای زندگی است　　جنبشی دارند و آرامی کنند

هرنفس پیدا و پنهان می شوند　　هر زمان آغاز و انجامی کنند[3]

اقبال می گوید:

آرزو را در دل خود زنده دار　　تا نگردد مشت خاک تو مزار[4]

خلیلی می گوید:

باشد چو زمین شوره بی بر　　هر قلب که خواهشی ندارد[5]

اقبال و خلیلی هر دو از اهمیت و ارزش علم و هنر به خوبی آگاه بودند و در اشعار خود ملّت های خود را تأکید می کنند که علوم جدید و تکنولوژی را لازماً یاد بگیرند . اقبال می گوید که قوت افرنگ هم از علم و فن است :

قوت افرنگ از علم و فن است　　ازهمین آتش چراغش روشن است[6]

البته اقبال جوانانی را که بر تقلید کورانهٔ فرنگی افتخار می کنند ، مورد طعن خود قرار می دهد :

گرچه دارد شیوه های رنگ رنگ　　من به جز عبرت نگیرم از فرنگ

ای به تقلیدش اسیر، آزاد شو　　دامن قرآن بگیر آزاد شو[7]

خلیلی هم مردم هنرمند و باسواد را برای ملّت خود سرمایهٔ گرانبها قرار می دهد:

---

۱. همو ، همان ، ص ٤۸

۲. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(فارسی) ، ص ۱۵

۳. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات خلیل الله خلیلی ، ص ۲۵٤

٤. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اشعار اقبال (فارسی) ، ص ۱٦

۵.خلیلی ،خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله ، ص ۱۲

٦. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۷٦٦

۷. همو ، همان ، ص ٦٦۰

نباشد مملکت را افتخاری　　اگر دارد نفوس بی شماری
ولی آن قوم باشد آبرومند　　که دارد مرد کاری و هنرمند[1]

او مانند اقبال جوانان شیفتهٔ افرنگ را مورد طعن خود قرار می دهد. در منظومه ای به عنوان "خطاب مادر وطن به فرزندان شیفتهٔ افرنگ" چنین می گوید:

ای سپرده دل به لذّات فرنگ　　بازگرد این سرزمین مأوای تست
شیردادم شیرهٔ جان دادمت　　تاهنوز این شیره در رگهای تست[2]

اقبال و خلیلی هر دو از محدودیت و بیچارگی عقل به خوبی آگاه بودند. اقبال در پیام مشرق دربارهٔ بیچارگی عقل چنین می گوید:

توبه طلسم چون و چند　　عقل تو در گشاد و بند
مثل غزاله در کمند　　زار و زبون و دردمند
ما به نشیمن بلند می نگریم و می رویم[3]

در جای دیگر می گوید:

ازمن ای بادصباگوی به دانای فرنگ　　عقل تا بال گشوده است گرفتارتراست[4]

خلیلی دربارهٔ بیچارگی عقل بشر اینگونه اظهار نظر می کند:

عقل بشر به چنگل پولاد شد اسیر　　چون ناتوان به چنگل بازی،کبوتری[5]

بنابر این اقبال و خلیلی در اشعار خود عقل را مذمّت و عشق را مدح و ستایش کرده اند. اقبال می گوید:

عقل را سرمایه از بیم و شک است　　عشق را عزم و یقین لا ینفک است[6]

خلیلی می گوید:

از عقل نا امید شدم ای جنون بتاز　　کان راه بود خم به خمش پیچ و تاب[7]

اقبال عشق را سلطان می گوید:

---

۱. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ٤٢١
۲. همو ، همان ، ص ۲۸۰
۳. همو ، همان ، ص ۲۷۰
٤.همو ، همان ، ص ۳۵۷
۵. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیلی الله خلیلی ، ص ۱۵۹
٦.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(فارسی) ، ص ۱۰۹
۷. خلیلی ،خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ٤۹

عشق سلطان است و برهان مبین　　هر دو عالم عشق را زیر نگین[1]

خلیلی دل را که جای عشق است به عنوان پادشاه یاد می کند:

دل در همه حال تکیه گاه است مرا　　در ملک وجود پادشاه است مرا[2]

اقبال در اشعار خود جا به جا حکیم و فلسفی را مورد انتقاد خود قرار داده است و در مقابل او عاشق را راهنمای کامل گفته است:

بوعلی اندر غبار ناقه گم　　دست رومی پردهٔ محمل گرفت

این فروتر رفت و تا گوهر رسید　　آن به گردابی چو خَس منزل گرفت[3]

دراین مورد خلیلی هم نوای اقبال است و می گوید:

رازی که حل نگشت به قانون بوعلی　　از مولوی شنید به سوزنده ساز نی[4]

اقبال و خلیلی هر دو عقیده دارند که پیشرفت های معجزآسای انسان امروزی به وسیلهٔ علوم و فنون نصیبش گردیده ، ولی به علت نداشتن ایمان ، روح وی پژمرده و خلق و خوی و آدمیت وی مرده است . در نظر آنان بزرگترین حادثهٔ اجتماع انسانی امروز این است که آن را دانش و علم بی پایان میسر است ولی جوهر حسن معامله و دلسوزی و همدردی ناپدید است . امروز انسان از همان چیزی محروم است که آن را انسانیت می گویند . امروز بلندی علم وعقل و پستی اخلاق با هم در انسان روان است . اقبال به دانای فرنگ می گوید که آنان اگرچه به ظاهر دانش اندوخته اند امّا عاطفه و عشق و محبت و صفت عالی انسانی را فراموش کرده اند :

دانش اندوخته ای دل زکف انداخته ای　　آه زان نقد گرانمایه که درباخته ای[5]

خلیلی می گوید:

علم ما شد آلت کشتار ما　　حکمت ما مایهٔ آزار ما[6]

---

۱. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٦۱۰

۲. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله ، ص ۳۲۰

۳. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(فارسی) ، ص ۲۷٦

٤. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله ، ص ۳۱٦

۵. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۳۵۸

٦. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ٤۸۲

جای دیگر می گوید:

عارف به دل ذره جهان می بیند — آنجا مه و مهر و کهکشان می بیند
کوری بنگر که چشم دانشور عصر — دست و سر کشتگان در آن می بیند[1]

علامه اقبال در اشعار خود بی مهری و بی مروّتی عصر خود را جا به جا ذکر کرده است:

فساد عصر حاضر آشکار است — سپهر از زشتی او شرمسار است
اگر پیدا کنی ذوق نگاهی — دو صد شیطان تو را خدمتگزار است[2]

در جای دیگر می گوید:

مردمی اندر جهان افسانه شد — آدمی از آدمی بیگانه شد[3]

خلیلی هم از عصر خود گله مند است:

عصر ما عصر فریب است و فساد — عصر ظلم و کذب و کبر است و عناد[4]
در طبع زمانه مردمی نیست — زین بزم امید خرمی نیست[5]

یعنی در کلام هر دو تموج انسانیت و بشر دوستی صراحتاً پیداست و ما را از عظمت و مرتبهٔ انسان آگاه می سازند ؛ به عنوان مثال اقبال در جاویدنامه می گوید:

برتر از گردون ، مقامِ آدم است — اصل تهذیب ، احترامِ آدم است[6]

خلیلی می گوید:

بشر چون مرکزی باشد که گردد در طواف آن
هزاران سال این گردون سر گردان پر کاری[7]

---

۱. همو ، همان ، ص ۳۳٦
۲. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۰۰۸
۳. همو ، همان ، ص ۱۱۵
٤. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۵۳۳
۵. همو ، همان ، ص ٤۲۲
٦. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٦۵۷
۷. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۱۵٦

اقبال می گوید که این دانشمندان غربی که ناله های جمهوریت ، آزادی ، حقوق انسانی و دوستی را دم می زنند ، گرگ های خون خواری اند که دلشان برای کسی نسوخته و بهر تقسیم قبور انجمنی ساخته اند :

من ازین بیش ندانم که کفن دزدی چند　　بهر تقسیم قبور ، انجمنی ساخته اند[1]

خلیلی هم سازمان ملل را مورد ایراد قرار داده، می گویدکه اگر قدرت غارتگران ، کشور ضعیف را زیر تسلط قرار می دهد ، صدای از لب یک تن بلند نمی شود:

مجلس اقوام نجنبید ز جا　　بر نشود از لب یک تن صدا[2]

در جای دیگر می گوید:

انجمنی ساخت دروغ آفرین　　خنده به لب صاعقه در آستین

بر در آن نقش به ارقام زر　　خانهٔ تأمین حقوق بشر

حامی پیمان شکنان گشت حیف　　مدفن آمال جهان گشت حیف[3]

وحدت جهان اسلام یکی از موضوعات اصلی و اساسی شعر وتفکر علامه اقبال است . به نظر اقبال مسلمانان یک ملّت اند و باید در مسرت و شادمانی ها و دردها و رنج های یکدیگر شریک و سهیم باشند . اقبال عقیده دارد ملت محمّدیه مؤسس به توحید و رسالت است ، پس حاجت مکانی ندارد:

جوهر ما با مقامی بسته نیست　　بادهٔ تندش به جامی بسته نیست[4]

خلیلی هم وحدت ملّت اسلامی و برابری و برادری مسلمانان معتقد است و کلامش از تلقین اتحاد مشحون است . او با هرگونه احساس من و ما در جوامع اسلام مخالف است و آن را به شدّت نکوهش می کند و همه را در زیر لوای توحید و وحدت و یک دلی می خواند:

هزاره کیست ، پشتون کیست تاجک چیست ازبک چیست　　اساس فرقه سازی های استعمار را بشکن

تو چون فرزند اسلامی ، شعارت نیست جز توحید　　ز محراب محمّد،ص، پرچم کفار را بشکن

---

۱. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(فارسی) ، ص ۳٦۳

۲. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات خلیل الله خلیلی ، ص ٤۲۷

۳.همو ، همان ، ص ٤۲٦

٤. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال ،(فارسی) ، ص ۱۱۲

۵. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۱۷

اقبال و خلیلی می خواستند که مسلمانان باید برای حفظ و بقا و قدرتشان بر اساس ایمان مشترک متحد گردند و از قرآن رهنمایی بگیرند. اقبال در بارهٔ قرآن حکیم می گوید:

آن کتاب زنده قرآن حکیم — حکمت او لایزال است و قدیم[1]

خلیلی می گوید:

جوهر این ملّت ایمان است و بس — رهبرش خورشید قرآن است و بس[2]

اقبال و خلیلی هردو نسبت به ایران و ایرانیان عقیدت و محبت فوق العاده ای داشتند. اقبال از نظر سیاسی و فرهنگی، ایران را بسیار ارج می نهاد و دربارهٔ فتح ایران گفت:

"اگر از من بپرسید که مهم ترین پیش آمد تاریخ اسلام چیست، من بدون تأمل می گویم فتح ایران. جنگ نهاوند، عرب ها را علاوه از کشوری زیبا یک تمدن قدیم هم داد."[3]

دل اقبال همواره برای جوانان ایران می تپید:

چون چراغ لاله سوزم درخیابان شما — ای جوانان عجم جان من و جان شما[4]

در اشعاری به عنوان "جمعیت اقوام مشرق" که به زبان اردو سروده شده، اقبال پیش بینی کرده است که اگر تهران به مقام ژنو نائل آید، یعنی مرکز سیاسی جهان شرق انتخاب شود، نه تنها سرنوشت جهان شرق بلکه کرهٔ ارض به طور کلّی عوض خواهد شد:

طهران هو گر عالم مشرق کاجنیوا — شاید کرهٔ ارض کی تقدیر بدل جائی[5]

خلیلی هم به ایران و ایرانیان عقیدت و محبت فراوان داشت و دربسیاری موارد این عقیدت و محبت را ابراز نموده است؛ به عنوان مثال:

درود من به دانشمند ایران — به دانشمند شیراز و صفاهان

به دانشمند نیشاپور و تبریز — به دانشمند طوس، توران، ترشیز

---

۱. اقبال، علامه محمد، کلیات اقبال، (فارسی)، ص ۱۲۱

۲. خلیلی، خلیل الله، کلیات اشعار خلیل الله، ص ۵۲۵

۳. جاوید اقبال، شذرات فکر اقبال، ص ۱۰۱

٤. اقبال، علامه محمد، کلیات اقبال، ص ۵۱۷

۵. همو، کلیات اقبال، (اردو)، ص ۱٤۷

به تهران شهر علم و مأمن ذوق زمین حسن و عشق و گلشن ذوق[1]

سرفراز ظفر با در نظر داشتن اشتراکات فکری خلیلی و اقبال ، خـلیلی را در منظـومـه ای "همنوای شاعر فردای ما"[2] یاد کرده است .

همنوای شاعرِ فردایِ ما چشمِ تر باسینهٔ سوزان رفت

منابع و مآخذ

۱. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (اردو) ، شیخ غلام علی وسنز ، لاهور ، ۱۹۸٤م

۲. همو ، کلیات اقبال (فارسی) ، شیخ غلام علی وسنز ، لاهور ، ۱۹۹۰م

۳. تسبیحی ، محمد حسین ، سخنور عشق و ادیب زمان(نظم) ، دانش شماره ۱۲ ، اسلام آباد ، ۱۳٦٦ ش.

٤. جاوید اقبال ، شذرات فکر اقبال ، لاهور ، ۱۹۷۳م

۵. خلیلی ، خلیل الله ، احوال و آثار سنائی ، کابل ۱۳۱۰ ش

٦. همو ، دیوان خلیل الله خلیلی ، با مقدمهٔ محمد سرور مولوی ، تهران ۱۳۷۸ ش .

۷. همو ، مجموعه اشعار خلیل الله، به کوشش مهدی مداینی ، تهران ، ۱۳۷۱ش.

۸. همو ،کلیات اشعارخلیل الله خلیلی ،به کوشش عبدالحی خراسانی ، تهران ، ۱۳۷۱ش.

۹. سنائی ، حکیم ابوالمجد ، دیوان سنائی با مقدمه و حواشی مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳٤۱ ش.

۱۰. عرفانی ، عبدالحمید ، رومی عصر ، تهران ، ۱٤٤۲ ش .

۱۱. مولوی، جلال الدین، مثنوی معنوی، به کوشش رینولدالین نیکلسون ، هلاند ، ۱۹۳۵ م .

*****

۱. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۳۷۲

۲. ظفر ، محمد سرفراز ، دانش ، شماره ۱۲ ، ص ۱۷۰

حسن نیک بخت

به یاد بود اهدای نشانِ فرهنگیِ کشورِ پاکستان به جنابِ آقای دکتر محمد بقایی (ماکان)، از سوی ریاستِ محترمِ جمهوری اسلامی پاکستان جناب آقای پرویز مشرف

نشان فرهنگ

به روز بیست و هشتِ فروردین[1] ماه
به پاکستان و ایران گشته برپا
بزرگی «نیک بخت» و نیک آیین
بقایی و محمد نام ایشان
چه نیکوبخت و اقبال است این مرد
بود در راهِ دانش فارغ البال
«چه باید کرد»[2] او را شرح داده
بگوید بخت و اقبالش چه بوده
هم از «لعل روان»[5] کرده بیانش
هم از لاهور می گوید به صد شور
به «گلشن» او سراسر «راز»[7] گوید
«شبستان ابد»[8] را گفته چون روز
به پاکستان، نشان بسیار باشد
نشانهایی عجب خوشرنگ دارد
به فرهنگ و نشانش هست رازی
هر آنکس امتیازی می برد باز
نشان، گفتند ز اوّل می تواند
ولی تقدیر و قسمت این چنین بود

به پا گردیده جشنی خوب و دلخواه
به تجلیلِ بزرگی شور و غوغا
محبت پیشه مردی؛ مهر آیین
تخلص می کند با نامِ ماکان
ارادتمند «اقبال» است این مرد
شناسا گشته با احوالِ «اقبال»
«زمان» را و «مکان»[3] را در گشاده
«شرار زندگی»[4] را چون سروده
غزلهای چنان آبِ روانش
«پیاله ی می»[6] دهد از خُمّ لاهور
دو صد حرف نگفته باز گوید
بود خورشیدسانَ جان و دل افروز
شجاعت، حیدر کرّار باشد
نشانِ عالیِ فرهنگ دارد
که نامش هست تمغا امتیازی
به تمغا امتیاز است او سرافراز
ز پرویزِ مشرّف بر ستاند
که این دولت به تهران روی بنمود

۱- ۱۷ آوریل ۲۰۰۶

۲- کتاب «شرح مثنوی چه باید کرد؟»

۳- کتاب زمان و مکان از دیدگاه اقبال (مجموعه مقالات)

٤ - کتاب شرار زندگی، شرح اسرار خودی اقبال.

۵- کتاب لعل روان، شرح و بررسی تطبیقی غزلیات اقبال.

۶- کتاب پیاله ای از میکدهٔ لاهور، گزیدهٔ اشعار اقبال.

۷- کتاب شرح مثنوی گلشن راز جدید.

۸- کتاب در شبستان ابد، شرح جاوید نامه.

سفیرِ نیک مرد و راد و استاد — به دستِ خویش او را این نشان داد
که نامش «شفقت» و شهرت «سعید» است — درِ فرهنگ را او خود کلید است
ده ماه می [1] است و جمع یاران — بودِ جشنی به پا در شهر شمران
سپاس ما بسی بر این سفیر است — که مردان را مشار است ومشیر است
به پایان با دلی پُرشور و امید — بخواهم از خدا بی شک و تردید
که «ماکان» مرد اقبالی ایران
بماند در پناه لطف یزدان

محمد علی - امامی نائینی

این ابیات در مجلس والایی که در سفارت محترم جمهوری اسلامی پاکستان به مناسبت اهدای نشان فرهنگی آن دولت به آقای دکتر محمد بقائی (ماکان) انعقاد یافته بود، ارائه گردید.

جرعه ای از جام اقبال

اقبال! به اقبال تو، کس را نشنیدم — چون گنج تو، گنجینه به لاهور ندیدم
همتای تو، جز بیدل و رومی و نظامی — از فارس برون، در همه عالم نشنیدم
نی،نی، غلط افتاد، هم از فارس،توئی ،تو — غافل ز حریم دلت، این مرز گزیدم
هرجا که «دری» هست، همانجا وطن تواست — خبط است گر اندیشهٔ ناسخته پزیدم
دنیای دلت، حدّی و مرزی نشناسد — دریای دلت را عبث این نقش کشیدم
نی، شربِ شرابت همه مستی ده شرق است — هر جا که شدم، جرعهٔ این جام چشیدم
تا تاج«دری» هست ، تو دربار مداری — حکم تو روان دیدم هر جا که دویدم
ای عارف علاّمه و ای شاعر شامخ — بُد زیر پَرِ شعرِ تو هر جا که رسیدم
من بنده کجا؟ اوج حریم حرم تو — با بال «بقایی» سوی کوی تو پریدم
بالم ده هزاری است [2]، فخیم است و عجب نیست — هر برگ اگر می دهد از اوج نویدم
ای بر تو سلام و به پرو بال بقایی — اقبال مدد کرد دراین باغ چمیدم
با یاد خدا، کشورم و کشور پاکان — رفتم ره توحید و زتفریق رهیدم

*****

۱- ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۵.

۲- بالم ده هزاری است . اشاره به ده هزار صفحه مطلب که آقای دکتر بقائی در مورد «اقبال» نوشته است.

اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژهٔ حافظ

دکتر سید حمید رضا علوی [1]

عشق و ترکیبات آن در غزلیات حافظ

چکیده

این تحقیق با هدف بررسی ، تحلیل و تشریح واژهٔ عشق و ترکیبات آن در غزلیات حافظ صورت پذیرفته است . به منظور وصول به هدف مذکور ، این روش اتّخاذ گردیده که تقریباً تمامی مواردی که حافظ کلمهٔ عشق و ترکیبات آن را در دیوان خود به کار برده ، استخراج شده و سپس ترکیبات تا حدّی مترادف در گروهی و طبقاتی ویژه طبقه بندی گردیده . اشعار مربوط به هر مورد ذکر شده مورد تشریح و توضیح قرار داده شده است . نگاهی به نتایج تحقیق مبیّن آن است که حافظ واژهٔ عشق و ترکیبات آن را در معانی و مفاهیم کاملاً متفاوت و گوناگونی به کار گرفته است ، اگرچه روح کلی حاکم بر این موارد تقریباً مشابه به نظر می رسد .

***

« مقدمه »

حافظ برای عشق مقامی معنوی قائل است و لذا از «جاه عشق[1]» و «دولت عشق[2]» سخن می گوید. عشق وعشق ورزی را راه رسیدن به معشوق ومحبوب می داند و لذا ترکیبات «طریق عشق[3]» ، «راه عشق[4]» ، «ره عشق[5]» ، «شیوهٔ عشق[6]» را به کار می برد که می تواند آدمی را به «چشمهٔ عشق[7]» ، «زمزمهٔ عشق[8]» ، «کوی عشق[9]» ، «میخانهٔ عشق[10]» ، «میکدهٔ عشق[11]» ، «مصطبهٔ عشق[12]» ، «آستانهٔ عشق[13]» ، «حریم عشق[14]» ، «بادیهٔ عشق[15]» برساند از طرف دیگر، وصول به چنین اهدافی از طریق آن روشها ، معرفت و شناخت خاصی می طلبد که، واجب است که عاشق داشته باشد . حال ، اگر عاشق به راستی «لاف عشق[16]» نزند و بخواهد به اهداف مذکور و در واقع به «کمال عشق[17]» نائل آید و از «عشق ناتمام[18]» رهایی یابد ، باید با «علم عشق[19]» آشنا باشد و «درس عشق[20]» و «درس حدیث عشق[21]» را در محضر «ادیب عشق[22]» خوانده و به «ندای عشق[23]» و «سخن عشق[24]» گوش داده باشد و«نور عشق[25]» سراسر وجودش را روشن و نورانی کرده باشد و «آتش عشق[26]» به خیمه وجود او دامن زده باشد و«برقی از عشق[27]» آسمان حیات و زندگی اش را فروزان و منوّر نموده باشد. در این «مرحله عشق[28]» می توان چنین افرادی را در زمرهٔ «دیوانگان عشق[29]» و «مجانین عشق[30]» قلمداد نمود که از «مستی عشق[31]» مست شده و از خود و هوای نفس خویش فارغ و رها

---

[1] - دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

گردیده اند و «فکر عشق[۳۲]» لحظه ای آنان را به خود وا نمی گذارد. با این وجود هر قدر که عاشق، معشوق دلرباتری را برگزیند باید بداند که رسیدن به آن دشوارتر است. امّا انسان «اسیر عشق[۳۳]» که «اسیر چنبر عشق[۳٤]» گردیده و در «سرپنجهٔ عشق[۳۵]» گرفتار آمده به واسطهٔ خصوصیاتی که کسب نموده، می تواند «حریف عشق[۳٦]» باشد و «دست عشق[۳۷]» را فشرده و «بار عشق[۳۸]» را پذیرفته و با معشوق میثاق و پیمان دوستی بسته و لذا پیوسته و در همه حال «وفای عشق[۳۹]» را وجههٔ نظر خویش قرار می دهد ولذاست که «غیرت عشق[٤۰]» نمی گذارد او «عشق ناتمام[٤۱]» داشته باشد و «ناموس عشق[٤۲]» وی را وا می دارد که او با «سرّ عشق[٤۳]» و «اسرار عشق[٤٤]» آشنا گردد و «گوهر اسرار حسن و عشق[٤۵]» را بیشتر دریابد و «همراز عشق[٤٦]» گردد. بنابراین در چنین حالتی معشوق تلاش می کند «فراز و نشیب بیابان عشق[٤۷]» را به درستی بپیماید، با «غم عشق[٤۸]» بسر برد و «گریهٔ عشق[٤۹]» سردهد. امّا «ذوق عشق[۵۰]» را از «مطرب عشق[۵۱]» دریافت کند و «طرب نامهٔ عشق[۵۲]» را بخواند. «مشکل عشق[۵۳]» و «درد عشق[۵٤]» خویش را در محضر «طبیب عشق[۵۵]» درمان کند، لذا از «عیش و عشق مهرویان[۵٦]» برخوردار گردد و لذا «نالهٔ عشاق[۵۷]» گریه و ناله ای ثمر بخش است و این شیوه تمامی «گدایان عشق[۵۸]» است. «رفیق عشق[۵۹]» و «آشنای عشق[٦۰]» به خوبی می داند که در «مذهب عشق[٦۱]» نباید «کافر عشق[٦۲]» گردید، بلکه حال که وجود خود او هم «طفیل عشق[٦۳]» است باید با ابزار «عشق و شباب و رندی[٦٤]» به هرگونه که هست «گلبانگ عشق[٦۵]» را شنید واز «شورو شراب عشق[٦٦]» برخوردار شد و «نشان عشق[٦۷]» یافت. در این مرحله عاشق از «استغنای عشق[٦۸]» هم بهره مند خواهد گردید و نسبت به هر آنچه غیر معشوق است احساس بی نیازی مطلق خواهد نمود. لذا باید گفت سرافراز و سربلند «قتیل عشق[٦۹]» و کلیهٔ «مظلومان عشق[۷۰]» که «جانب عشق[۷۱]» برگزیدند و این چنین زیبا «آیت عشق[۷۲]» را چون حسین بن علی ‹ع› و ۷۲ یارانش برای جهانیان به نمایش گذاردند.

"عشق"

از دیدگاه حافظ، عشق به واسطهٔ تجلّی حسن معشوق ازلی پیدا شده و به تمامی عالم آتش زده است:

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد — عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت — عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد[۷۳]

به همین علّت است که حافظ می گوید که عشق من نسبت به معشوق سابقه ای بسیار طولانی دارد و امروزی نیست:

عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست — دیرگاه است که از این جام هلالی مستم[۷۴]

حافظ حتی عهد وپیمانی را که آدمی در «عالم ذر» با خدای خود بسته و خداوند را به عنوان پروردگار خود پذیرفته است، میثاقی عجین با

عشق نسبت به پروردگار تلقی می نماید و لذا بیان می دارد که تا پایان عمر وفادار به این پیمان خواهد بود :

عهد الست من همه با عشق شاه بود　　از شاهراه عمر بدین عهد بگذرم[۷۵]

و تنها امری که در جهان باقی خواهد ماند عشق به معشوق ازلی و ابدی است :

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده　　بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست[۷۶]

آنگاه که معشوق ، ابدی باشد ، عشق او نیز ابدی خواهد بود . قرآن کریم آنچه را که نزد انسانهاست فانی و آنچه را که نزد خداست باقی و پایدار می داند : «ما عندکم ینفد و ماعندالله باق» (سوره نحل ، آیه ۹۶) .

حتی حافظ ، مرگ را پایان عشق ورزی به معشوق قلمداد نمی کند بلکه معتقد است که حتی بعد از مرگش از خاک قبر او گل سرخ که نشانه تداوم عشق او به معشوق است سر خواهد زد :

به عشق روی توروزی که ازجهان بروم　　ز تربتم بدمد سرخ گل به جای گیاه[۷۷]

زیرا دل انسانی که به عشق زنده شود هرگز نخواهد مُرد :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق　　ثبت است بر جریده عالم دوام ما[۷۸]

و قطعاً «عشق پاک و محبت لطیف معنوی در دلی است که در آن جز جمال پاک معشوق چیز دیگری نیست و این عشق با هستی مترادف بوده با آن فرقی ندارد».[۷۹]

و لذا هر انسانی که عشق به دل سپرد به میثاق عاشقانهٔ خود با خدا وفا کرده است و لذا حافظ دم خوش را زمانی می داند که آدمی دل به عشق سپارد و می گوید که در چنین دل سپردنی ، جای هیچ تأمل و درنگی نمی باشد :

هرگه که دل به عشق دهی خوش دمی بود　　در کارخیر حاجت هیچ استخاره نیست[۸۰]

و به همان عشقی که برخاسته و نشأت گرفته از کمالی معنوی است نه مسائل ظاهری و سطحی پایدار مانده است :

لطیفه ایست نهانی که عشق ازو خیزد　　که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست[۸۱]

معلم و آموزش دهنده سخن به حافظ نیز عشق بوده و به همین علّت حدیث و سخن وی در هر محفل و مجلسی مطرح است :

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد　　حدیثم نکتهٔ هر محفلی بود[۸۲]

عشق براستی به آدمی سخن گفتن حقیقی می آموزد ، سخن گفتنی دلنشین که خلقی را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد و تحسین واقعی آنان را در پی خواهد داشت :

تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد　　خلق را ورد زبان مدحت و تحسین من است[۸۳]

و مگر خود رسول الله‹ص› در پرتو نورانیت عشق ، خواندن وقرائت رانیاموختند.

به همین علت است که حافظ تأکید می کند تمام تلاش خویش را مصروف دارد که از عشق بی بهره نباشد زیرا که هیچکس بنده را به عیب عدم برخورداری از هنر حقیقی ای یعنی عشق ـ نخواهد خرید :

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب نباش　　که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری[۸۴]

و لذا تندخویان متظاهر و ریا کار ، بویی از عشق نشنیده اند که به چنین صفات بدی گرفتار آمده اند :

پشمینه پوش تندخو از عشق نشنیده است بو　　ازمستی اش رمزی بگو تاترک هشیاری کند[۸۵]

حافظ در مقام دعا می خواهد هردلی که از عشق معشوق خالی است هرگز به وصال او نائل نیاید :

هر دل که ز عشق توست خالی　　از حلقهٔ وصل تو برون باد[۸۶]

حتی حافظ می گوید هرآن کس که عشق نورزد ، و با این وجود وصل دوست را بطلبد همانند کسی است که بی وضو بخواهد طواف کعبه انجام دهد :

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست　　احرام طوف کعبه بی وضو ببست[۸۷]

و خود حافظ که از واصلان معشوق است وقتی از سوخته شدن خود به واسطهٔ عشق سخن می گوید ، بیان می دارد که عیسی دمی کجا است که او را زنده کند :

جان رفت در سر می و حافظ به عشق سوخت　　عیسی دمی کجاست که احیای ما کند.[۸۸]

حافظ برای عشق آنگونه شأن و عظمتی قائل است که از آسمان می خواهد در مقابل عشق فخر فروشی نکند زیرا که ماه و پروین در بازاری که سخن از سودای عشق است به یک و یا دو جو بیشتر نمی ارزد :

آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق　　خرمن به جوی خوشه پروین به دو جو[۸۹]

لذا عشق دیدن معشوق می تواند حتی حافظ را که در عمر خویش وطن را چندان ترک نگفت ، دوستدار غربت برای رسیدن به معشوق سازد :

من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش　　در عشق دیدن تو هوا خواه غربتم[۹۰]

و حافظ معتقد است هر کس که در مسیر عشق قرار گیرد وبه معشوق رسد ، آن گاه از غربت رهایی خواهد یافت و هر جای عالم پرتو روی حبیب و معشوق را خواهد دید :

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست　　هر جا که هست پرتوروی حبیب هست[۹۱]

«راه عشق» ، «ره عشق» ، «طریق عشق» ، «طریق رندی و عشق» ، «شیوهٔ عشق» ، «بادیهٔ عشق» قرب به معشوق ، قرب مکانتی است نه مکانی و لذا می توان از «راه عشق» سخن گفت امّا راهی که در آن دور شدن از معشوق و یا نزدیک شدن به او حالت مکانی ندارد ، بلکه معشوق در همه جاست ، حتی از رگ گردن هم به عاشق خود نزدیک تر است فقط ارتکاب امری که سبب عدم رضایت معشوق می گردد، باعث می شود عاشق خود را به او نزدیک احساس نکند و خود را در محضر او نبیند :

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بُعد نیست　　می بینمت عیان و دعا می فرستمت[۹۲]

عیان و آشکار دیدن معشوق ، صفای باطن و تهذیب نفس می طلبد که قلب و روح عاشق به گونه ای پاک گردد که هر جای عالم را که بنگرد او را آشکار و بدون حجاب بیند .

و حافظ اعتقاد دارد که «راه عشق»هیچ کناره ندارد ، و تنها راه چاره در آن راه ، جان سپردن عاشق است :

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست　　آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست[۹۳]

امّا اگر چه در «راه عشق» خطرات فراوانی مترصد معشوق است ، امّا اگر وی آگاهانه و دانسته عمل نماید ، به سرمنزل مقصود خواهد رسید :

راه عشق ار چه کمین گاه کماندارانست　　هر که دانسته رود صرفه ز اعدا ببرد[۹۴]

لذا می توان گفت که :« عشق مستلزم معرفت است».[۹۵]

یکی از دلائلی که سبب می گردد حافظ پیمودن «راه عشق» را بسیار خطرناک و دشوار توصیف نماید آن است که :

در راه عشق وسوسهٔ اهرمن بسی است　　پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن[۹۶]

آری در پیمودن مسیر عشق ، وسوسه های فراوانی از ناحیهٔ شیطان وجود دارد و لذا اگر عاشق در صدد باشد این مسیر را با موفقیت طی نماید و به وصال معشوق نائل آید ، در این صورت باید با تمام وجود به پیغام هاتف غیبی توجّه نماید . عبارت دیگر از بیت فوق می توان استنباط فوق نمود که « عشق عرفانی قرین غیرت و توحید است».[۹۷]

امّا در «راه عشق» ، فرماندهان این راه با پویندگان آن راه دوستی و محبّت دارند :

عشرت شبگیر کن می نوش کاندر راه عشق　　شبروان را آشنایی هاست با میر عسس[۹۸]

و باید دانست که :« راه عشق هم راهی است تاکسی قلباً و باطناً عاشق نباشد نمی تواند دیگران را به طریق عشق راهنمایی کند».[۹۹]

همچنین در «راه عشق»، معشوق و دوست با نالهٔ شبهای بیداران خوش است:

مرغ خوشخوان را بشارت باد کاندر راه عشق دوست را با نالهٔ شبهای بیداران خوش است [۱۰۰]

در «ره عشق» سیلِ بلا و سختی قطعی و حتمی است و تنها دستمایه این راه پر خطر امید و تمنای وصال معشوق است و به راستی لذّت وصال را کسانی می فهمند که به طعم تلخ فراق و هجران مبتلا گردیده باشند :

در ره عشق که از سیل بلا نیست گذار کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش [۱۰۱]

راه عشق ، راهی پایان ناپذیر است :

تو خفته ای و نشد عشق را کرانه پدید تبارک الله از این ره که نیست پایانش [۱۰۲]

«ره عشق» حتی بعد از مرگ خطراتی وجود دارد :

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است تا نگویی که چو عمرم به سر آمد رَستم [۱۰۳]

در «ره عشق» هیچکس به طور قطع و یقین واقف اسرار نخواهد گردید و هر فردی به اندازه دریافت فکر خود در این مورد تصوراتی دارد به عبارت دیگر« عشق تضمین ندارد ، توکّل باید داشت». [۱۰٤]

در ره عشق نشد کس به یقین مَحرم راز هر کسی بر حَسَب فکر گمانی دارد [۱۰۵]

به همین لحاظ است که وقتی حافظ تدبیر عقل را در «ره عشق» می سنجد آن را ناتوان و بی اثر می بیند :

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق چوشبنمی است که بربحرمی کشدرقمی [۱۰۶]

حال اگر مطرب مجلس ، «ره عشق» برگزیند و طرب حقیقی خویش را با عشق ایجاد نماید ، در چنین حالتی شعر حافظ جایگاه خود راباز می یابد به طوری که در زمان سماع ، عاشق را از هوش خواهد برد :

گرازاین دست زندمطرب مجلس ره عشق شعر حافظ ببرد وقت سماع از هوشم [۱۰۷]

به همین ترتیب «طریق عشق» پُر از آشوب و فتنه است و لذا خود و دیگران را از عجله بی مورد در این طریق احتراز می دهد :

طریق عشق پرآشوب وفتنه است ای دل بیفتد آنکه درین راه با شتاب رود [۱۰۸]

همچنین «طریق عشق» طریقی بسیار خطرناک است ، و لذا آگاهی از نحوهٔ رسیدن به مقصد و هدف را در این طریق کاملاً واجب و قطعی می باشد:

طریق عشق طریقی عجب خطرناک است نعوذ باالله اگر ره به مقصدی نبری [۱۰۹]

و در مواردی حافظ از «طریق رندی و عشق» سخن می گوید که سبب صفای دل حافظ می گردند :

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد [۱۱۰]

و به عبارت دیگر «عشق با زهد و ریا و صفت جمع نمی شود». [۱۱۱]

به همین ترتیب وی «شیوهٔ عشق» را دوام عیش و تنعّم نمی داند و بلکه معتقد است که معاشران عشق باید نیش غم را بنوشند و احساس کنند :

دوام عیش و تنعم نه شیوهٔ عشق است اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی [۱۱۲]

به همین علّت است که او می گوید که در راه عشق انواع خطرها در کمین است و چه بسا که شیر در «بادیهٔ عشق» به روباه تبدیل شود :

شیر در بادیهٔ عشق تو روباه شود　　آه ازاین راه که دروی خطری نیست که نیست[۱۱۳]

«آشنایان ره عشق» ، «آشنای عشق» ، «قرین عشق» ، «رفیق عشق»

حافظ از «آشنایان ره عشق» سخن به میان می آورد که اگر چه پا در دنیا گذاشته اند به دنیا مداری و دنیا دوستی ملوّث و آلوده نگردیده اند :

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق　　غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده[۱۱۴]

و به راستی که از آشنایان راه عشق هم انتظاری جز این نمی رود که بتوانند به علت آشنایی شان با این راه ، از موانع آن راه با خبر بوده و آن موانع را پشت سر بگذارند :

و حافظ برای «آشنایان ره عشق» آنقدر عظمت و اعتبار قائل است که حتی اگر آنان خون او را بخورند وی هرگز به افراد بیگانه از عشق ، شکایتی نخواهد برد :

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند　　ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم[۱۱۵]

«آشنای عشق» شدن موجب می گردد که آدمی علی رغم گناهان خود مشمول لطف و رحمت قرار گیرد :

هر چند که غرق گناهم ز صد جهت　　تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمتم[۱۱۶]

بنابراین می توان گفت که « عشق ، آخرین و بهترین فریادرس و مایهٔ سعادت و رحمت است».[۱۱۷]

حافظ از« قرین عشق» نیز نام برده و بلبلی را واجد چنین خصوصیتی می داند:

گل یار حسن گشته و بلبل قرین عشق　　آن را تفضّلی نه و این را تبدّلی[۱۱۸]

و گویا که عشق هم می تواند رفیق خاص خود را داشته باشد ، و لذاست که حافظ ترکیب «رفیق عشق» را در اشعار خود به کار می برد و بیان می دارد که رفیقان عشق از نشیب و فرازهای طریق عشق غمی ندارند :

روندگان طریقت ره بلا سپرند　　رفیق عشق چه غم دارد ازنشیب و فراز[۱۱۹]

«غم عشق» ، «سوز غم عشق» ، «جور غم عشق» ، «گنج غم عشق»

«غم عشق» حالتی در عاشق ایجاد می کند که چاره و تدبیری برای آن نخواهد داشت :

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم　　تا به کی در غم تو نالهٔ شبگیر کنم[۱۲۰]

به همین لحاظ است که حافظ اظهار می دارد که آتش دل سوزان و دود آه از جمله بلاهایی بوده است که در هنگام استیلای «غم عشق» به وی رسیده است :

صبا بگو که چها برسرم درین غم عشق　　ز آتش دل سوزان و دود آه رسید[۱۲۱]

و از «غم عشق» بسیار کارها ساخته است :

دیدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد　　چون بشد دلبرو با یار وفادارچه کرد[۱۲۲]

حافظ تنها هنر عشق را ایجاد غم در عاشق می داند و لذا از عقلای ظاهری می طلبد که اگر نمی توانند با چنین غمی به سر برند، هنری دیگر را بطلبند :

ناصحم گفت که جزغم چه هنردارد عشق　　برو ای خواجه عاقل هنری بهتری از این[۱۲۳]

و «غم عشق» آدمی را از هر گونه غم دنیا رها می سازد ، و اصولاً دلی که در گرو عشق معشوق است دیگر در اختیار عاشق نیست که غم عالم کثرت او را آزار دهد :

ما بی غمان مست دل از دست داده ایم　　همراز عشق و همنفس جام باده ایم[۱۲۴]

همان طور که حافظ از «سرّ عشق» سخن می گوید ، در اینجا از «همراز عشق» بودن نیز سخن می راند .

حافظ ، عشق را آتش خود و دل خود را عود و تن خویش را عود سوز معرفی می نماید :

چنگ بنواز و بساز ار نبود عود چه باک　　آتشم عشق و دلم عود و تنم مجمر گیر[۱۲۵]

و عشق ، غم پر معنا و عارفانه ای در عاشق ایجاد می نماید که سوز و گداز آن غم تحت هر شرایط خود را در او ظاهر و متجلّی خواهد ساخت . در همین حالت و بلکه در همین مقام است که دیگر به کارگیری صبر و عقل در عدم بُروز آن سوز و گدازهای عاشقانه مورد تأیید نیست و بلکه تجلّی آن غم در قالب شک های صادقانه عاشق گواه صدق درون اوست و در آنجاست که حافظ ، ترکیب «سوز غم عشق» را به کار می برد :

اشک حافظ خرد و صبر به دریا انداخت　　چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت[۱۲۶]

و حافظ غم عشق را آنگونه زیبا و دلنشین می داند که هرگز ترک آن را طلب نمی کند . حتی حافظ از« لذّت» داغ غم معشوق سخن به میان می آورد و چنین می طلبد که چنین لذّتی بر وی حرام باشد اگر او از «جور غم عشق» معشوق رهایی طلبد :

لذّت داغ غمت بر دل ما باد حرام　　اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم[۱۲۷]

و حافظ «غم عشق» را به سان گنجی قلمداد می نماید که خداوند به او عنایت فرموده است ولذا وی ترکیب «گنج غم عشق» را به کار می‌گیرد :

سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد　　تا روی در این منزل ویرانه نهادیم[۱۲۸]

با توجه به این بیت می توان دریافت کرد که« عشق نصیبهٔ ازلی است».[۱۲۹]

«درد عشق» ، «طبیب عشق» ، «عشق و صابری» ، «فراز و نشیب بیابان عشق»

حافظ از «درد عشق» هم سخن می گوید و معتقد است که باید با آنچنان دردی صابرانه ساخت و خموش ماند و جزع و بی تابی نکرد :

به درد عشق بسازو خموش کن حافظ　　رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول[۱۳۰]

در بیت فوق ، بازهم از «رموز عشق» سخن به میان می آید که هر گز نباید آنچنان رموزی را پیش عقلا فاش ساخت ، زیرا به راستی آنان از درک واقعی آن رموز غافل و بی خبرند و چه بسا که با عقل ظاهری و استدلالهای سُست خود بخواهند تفسیر به رأی و برداشتهای باطل خود را در مورد آنها مطرح سازند و دیگران را نیز به اشتباه اندازند .

حافظ اظهار می دارد که دل او تلاش می کند که «درد عشق» را از مردم پنهان نگه دارد اما نهایتاً دیدهٔ گریان او راز وی فاش خواهد داشت و مردم را از درد عشق او با خبر و آگاه خواهد ساخت :

درد عشق ار چه دل از خلق نهان می دارد　　حافظ این دیده گریان توبی چیزی نیست[۱۳۱]

حافظ «درد عشق» و بلای خمار را عامل کشته شدن خود قلمداد می کند و عامل مداوای چنین دردی را یاد وصل دوست و می صافی می داند :

ما را که درد عشق و بلای خمار گشت　　یا وصل دوست یا می صافی دوا کند[۱۳۲]

حافظ از «طبیب عشق» سخن می راند که مسیحادم و مهربان است و حتی مردگان را قادر به شفا بخشیدن است اما به طور بدیهی آنگاه به مداوا می پردازد که در فرد دردی را تشخیص دهد :

طبیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک　　چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند[۱۳۳]

طبیب راه نشین ، «درد عشق» را نمی شناسد و بلکه در این مسیر به طبیب مسیح دمی نیاز است :

طبیب راه نشین درد عشق نشناسد　　برو به دست کن ای مرده دل مسیح دمی[۱۳۴]

حافظ خود را «طبیب عشق» می خواند ودر این راستا ، باده را معجونی ودوایی معرفی می کند که آرامش و آسودگی در پی دارد و هر گونه فکر و اندیشه خطا را از بین می برد ، زیرا که به راستی دغدغه و تشویش برخاسته از فکر خطا آلوده است :

طبیب عشق منم باده ده که این معجون　　فراغت آرد و اندیشهٔ خطا برد[۱۳۵]

حافظ در این بیت فرمان می دهد که «بادهٔ عشق بخور ، و خود را در بحر عشق مستغرق ، مستهلک بساز تا تو را به مقام معشوق برساند و فراغت کلی از ماسوی المحبوب بار آرد و از اندیشه خطا برهاند« اذا احب الله عبداً لم یضره ذنب»سر این معنی است».[۱۳۶]

« عشق و صابری» ، « فراز و نشیب بیابان عشق»

حافظ خود را از صابری در مسیر عشق برحذر می دارد و معتقد است که به راستی نالهٔ عاشقان ، خوش و فرح انگیز است :

حافظا عشق و صابری تا چند　　نالهٔ عاشقان خوش است بنال[۱۳۷]

وی «فرازو نشیب بیابان عشق» را دام بلا می داند و لذا به دنبال کسانی می گردد که از بلاهای قطعی این بیابان نپرهیزند :

فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست　　کجاست شیر دلی کز بلا نپرهیزد[۱۳۸]

امّا «رفیق عشق» از فراز و نشیب بیابان عشق محزون نمی گردد:

روندگان طریقت ره بلا سپرند — رفیق عشق چه غم دارد ازنشیب وفراز [۱۳۹]

و لذا بیهوده نیست پیمودن مسیر عشق، محتاج به هدایت است:

زاهد ار راه به رندی نبرد معذورست — عشق کاریست که موقوف هدایت باشد [۱۴۰]

«ذوق عشق»، «مطرب عشق»، «طرب نامه عشق»، «شور و شراب عشق»، «شور و شر عشق»، «عیش و عشق مهرویان»

اگرچه حافظ در مقابل ترکیب «غم عشق» از «ذوق عشق» سخن می گوید ولی وی به این حقیقت اعتراف می کند که افراد خام و نپخته ای که راه عشق را نپیموده اند و با مفهوم عشق بیگانه اند نمی توانند «ذوق عشق» را دریابند و بفهمند و فقط دریادلانی که دلاوری پیمودن طریق عشق را دانسته اند، پیش نیازهای لازم برای درک مفهوم ذوق عشق را گذرانده اند:

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق — دریادلی بجوی دلیری سرآمدی [۱۴۱]

همچنین اگر عشق، غم خاصی - اگر چه غم روحانی - را در عاشق ایجاد می کند امّا حافظ در کنار واژه های «غم عشق»، از «مطرب عشق» هم سخن می گوید، مطربی که طرب و عیش و شادی حقیقی و پایدار در پرتو وجود و دیدار و صدای او حاصل می گردد و حل تمامی مشکلات عاشق به دست اوست:

مژدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق — راه مستانه زد و چارهٔ منصوری کرد [۱۴۲]

و «مطرب عشق»، آهنگ و آوای دلپذیری دارد، لذاست حافظ اینچنین می طلبد که هرگز جهان از بانگ عاشقان تهی مباشد زیرا که آنان واجد صدای نیک و شادی افزایی هستند:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد — نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد

عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی — که خوش آهنگ و فرح بخش صدایی دارد [۱۴۳]

«علی الظاهر مطرب عشق اضافهٔ تشبیهی است. یعنی عشق چون مطرب که ساز و نوایی دارد امّا می توان برای آن معنای دیگری هم قائل شد. استاد فروزانفردو نوع مطرب در دیوان کبیر مولانا نشان داده است: ۱- مطرب عشق؛ ۲- مطرب زر. مطرب عشق مطربی است که از روی عشق ساز زند و محرک او در زدن ساز عشق باشد، مطرب زر مطربی است که به طمع زر ساز زند». [۱۴٤]

و در همین راستا حافظ از «طرب نامهٔ عشق» یاد می کند و اعتقاد دارد زمانی این طرب نامه را نوشته است که عیش و خوشی ظاهری خود را فراموش کرد و رها ساخت و دل به غم عشق خوش کرد:

حافظ آن روز طرب نامهٔ عشق تو نوشت — که قلم بر سر اسباب دل خرّم زد [۱۴۵]

حافظ در کنار ترکیب «غم عشق» از «شور شراب عشق» هم سخن می گوید که تا هنگام مرگ با عاشق همراه خواهد بود:

شور وشراب عشق تو آن نفسم رَوَد ز سر — کاین سر پر هوس شود خاکِ درِ سرای تو [۱۴۶]

همچنین حافظ برای عشق، شور و شری ویژه قائل است و لذا ترکیب «شور و شر عشق» را به کار می برد:

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت　　فتنه انگیز جهان غمزهٔ جادوی تو بود[۱۴۷]

می توان از شعر فوق استنباط کرد که :«سلسله جنبان عشق ، حسن الهی است».[۱۴۸]

و همچنین اینکه« عشق ، قدیم است».[۱۴۹]

به همین ترتیب حافظ واژه های «عیش» و «عشق» را با هم مطرح می سازد و از «عیش و عشق مهرویان» سخن می گوید و از آدمیان می طلبد که پس از ملازمت چنین حالتی، شعر حافظ را حفظ کنند و چنین امری حکایت از این حقیقت دارد که به راستی طرب و عیش حقیقی، قرین و همراه با عشق حقیقی است و ثانیا" حفظ شعر حافظ نیز همگرا و در راستای آن چنان عیش و عشقی است:

پس از ملازمت عیش و عشق مهرویان　　ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن[۱۵۰]

«جاه عشق» ، «دولت عشق»

حافظ برای عشق مقامی معنوی قائل است و لذا ترکیب «جاه عشق» را به کارمی برد و معتقد است ک در پرتو چنین جاه و مقامی است که وی پیوسته صدر نشین مصبطه ها بوده است:

از جاه عشق و دولت رندان پاکباز　　پیوسته صدر مصبطه ها بود مسکنم[۱۵۱]

حافظ از« دولت عشق» سخن می گوید و چنین امری حکایت از این نکته دارد که وی برای عشق، بخت و اقبال و فرمانروایی خاصی قائل است، حکومت و فرمانروایی که سبب خواهد شد عاشق صاحب اقبال حقیقی جهان باشد:

قدح پُر کن که من در دولت عشق　　جوانبخت جهانم گر چه پیرم[۱۵۲]

هر آنکس که از دولت و فرمانروایی باشکوه عشق برخورداباشد چون سلیمان به فرمانروایی جهان دست خواهد یافت:

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد　　یعنی از وصل تواش نیست به جز باد به دست[۱۵۳]

و دولتی را که حافظ برای عشق قائل است به گونه ای می باشد که حتی گدایان آن دولت به هر گونه تاج سلطنت دیگری کوچکترین بهایی قائل نیستند و بلکه آن را در نهایت افتخار و مباهات می شکنند:

دولت عشق بین که چون ازسر فقر و افتخار　　گوشهٔ تاج سلطنت می شکند گدای تو[۱۵۴]

همچنین حافظ عظمت «دولت عشق» را در حدی می بیند که در پرتو آن با خورشید عالمتاب قرین و همراه گردیده است:

چو ذره گر چه حقیرم ببین به دولت عشق　　که در هوای رخت چون به مهر پیوستم[۱۵۵]

«در میخانهٔ عشق»، « در میکدهٔ عشق»، «خاک میکدهٔ عشق»

حافظ ترکیب «میخانهٔ عشق» را به کار می برد و خود را «حلقه به

گوش در میخانه عشق» می خواند و اینگونه بیان می کند از زمانی که حلقه به گوش در میخانهٔ عشق گردیده، هر لحظه غمی جدید به استقبال او می آید:

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق　　هر دم آید غمی از نو به مبارکبادم [۱۵۶]

و او حتی از فرشتگان می خواهد که بر «درمیخانه عشق» تسبیح گویند زیرا که در آنجا خمیره سرشت آدم را با عشق الهی عجین و ترکیب می نمایند:

بر در میخانهٔ عشق ای ملک تسبیح گو　　کاندر آنجا طینت آدم مخمر می کنند [۱۵۷]

و بدین لحاظ، وی طالب باده ای است که «در میکدهٔ عشق» می فروشند:

زان باده که در میکدهٔ عشق فروشند　　ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش [۱۵۸]

حتی «خاک میکدهٔ عشق» خاکی مقدس است:

ثواب روزه و حج مقبول را کسی خواهد برد که «خاک میکدهٔ عشق» را زیارت کند:

ثواب روزه و حج قبول آنکس برد　　که خاک میکدهٔ عشق را زیارت کرد [۱۵۹]

لذا از بیت فوق می توان چنین نتیجه گرفت که« عبادت ، با عشق است که معنی می یابد و مقبول می گردد».[۱۶۰]

«کوی عشق» «مصطبهٔ عشق» «گنج عشق» «چشمه عشق» «حریم عشق» «جانب عشق» «نقطه عشق»

حافظ ترکیب «کوی عشق» را به کار می برد، گویا که در این حالت برای عشق جایگاه و محله ای خاص قائل است، ولی او اعتقاد دارد در آن جایگاه، برای شکوه ظاهری شاهانه ارزش و اعتباری قائل نیستند، و بلکه تسلیم معشوق بودن و خضوع و خشوع در مقابل او است که معتبر و ارزشمند است:

در کوی عشق شوکت شاهی نمی خرند　　اقرار بندگی کن و اظهار چاکری [۱۶۱]

و بلکه شوکت حقیقی از آن گدایان، یعنی آن «شهان بی کمر و خسروان بی کله» است:

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم　　شهان بی کمر و خسروان بی کلهند [۱۶۲]

و حافظ دل را مخاطب این سخن قرار می دهد که چرا به «کوی عشق» گذری نمی کند و وسیلهٔ جمعیت خاطر خود را فراهم نمی سازد:

ای دل به کوی عشق گذاری نمی کنی　　اسباب جمع داری و کاری نمی کنی [۱۶۳]

امّا او اعتقاد دارد که فرد نباید در «کوی عشق» بدون راهنمایی که وی را در نحوه پیمودن راه عشق هدایت و راهنمایی نماید قدم بگذارد:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم　　که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد [۱۶۴]

همچنین حافظ ترکیب «مصطبهٔ عشق» را به کار می برد و آن را جایی [فراتر و بالاتر از دنیا] می‌داند که امکان تنعم و کامروایی دنیوی در آن وجود ندارد:

در مصطبهٔ عشق تنعم نتوان کرد چون بالش زر نیست بسازیم به خشتی [۱۶۵]

«گنج عشق» الهی به گونه ای است که اگر در دل عاشق قرار گیرد آنگاه دولت حقیقی نصیب آن دل خواهد شد:

گنج عشق تو نهادی در دل ویران ما سایهٔ دولت برین کنج خراب انداختی [۱۶۶]

عشق به مثابه چشمه ای جوشان و مطهری است که می توان در آن وضو ساخت و انسانیکه به چنین توفیقی نائل آید دل از تمامی دنیا و تعلقات آن برخواهد کند و لذا حافظ ترکیب «چشمهٔ عشق» را به کار می برد:

من همانم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق چار تکبیر زدم یکسره برهر چه که هست [۱۶۷]

«حریم عشق» جایی است که باید همگی چشم و گوش بود و لذا گفتن و شنیدن صوری و ظاهری را در آنجا راهی نیست:

در حریم عشق نتوان دم زد از گفت و شنید زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید و گوش [۱۶۸]

و حافظ درگاه «حریم عشق» را به مراتب بالاتر از آن می داند که عقل افراد به آن برسد و لذا اعتقاد دارد که کسی آن آستان را خواهد بوسید که جان خویش را در طبق اخلاص نهاده و از استدلالهای ظاهری عقل برای حفظ خود رهایی یافته است:

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عشق است کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد [۱۶۹]

لذا بیهوده نیست، حافظ می گوید که اگر فقیهی که فقط متکی به عقل و استدلال است نصیحت کند که او در مسیر عشق قدم نگذارد باید جامی به وی داده شود تا آنکه تر دماغ شده و از خشکی برهد:

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز پیاله ای بدهش گو دماغ را تر کن [۱۷۰]

در همین راستا حافظ ترکیب «جانب عشق» را به کار می برد و معتقد است که باید به واسطه عزّت و فضیلت به آن توجه داشت:

صحبت عافیتت گر چه خوش افتاد ای دل جانب عشق عزیزست فرو مگذارش [۱۷۱]

زیرا که« عافیت و تن آسایی ، عاقبة الامر تو را در حضیض مذلّت و سرگردانی اندازد، و عشق تورا به معشوق برساند». [۱۷۲]

باز هم وی سخن از این حقیقت می گوید که علی رغم خوشی ظاهری عافیت وسلامت، نباید به آن دل بست و بلکه باید حریم عشق – اگر چه در آن چنین سلامت ظاهری نباشد – را پاس داشت و احترام قائل بود .

حافظ بر این نکته تأکید دارد که وی «نقطهٔ عشق» یعنی مرکز دایرهٔ عشق و اصل و اساس عشق را به آدمیان نشان داده است و لذا آنان نباید آن را فراموش سازند، زیرا که در غیر این صورت خارج از دایرهٔ عشق فرا خواهند گرفت:

نقطهٔ عشق نموده به تو هان سهو مکن ور تو چون بنگری از دایره بیرون باشی [۱۷۳]

«می عشق»، «مستی عشق»، «شور و شراب عشق»، «عشق و شاهد و ساغر»

حافظ از« می عشق» سخن می گوید که در پرتو آن هر خامی پخته خواهد گردید:

زان می عشقِ کزو پخته شود هر خامی — گر چه ماه رمضان است بیاور جامی [۱۷۴]

و لذا مشخص می گردد که حافظ «مستی عشق» را کاملاً متمایز و متفاوت با مستی های حاصله از شراب دنیوی می داند و اعتقاد دارد که مستان آب انگور فاقد مستی عشق اند:

مستی عشق نیست در سر تو — رو که تو مست آب انگوری [۱۷۵]

از طرف دیگر حافظ همانطور که از «شور شراب عشق» سخن می گوید از «عشق و مستی» هم سخن به میان می آورد و قلب و روح آدمیان را مخاطب این پیام قرار می دهد که یک لحظه از «عشق و مستی» خالی نباشند:

ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی — آنگه برو که رستی از نیستی و هستی [۱۷۶]

وی می خواهد که با مدعیان کاذب عشق ، که از رموز «عشق و مستی» آگاهی ندارند سخن نگوید تا آنکه در آتش خود پرستی - که به راستی با توجه به معشوق منافات دارد- بمیرند و هلاک گردند:

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی — تا بی خبر بمیرد در درد خودپرستی [۱۷۷]

و به راستی که به گفتهٔ او ، خود پرستی دردی است که درمان ظاهری آن با مرگ میسّر خواهد بود، اگر چه با شروع مرگ، عذاب دیگر الهی در عالم پس از مرگ برای خودپرستان آغاز خواهد گردید.

بنابراین بیهوده نیست که حافظ کلمات «عشق» و «شاهد » و «ساغر» را با هم به کار می برد و اینچنین بیان می دارد که هرگز آنها را ترک نخواهد کرد:

من ترک عشق و شاهد و ساغر نمی کنم — صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم [۱۷۸]

ناصح به طعن گفت که رو ترک عشق کن — محتاج جنگ نیست برادر نمی کنم

«رندی و عشق» ، «عشق و شباب و رندی»

چون از نخستین روز آفرینش خمیرهٔ سرشت آدمی با عشق الهی عجین گردیده - و حتی خود انسان نیز بر چنین عشقی گواهی داده و خدا را به عنوان پروردگار خویش پذیرفته است - لذا شرط وفای به چنین عهدی آن است که راه و شیوه عشق را طی نماییم:

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق — شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم [۱۷۹]

حافظ در این بیت از «رندی» و «عشق» سخن می گوید و چنین امری حکایت از آن دارد که رندی که اوج تیزبینی و دقت نظر حقیقی عاشق را در گزینش معشوق حقیقی می رساند ملازم و همراه با چنین عشقی خواهد بود ، به عبارت دیگر : عشق ، همعنان با رندی است.[۱۸۰]

لذا وی را فردی از «رندی عشق» عیب می کند که نسبت به اسرار علوم غیبی الهی واقف و آگاه نیست و آنها را مورد اعتراض قرار می دهد و نمی داند که حکمت الهی در سوق دادن حافظ به سوی رندی و عشق چه بوده است:

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند — که اعتراض بر اسرار علم غیب کند [۱۸۱]

و حافظ «عشق و شباب و رندی» را مجموعه مراد می داند:

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است — چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد [۱۸۲]

بنابراین می توان گفت که«عشق و شباب که در آن قوای جسمانی و روحانی در حالت است رندی که قطع علایق است مجموعهٔ مراد سالک است»[۱۸۳].

«آیت عشق»

عشق به راستی «آیت» و نشانهٔ رمزی است که همگان قدرت تحلیل و تفسیر کردن آن را ندارند. لذا حافظ از «آیت عشق» نام می برد. در آموختن عشق، پای عقلایی و استدلالیان نیز لنگ و ناتوان است:

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی — ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست [۱۸۴]

هر امری را باهم سنخ آن می توان آموخت لذا عشق را هم عاشقانه باید فراگرفت و تفسیر کرد.

و از آنجا که عقلایی که متکی به عقل ظاهری و استدلالهای سست خود هستند از درک و تفسیر آیات عشق عاجز و ناتوانند، لذا حافظ معتقد است که نباید رموز عشق را پیش آنان فاش ساخت:

به درد عشق بساز و خموش کن حافظ — رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول [۱۸۵]

این فقط عشق است که می تواند به کمک عقل در حل مسائلی شتابد که حل آنها برای عقل و خرد دشوار است:

دل چو از پیر خرد نقل معانی می کرد — عشق می گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود [۱۸۶]

«مجانین عشق» «دیوانگان عشق»

عقل و خرد ظاهری آدمیان آنان را به زنجیر کشیدن «مجانین عشق» فرمان می دهد امّا با این وجود، خود آن صاحبان عقل اگر بوی سنبل زلف معشوق به مشام جانشان برسد آنان نیز دیوانهٔ عشق او خواهند گردید:

خرد که قید مجانین عشق می فرمود — به بوی سنبل زلف تو گشت دیوانه [۱۸۷]

حافظ از «دیوانگان عشق» سخن به میان می آورد و از عقلای استدلالی می خواهد که راه خود را از آنان جدا سازند، زیرا این دو گروه همدیگر را درک نخواهند کرد:

گرد دیوانگان عشق مگرد — که به عقل عقیله مشهوری [۱۸۸]

«دست عشق»

«دست عشق» بر پای کسی که مطیع عقل محض است سلسله نمی نهد ، لذا اگر فرد در صدد آن است که زلف معشوق را در بر کشد باید در مسیر رسیدن به او هوش خود - یعنی عاملی که سبب توجه به خود می گردد - را ترک گوید و سراپا مدهوش معشوق شود:

بر هوشمند سلسله ننهاد دست عشق　　خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن [۱۸۹]

اگر چه عاقلان مرکز پرگار هستی اند امّا عشق می داند که آنان در این دایرهٔ هستی سرگردان بوده و بسیاری مسائل را نمی دانند:

عاقلان نقطهٔ پرکار وجودند ولی　　عشق داند که در این دایره سرگردانند [۱۹۰]

«علم عشق» ، «علم هیأت عشق» ، «درس عشق» ، «تحصیل عشق» ، «حدیث عشق» ، «سخن عشق» ، «درس حدیث عشق» ، «زبور عشق» ، «صدای سخن عشق» ، «ندای عشق» ، «مشکل عشق» و «فکر عشق»

حافظ اعتقاد دارد که «علم عشق» در دفترهای معمول و متداول نیست، لذا از همدرسان خود می‌خواهد که قطعاً ورقهای چنین دفترهایی را کنار بگذارند:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی　　که علم عشق در دفتر نباشد [۱۹۱]

و حافظ از «علم هیأت عشق» سخن می گوید با این خصوصیت که:

عجب علمی است علم هیأت عشق　　که چرخ هشتمش هفتم زمین است [۱۹۲]

به عبارت دیگر« راه عشق ، غریب ، بیکران و بی نهایت است». [۱۹۳]

لذا می توان گفت : حافظ در عالم خیال برای عشق علم هیئت جداگانه ای تصویر کرده است که زمین و آسمان آن با زمین و آسمان جهان ما فرق دارد ... در عشق ، چرخ هشتم همچون زمین هفتم پست و فرودین است و عشق پای بر روی افلاک دارد. [۱۹٤]

و وی دل دردمند خویش را طالب «درس عشق » می داند:

سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ　　که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد [۱۹۵]

با توجه به این بیت می توان استنباط نمود که«عشق درس دارد که باید خواند». [۱۹٦]

امّا «تحصیل عشق» در ابتدا آسان می نماید امّا کسب و به دست آوردن آن به راستی جانسوز است:

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول　　آخر بسوخت جانم درکسبِ این فضائل [۱۹۷]

در بیت فوق نیز حافظ واژه های «عشق» و «رندی» را با هم به کار می برد و آنها را فضیلت هایی معرفی می کند که ارزش و قداست آن را دارند که در

کسب آنها عالی ترین مراتب سعی و تلاش را مبذول داشت« چون عشق مورث فنای عاشق است و رندی هم به معنی تجرید و بی نشانی است ، پس عشق و رندی از الفاظ مترادفه باشد».[۱۹۸]

حافظ در بیت فوق بر این نکته تاکید دارد که « تحصیل امانت عشق و رندی هنگام حمل و برداشت آسان نمود. از این جهت بی تحاشی و تردد برداشتیم. لیکن در هنگام کسب فضل و دریافت حقیقت آن ، به غایت عاجز و حیران گشتیم و بر بساط ظلومی و جهولی نشستیم.[۱۹۹] همچنین با در نظر گرفتن بیت فوق می توان اینچنین استنباط نمود که عشق مستلزم فداکار و تحمل بلایا و خطرات است.[۲۰۰]

اما حافظ «حدیث عشق» را از حرف و صوت بی نیاز می داند:

حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است — به نالهٔ دف و نی در خروش و ولوله بود [۲۰۱]

و «حدیث عشق» را باید از حافظ عشق شناس شنید نه از واعظی که هیچ بهره ای از عشق نبرده است:

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ — اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد [۲۰۲]

در این بیت حافظ بر این نکته تأکید دارد که : « حدیث رموز و اشارات استغراق الهی از حافظ شنو که از دیده می گوید نه از واعظ که [از] شنیده می گوید. اگرچه واعظ شهری صنعت و کاریگری بسیار در عبارت آرایی کرد».[۲۰۳]

می توان «حدیث عشق» را بهر زبان نیکویی باز گفت زیرا در مسألهٔ عشق زبان ترکی و تازی یکسان است:

یکیست ترکی و تازی در این معامله حافظ — حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو داری [۲۰۴]

امّا باید دانست «سخن عشق» سخنی نیست که با زبان قابل بیان باشد به راستی که آن سخن از مقوله یدرک و لایوصف است:

سخن عشق نه آن است که آید به زبان — ساقیا می ده وکوتاه کن این گفت و شنفت [۲۰۵]

با توجه به این بیت می توان دریافت :« عشق شنیدنی نیست ، دیدنی است ، قال نیست ، حال است».[۲۰۶]

حافظ بیان می دارد در زمانی که معشوق سخنش را قبول کرد آن سخن دلنشین و مؤثر گردید و لذا اعتقاد دارد که «سخن عشق» نشان خاص خود دارد:

دلنشین شد سخنم تا تو قبولش کردی — آری آری سخن عشق نشانی دارد [۲۰۷]

و فقط «درس حدیث عشق» از پیر مغان شایسته خواندن و شنیدن است:

حافظ جناب پیر مغان مأمن وفاست — درس حدیث عشق برو خوان و زو شنو [۲۰۸]

در همین راستا می توان از «زبور عشق» سخن گفت یعنی از کتاب و سرود عشق یاد کرد، و لذاست که حافظ ترکیب «زبور عشق نوازی» به کار

می برد و اینگونه بیان می دارد که سرود عشق خواندن، در توان هر پرنده ای نیست و هر انسانی صلاحیت و شایستگی سخن گفتن از عشق را ندارد :

زبور عشق نوازی نه کار هر مرغیست　　بیا و نوگل این بلبل غزلخوان باش [۲۰۹]

و حافظ معتقد است که از صدای سخن عشق هیچ یادگار ماندگاری بهتری در جهان ندیده است :

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر　　یادگاری که در این گنبد دوّار بماند [۲۱۰]

اگرچه «ندای عشق» معشوق را دل حافظ طنین انداز شده امّا هنوز انعکاس آن در قلب و سینه حافظ کاملاً پایدار و پابرجا مانده است :

ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند　　فضای سینهٔ حافظ هنوز پُر ز صداست [۲۱۱]

حافظ حل «مشکل عشق» را با فکر خطا آلود ممکن و میسر نمی داند و فهم مشکل عشق را در توان دانش و علم خود نمی بیند :

مشکل عشق نه در حوصلهٔ دانش ماست　　حلّ این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد [۲۱۲]

حافظ از«فکر عشق» سخن می گوید که «آتش غم» در دل حافظ می زند و آن را می سوزاند :

فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت　　یار دیرینه ببینید که با یار چه کرد [۲۱۳]

«سرّ عشق» «رمز عشق» « بحث سر عشق» «گوهر اسرار حسن و عشق» «همراز عشق»

نه تنها زبان بلکه قلم هم نمی تواند سرّ و رمز عشق را باز گوید زیرا که تشریح آرزومندی عاشق در رسیدن به معشوق ورای حدّ زبان و بیان است :

قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز　　ورای حد تقریر است شرح آرزومندی [۲۱۴]

دیگران نیز از گفت و شنود از «رمز عشق» باز داشته اند :

گویند رمز عشق مگویید و مشنوید　　مشکل حکایتی است که تقریر می کنند [۲۱۵]

لذا حافظ از زمانی یاد می کند که با شاهدان شیرین لب «بحث سر عشق و «ذکر حلقهٔ عشاق» را داشته است :

یاد باد آن صحبت شبها که با نوشین لبان　　بحث سرّ عشق و ذکر حلقهٔ عشاق بود [۲۱۶]

حافظ ضمن آنکه ترکیب «سرّ عشق» را در اشعار خود به کار می گیرد «حسن» و«عشق» را با هم به کار برده و از«گوهر اسرار حسن و عشق» سخن می گوید و بیان می دارد که در دل و قلب او گوهر اسرار حسن و عشق موجود است و لذا زمانیکه معشوق آن را به خوبی و شایستگی نگه دارد می توان آن را به او سپرد :

دلم که گوهر اسرار حسن و عشق در اوست　　توان به دست تو دادن گرش نکو داری [۲۱۷]

نه تنها حافظ از سر و اسرار عشق سخن می گوید ، بلکه وی از «همراز عشق» بودن هم یاد می کند و چنین امری دلالت بر این حقیقت دارد که اگر به راستی عاشق در عشق خود صادق باشد به معشوق رسد، در آن صورت می تواند همراز عشق گردد :

ما بی غمان مست دل از دست داده ایم　　همراز عشق و همنفس جام باده ایم [۲۱۸]

«آستانه عشق» ، «گدایان عشق» ، «استغنای عشق»

حافظ خود را از کسانی می خواند که سر نیاز بـر «آستانهٔ عشـق» دارند :

ماییم و آستانهٔ عشق و سر نیاز　　تا خواب خوش که ره برد اندر کنار دوست [۲۱۹]

و همین احساس نیاز و رفتارهای برخواسته از آن در عاشق است که وی را به دوست می رساند، زیرا که این از خصوصیات آدمیـان اسـت کـه چون احساس بی نیازی می کنند سر به طغیـان مـی گذارنـد: « ان الانسـان لیطغی ان راه استغنی » «سوره علق ، آیات ۷-٦»

و بیهوده نیـست حافظ از «گدایان عشق» سخن می گویـد و تأکیـد می کند که هیچکس آنان را حقیر و ذلیل نپندارد کـه آنـان شـاهان واقعـی هستند اگر چه به ظاهر از تشریفات صوری شاهی بی نصیب و بی بهره اند :

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم　　شهان بی کمر و خسروان بی کلهند [۲۲۰]

حافظ از«استغنای عشق» یاد می کند و این احساس بی نیازی مقدس حـاکم بر عشق و معشوق است و در زمانیکه عاشق نسبت به غیر خدا احساس بـی نیازی می کند بر وی نیز حاکم خواهد شد و لذاست کـه در مقابـل آن بـی نیازی، گریهٔ حافظ هیچ وزن و مقداری نخواهد داشت :

گریهٔ حافظ چه سنجد پیش استغنای عشق　　کاندر این دریا نماید هفت دریا شبنمی [۲۲۱]

«طفیل عشق»

از دیدگاه حافظ ، فرمانروایی و پادشاهی جهان در پرتو عشق میسّر و امکـان پذیر خواهد بود و لذا سلطان عالم «طفیل عشق» خواهد بود :

جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی　　که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم [۲۲۲]

«اسیر عشق» «اسیر عشق شدن» «اسیر چنبر عشق» «سرپنجهٔ عشق»

حافظ ترکیب «اسیر عشق» معشوق را در اشعار خود به کـار مـی‌گیـرد امّـا اعتقاد دارد چنین اسیری از هر دو عالم آزاد و رهاست :

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است　　اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست [۲۲۳]

لذا وی تنها چارهٔ رهایی خود را اسیر عشق شدن می داند :

اسیر عشق شدن چارهٔ خلاص من است　　ضمیر عاقبت اندیش پیش بینان بین [۲۲۴]

عشق به مثابه چنبری می ماند که می تواند عاشق را اسیر خـود سـازد و در چنین حالتی عاشق به گونه ای در فراق و هجران معشوق می سوزد که جای هیچ گونه صبری برای او نخواهد ماند اینجاست که حافظ ترکیب «اسیر چنبر عشق» را به کار می گیرد :

فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق　　ببست گردن صبرم به ریسمان فراق [۲۲۵]

هـمان طـور که حـافـظ از «چنبر عشق» و اسیر عشق شدنَ سـخن می گوید، ترکیب «سرپنجه عشق» را به کار می برد و این سرپنجه را آنچنان

قوی و قدرتمند ارزیابی می نماید که چون حافظی را همانند موری در پـای پیل قرار می دهد:

حافظ از سرپنجهٔ عشق نگار همچو مور افتاده شد در پای پیل [۲۲۶]

«عشق ناتمام» «پختگان عشق» «کمال عشق» «ادیب عشق»

حافظ از عشق ناتمام نیز یاد می کند :

زعشق نا تمام ما جمال یار مستغنی است به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را [۲۲۷]

همچنین حافظ از «پختگان عشق» و افراد «خام» در مسیر عشق به محبـوب نام می برد و می گوید :

ساقیا یک جرعه ازآن آب آتشگون که من در میان پختگان عشق او خامم هنوز [۲۲۸]

در این راستا وی از «کمال عشق» هم سـخن بـه میـان مـی آورد و اعتقاد دارد که او با برخورداری از کمال عشق محبوب چون شمع در حـال گداختن و کاسته شدن است :

بی جمال عالم آرای تو روزم چون شب است با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع [۲۲۹]

و لذا حافظ فرمان می دهد که انسانها تلاش کنند در مکتب حقـایق در محضر «ادیب عشق» ورزیده و پخته و رشد یافته گردند :

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی [۲۳۰]

با توجه به این بیت می توان گفت که : «در عشق هم کشش شرط است هـم کوشش.» [۲۳۱]

«لاف عشق»

در مسیر عشق هرگز نباید از یار و معشوق کوچکترین گله و شـکوه ای داشت در غیر این صورت فقط فرد ادّعای عشق می کنـد و فقـط چنـین افرادی سزاوار هجران معشوق خواهند بود :

لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ عشقبازان چنین مستحق هجرانند [۲۳۲]

کسی که لاف عشق می زند اگر بخواهد در ادعای خود صادق باشد باید چست و چابک قید جان خویش بزند و سر خویش ببازد :

دلا طمع مبر از لطف بینهایت دوست چو لاف عشق زدی سر به باز چابک و چست [۲۳۳]

لذا می توان نتیجه گرفت که:« در عشق باید افتادگی و تسلیم داشت، پاکباز بود و بلاکشید و از جان گذشت و رضا به داده داد». [۲۳٤]

به هـمین علّـت است که حـافظ با آنانکه فقط با سخن و بیان دم از عشـق می زنند هیچگونه حرفی برای گفتگو ندارد :

ای آنکه به تقریر و بیان دمی زنی از عشق ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت [۲۳۵]

«بار عشق» «حریف عشق» «وفای عشق»

حافظ ترکیب «بار عشق» را به کار می گیرد و از کشیدن آن بـار سـخن می گوید:

شاهدان در جلوه و من شرمسارکیسه ام بار عشق و مفلسی صعب است وَمی باید کشید [۲۳۶]

همچنین حافظ ترکیب «حریف عشق» را به کار می برد گویا که با به کار بردن چنین ترکیبی برای عشق حالتی تصور می کند که فقط بعضی افراد که توان ویژه ای دارند می توانند عاشق شوند و در عشق نسبت به معشوق تداوم داشته باشند :

حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار [۲۳۷]

در همین راستا وی از «وفای عشق» نسبت به معشوق سخن می گوید و بیان می دارد که در وفاداری نسبت به معشوق ، مشهور همه خوبان عالم گردیده است :

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع [۲۳۸]

و از شعر فوق مشخص می گردد که وفادار ماندن در عشق ، عاشق را مشهور خوبان عالم خواهد گردانید و او را به همدم و مجالس افراد تیزبین نازک اندیش که قید جان خویش در مسیر عشق و حقیقت زده اند، مبدل خواهد ساخت.

«ناموس عشق» «رونق عشاق»

ناموس عشق و رونق عشاق می برند عیب جوان و سرزنش پیر می کنند [۲۳۹]

در این بیت ، وی بر این نکته تاکید می ورزد که :« زهد فروشان ریاکار شرف عشق و آبروی عاشقان را ازمیان می برند و به خرده گیری و عیب جویی از جوان و پیر می پردازند». [۲۴۰]

«گریه عشق»

حافظ از خدا می طلبد چشمی که «گریهٔ عشق»آن را ظاهراً بی فروغ نسازد تیره و نابینا گردد :

خیره آن دیده که آبش نبرد گریه عشق تیره آن دل که در او شمع محبت نبود [۲۴۱]

بنابراین « بی بهرگی از عشق ، شقاوت است». [۲۴۲]

«مذهب عشق» «کافر عشق»

در «مذهب عشق» هر عمل دارای اجر و هر کرده دارای جزا خواهد بود :

ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد [۲۴۳]

حافظ ترکیب «کافر عشق» را نیز به کار می برد و در آنچنان مذهب عشقی، برای کافر عشق گناه قائل است :

حافظ اگر سجدهٔ تو کرد مکن عیب کافر عشق ای صنم گناه ندارد [۲۴۴]

و «کافر عشق» کسی است که چنانچه بادهٔ شبگیری از عشق به او دهند ، او باده پرست نگردد:

عاشقی را که چنین بادهٔ شبگیر دهند کافر عشق بود گر نشود باده پرست [۲۴۵]

«غیرت عشق»

حافظ این گونه اظهار می دارد که «غیرت عشق» کاری کند که همه مقرّبان به معشوق ، زبان حرف زدن از مقام عشق و رموز آن را از دست بدهند :

غیرت عشق زبان همه خاصان بُبرید　　کز کجا سرّ غمش در دهن عام افتاد[۲۴۶]

لذا می توان گفت « عشق و رای تقریر و بیان است و زبان عاشقان را بسته اند».[۲۴۷]

«قتیل عشق» «مظلومان عشق»

و نهایتاً حافظ غریب «قتیل عشق» می گردد و لذا خود بیان می دارد که خونی که از این قتل مقدس بر زمین ریزد حلال و مباح است :

قتیل عشق تو شد حافظ غریب ولی　　به خاک ما گذری کن که خون ماست حلال[۲۴۸]

حافظ در این مسیر از «مظلومان عشق» نیز نام می برد :

عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق　　گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید[۲۴۹]

بدان معنی که : اگر داد شهریار کشور دل حال ستمدیدگان کوی عشق را جویا نشود ، از این پس عزلت گزیدگان مظلوم امید و راحت و فراغت نتوانند داشت.[۲۵۰]

«مرحله عشق» «کیمیای عشق»

حافظ از انسانها می خواهد که برای پیمودن «مرحلهٔ عشق» مصمّمانه قدم بگذارند و آنان را از این نکته مطمئن می سازد که اگر بتوانند چنین سفری را انجام دهند سودهای فراوانی نصیب آنان خواهد گردید :

به عزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی　　که سودها کنی ار این سفر توانی کرد[۲۵۱]

به واسطه اهمیت و دشواری چنین تصمیمی است که حافظ واژهٔ «عزم» را به کار می برد. با در نظر گرفتن بیت فوق می توان گفت « در اثر تصفیه و تطهیر دل ، رفته رفته با حقایق آشنا شده و مجهولاتی که علم و استدلال تا در بر رفع و حل آنها نیست کم کم مکشوف شده و شوق مؤکد در کار تسریع می نماید».[۲۵۲]

کسانی می توانند «کیمیای عشق» را بیابند و ذاتاً به زر و طلای ارزشمند تبدیل گردند که دست از وجود مادی خود بردارند :

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی　　تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی[۲۵۳]

و همان طورکه رسیدن به کیمیا سخت و دشوار است رها ساختن خود از هوای نفس و تعلّقات دنیا نیز بسیار سخت و مشکل است و به راستی که مردان حقیقی ره عشق، قادر به چنین جهاد اکبری هستند.

«نور عشق» ، «برق عشق»

حافظ برای عشق، نورانیتی ویژه قائل است و لذا از «نور عشق» سخن می گوید.

از دیدگاه وی اگر «نور عشق» به دل وجان انسان افتد، آنگاه از خورشید و آفتاب بهتر و خوبتر خواهد شد :

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد — بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی[۲۵۴]

و اگر اینگونه نبود، نه تنها خورشید بلکه تمامی کائنات، به یُمن وجود انسان کامل - انسانی که حقیقتاً جان و سینه او منوّر از نور عشق حق است - خلق نمی شد. بیهوده نیست که می گویند :« آتش نهفته عبارت از آتش عشق و محبّت است که در سینه محبت مکتوم است». کما قال الشبلی «العشق نار تقع فی القلب فاحترقت ما سوی المحبوب »و در مختصر احیا آورده که« آتش ، محبّت کبری است و دل محبّان آتشکده و آن آتش آرمیده بود ؛ چون محبّ محبوب را یاد کند یا سخن او بشنود آن آتش بیفروزد».[۲۵۵]

و لذاست که برق عشق جامهٔ تمام افراد متظاهر و ریاکار پُر ادعا را که از نور عشق بی بهره مانده اند می سوزاند :

برق عشق خرمن پشمینه پوشی سوخت سوخت — جور شاه کامران گر بر گدایی رفت رفت[۲۵۶]

«عشقبازی»

قطعاً برای عشق بازی باید تحمّل و پایداری داشت :

عشق بازی را تحمّل باید ای دل پایدار — گر ملالی بود بود و گر خطایی رفت رفت[۲۵۷]

و حتی در طریق «عشقبازی» باید سر باخت ، زیرا با چوگان هوی و هوس نمی توان «گوی عشق» را پیش برد ودر مسألهٔ عشق موفّق شد :

عشقبازی کار بازی نیست ای دل سر بباز — زآنکه گوی عشق نتوان زد ، به چوگان هوس[۲۵۸]

و با این وجود ، حافظ بیان می دارد که وی از «عشقبازی»معشوق دست بر نخواهد داشت :

گرچه حسن تو از عشق غیر مستغنی است — من آن نیم که از این عشقبازی آیم باز[۲۵۹]

حافظ «عشقبازی» را همردیف با کلمات و ترکیبات زیر به کار می گیرد :

عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام — مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام[۲۶۰]

«نتیجه گیری»

حافظ در غزلیات خود بر این اعتقاد است که خاستگاه عشق اصیل انسان نسبت به خدا ، همان ذات و خمیره سرشت آدمی است که دمیده شده از روح خداست و جانشین او در روی زمین است و در عالم ذر با او میثاق دوستی و محبت بسته و چنین عشقی با آدمی جاودانه خواهد ماند . همچنین حافظ ، در مورد واژهٔ عشق ، ترکیبات گوناگونی را در معانی مختلف به کار گرفته است :

عشق ، راه خاص خود را دارد و پیمودن چنین راهی ، عاشق را به معشوق می رساند . عشق ، دوستان و آشنایان ویژهٔ خود را دارد . عشق ،

همراه غم و حزنی مقدس و روحانی است که می توان از آن به عنوان یک گنج یاد کرد که همگان ، توفیق پیدا کردن آن را ندارند . به همین ترتیب ، عشق دردی معنوی به همراه دارد همچنین مسیر عشق ، فراز و نشیب های فراوانی دارد ، لذا در مسیر عشق باید صابر و بُردبار بود . طبیب عشق ، خود معشوق است . از طرف دیگری عشق ، ذوق و شور و طرب خاص خود را دارد و دولت وجاه آسمانی را به عاشق ارزانی می دارد . عشق ، همچون میخانه و میکده ای است که خاک آن مقدس و قابل احترام است و هر آن کس از شراب روحانی آن میخانه بیاشامد بر وی آنچنان شور و مستی حاکم می شود که به راستی مجنون و دیوانهٔ عشق شده و حقیقتاً خود را فراموش می سازد و جز معشوق را نمی بیند و این آیت عشق است که عاشق ، به راستی نشان معشوق به خود می گیرد . در عین حال ، عشق ، علم ویژه ای دارد و درس و تحصیل خاص خود را واجد است و صدا و سخن و حدیث هیچ معلّمی دلنشین تر ازصدای سخن عشق نیست و کسانی می توانند همراز عشق گردندو گوهر اسرار حسن وعشق را دریابند که به مدرسه عشق گام گذارده باشند و چنان درس و تحصیلی را پشت سر گذارده باشند . هستی ، طفیل عشق است لذا گدایان عشق که سر نیاز به آستانهٔ عشق می گذارند به مقام استغنا و بی نیازی از غیر معشوق نائل می آیند . سر پنجهٔ عشق چنان قوی است که می تواند افرادی را که در بادیهٔ عشق گام می گذارند به راستی اسیر چنبر زیبای خود سازد .

در تحصیل و اکتساب عشق ، برخی از انسانها عشقشان ناتمام می ماند و برخی دیگر به کمال عشق و نهایت ورزیدگی و پختگی در آن می رساند و چنین امری مستلزم آن است که در محضر کسانی که خود به کمال عاشقی و عشق نائل آمده باشند، تحصیل عشق و کمال نموده باشند . عشق به مثابه بار و امانتی است که همگان شایسته امانت داری و وفای به آن امانت و تکلیف نمی باشند چنانچه آسمانها و کوهها و زمین هم حریف آن عشق و تکلیف نگردیدند . ادای چنین تکلیفی همان چیزی است که دین و مذهب مبتنی بر آن است و اینجاست که می توان از مذهب عشق ، ویا از کافران عشق سخن گفت . عشق بسان نور و برق و آتشی می ماند که اگر بر عاشق حقیقی بتابد چنین طریق عشق ورزی را بر او آشکار و روشن خواهد ساخت که تمام مراحل عشق را پشت سر خواهد گذاشت و کیمیای عشق را در خواهد یافت ، همان چیزی که اکثریت مردم از درک و وصول آن عاجز و بی بهره اند و درک و رسیدن به آن شایستگی و لیاقت خاصی می طلبد .

منابع و مراجع

« شمارهٔ غزلها ، بر اساس برنامهٔ نرم افزاری سیری در غزلیات حافظ از شرکت مهندسی نرم افزار رایورز می باشد » .

۱. غزل ۳۳۶
۲. غزل ۳۲۵
۳. غزلیات ٤٥٤و ۲۱٤
٤. غزلیات ۳۹ و ۲٦۰ و ۳۹۱ و ۱۲۲ و ٦٦ و ۸٤
٥. غزلیات ۳۳۳ و ٤٦٤ و ۱۱۹ و ۳۰۷ و ۲۷۳ و ۲۸۰
٦. غزل ٤٦٤
۷. غزل ۲
۸. غزل ۲٥۲
۹. غزلیات ۱٦۲ و ٤۷٤ و ٤٤٤
۱۰. غزل ۳۱۰
۱۱. غزلیات ۱۲٥ و ۲٦٥
۱۲. غزل ٤۲۹
۱۳. غزل ٥٤
۱٤. غزلیات ۱۱٥ و ۲۷۹
۱٥. غزل ٦۷
۱٦. غزلیات ۱۸۷ و ۲٤
۱۷. غزل ۲۸۷
۱۸. غزل ۳
۱۹. غزل ۱٥٦
۲۰. غزل ۱۱۱
۲۱. غزل ۳۹۹
۲۲. غزل ٤۷۹
۲۳. غزل ٤۸۹
۲٤. غزلیات ۱۸۳ و۱۸۲
۲٥. غزل ٤۷۹
۲٦. غزل ۲٥۰
۲۷. غزل ۷۷
۲۸. غزل ۱۳۷
۲۹. غزل ٤٤٦
۳۰. غزل ٤۲۰
۳۱. غزل ٤٤٦
۳۲. غزل ۱۳۳
۳۳. غزل ۳۱
۳٤. غزل ۲۹۰
۳٥. غزل ۳۰۱
۳٦. غزل ۲٤۰
۳۷. غزل ۳۹۱
۳۸. غزل ۲۳۳
۳۹. غزل ۲۸۷
٤۰. غزل ۱۰٥
٤۱. غزل ۳
٤۲. غزل ۱۹۳
٤۳. غزل ٤۳۳
٤٤. غزل ٤۲۸
٤٥. غزل ٤۳۹
٤٦. غزل ۳٥۷
٤۷. غزل ۱٤۹

٤٨. غزلیات ١٣٤ و ٢٣٥ و ٣٣٠
٤٩. غزل ٢٠١
٥٠. غزل ٤٣٢
٥١. غزلیات ١١٧ و ١٣٥
٥٢. غزل ١٤٦
٥٣. غزل ١٣٠
٥٤. غزلیات ١٨٠ و ٦٩ و ٢٩٩
٥٥. غزل ١٨١
٥٦. غزل ٣٩٠
٥٧. غزل ١١٧
٥٨. غزل ١٩٤
٥٩. غزل ٢٥١
٦٠. غزل ٣٠٦
٦١. غزل ١١٧
٦٢. غزلیات ٢٢ و ١٢١
٦٣. غزل ٣٤٧
٦٤. غزل ١٤٨
٦٥. غزل ٣٣٧
٦٦. غزل ٤٠٤
٦٧. غزل ٣٩٣
٦٨. غزل ٤٦٣
٦٩. غزل ٢٩٦
٧٠. غزل ٢٣٣
٧١. غزل ٢٧٠
٧٢. غزل ٤٣٥
٧٣. غزل ١٤٦
٧٤. غزل ٣٠٧
٧٥. غزل ٣٢٢
٧٦. غزل ٣٥
٧٧. غزل ٤٠٩
٧٨. غزل ١١
٧٩. نیاز کرمانی، سعید. (١٣٦٦). حافظ شناسی. ج ٤. تهران: شرکت انتشارات پاژنگ. صص ٨٥-٨٤
٨٠. غزل ٦٦
٨١. غزل ٦٠
٨٢. غزل ٢١٠
٨٣. غزل ٤٦
٨٤. غزل ٤٤٥
٨٥. غزل ١٨٥
٨٦. غزل ١٠١
٨٧. غزل ٢٦
٨٨. غزل ١٨٠
٨٩. غزل ٤٠٠
٩٠. غزل ٣٠٦
٩١. غزل ٥٧
٩٢. غزل ٨٤
٩٣. غزل ٦٦
٩٤. غزل ١٢٢
٩٥. خرمشاهی بهاءالدین. (١٣٧٢). حافظ نامه، ج ٢، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ١١٧٨
٩٦. غزل ٣٩١

۹۷. خرمشاهی همان ،ج۲، ص ۱۱۷۷

۹۸. غزل ۲۶۰

۹۹. سودی بسنود ، محمد (۱۳۷۸). شرح سودی بر حافظ. ترجمه دکتر عصمت ستارزاده ،ج ٤ ، چاپ پنجم ، تهران : سریر ، ص ۲۶۰۰

۱۰۰.غزل ۳۹

۱۰۱.غزل ۲۸۰

۱۰۲.غزل۲۷۳

۱۰۳.غزل ۳۰۷

۱۰٤.خرمشاهی ،همان، ج۲، ص ۱۱۷۸

۱۰۵.غزل ۱۱۹

۱۰۶.غزل ٤٦٤

۱۰۷.غزل ۳۳۳

۱۰۸.غزل ۲۱٤

۱۰۹.غزل ٤٤۵

۱۱۰.غزل ۱۲۹

۱۱۱.خرمشاهی ، همان ، ج ۲ ، ص ۱۱۸۳

۱۱۲.غزل ٤٦٤

۱۱۳.غزل ٦۷

۱۱٤.غزل ٤۱٦

۱۱۵.غزل ۳۵۳

۱۱۶.غزل ۳۰٦

۱۱۷.خرمشاهی . همان ج ۲. ص ۱۱۸۵

۱۱۸.غزل ٤۵۸

۱۱۹.غزل ۲۵۱

۱۲۰.غزل ۳۳۰

۱۲۱.غزل ۲۳۵

۱۲۲.غزل ۱۳٤

۱۲۳.غزل ۳۹۷

۱۲٤.غزل ۳۵۷

۱۲۵.غزل ۲۵۰

۱۲۶.غزل ۷۵

۱۲۷.غزل ۳٦۱

۱۲۸.غزل ۳٦٤

۱۲۹.انوری ، حسن .(۱۳٦۸). یک قصه بیش نیست – ملاحظاتی دربارهٔ شعر حافظ و اندیشه های او. تهران : علمی، ص ۷۰

۱۳۰.غزل ۲۹۹

۱۳۱.غزل ٦۹

۱۳۲.غزل ۱۸۰

۱۳۳.غزل ۱۸۱

۱۳٤.غزل ٤٦٤

۱۳۵.غزل ۱۲۳

۱۳٦.غزل ۲۹۵

۱۳۷.غزل ۱٤۹

۱۳۸.غزل ۲۵۱

۱۳۹. ختمی لاهوری ، ابوالحسن عبدالرحمان.

(۱۳۷۸). شرح عرفانی غزلهای حافظ. تصحیح و تعلیقات، بهاء الدین خرمشاهی، کورش منصوری، حسین مطیعی امین. چاپ سوم، تهران: قطره، ج ۲، ص ۷۷۲

۱٤۰.غزل ۱۵۲

۱٤۱.غزل ٤۳۲

۱٤۲.غزل ۱۳۵

۱٤۳.غزل ۱۱۷

۱٤٤. خرمشاهی، همان، ج ۱، صص ۵۰۵-۵۰٤

۱٤۵.غزل ۱٤٦

۱٤٦.غزل ٤۰٤

۱٤۷.غزل ۲۰۳

۱٤۸.خرمشاهی، همان، ج ۲، ص ۱۱۷٤

۱٤۹.همان، ص ۱۱۷٦

۱۵۰. غزل ۳۹۰

۱۵۱. غزل۳۳٦

۱۵۲. غزل۳۲۵

۱۵۳. غزل٤

۱۵٤.غزل٤۰۲

۱۵۵. غزل۳۰۸

۱۵٦. غزل۳۱۰

۱۵۷. غزل ۱۹۲

۱۵۸. غزل۲٦۵

۱۵۹.غزل ۱۲۵

۱٦۰. خرمشاهی، همان، ج ۲، ص ۱۱۷۸

۱٦۱.غزل ٤٤٤

۱٦۲.غزل ۱۹٤

۱٦۳. غزل ٤۷٤

۱٦٤. غزل ۱٦۲

۱٦۵.غزل ٤۲۹

۱٦٦. غزل ٤۲٦

۱٦۷.غزل ۲

۱٦۸. غزل ۲۷۹

۱٦۹.غزل ۱۱۵

۱۷۰.غزل ۳۹۰

۱۷۱.غزل ۲۷۰

۱۷۲. ختمی لاهوری، همان، ج ۳، ص ۱۹۳٦

۱۷۳.غزل ٤۵۱

۱۷٤.غزل ٤٦۰

۱۷۵.غزل ٤٤٦

۱۷٦.غزل ٤۲۷

۱۷۷.غزل ٤۲۸

۱۷۸.غزل ۳٤٦

۱۷۹.غزل۳٦۵

۱۸۰.خرمشاهی، همان، ج ۲، ص ۱۱۸۳

۱۸۱.غزل ۱۸۲

۱۸۲.غزل ۱٤۸

۱۸۳. ختمی لاهوری، همان، ج ۲، ص ۱۲۱۳

۱۸٤.غزل ٤۳

۱۸۵. غزل ۱۸۲
۱۸۶. غزل ۲۰۰
۱۸۷. غزل ۴۲۰
۱۸۸. غزل ٤٤٦
۱۸۹.غزل ۳۹۱
۱۹۰.غزل ۱۸۷
۱۹۱.غزل ۱٥٦
۱۹۲.غزل ٤۹
۱۹۳.خرمشاهی ، همان ، ج ۲، ص ۱۱۸۰
۱۹٤.انوری ، همان ، ص ۹۲
۱۹٥. غزل ۱۱۱
۱۹٦. زریاب خویی، عباس، (۱۳٦۸) آئینه جام - شرح مشکلات دیوان حافظ ، تهران : علمی ، ص ۲۷٥
۱۹۷.غزل ۳۰۰
۱۹۸. ختمی لاهوری ، همان ، ج ۳. ص ۲۰۹۹
۱۹۹. همان ،ص۲۰۹۹
۲۰۰. همان ، صص ۸۱۷-۸۱٦
۲۰۱.غزل ۲۰۸
۲۰۲. غزل ۱۲٥
۲۰۳. انوری ، همان ، ص ۸۱
۲۰٤.غزل ٤٦۸
۲۰٥.غزل ۷٥
۲۰٦. معین ، محمد ، و معین ، مهدخت . (۱۳۷۰) حافظ شیرین سخن ، چاپ دوم ، تهران : معین ، ج ۱، ص ٤٤٦
۲۰۷.غزل ۱۱۹
۲۰۸.غزل ۳۹۹
۲۰۹.غزل ۲٦٦
۲۱۰.غزل ۱۷۲
۲۱۱.غزل ٤۸۹
۲۱۲.غزل ۱۳۰
۲۱۳.غزل ۱۳٤
۲۱٤.غزل ٤۳۳
۲۱٥.غزل ۱۹۳
۲۱٦. غزل ۱۹۹
۲۱۷.غزل ٤۳۹
۲۱۸.غزل ۳٥۷
۲۱۹.غزل ٥٤
۲۲۰.غزل ۱۹٤
۲۲۱.غزل ٤٦۳
۲۲۲.غزل ۳٤۷
۲۲۳.غزل ۳۱
۲۲٤.غزل ۳۹٦
۲۲٥.غزل ۲۹۰
۲۲٦.غزل ۳۰۱
۲۲۷.غزل ۲
۲۲۸. غزل ۲٥۲
۲۲۹.غزل ۲۸۷
۲۳۰.غزل ٤۷۹
۲۳۱. خرمشاهی ، همان ، ج ۲ ، ص ۱۱۷۹
۲۳۲.غزل ۱۸۷

۲۳۳.غزل ۲٤

۲۳٤. خرمشاهی ، همان ، ج ۲ ، ص ۱۱۸۰

۲۳۵.غزل ۸۳

۲۳٦. غزل ۲۳۳

۲۳۷. غزل ۲٤۰

۲۳۸. غزل ۲۸۷

۲۳۹.غزل ۱۹۳

۲٤۰. خطیب رهبر ، خلیل . (۱۳۷۹) دیوان غزلیات حافظ. چاپ بیست و هشتم ، تهران : صفی علیشاه ، ص ۲۷۲

۲٤۱. غزل ۲۰۱

۲٤۲. خطیب رهبر ، همان ، ص ۳۲۵

۲٤۳. غزل ۱۱۷

۲٤٤. غزل ۱۲۱

۲٤۵. غزل ۲۲

۲٤٦. غزل ۱۰۵

۲٤۷. خرمشاهی، همان، ج، ۲، ص ۱۱۸۵

۲٤۸.غزل ۲۹٦

۲٤۹. غزل ۲۳۳

۲۵۰. خطیب رهبر، همان، ص ۳۲۵

۲۵۱.غزل ۱۳۷

۲۵۲. بامداد، محمد علی و بامداد، محمود. (۱۳٦۹). حافظ شناسی - الهامات خواجه . تهران : پاژنگ ، ص ۱۲۱

۲۵۳. غزل ٤۷۹

۲۵٤. غزل ٤۷۹

۲۵۵. ختمی لاهوری ، همان ، ج ۱ ،ص ۲۸۷-۲۸۸

۲۵٦.غزل ۷۷

۲۵۷.غزل ۷۷

۲۵۸.غزل ۲۵۸

۲۵۹.غزل ۲۵۱

۲٦۰. غزل۳۰۲

اثرات حافظ شیرازی بر ادب پشتو

چکیده :

در ۱۹۹۵ ترجمهٔ مقالهٔ دکتر بدیع الله دبیری نژاد با عنوان « اثرات حافظ بر ادب و فرهنگ شبه قاره » در مجلهٔ ایران شناسی چاپ شده بود که در آن نفوذ حافظ در ادب شبه قاره به زبانهای فارسی، اردو،سندهی ، بنگالی، پنجابی به میان آمده ، امّا فاقد تذکّر تأثیر حافظ در ادب پشتو بوده است. شایستهٔ یادآوری است که از شاعران متعدّد پشتو زبان شخصیت چند بُعدی خوشحال خان خٹک از همه ممتاز است که نه فقط به فارسی سرایی نیز توجه داشته و شعر پشتوی وی نیز از حیث لغوی،معنوی و فکری از شعر حافظ بهرهٔ وافی بُرده است. خوشحال خان خٹک در بیتی به پشتو مدعی است ترجمه: من زبان فارسی یاد گرفته ام و می توانم در زمینهٔ شعر گویی از هر دو زبان (فارسی و پشتو) استفاده کنم ولی (بیشتر) زمینهٔ شعر پشتو را انتخاب کردم. در یک بیت دیگر پشتو چنین ابراز داشته ، ترجمه: من از نظر وزن و بحر، موضوع و نزاکت و تشبیه زبان پشتو را به سطح فارسی رساندم .

***

« ایران شناسی » مجلهٔ سه ماهی ادبی اردو زبان خانهٔ فرهنگ ایران در لاهور می باشد. در شمارهٔ سوم این مجله سال ۱۹۹۵ میلادی ترجمهٔ اردوی مقالهٔ دکتر بدیع الله دبیری نژاد تحت عنوان «اثرات حافظ بر ادب و فرهنگ شبه قاره » به چاپ رسیده است. نویسنده که با دلائل تاریخی و اشاره به اسناد معتبر مقاله خود را آراسته اهمیت آن را افزوده است . هم چنین به کارگیری اشعار مناسب و دلپذیر نیز مقام مقالهٔ فوق الذکر را خیلی

بالا بُرده است. در مورد اثرات حافظ شیرازی بر فرهنگها و زبان های مختلف شبه قاره مانند فارسی، اردو ، سندهی ، بنگالی ، پنجابی خیلی بحث مفصلی شده که جنبهٔ تحقیقی دارد.

حقیقت نیز همین است که حافظ شیرازی مانند شیخ سعدی نه فقط اینکه یکی از مقبول ترین و محبوب ترین شخصیت های ایران، بلکه شبه قاره نیز به حساب می آید. حافظ شیرازی اولین بار به حقائق تصوف و عرفان طوری جامهٔ عمل پوشانده است که جوان و پیر هر دو به وی بادیدهٔ تحسین می نگرند. شاعران غزل گوی شبه قاره در زمینهٔ شعر و سخن از حافظ پیروی کرده اند . و در این رابطه زبان فرقه و مسلک را در نظر نگرفته اند ، و به این پیروی افتخار می ورزند.

علاوه بر شعرا خیلی از علما و فضلا مانند مولانا اشرف علی تانوی به شعر حافظ در قلب خود جا داده است و او را به عنوان ترجمان الاسرار و لسان الغیب پذیرفته اند .

وقتی این مقاله را به پایان رساندم خیلی دلم سوخت و از مقاله نگار گله ام پیدا شد که در مقالهٔ خود در کنار زبانها از زبان پشتو اسمی نبرده است. بعد از اندیشیدن به این نتیجه رسیدم که آقای نویسنده هم تقصیر ندارد. اصل تقصیر از نویسندگان و دانشمندان خود «پشتون» اند که آن ها به کلام فارسی خوشحال خان ختک اصلاً توجهی نکرده اند و نه سعی کرده اند که توجه اهل زبان (ایرانی ها) را برای این کار جلب کنند. خیلی جای تأسف است که در همسایگی و هم جواری ما برادران ایرانی از فن و هنر شخصیت جامع الصفات خوشحال خان اصلاً خبری ندارند.

افراد اهل علم و اهل قلم ما ،از اهمیت زبان فارسی آگاه نیستند. حالانکه که فارسی یک زبان خیلی باستانی غنی و توسعه یافته است. عکس زبانهای دیگر آسیایی ، زبان فارسی مانند زبان انگلیسی مسائل و مشکلات تذکیر و تأنیث ندارد. بدین جهت برای افرادی که زبان شان فارسی نباشد

فراگیری فارسی از نظر نوشتن و صحبت کردن خیلی آسان و ساده است . به همین علّت از زمان خیلی گذشته زبان دومی هر پشتون، فارسی بود و زبان آموزشی علوم متداوله نیز فارسی بوده است. بلکه درین روزها نیز علوم اسلامی به ویژه زبان فراگیری صرف و نحو فارسی است. بلکه در حال حاضر نیز در مدارس اسلامی کتابهای شعر فارسی نیز تدریس می شود؛ مانند پنج گنج، گلستان ، بوستان ، یوسف وزلیخا، سکندرنامه و دیوان حافظ و شاهنامه وغیره در همه قلوب پشتونها جا دارد. فارسی در شبه قاره تا مدت زیادی زبان رسمی و دولتی بوده است نامه نویسی شخصی و دولتی همه به فارسی صورت می گرفت. در حال حاضر می بینیم که بیشتر شیرینی زبان اردو به علت به کارگیری مفردات و مرکبات کلمات فارسی در آن زبان است .

در سرود ملّی پاکستان «پاک سرزمین شادباد» تا آخر غیر از یک حرف «کا» که حرف اضافت در زبان اردو است ، باقی همه کلمات آن از فارسی اند. اصل شیرینی کلامِ غالب و اقبال در شعر فارسی نهفته است .ولی متأسفانه سرپرستی دولتی زبان انگلیسی به زبان فارسی تأثیر بدی گذاشته است . در وهلهٔ اول فارسی را از دبستان ها و دبیرستان ها و دانشکده ها بیرون کردند و بعداً پشتو را آهسته آهسته به عنوان یک رشته از مدارس بیرون می کنند. در مدّت پانزده سال گذشته در هرکوچه و خیابان دبستان ها و دانشکده های بی شمار شخصی به وجود آمده اند. و در آنها وسیلهٔ تدریس و حتی لباس آن خارجی یعنی انگلیسی است . تدریس در رشتهٔ فارسی و پشتو حتی در یکی از آن مدارس هم وجود ندارد. بدین جهت این دارد به عنوان یک مسأله ملّی در می آید. و از همین اوان باید فکر این را کرد. می خواهم عرض بکنم که در مورد شخصیت نابغهٔ خوشحال خان ختک در سطح علمی ادبی و زندگی عملی وی این قدر زیاد نوشته شده است که کتاب خانه ها ازآن پُر شده است . خداوند قدوس استعدادعالی به

او بخشیده بود. حتی در یک زمان به وی اینقدر خوبی های بی شماری داده بودکه تا این زمان مثالش خیلی کم پیدا می شود. بدین جهت باید هر بُعد زندگی وی مورد تذکر قرار گیرد.

میان سید رسول رسا که شاعر معروف زبان پشتو است در تألیف خود در «بید یا گلوته » گفته است :

که هنه حوانی، خانی، ادب په یو انسان کینی کورت

نو دا همه واره خوئی په خوشحال خان کینی کوره

که قومیت او شجاعت او حمیت لتوی

نو را همه ز خوشحال ختک دیوان کینی کوره

«یعنی اگر می خواهید در یک انسان احساسات جوانمردی و عزّ و شرف و ادب بیابید این همه خوبی ها فقط در وجود خوشحال می توانید دریابید . همچنین اگر جویای حسّ ملّی گرایی، شجاعت و حمیّت در یک انسان هستید این همه چیزها در دیوان خوشحال خان ختک می توانید دریابید.»

او خودش خوبی هایی را که به او به ارث رسیده این طور بیان می کند:

پلار می شهباز خان په سخاوت لکه حاتم دو

زره ئـــ د مـزری ، په تـوره تیر دد له رُستمه

«یعنی پدرم شهباز خان در سخاوت مانند حاتم بود و دلش مانند شیر و در کار شمشیرزنی نسبت به رستم هم بهتر بود.»

زوئـــ خوشحال دَ شهباز خان یم

چه تور زن یم کان په کان

یعنی « من خوشحال خان پسر شهباز خان هستم که نسل به نسل شمشیر زن معروف جهان می باشم.»

لازم به تذکّر است که علّت مشهور بودن خوشحال خان فقط اهمیت وی در شعر و سخن نیست . بلکه وی دارای خوبیهای متنوّع و مقـام بلنـدی است. بدین جهت من درین موقع توجه خوانندگان گرامی را به کلام فارسی وی جلب می کنم. به طوری که در یک بیت پشتو می گوید:

په فارسی کلام مـــ هم ژ به کو یاد

په پشتو ژبه خلک بهره مند کړهٔ

«یعنی من می توانم به زبان فارسی نیز نظراتم را ارائه دهم .»

یا

پارسی ژ به مـــ هم زده ده ، سلیقه لرم د دوارو

په پشتو مـــ شعر خوبن شو، هر قوک خپل کنی بناغلی

ترجمه : «من زبان فارسی یاد گرفته ام و می توانم در زمینهٔ شعر گویی از هر دو زبان (فارسی و پشتو) استفاده کنم ولی زمینهٔ شعر پشتو را انتخاب کردم؛ زیرا که هر کسی خویشاوندش را دوست دارد.»

از آثار خطّی پشتو معلوم می شود که خوشحال بابا در فن خطـاطی هر دو زبان (فارسی پشتو) مهارت تامی داشت. ایشان به علت آشنایی کامل با زبان فارسی درسیستم خط نستعلیق و به علـت آشـنایی بازمـان پشـتو در سیستم خط نسخ خطاط درجه یک هر دو زبان هم بود. در ایشان پشـتونها را تا این اندازه به شعر پشتو عادت کردند که وقتی شعرش مورد اسـتفادهٔ آنهـا قرار گرفت ، آنها سخن دولت خان و واصل خان را فراموش کردند.به جای نان جوین به پشتونها نان روغنی ظریفی خوراندند.حیثیت زبان پشتو را مانند فارسی کرد، به طوری که می فرماید.

په وزن په مضمون، په نزاکت او په تشبیه کسنـ

پشتو ویئل مـ عین تر فارسی دی رسولی

یعنی «من از نظر وزن و بحر موضوع و نزاکت و تشبیه زبان پشتو را به سطح فارسی رساندم.»

از اینکه به قول خوشحال خان ختک در اصناف شعر و سخن ، وی زبان پشتو را مانند فارسی به مقام بالا رسانده است ، شخصی است وی از زبان فارسی و ادبیات و شعر آن کاملاً آگاهی داشت. دومی اینکه بنا به اظهارات خوشحال بابا سخنان متنوع که وی به پشتو گفته است، قبل از او نه فقط اینکه به زبان پشتو نه گفته شده بلکه به زبان فارسی نیز کسی نتوانسته است بیان کند.

چی خوشحال ختک ئـــوائی په پشتو ژ به خبری

په پارسی ژبه بهٔ نه وی که پوهیری سخن هسی

یعنی « سخنی را که خوشحال ختک به زبان پشتو اظهار می دارد ، اگر فکر کنید می فهمید که در زبان فارسی همچون سخنی وجود ندارد.»

در شعر و ادب ایران این ابیات خیلی معروف است

در شعر سه تن پیمبران اند　　هر چند که لا نبی بعدی

ابیات و قصیده و غزل را　　فردوسی و انوری و سعدی

یعنی فردوسی در ابیات ، انوری در قصیده گویی و سعدی در غزل گویی، مائل به مقام پیغمبری هستند. ولی بعد از سعدی شیرازی (متوفی ٦۹۱ هـ .ق) حافظ شیرازی (متوفی ۷۹۲ هـ . ق) نسبت به پیشرویان خود در شعر و سخن به ویژه در غزل از مقام پیغمبری نیز بالاتر رفت و ملقب به القاب « خدای سخن » و «لسان الغیب» گردید. سی صد و پنجاه سال بعد از حافظ شیرازی در پشتون خوا در یک منطقهٔ مردم خیزی به نام اکوره ختک نابغهٔ رزم وبزم خوشحال خان ختک چشم به جهان گشود. او در سن پانزده سالگی یعنی در سال ۱۰۳۷ هجری قمری در زبانهای فارسی و پشتو طوری غزل سرایید که جهانیان را به حیرت انداخت.

آقای حبیبی (دانشمند و محقق معروف افغانستان) اظهار می دارد که خوشحال خان ختک هر نوع استعاره های عشق، اجتماعی، فیلسوفی،وطنی،

اخلاقی و حماسی را به کار برده است. شاعری وی از نظر هر دو موضوع و معنی جامع و کامل است.

ما می توانیم او را استاد وپیشوای بزرگ ادب بنامیم. در بخش اشعار رزمی و حماسی سراغ کسی دیگری را نداریم که مانند او سخنوری کرده است . خوشحال بابا به طوری که می گوید:

د الهام غوندی خبری دی را درومی

چی زما په زره نزول کا ذوالجلال

ترجمه « عین مانند الهام سخن دارد به ذهن و فکر من وارد می شود، زمانی که بر قلبِ من ذوالجلال نزول می کند.»

این فقط یک اغراق شاعرانه نیست بلکه حقیقت است . اگر این تعلّی بود در آن صورت تعلّی حافظ بعداً خیلی حرف حیرت آوری است که او در یک موقع به مناسبتی خودش را «پروردگار سخن» نسبت داده است .

باری شاعری مبالغه ای کرد و به خود پیغمبر سخن و کلام خود را وحی و سخنوران زمان را به اصحاب نسبت داد:

من ام رسول که یعنی پیمبر شعراء

کلام من همه وحی و سخنوران اصحاب

حافظ در پاسخش گفت:

پروردگار تازه سخن در جهان من ام — ای مدعی تو لاف فضولی چه می کنی

من هیچ نگفته نه فرستاده ام ترا — دعوی به پیمبر و رسولی چه می کنی!

جای تأسف است که سخنوران ایرانی به علت بی خبری از کلام فارسی خوشحال خان ختک نتوانسته ، مقام او را به عنوان شاعر غزل گوی فارسی تعیین کنند. در حالی که در حدود چهل غزل فارسی دیوان وی را مزیّن کرده است . ولی در موضع فعلی این گله کاظم خان شیدا پیش ما می آید:

اهل هند زما په ژبه نه پوهیزی — ورسره ز ایران اهل و تورانی

پینتانهٔ د روه محروم دی له دی فنه　　خبر نه دی په بدیع او معانی
هر مضمون می لکه کنج پوشیده پروت دی　　د سطور ماراز ی کا نکهبانی

ترجمه :«اهل هند و مردم ایران و توران زبانم را نمی دانند. پشتونهای روه (مناطق پشتونها) ازین فن (شعر و ادب) محروم اند. و از بدیع و معانی خبری ندارند. هر نوع موضوع من مانند گنج پوشیده است و ماران سطورش وظیفهٔ نگهبانی اش را انجام می دهند.»

در آخر یک بار دگر من به سوی حرف قبلی ام بر می‌گردم و برای تکمیل مقاله نیمه تمام دکتر بدیع الله دبیری نژاد عرض می کنم . همان طوری که شعر حافظ زبانهای دیگر شبه قاره را تحت تأثیر خود در آورده است، زبان پشتو نیز جزو آنهاست . ناگفته نماند که زبان پشتو نسبت به زبانهای دیگر یاد شده به فارسی خیلی نزدیک تر است . بدین جهت شعر و ادب پشتو نیز تحت تأثیر فارسی قرار گرفته است.

زمانی که طبق تحقیق نویسنده ، پادشاهانی مانند شاهنشاه جهانگیر و شاهجهان تحت تأثیر حافظ بودند و به او ارادت داشتند از دیوان حافظ فال می گرفتند. پادشاه اکبر اگرچه بی سواد بود ولی از اشعار حافظ به یاد داشت. زیب النساء دختر اورنگزیب عالمگیر در پیروی و تتبّع حافظ غزلها سروده است. راجه ها ، نواب ها و درباریان هند ستایش گران حافظ بودند. لهذا در همچون اوضاعی شعرا و ادبای پشتون چه طور می توانستند از سحر کلام حافظ نا آگاه و بی خبر بمانند و می بینیم که بر شعرای قدیمی پشتو نیز تأثیر کلام حافظ خیلی آشکارا است . در بین آنها فقط ذکر خوشحال خان ختک و علی خان را به طور ویژه ای لازم می دانم در دیوان های هر دو یک یک غزل که کاملاً به سبک حافظ نوشته شده است.

*****

علی بیات *

بررسی ترجمه ی دیوان حافظ به اردو

چکیده:

از جمله قدیم ترین نسخ ترجمه شدهٔ دیوان حافظ به اردو که امروزه در دسترس می باشد، می توان به «تحفهٔ دلکش» از غلام حیدر که منتخبی از دیوان حافظ است و به سال ۱۳۱٤ هـ ق انجام گرفته است و یا «گلبن معرفت» از محمد اسماعیل خان به سال ۱۳۲۲ هـ ق و یا « حافظ مترجم » از محمد عنایت الله به سال ۱۳٤۳ هـ. ق و غیره اشاره کرد. برخی ترجمه ها از دیوان کامل یا بخشی از دیوان بر مبنای ردیف های منتخب و یا ترجمهٔ مثنویات ، ساقی نامه ها ، قصاید و رباعیات انجام گردیده . برا ی نمونه می توان به ترجمهٔ خواجه عبادالله اختر باعنوان دیوان حافظ مترجم (اردو) یا لسان الغیب از میر ولی الله ایبت آبادی اشاره کرد که کراراً در شبه قاره به طبع رسیده. همچنین « دیوان حافظ مترجم» از ابو نعیم عبدالحکیم خان نشتر جالندهری و ترجمهٔ مورد بحث در این گفتار یعنی نسخه ترجمه شده به همت قاضی سجاد حسین طرف توجه عموم حافظ دوستان در کشورهای شبه قاره قرار گرفته و چندین دفعه در شهرهای مختلف به چاپ رسیده است. در دو باب، نخست بررسی زندگی و آثار علمی قاضی سجاد حسین و آن گاه بررسی و نقد ترجمهٔ دیوان حافظ بحث مشروحی ادامه پیدا می کند.

***

استقبال بی نظیر فارسی دوستان شبه قاره پاک و هند از غزلیات پر از الهام و اشارات خواجه شیراز ، حافظ شیرین گفتار؛ بنابر دلایل بسیار چون حکام و امرای واقف به زبان شیوای فارسی و بهره گیری مردم بومی این سرزمین از سرمایه های ادبیات فارسی، موجب این شد که تقریباً در زمان حیات و پس از مدّت زمان کوتاهی پس از وفات جناب حافظ، غزلیات و اشعار پر از اشاره و رمز و راز وی ورد زبان این مردم شود. در دورهٔ

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

حکومتهای اسلامی که تا مدت های مدید زبان فارسی زبان درباری بود، افزون بر خواص عوام مردم هم در مکتب خانه ها و مدارس آن روزگار به فارسی و عربی آشنایی داشتند و در ادبیات فارسی ؛ چنانچه تاریخ قریب به هزار ساله حکومت های اسلامی شاهد آن است ، ادبیات فارسی پا به پای ایران در این خطه رشد کرد و تعداد بی شماری از ادیبان و شاعران ظهور کردند و آثار ادبی زیادی را از خود به یادگار نهادند. البته با گذشت زمان و کم رنگ تر شدن استیلای حکومت مغولان هندوستان از صلابت فارسی هم کاسته شد و در دوره ای به همان میزان به قدرت زبان نو پای اردو افزوده شد. با توجه به اوضاع سیاسی هندوستان در قرون ۱۷ و ۱۸ از تعداد علاقه مندان و آگاهان زبان فارسی کاسته شد. ناگفته نماند که با این وجود همان تعداد به ظاهر محدود هم به جای خود زیاد بودند.

زبان اردو که بهره های فراوان از زبان فارسی برده است ، انبوهی از تراکیب، تلمیحات و مختصات و آرایه های ادبی و تعداد نا محدودی از واژه های فارسی را از زبان فارسی به عاریت گرفت و آنها را در خود هضم کرد،که اینک همه این سرمایه عاریه ای از آن خود او شده است ،به طوری که نمی توان برای آنها شناسنامهٔ ایرانی صادر کرد. اما با این وجود هنوز خرمن معرفت فارسی آن قدر گلهای رنگارنگ و زیبا دارد که ادب دوستان خطهٔ پاک و هند بدان ها روی بیاورند و باخلوص نیت بخواهند که از آنها کسب فیض نمایند. بنابراین تشنگان معرفت و رمز و راز عاشقانه و عارفانه که همچنان سرچشمه های آن را در ادبیات فارسی مشاهده می کردند، به این نتیجه رسیدند که برای سیراب کردن این تشنگی باید آثار برجسته و وقیع ادبیات فارسی را به زبان اردو ترجمهٔ کنند. البته به طرق مختلف این عمل از زمان های بسیار دور به شکل ترجمه منظوم و منثور آثار معروف ادبی فارسی شروع شده بود.

از اوایل قرن نوزدهم این کار سرعت زیادی به خود گرفت و در کنار سرمایه های علمی و ادبی فارسی ، دیوان گران مایهٔ حافظ شیرازی هم بنا بر مقوله : « هر کسی از ظن خود شد یارمن » ، با سرعت زیاد و در شکل های متفاوت توسط ادیبان و فاضلان دوره های مختلف به اردو ترجمه شد. البته این سوال که قدیم ترین ترجمه از دیوان حافظ از کیست ؟ جواب قطعی ندارد و نمی توان به حتم جوابی قاطع بدان داد. زیرا واضح است که بنا به عوامل زیادی ممکن است این ترجمه ها امروز یافت نشوند و در

صورت یافته شدن هم به عنوان اولین و قدیم ترین چگونه می تواند خوانده شود؟ با این وجود ، از جمله قدیم ترین نسخ ترجمه شدهٔ دیوان حافظ به اردو که امروزه در دسترس می باشد. می توان به « تحفهٔ دلکش» از غلام حیدر که منتخبی از دیوان حافظ است و به سال ۱۳۱٤ هـ. ق انجام گرفته است و یا « گلبن معرفت » از محمد اسماعیل خان به سال ۱۳۲۲ هـ. ق و یا حافظ مترجم از محمد عنایت الله به سال ۱۳٤۳ هـ. ق وغیره اشاره کرد.(۱)

دربارهٔ این ترجمه ها گوشزد کردن چند نکته خالی از لطف نیست که مترجمین به اشکال مختلف به این مهم اقدام کرده اند. از آن جمله عبارتند از : ترجمه کامل دیوان ، ترجمه بخشی از دیوان که بر اساس ردیف های با حروف خاص انجام گرفته و یا ترجمه مثنویات، ساقی نامه ها ، قصاید و رباعیات وغیره.

در این راستا تلاش های قابل ملاحظه ای هم صورت گرفته که به شکل چشم گیری در میان خواص و عوام مقبولیت حاصل کرده اند. برای نمونه می توان به نسخه ترجمه شده توسط خواجه عبادالله اختر با عنوان : دیوان حافظ مترجم (اردو) و یا لسان الغیب از میر ولی الله ایبت آبادی اشاره کرد که به صورتی عالمانه به ترجمه و تشریح دیوان حافظ همّت گمارده اند، اشاره کرد. این نسخه ها بارها در شبه قاره به چاپ رسیده اند و در بین طبقه خواص ادیبان و شاعران مقبولیتی خاص یافته اند. از طرفی ترجمه هایی چون دیوان حافظ مترجم از ابو نعیم عبدالحکیم خان نشتر جالندهری و ترجمه مورد نظر در این گفتار ، یعنی نسخه ترجمه شده توسط قاضی سجاد حسین علاوه بر خواص در بین عوام بسیار مورد توجه واقع شدند و بنا به دلایل زیاد به کرات تجدید چاپ شده اند. در ذیل برای بررسی ترجمه و آشنایی با مترجم در دو باب ، بحث در این مورد ادامه پیدا می کند.

الف : بررسی زندگی و آثار علمی قاضی سجاد حسین
ب : بررسی و نقد ترجمه دیوان حافظ

الف : بررسی زندگی و آثار علمی قاضی سجاد حسین :

نسخه ای از ترجمه که اینک در اختیار من است ، چاپ سوم از این ترجمه است و مقدمه ای توسط کوثر چاندپوری(۲) بر آن نوشته شده است . پر واضح است که به دلیل استقبال حافظ دوستان و مقبولیت این ترجمه

نوبت به این چاپ هم رسیده است . در این مقدمه کوثر چاندپوری پس از پرداختن به اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر حافظ و استقبال بی نظیر از اشعار حافظ در پایان به طور مختصر به زندگی قاضی سجاد حسین پرداخته و نوشته است که او در ۱۹۱۰م در کرتپور از توابع شهر کانپور به دنیا آمد. از دارالعلوم دیوبند به سال ۱۳٤۸هـ .ق فارغ التحصیل شد از سال۱۳٤۹ هـ . ق به تدریس در مدرسهٔ فتحپوری شهر دهلی پرداخت و در سال ۱۹٤۷م به عنوان رئیس آن مدرسه منصوب شد. همراه با امر تدریس تحصیل خود نیز ادامه داد. در سال ۱۹۳٤م از بورد اله آباد موفق به اخذ مدرک ادیب فاضل (۳) و در سال ۱۹۳۵م مؤفق به اخذ مدرک لیسانس عربی از دانشگاه پنجاب شد. وی با مهارتی که در زبان و ادبیات فارسی کسب کرده بود، فعالیت های گسترده ای در ترجمهٔ کتب مشهور و مقبول ادبیات فارسی انجام داد. از آن جمله به ترجمهٔ گلستان و بوستان سعدی ، ترجمهٔ اخلاق محسنی از ملا حسین واعظ کاشفی ، ترجمهٔ دیوان حافظ و ترجمهٔ هر شش دفتر مثنوی معنوی از مولانای روم وغیره می توان اشاره کرد. وی در سال ۱۹٦٦م مؤفق به اخذ مدرکی با عنوان :
"Certificate of Honours in Persian" از رئیس جمهوری وقت هند شد.

از آنجا که در این گفتار ترجمهٔ دیوان حافظ مورد نظر است ، به صورت اجمالی به بررسی صوری اشعار موجود در آن می پردازیم . این که جناب قاضی کدام یکی از نسخ موجود در هندوستان را برای کار ترجمه انتخاب نموده است، هیچ جا اشاره ای نشده است . برای این که مقایسه ای بین نسخه دیوان که در این مبحث مورد نظر است با نسخه های داخل ایران که از شهرت و مقبولیتی برخوردار هستند، انجام شود، نسخه های چون دیوان حافظ تدوین شدهٔ دکتر خانلری، نسخهٔ غنی – قزوینی و بیشتر نسخه ای که توسط دکتر سلیم نیساری تدوین شده است ، و به نظر من با تلاش واجتهادی که دکتر سلیم نیساری به دست داده است ، بی شک از معتبر ترین نسخ شمرده می شود ، در این مبحث به عنوان نسخه مرجع در نظر گرفته شده است (٤). در ترجمه قاضی سجاد حسین ، تقریباً ٦۱۲ غزل وجود دارد که طبق تحقیقات به عمل آمده از جمله در نسخهٔ تدوین شدهٔ دکتر سلیم نیساری، تعداد غزلیات معتبر دیوان حافظ از ۵۰۸ غزل بیشتر نیست. بنابراین ۱۰٤ غزل الحاقی و منسوب در این دیوان وجود دارد. در پایان بعد از

غزلیات ، بخشی با عنوان «متفرقات دیوان خواجه حافظ رحمه الله تعالی » آمده است ، که به ترتیب شامل افراد (مفردات)، رباعیات (شامل ۷۹ رباعی) ، یک مخمس ، یک مسدس ، قطعات (۳۰ قطعه)، یک مثنوی ، قصائد(۵ قصیده) ، یک ترکیب بند ، یک ترجیع بند ، ساقی نامه (٤ ساقی نامه)، می باشد.

بعد از بررسی این بخش نیز کاملاً مشهود است که رباعیات ، قطعات، قصائد، مثنوی و دیگر قالب های شعری که در این نسخه وجود دارند، در همگی آنها دخل و تصرفاتی انجام شده است که با یک بررسی کلی به راحتی مشخص خواهد شد. ناگفته نماند که در نسخه چاپ مشتاق بُک کارنر لاهور ، در آغاز بعد از گفتاری از کوثر چاندپوری ، قبل از غزلیات ، بخشی با عنوان « کلام حافظ اور فال » از مولانا محمد میان صاحب قمر دهلوی نیز آمده است که بعد از ذکر چند مورد تفأل بزرگان به دیوان خواجه روش استخراج فال را با ذکر مثالی توضیح داده است. در پایان جدول هایی برای وعده های چهارگانه روز و وعده های چهارگانه شب به طور مجزاً و بعد از آن برای شب و روز با دستورات آنها، در یک جدول آورده است.

در پایان این بحث باید گفت این نسخه نمی تواند از نسخ معتبر از دیوان حافظ می باشد و جناب قاضی سجاد حسین علیرغم ترجمه بسیار روان و ساده خود به نظر می رسد در شناسایی و انتخاب یک نسخه معتبر هیچ دقتی به خرج نداده و گمان غالب بر این است که یک نسخه ای که بیشتر در دسترس مردم در آن روزگار بوده است بسنده کرده است.

ب : بررسی و نقد ترجمه ی دیوان حافظ :

ناگزیر باید اذعان داشت که اگرچه عمل ترجمه ، عمل سخت و طاقت فرسائی است و تسلط و تبحر شخص مترجم را بر هر دو زبان مبدأ و مقصد طلب می کند ؛ اما از آن جا که هر زبان دارای ویژگی های خاصّ خود می باشد، انتقال تمام جزئیات و دقایق از طریق ترجمه تقریباً کار غیر ممکنی است و مؤفقیت در ترجمه و آن هم ترجمه شعر که در فرهنگ زبان مبداء ریشه دارد، کاری است بس دشوار و یک امر کاملاً نسبی. از سویی ترجمه مورد نظر کاری است که بر دیوان اشعار پر از رمزو رازهای عارفانه و عاشقانه جناب حافظ صورت گرفته و بی شک محسنات زیاد و

کاستی هایی چند در ترجمه آنها وجود دارد که با بررسی بیشتر برخی موارد به عنوان مشت نمونه خروار ذکر خواهد شد.

غرض از این مقدمه این بود که بگوئیم دیوان حافظ و در رأس آن غزلیات او که قفل معما هایش به دست عالمان به فرهنگ بزرگان ادبی ایرانی نتوانسته است به طور کامل گشوده شود، نمی تواند این انتظار را موجب شود که از یک ترجمه توقع کامل بودن در دسترسی به پیام های زمینی و آسمانی خواجه حافظ باشد.

بررسی و تحقیق پیرامون نسخه ترجمه جناب قاضی سجاد حسین حاکی از این است که این ترجمه از سوی ادب دوستان با استقبال بی نظیری مواجه شده و چندین بار این کتاب با مجوّز یا بدون مجوز به چاپ رسیده است. حتّی شنیده ها حاکی از آن است که در پاکستان و هندوستان به طور تقریبی تاکنون قریب به پانزده بار تجدید چاپ شده است. سؤال قابل توجّه این است که چه عاملی موجبات مقبولیّت بسیار این ترجمه را فراهم کرده است ؟ برای رسیدن به جواب این سؤال به بررسی ویژگی های این ترجمه پرداخته خواهد شد.

در یک نگاه کلی به ترجمه اشعار می بینیم که مترجم به زبانی بسیار ساده وعام فهم مفاهیم فارسی را به زبان اردو منتقل کرده است:

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کار ساز بنده نواز

میں ہوں جس نے دوست کے دیدار پر آنکھ کھولی ہے
اے کام بنانے والے ، غلام کو نوازنے والے تیرا کس طرح شکریہ ادا کروں (دیوان حافظ مترجم مولانا قاضی سجاد حسین صاحب ۱۹۷۲، ص ۲٤۳)

نگار من که به مکتب نرفت وخط ننوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

ترجمه : میرا محبوب ، جو نه مکتب گیا نه اس نے لکھنا سیکھا
اپنی ادا سے سو مدرسوں کو مسئله سکھانے والا ہوگیا (ایضاً ص : ۱۷٤)

دیریست که دلدار پیامی نفرستاد ننوشت کلامی و سلامی نفرستاد

ترجمه : زمانه گذر گیا دلدار نے کوئی پیغام نه بھیجا
اس نے نه کچھ لکھا ، نه سلام بھیجا (ایضاً ص : ۱۵۱)

چنانچه مشاهده می شود ، با زبانی بسیار سلیس و در عین حال رسا، مفهوم ظاهری اشعار ، با یک مفهوم سطحی بیان شده است و شاید بی جا نباشد که بگوئیم این ترجمه یک خوانندهٔ اردو زبان را در راه رسیدن به مفهومی عمیق تر در اشعار حافظ تا حدی راهنمائی هم می تواند بکند.

آشنایی مترجم به ادبیات زبان فارسی و زبان اردو در حد کمال است . زیرا به خوبی با اصطلاحات و ترکیبات و تلمیحات ودیگر ویژگی های ادبی هر دو زبان آشناست و بدون هیچ درنگی به همان روانی زبان فارسی آنها را در متن ترجمه اردوی خود جای داده است.

ز حسرت لب شیرین هنوز می بینم که لاله می دمد ا زخاک تربت فرهاد

ترجمه: میں دیکھتا ہوں که شیرین‌کے هونٹوں کی حسرت میں اب تک فرهاد کی قبر کی مٹی سے لاله اگتاہے (ایضاً ص : ۱۸۱)

خواهی که بر نخیزدت از دیده رود خون دل در هوای صحبت رود کسان مبند

ترجمه : اگر تو چاهتاہے که تیری آنکھ سے خون کی ندی نه بهے ، لوگوں کےلڑکوں کی صبحت سے دل وابسته نه کر (ایضاً ص : ۱۱٦)

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر

ترجمه : جب ازلی تقسیم، هماری موجودگی‌کے بدون انهوں نے کی‌ہے اگر تهورا سا مرضی کے موافق نهیں اعتراض نه کر (ایضاً ص : ۲۳٤)

و در کنار این ترجمه ها در حواشی هر صفحه به مناسبت واژه یا بیت مورد نظر توضیحاتی را هم برای روشن شدن بیشتر مفهوم ارائه کرده است به عنوان مثال در حاشیه ای برای بیت یاد شده بالا در همان صفحه با شماره ۱ چنین نوشته است : «یعنی خدائی فیصلے همارے سامنے نهیں هوئے هیں – اب اگر هم سے تهوڑی سی غلطی هوجائے تو ملامت کے قابل نهیں ہے (یعنی : تصمیم های الهی در برابر ما گرفته نشده است . اینک اگر از ما اشتباهی سر زد، سزاوار ملامت و توبیخ نیستیم .)» و به عنوان شاهد بیت زیر را از میرزا اسدالله خان غالب به عنوان مثال آورده است :

پکڑے جاتے هیں فرشتوں کے لکهے پر ناحق
آدمی کوئی همارا ، دم تحریر بهی تها؟

(یعنی : ما ناحق فقط به خاطر آنچه فرشتگان از اعمال ما نوشته اند ، مؤاخذه می شویم . آیا هیچ کسی از ما هنگام آنچه فرشتگان می نوشتند آن جا حضور داشت ؟)

چنانچه مشاهده می شود در بیت اول شیرین و فر هاد و داستان آن را برای اردو زبان ها چون آشنا تشخیص داده شده ، به همان ذکر از آنها بسنده شده است. در بیت دوم که نشانه دیگری از تبحر مترجم به زبان فارسی است واژه « رود» در مصرع اول را «ندی» که همان معادل اردوی رود است معنی نموده است و در مصرع دوم که در معنای «فرزند پسر» است، کاملاً صحیح درک شده است. در بیت سوم هم پس از یک ترجمه خوب شاهدی را از یک شاعر اردو زبان آورده است که خود نشانگر مهارت قاضی سجاد حسین در ادبیات اردو هم می باشد. البته لازم است با توجه اهمیت حواشی موجود در این ترجمه به دو مورد دیگر (چون بیش از این مجالی نیست) فقط برای آشنایی ذهن خوانندگان محترم ، اشاره کرد. در حاشیه ای که بر بیت :

صلاح از ما چه می جوئی ؟ که مستان را صلا گفتیم
به دور نرگس مستت، سلامت را دعا گفتیم

(ایضاً ص : ۳۱۳)

در حاشیه ای با شماره ۸ ، چنین نوشته است :« مستون سے مراد ، محبوب کی آنکھین ہیں – یعنی جب ہم نے اس کی آنکھوں کو دعوت دے دی ہے، اب عافیت اور صلاح کہاں ہے ؟ (یعنی : مراد از مست ها ، چشمان محبوب است . یعنی ما چشمان اُور را دعوت دادیم. اینک عافیت و صلاح کجاست ؟) (ایضاً ص :۳۱۳)

افزون بر این وی در ترجمه خود ، به ادبیات اردو و آثار بزرگان این زبان چه قدما و چه هم عصران خود، توجه داشته است. در یکی از حاشیه های خود که بر بیت ذیل :

ز خوف بادیه دل بد مکن ببند احرام که مرد ره نیندیشد، ار چه ناید باز

(ایضاً ص۲۴۰)

از اشعار منسوب به خواجه است ، افزون بر ترجمه ، چنین توضیح داده است که :« عاشق کے لیے خطرات سدّ راہ نہ ہونے چاہیں (یعنی :

خطرات نباید سدّی بر راه عاشقان باشند.)» و برای شاهد آن بیتی را از اشعار علامه اقبال لاهور آورده است:

بے خطر کود پڑا آتش نمرود میں عشق　　عقل ہے محو تماشائے لب بام ابھی

(یعنی : عشق بدون توجه به خطر خود را در آتش نمرود افکند و عقل همچنان در حال تماشای لب بام است).

مترجم افزون بر آن که به ادبیات فارسی به خوبی آگاه است، در شناختن و فهم مناسب از برخی اصطلاحات که توسط جناب حافظ بیشتر مورد استفاده است نیز بسیار مؤفق است.

غلام همت دردی کشان یک رنگم　　نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند

ترجمه: میں یک رنگ ، تلچھت پینے والوں کی توجه کا غلام ہوں
نه که اس گروه کا جونیلے لباس والے اور سیاه دل ہیں (ایضاً ص : ۱۸۰)

خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم　　زرق و طامات به بازار خرافات بریم

ترجمه : اٹھیے، تا که صوفی کی گدڑی کو شراب خانے میں لے جائیں
مکر اور کرامت کی دینگون کو خرافاتکے بازار میں لے جائین (ایضاً ص: ۳۰۱)

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش　　که به تلبیس وحیل دیو مسلمان نشود

ترجمه : ای دل ، خوش ره ، اسم اعظم اپنا کام کرتا ہے
اس لیے که مکاری اور حیله بازی سے شیطان ، مسلمان نہیں ہوتا (ایضاً ص : ۱۹۸)

جمال دختر رز نور چشم ماست مگر　　که در نقاب زجاجی و پرده عنبی ست

ترجمه : انگور کی بیتی کا حسن ، ہماری آنکھوں کا نور ہے لیکن جبکه زجاجی نقاب اور غیبی پرده میں ہو (ایضاً ص : ۵۲)

بدون آگاهی از سلیقه سخن حافظ و تمایلات بدون ریا و ریاستیزی او، نمی توان به خوبی به کُنه سخن او دست یافت. جناب قاضی با شناخت

با تمام اوصافی که از ترجمه مورد نظر بر شمردیم ، گاهگاهی به مواردی بر میخوریم که خطاهایی را نشان می دهند. گویا در فهم برخی ابیات ابهامی برای او پیش آمده است و یا وجود اشتباه در ترکیب در شعر ، این نکته بر جناب قاضی معلوم نشده است که ممکن است چنین ترکیبی صورت رایج نباشد و با این وجود دست به ترجمه زده است. برای نمونه به بیت زیر که عیناً از نسخه ترجمه شده نقل شده است ، توجه فرمایید:

الا ای طوطی گویای اسرار　　مبادا از شکر خالیت منقار

ترجمه : ای اسرار بیان کرنے والی طوطی
خدا کرے تیری چونچ شکر سے خالی نه هو (ایضاً ص : ۲۲۱)

البته ترجمه صحیح انجام شده است ، ولی با تفحصی که به عمل آمد در هیچ کدام از نسخ مقبولی که پیش از این نام برده شدند ، ترتیب مصرع دوم با آن چه در این نسخه است یکی نیست، حتی که در مراجعه به چند نسخه ترجمه اردو هم ، ترتیب مصرع تفاوت دارد. و همه جا ترتیب مصرع از این قرار است :« مبادا خالیت شکّر زمنقار » و همچنین در بیت زیر که باز هم عیناً به شکل نوشته شده در نسخه مورد ترجمه آمده است توجّه فرمایید:

بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار　　کآخر ملول گردی از دست لب گزیدن

ترجمه : شروع هی سے دوست کے هونٹ کے بوسےسے کو هاتھ سے نه دے کیونکه آخر هونٹ کاٹنے کے هاتھوں رنجیده هوگا (ایضاً ص : ۳٤٤)

چنانچه مشاهده می شود کسره زیر حرف «ت» در کلمه «دست» ، اشتباه است وقاضی سجاد حسین هم آن را:« هونٹ کاٹنے کے هاتھوں ...» ، یعنی لب از دست خارها رنجیده خواهد شد ترجمه کرده است که اگرچه به ظاهر درست هم می نماید، اما ملالتی که از نبوسیدن لب یار به وجود می آید، به مراتب شاعرانه تر و نزدیکتر به آن چیزی است که از حافظ سراغ داریم . از طرفی روشن است که این مقوله در زبان فارسی هم به صورت «دست و لب گزیدن » ، در مفهوم « پشیمان شدن » است . بنابر این شکل صحیح مصرع دوم چنانچه در نسخه های معتبر آمده است ، « کآخر ملول گردی از دست و لب گزیدن » می باشد. از این گونه اشتباهات در ترجمه بیت زیر هم موجود است :

این دل غم دیده حالش به شود دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور

ترجمه : اس غم زده دل کا حال اچھا ہوجاے گا ، ناامید نه هو اور یه پریشان دماغ، پھر آراسته هوجاے گا غم نه کر (ایضاً ص : ۲۳۵)

در این بیت یک اشتباه در اصل فارسی آن وارد شده و آن در آغاز بیت، ضمیر اشاره به نزدیک « این » است که در اغلب نسخ ، حرف ندای «ای » می باشد. فصاحت در استفاده از «ای » به جای «این» است . همچنین در ترجمه هم اشتباهی رخ داده است و آن هم ترجمه « به سامان شدن » در مفهوم آراسته شدن است که به نظر می رسد، « به سامان شدن » در ا ین بیت به مفهوم « آراسته شدن » نیست ، بلکه به مفهوم « بهتر شدن حال » است . از سویی چنانچه در ترجمه هم می بینیم « سر» در ترجمه اردو « دماغ» نوشته شده و کسی به آرایش مغز نمی پردازد و « سرشوریده » کنایه از مجنون و مفتون می باشد و « به سامان آمدن سر شوریده » در اصل « بهتر شدن جنون در عاشق » است.

بی شک با جستجو و تفحص نمونه های بیشتری از اشتباهات موجود در این ترجمه می توان یافت ، اما نکته این جاست که چنانچه پیش از این هم گفته شد، محسنات این ترجمه چندان زیاد است که چنین اشتباهاتی به شهرت آن نمی تواند لطمه وارد کند و اگر محققی همتی کند، می تواند با یافتن و رفع آن اشتباهات ، یک نسخه از ترجمه مناسب دیوان حافظ به زبان اردو در دسترس علاقمندان قرار دهد.

همچنین لازم است نکته ای هم به این مبحث افزود که با توجه به اهمیت و میزان بالای مقبولیت حافظ و کلام او در دنیا و به ویژه در شبه قاره پاک وهندو از سویی جایگاه خوب این ترجمه بین مردم این خطه ، با همتی شایسته و بایسته با در نظر داشتن نسخ معتبر ، زوائد و الحاقات موجود در این نسخه شناسایی و حذف گردد. چون برخی از این ابیات وغزلیات منافی جایگاه بزرگ خواجه سخن حافظ شیرازی است.

حواشی و توضیحات:

۱ – حافظ پژوهشی در پاکستان (به مناسبت روز حافظ) بیستم مهر ماه ۱۳۸۰ ، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد ، به کوشش دکتر رضا مصطفوی سبزواری ، پیوست مجله پیغام آشنا ، شماره ۷.

۲ – در سال ۱۹۸٤ از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد و موسسهٔ انتشارات اسلامی ، نسخهٔ ترجمه شدهٔ قاضی سجاد حسین ، با پیش گفتاری مبسوط و سودمند از دانشمند ارجمند و فاضل دکتر سید محمد اکرم به همراه متن کوثر چاندپوری وبدون فالنامه، به چاپ رسید.
۳ – اشخاصی که به طور غیر آکادمیک در شبه قاره به تحصیل زبان و ادبیات فارسی می پرداختند ، در امتحانی که برای سطح بندی اطلاعات این افراد برگزار می شد، شرکت می کردند و با درجاتی از جمله ادیب فاضل* که بالاترین درجه آن بوده است کسب میکردند.
٤ – دیوان حافظ ، بر اساس ٤۸ نسخه خطی قرن نهم، تدوین دکتر سلیم نیساری، انتشارات سینانگار، تهران ۱۳۷۷.

*****

* - امتحان « ادیب فاضل» برای رشتهٔ زبان و ادبیات اردو اختصاص دارد در حالی که آنچه به امتحان زبان و ادبیات فارسی ارتباط دارد به « منشی فاضل» موسوم می باشد«دانش».

اندیشه و اندیشمندان (۳)

دکتر محمد سلیم اختر *[1]

اکبر الہ آبادی[2]

شاعر طنز سرای و منتقد اجتماعی

چکیده :

اکبر از همان اوان صباوت به شعر و سخن و کسب کمال در آن میلی داشت و با توجه به غزلیاتی که در *کلیاتش* وجود دارد از بن د ندان می توان گفت که اگر او منحصراً در همین زمینه فعالیت می کرد، به مرور زمان محتملاً به عنوان یکی از سرشناس ترین غزل سرایان روزگار خود شناخته می شد، امّا ابتکار فوق العاده و قریحهٔ سرشار او در شعرفکاهی چه از حیث سبك و چه از لحاظ معنی، چنان شهرت پیدا کرد که غزل سرائی و ی کاملاً تحت الشعاع آن قرار گرفت و شناخت اصلی وی همان شعر طنزیه و فکاهی که نه از راه تفنن بلکه به منظور اصلاح جامعه سروده می شد، گردید ـ

اکبر که با ادبیات فارسی و عربی آشنائی کامل داشته و حتی غزلیات و قطعاتی هم به فارسی سروده ، از زوال ادب گرانبهای این زبانها و نا آشنائی نسل جدید شبه قاره با ستارگا ن درخشندهٔ فرهنك و تمدن اسلامی سخت رنج می برد ـ وی چندین غزل حافظ را اقتفا و ابیاتش را ضمن منظومه های اردو و فارسی خودش تضمین نموده است ـبعد از خواجهٔ شیراز محبوب ترین شاعرش شیخ سعدی شیرازی است ـ مهارت اکبر در کاربرد آیه های قرآن، ضرب المثلهای عربی و فارسی و اشعار و مصاریع اساتید گذشته مثل حافظ و سعدی و مولانا و سنائی و جامی و خسرو و فیضی و نظیری و شهیدی وغیره نیز اعجاب انگیز است ـ ازین گذشته طبع ظریف وی تمایل عجیبی به تحریف مضحك (parody)

☆ ـ سرپرست پژوهشی مرکز ملی مطالعات تخصصی تاریخی وفرهنگی، دانشگاه قائد اعظم، اسلام آباد.

نمودن اشعار سرایندگان فارسی دارد که به نوبهٔ خود موجب مزید زیبائی و تأثیر و مرغوبیت ابیات طنزآمیز اکبر می شود.

اکبر از یك ذهن بسیار مبتکر و خلاق برخوردار بوده و از تجربیات جدید اصلاً نمی هراسید. به نحوی که او طنز و تعریض را به عنوان یك سلاح مؤثر علیه مخالفانش به کار برده در ادبیات اردو کاملاً بی سابقه است. همچنین او شاید اولین شاعری است در اردو که به سرودن شعر سپید یا بدون قافیه دست زد و یا به معرفی اوزان جدیددر نظم این زبان مبادرت ورزید.

☆ ☆ ☆

مدت چندانی بر گشایش دهلی و پایه گذاری حکومت نو پای مسلمانان در هند توسط غلامان شهاب الدین محمد غوری در آنسامان نگذشته بود که جهان اسلام به خصوص آسیای میانه و غربی دچار فتنهٔ مغول شد و در اثر هرج و مرج و قتل و غارت و چپاولگری هولناك این قوم وحشی تعداد کثیری از ساکنان این مناطق مجبور به ترك خانه و کاشانه شده در جستجوی پناهگاهی مطمئن به هند روی آوردند. همکیشان آنها به جای اینکه این تازه واردان را بیگانه و باری بر اقتصاد حکومت جدید التاسیس خود تلقی کنند به آنان به دیدهٔ معین و معاضدت کننده نگریستند و در کمك و گرامی داشت آنها دقیقه ای فرو نگذاشتند.[۳] در نتیجه چنانکه در *تاریخ فرشته* آمده است در مدت کوتاهی تنها در پایتخت دهلی در حدود پانزده تا شهرك جدید مخصوص خارجیان مثل محلهٔ عباسی، محلهٔ سنجری، محلهٔ خوارزمشاهی، محلهٔ دیلمی، محلهٔ علوی، محلهٔ اتابکی، محلهٔ غوری، محلهٔ چنگیزی، محلهٔ رومی، محلهٔ سنقری، محلهٔ یمنی، محلهٔ موصلی، محلهٔ سمرقندی، محلهٔ کاشغری، و محلهٔ خطائی به وجود آمد.[٤] تقریباً مقارن با همین روزگار در سال ۱۲۳٤م سید علی عرب نامی، نیای بزرگ اکبر اله آبادی، ممدوح ما در این گفتار، به عنوان اولین کسی از دودمانش از نیشابور در خراسان به هند مهاجرت نمود. در طول چهار پنج قرن بعد زندگی این خانواده چه مسیری را پیمود، چیزی دربارهٔ آن با یقین نمی توان گفت. البته اینقدر می دانیم که جد اکبر، سید فضل محمد، در روزگار نواب آصف الدوله

حاکم اوده (۹۳-۱۷۷۵م) ، به عنوان یك روحانی از شهرت و اعتبار شایانی برخوردار بوده و فرزندش، یعنی پدر اکبر، می [۵] سید تفضل حسین رضوی، [۶] معروف به چهوٹے میان [۷] اعنی "آقا زادهٔ خرد" با اینکه وسیلهٔ ارتزاقش تصدی گری گردآوری مالیات کشاورزی در سطح بخش بود، علا قه ا ش را بـه فـضل و د انش نیاکانش نیز حفظ نمود ـ او د ر عرفان نسبت ارادت به سید الطریقه سیـد قاسم محمد شاه ابو العلائی چشتی نظامی دانا پوری بهاری استوار داشت [۸] و بالاخره تحت تـأثیـر همان از حطام دنیا به کلی کناره گرفت و در نتیجه خانواده اش به مرور ایام آن رفاه سابق را از د ست داد. [۹]

در ۱۶ نوامبر ۱۸۴۶م [۱۰] در دهستانی کـوچك موسوم به "بارهـ" در بخش اله آباد [۱۱] کـودکی چشـم به جهان گشود که با گذشت روزگار به عنوان یك قاضی ممتاز، یك منتقد و مصلح اندیشمند سرشناس اجتماعی ، و یك سرایندهٔ چیره دست فکاهی اردو و فـارسی زبان [۱۲] بـه بـالا تـریـن مـقـام دسـت یـا فت و در تاریخ به عنوان لسان العصر خان بهادر [۱۳] مولوی میر [۱۴] سید اکبر حسین [۱۵] رضوی [۱۶] شنـاخته شد ـ اکبر کتب متداولهٔ عـربی و فارسی و ریاضی را در محضر پدرش گذراند و سپس در سال ۱۸۵۶م در دبیرستان جـمـنـا که توسط مبلغین مسیحی اداره می شد ثبت نام کرد، ولی بیش از سه سال نتوانست آنـجـا بـماند. از سال ۱۸۶۳م او ضمن اینکه سطح تحصیلاتش را به طور خصوصی مرتب داشت بالا می برد، تقریبا برا ی هفده سال به حرفه های مختلف از جمله "نقل نویسی" مثل خـوانـی، نـحش داری مالیاتی و و کالت دادگستری اشتغال داشت. او در سال ۱۸۸۰م به عـنـوان منصف به استخدام رسمی دولت در آمد و از آنجا پیشرفت نموده در سال ۱۸۸۸م به سمت "صدرالصدور" در سـال ۱۸۹۳م قـاضی دادگاه خفیفه، درسال ۱۸۹۴م قاضی شهـرسـتـان الـه آبـاد انتـصاب یافت و سپس به تناوب به عنوان قاضی شهرستانهای جونپور، میـن پـوری، اتـاوه، بـنارس و سهارنپور نیز خدماتی انجام داد. [۱۷] در سال ۱۸۹۸م او به در یـافـت لـقـب خان بهادر، نیز منقخر گردید ـ تقریبا در همین زمان او عضو افتخاری شورای دانشـگـاه الـه آبـاد بـرگـزیده شدو در سال ۱۹۰۳م سمت قاضی دادگاه عالی اله آباد به او

پیشنهاد شد، امّا او به علت عارضه چشم نه تنها از پذیرفتن آن سر باز زد، [۱۸] بلکه از شغل معمولی خود نیز متقاعد شده [۱۹] در خانه نشست. در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۹م چشمش مورد عمل جراحی قرار گرفت، چندی بعد در اکتبر ۱۹۱۰م همسرش در گذشت و هنوز این زخم تازه بود که در ۵ ژوئن ۱۹۱۳م فرزند دلبندش هاشم نیز در سن چهارده سالگی چشم از جهان فرو بست [۲۰] و مابقی حیات پدرش را برای همیشه داغدار ساخت. [۲۱] علاوه بر اشارات متعددی که در شعر اردوی اکبر به مرگ هاشم دیده می شود، وی منظومه زیررا در فارسی نیز در رثایش سرود که بیانگر رنج و اندوه عمیق پدر پیر می باشد: [۲۲]

آن نو نهال خوبی ماه دو هفتهٔ من — در نوبهار عمرش رفت از فضای هستی
پیمانهٔ می غم سرشار و بیشم کرد — رفتم سر مزارش در بیخودی و مستی
آهی ز دل کشیدم گفتم که ای مه من — با این کمال و رفعت حیف است میل پستی
آخر چه پیشت آمد ای شمع محفل من — در گوشهٔ نشستی وز انجمن گسستی
آخر چه شد که رفتی ای رونق گلستان — در موسم بهاران رنگ چمن شکستی
ای برق وش چه داری نسبت بگور تیره — ای شعله رو بخاک تربت چرا نشستی
ای خوش نگاه وا کن چشمان سحر آگین — چیزی بگو به عاشق لبها چرا به بستی
ناگه ندائی از غیب آمد بگوش جانم — کای بیخبر ز ایمان ای محو بت پرستی
آنرا که شعله خوانی و آنرا که برق دانی — آن جمله بود رنگ نقش طلسم هستی
آن رنگها پرید و بویش بماند رازی — رازی که کس نداند در بند خود پرستی
عبرت گشود چشم حیرت بهوشم آورد — در سینه دفن کردم جوش و خروش هستی
تاریخ فوت گفتم در صنعت عجمی — بوتا برون شد اکبر از گرد باغ هستی [۲۳]

اکبر در این ایام از عوارض گوناگون جسمی و روحی دیگر نیز رنج می برد و در آخر کار دلگرمی ای برای او به جز مطالعهٔ قرآن و اشتغال به تصوف و عرفان باقی نماند۔[۲۴] پس از پشت سر گذاردن یك زندگی بسیار پُر تلاش و پُر ثمر او در سن ۷۵ سالگی[۲۵] درسپتامبر ۱۹۲۱م مطابق با ٦ محرم ۱۳٤۰ ه ق فرمان یافت و جسدش در نزدیکی خسرو باغ اله آباد در گورستان کالے ڈانڈے به خاك سپرده شد.[۲٦]

در نتیجهٔ مطالعهٔ مداوم، او بر مطالب و مفاهیم قرآن ، ادبیات فارسی و تصوف و عرفان اسلامی ، و زبان انگلیسی تسلط کامل پیدا کرده،و حتی در همان اوان جوانی کتابی موسوم به *The Future of Islam* از Wilfred Blunt را به اردو برگردانده و منتشر ساخت.[۲۷] او اساساً یك آدم ظریف الطبعی بود و لطیفه گوئی و بذله سنجی او بین دوستان و آشنایان اشتهار داشت.[۲۸] او زندگی اجتماعی را دوست داشت، با اهل فضل و دانش نشست و برخاست می نمود[۲۹] و مکاتبات او با معاصرانش مشحون از فواید علمی و ادبی و اجتماعی و فلسفی و عرفانی می باشد[۳۰] و توانائی اورا به عنوان یك نثر نگار خوب اردو به وضوح آشکار می سازد.[۳۱]

اکبر از همان اوان صباوت به شعر و سخن و کسب کمال در آن میلی داشت و برای این منظور حتی روزی چند شاگرد مولوی وحید الدین وحید،[۳۲] از تلامذهٔ ممتاز خواجه حیدر علی آتش لکهنوی،[۳۳] نیزبود۔با اینکه سرودن اولین غزل اردو در سن یازده سالگی به وی نسبت داده می شود[۳٤] *کلیاتش* فقط غزلیات هفده سالگی به بعدش را در بر می گیرد. درهر حال ، غزلی که به گفتهٔ خودش او نخستین بار در یك جلسهٔ شعر خوانی انشاد کرد و مورد توجه همگان قرار گرفت متعلق به بیست و یك سالگی وی (۱۸٦۷م) می باشد.[۳۵] بعد از آن نه تنها تعداد غزلیاتش تدریجاً اضافه

مـی شود، بلکه چیرگی سراینده نیز هر روز چشم گیر تر می گردد، و با توجه به غزلیاتی که در کلیاتش وجود دارد از بـن د نـدان مـی توان گفت که اگر او منحصراً در همین زمینه فعالیت می کرد، به مرور زمان محتملاً به عنوان یکی از سرشناس ترین غزلسرایان روزگار خود شناخته می شد.[۳٦]

در سال ۱۸۷۷ م / وده پنج در لـکهـنـؤ انتشـاریـافـت. سیاست محافظه کـارانـهٔ آن نشریه در قبال امور اجتماعی[۳۷] تـوأم بـا جنبهٔ فکاهی نگارشات[۳۸] آن که اتـفـاقاً هر دو با طبع اکبر خیلی سازگار بود، چنان توجه وی را به خود جلب نمود که او نـه تنها برای مدتی (۸۰-۱۸۷۷م) سلسله مقالاتی تحت اسم ا.ح.اله آبادی در آن نوشت[۳۹] بـلـکـه مـرتـبـاً مـنـظومه های طنزآمیز نیز در آن منتشر ساخت. ابتکار فوق الـعـاده و قریحهٔ سرشار اکبر در این گونه شعر چه از حیث سبك و چه از لحاظ معنی، چـنـان شهرت پیـدا کـرد کـه غـزلسـرائـی و ی کـاملاً تحت الشعاع آن قرار گرفت و شـنـاخت اصلی وی همان شعر طنزیه و فکاهی که نه از راه تفنن بلکه به منظور اصلاح جـامـعه. البته مطابق با سلیقه و اندیشه و دیدگاه سرایندهٔ آن - سروده می شد، گردید - ابیـات ظـاهراً ظریفانه و طنزیهٔ اکبر به منزلهٔ قطره های خون جگر وی بود[٤۰] و او از کـلـمـاتـش عـلـیـه موضوعات مورد طعن و تعریض خود همانند تیر و سنان استفاده می کرد.

اکبر کـه بـا ادبیـات فـارسـی و عـربـی آشنائی کامل داشته و حتی غزلیات و قـطعاتی هم به فارسی سروده، از زوال ادب گرانبهای این زبانها[٤۱] و نا آشنائی نسل جدید شبه قاره با ستارگا ن درخشندهٔ فرهنك و تمدن اسلامی[٤۲] سخت رنج می برد و ایـن نـاراحتـی خـود را جـای جای در اشعار خود ابراز داشته است - وی چندین غزل حـافـظ را اقتـفـا و ابیـاتش را ضمن منظومه های اردو و فارسی خود ش تضمین نموده است - مثلاً تضمین این بیت خواجه حافظ را ملاحظه بفرمائید:[٤۳]

مسان[۴۴] خود فروش آخر فرستادند این پلها[۴۵]

طلب کردند زر چندانکه خون افتاد در دلها
نشاط طبع برهم شد شکست آن رنگ محفلها
"الا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها"

بعد از خواجهٔ شیراز محبوبترین شاعرش شیخ سعدی شیرازی است. مهارت اکبر در کاربرد آیه های قرآن، ضرب المثلهای عربی و فارسی و اشعار و مصاریع اساتید گذشته مثل حافظ و سعدی و مولانا و سنائی و جامی و خسرو و فیضی و نظیری و شهیدی وغیره نیز اعجاب انگیز است. ازین گذشته طبع ظریف وی تمایل عجیبی به تحریف مضحك[۴۶] (parody) نمودن اشعار سرایندگان فارسی دارد که به نوبهٔ خود موجب مزید زیبائی و تأثیر و مرغوبیت ابیات طنزآمیز اکبر می شود. حالا همان بیت سابق را به صورت تصحیف مضحك ببینید:[۴۷]

الا یا ایها الطفلک بجوراهت به ناولها[۴۸]
که قرآن سهل بود اول ولی افتاد مشکلها

یا جای دیگری گوید:[۴۹]

یا ایها الساقی مکن تصنیف ناولها[۵۰]
دروغ آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

در مورد زیر نه تنها مطلع بلکه سراسر غزل به همین سبك سروده شده است::[۵۱]

الا یا ایهاالساقی بده ووٹی[۵۲] به محفلها که سیٹ[۵۳] آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
رفیقان ست و طاقت سلب و دولت صرف و دل بی حس چرا افتی پی نامی درین گرداب مشکلها
ره پیچیدهٔ سزحکومت بر تو نکشاید مگر چون مار کامل حلقه زن باشی درین بلها[۵۴]
عبث ای بی هنر قرب مشین[۵۵] مغربی خواهی که جز دوری ترا حاصل نمی گردد ازین ملها[۵۶]
حکومت پارلیمنٹی[۵۷] نباشد اندرین کشور ولی نیٹو[۵۸] جنگ آید بهم از بهر کونسلها[۵۹]
هوس در سینه می جوشد که جان ده اندرین منزل خرد در گوش می گوید که بربندید محملها

ز حرص ممبری[۶۰] نقصان پذیرد قوت ملت — به جای قوم آنرا[۶۱] دخل یابد بر در دلها
چو ذوق خدمت ملک است حاجت نیست با کونسل[۶۲] — بکن تحریر در اخبار[۶۳] و نطقی ده به محفلها
اگر جوش مضامین هست در طبع بلیغ تو — بگو افسانهای درد دل در شکل ناولها[۶۴]
نمی گویم که موج شوق عزت هست بی معنی — همی گویم نگه دارید کشتیها و ساحلها
بر آر از دل یکی دست دعا در حضرت باری — که تا بخشد ولت را امتیاز حق و باطلها
اگر حاکم کند ایما طلب کن ووٹ[۶۵] و دش بنشین — "که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها"
ببوی شهرتی کاخر گزٹ[۶۶] زان طره بگشاید — حریفان مضطرب گردند و شور افتد به محفلها
چو در کونسل[۶۷] ری با صد ادب مشغول خدمت شو — "متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها"

حال دو غزل فارسی اکبر که در سال ۱۸۷۳م به سن بیست و هشت سالگی سرود محض نمونه آورده می شود:[۶۸]

ناقصان را سود بخشد پرتو اهل کمال — ماه نو را می کند در نور کامل آفتاب
بینمش در قطع ره هر روز روز اولین — صورت من هست جویای چه منزل آفتاب
هر سحر لرزان و هر شامی بخون می بینمش — شد مگر از غمزهٔ حسن تو بسمل آفتاب
حیرتم نبود برین اوج تو ای لیلای حسن — ناقه ات گردون اگر سازند و محمل آفتاب
مرکز آسا نقطهٔ موهومش انگارند و بس — گرد دارد حلقهٔ بزم تو داخل آفتاب
هست رفتار حسینان باعث صد انقلاب — می کند تغییر فصل از طی منزل آفتاب
سوز عشق روی تو دارم باین کم مایگی — اختری هستم که پنهان کرده در دل آفتاب
جوش زد چون پرتو نور رخت ای بحر حسن — در افق گم گشت مثل موج ساحل آفتاب
پرتو نورت نمود اعجاز هنگام شنا — قطره قطره گشت در دامان ساحل آفتاب
میکشان می خورده از بحر تردد بگذرند — می رساند کشتی رندان به ساحل آفتاب
دانهای سبحه در دست است و شوق می بطبع — در کف انجم دارم و پوشیده در دل آفتاب
بر سرش زهره اگر تابد اسیران را خوش است — بگذرد زود از نواح چاه بابل آفتاب
بر سپهر معنی روشن چو گامی سیر کرد — ارمغان آورد اکبر سوی محفل آفتاب
آفرین اکبر بر این روشن بیانی های تو — شعر می خوانی و می تابد به محفل آفتاب

غم هجر تو چه کرده است بمن هیچ مپرس گریه می آیدم از رنج و محن هیچ مپرس
نالهٔ من چو توانی بر یاران برسان ای صبا قصهٔ دوری وطن هیچ مپرس
بشنو از مرگ من و فارغ و خرم بنشین باش مستغنی و از گور و کفن هیچ مپرس
وقتی هست به تشریح کمر هیچ مگو مشکلی هست ز اسرار دهن هیچ مپرس
آخر فصل بهار است و دم رخصت گل دیگر از حسرت مرغان چمن هیچ مپرس
شوقم آماده و دل مایل و قاتل به کمین اندرین وقت ز بی صبری من هیچ مپرس
وقت آنست که با شام غریبان سازم باش وای هم سفر از صبح وطن هیچ مپرس
حسرت چند به دل دارم و این نکته بس است ز که آموخته ام طرز سخن هیچ مپرس
مگو از لعل یمانی و به بین لخت دلم اشک من بنگر و از دُر عدن هیچ مپرس
بیکسی معتکف تربت او بود بدشت قصهٔ اکبر مهجور وطن هیچ مپرس

یکی دیگر از ابتکارات جالب اکبر مخصوصا در سروده های اردویش استفاده از کلمات به خصوصی برای بعضی شخصیات و سازمانها و نهاد ها و اوضاع اجتماعی است۔مثلاً او وقتی کلماتی چون 'گاؤ ماتا' (گاو مادر) و یا 'اونت' (شتر) را به کار می برد، مقصودش به ترتیب هندوان و مسلمانان، و یا آنچه مربوط به هر کدام از آن فرقه ها ست، می باشد۔ کلمهٔ 'گاؤ ماتا' اگر از یك سوی مفهوم خنده آور پرستش آن حیوان را به ذهن متبا در می کند، از سوی دیگر شاخهای تیز آن یاد آور سیاستهای متشددانهٔ هندوها در قبال مسلمانان نیز هست۔همچنین کلمهٔ 'اونت' که یك حیوان بار بر است بی حالی و تنبلی و کم کاری و کند ذهنی وسلطه پذیری و سر به راه بودن تمام مفاهیم را در بر دارد و در کمال اختصار وضع مسلمانان آن زمان را به وضوح جلو چشم خواننده مجسم می سازد و قس علی هذا۔[۶۹]

اکبر از یك ذهن بسیار مبتکر و خلاق برخوردار بوده و از تجربیات جدید اصلاً نمی هراسید۔ به نحوی که او طنز و تعریض را به عنوان یك سلاح مؤثر علیه مخالفانش به کار برد در ادبیات اردو کاملاً بی سابقه است۔ همچنین او شاید اولین شاعری است در اردو که به سرودن شعر سپید یا بدون قافیه دست زد[۷۰] و به معرفی اوزان جدید[۷۱] در نظم این زبان مبادرت

ورزید ـ

استفاده از احادیث و آیات قرآن و کلمات قصار و لغات و تعبیرات و اصطلاحات و ضرب المثلهای عربی و فارسی وهندی و اردو و انگلیسی، و کار برد ماهرانهٔ صنایع مختلف ادبی به ویژه جناس و ایهام ، و معرفی تشبیهات و استعارات و کنایات تازه و بکر، و استعمال قوافی غیر مترقبه، با حفظ شیرینی و دلنشینی و فصاحت و سلاست کلام از جمله دیگر ویژگی های بارز شعر فکاهی اکبر است ـ [۷۲]

در اولین برخورد با شعر اکبرچنان احساس می شود که او در محیط دور و برش چیز ی مثبت نمی بیند، برداشتهایش همه سطحی و آنی است [۷۳] و او از هر نوع تغیر و تحول وحشت داردوشعرا و اعلان جنك است علیه تمام پدیده ها ی هند جدید مثل لباس فرنگی، خدمت دولتی، وتعلیم غیرمذهبی به ویژه آموزش زنان، و اصلاحات مذهبی ، و فلسفه و دانشهای غربی و تمام نهادهای جمهوری به شمول احزاب سیاسی مسلم لیك و کنگرهٔ ملّی هندوان که دورهٔ استعمار به ارمغان آورده بود ـ گوئی میانه اش با حال اصلاً خوب نیست و او با کمال حسرت و یأس به یاد روزگاران گذشته به سر می برد ـ والحق یکی از دلایلی که اورا نور چشم محافظه کاران می ساخت همین بوده است ـ ولی اگر به جا ی تك بیت ها و قطعات و رباعیات متفرقهٔ شعر ش به طور کلی در نظر گرفته شود و انگیز ه های اساسی نارضایتی او با اوضاع روزگارش درست مفهوم گردد، این تأثر منفی تا حد زیادی بر طرف می شود ـ ۷٤

اکبر در بدایت حال به سر سپردگی سید شاه محمد قاسم ابوالعلائی در آمده بود [۷۵] که خاطرات خوبی از انگلیسیها نداشت. [۷٦] تأثیر این رابطه با عارف مزبور چه از نظر تصو ف و اخلا ق و چه از لحاظ نفرت با استعمارگران انگلیسی تدریجاً در وجود اکبر نمو پیدا می کند [۷۷] و در حدود سن سی و پنج و چهل سالگی به وضوح د ر شعر و شخصیتش آشکار می گردد ـ مضافاً بر اینکه در اثر مصرف یك داروی بسیار قوی در روزگار جوانی او گاهگاه به وضعیتی دچار می شد که خوف و هراس نا مشخصی سراسر وجودش را فرا می گرفت که لابد در برخورد و برداشت های اجتماعی او نیز مؤثر بود. [۷۸] در هر حال او همه چیز را از دیدگاه مذهب و اخلا ق [۷۹] و تجربیات زندگی پُر تلاش و تقلای خودش که پشت سر گذاشته بود می دید ـ به

عقیدهٔ وی بی زر، راحتی وجود ندارد، و بدون زور بازو انسان به عزت دست رسی پیدا نمی کند. تازه اگر علم نباشد این هر دو بیکار است و کسی که مذهب ندارد، از آدمیت نیز عاری می باشد. ۸۰ حتی مخالفت او با غرب نیز از مذهب سرچشمه می گیرد. با اینکه او یك کارمند دولت بود قلب و ذهنش از پذیرفتن تفوق سیاسی و ذهنی غرب سخت ابا داشت. در روزگاری که او قاضی شهرستان سهارنپور بود دستور داده بود که هنگام نماز تمام فعالیت های اداری متوقف شود. چون این خبر به مدرسهٔ دیوبند رسید هیئتی از روحانیون آنجا از دادگاه مربوطه دیدن کرد و سخت تحت تأثیر اقدامات اکبر قرار گرفت و در نتیجه از مؤسسان آن درسگاه مولانا رشید احمد گنگوهی به این مناسبت پیام تحسین آمیزی برای اکبر ارسال داشت. ۸۱

اکبر غرب را به معرفی فرهنگی در شبه قاره متهم می سازد که تمام توجه اش متوجه به تن است و به تربیت جان وقعی نمی نهد، و شاکی است که غرب به جای اینکه توانائی مادی و قدرت صنعتی خود را برای بهبود بخشیدن به وضع نکبت بار ملل ضعیف جهان به کار ببرد ، آنها را با توسل به این برتری به دام بردگی و تزویر می کشد و بی دریغ استثمار شان می کند. او برای حفظ عزت نفس افراد و جوامع اهمیت زیادی قایل است و تملق و خوشامد گوئی هم میهنانش را از اربابان خارجی برای کسب مکنت و مال و رسیدن به جاه و اعتبار به دیدهٔ حقارت می نگرد. به عقیدهٔ وی تصوف مجموعه ای از عقاید و مراسم به خصوصی نیست بلکه نحوهٔ زندگی است که انسان را در نیل به اهداف عالی حیات کمك و راهنمائی می کند و ازاین لحاظ مترادف با خود اسلام می باشد. برای همین است که او توجه به باطن را برتر از گوشه نشینی در خانقاه ها می داند.

اکبر گروه بندی مذهبی را اصلاً دوست نداشت و در اشعارش جای جای تأکید اکید به ایجاد و حفظ وحدت و هماهنگی بین مسلمین جلب توجه می کند. با اینکه ظاهراً علی رغم بعضی از نیاکان و اقوام نزدیکش که شیعی مسلك بودند او خودش را به عنوان یك سنی راسخ العقیده معرفی می کند .او بر این باور است که هرچه ازذات منجی بشریت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم صادر می شود در حکم فرمان ایزدی است و سر پیچی از آن اصلاً روا نیست ، ولی فراتر از آن هرچه هست از خود خواهی اکابر هر فرقه سرچشمه می گیرد. ۸۲ با این همه در

کلیات اکبر در کنار حمد و نعت مناقب مولای متقیان و آل اطهار نبوت نیز دیده می شود. مثلاً در منظومه ای که او به مناسبت سالروز تولد حضرت علیؑ سروده می گوید که این تابش نور خدا که در پیشانیم دیده می شود مدیون عشق به آستانهٔ مشکل گشا است و آنها که شکفتگی دلها را انتظار دارندباید به حب علی علیه السلام پناه ببرند، که غنچه را برای باز شدن احتیاج به نسیم صبا است ، و می افزاید که من روبه مزاجیهای سگ دنیا را خوب ملاحظه کرده ام و الان تنها آرزوئی که دلم را بی قرار نگه می دارد، زیارت شیر خدا ست. [۸۳] دربارهٔ خاتون جنت حضرت فاطمه سلام الله علیها می نویسد که از جمله افتخاراتش این است که او بانوی حیدر کرار، مادر حسن و حسین، و جگر گوشهٔ پیغمبر اکرمﷺ است ، ولی پی بردن به مقام و منزلت اصلی اش خارج از امکان بشریت است، لذا مقدور ما بیش از این نیست که پیوسته به ذات ستوده صفاتش هدایای درود و سلام بفرستیم. [۸٤] در جائی دیگر او یاد آوری می کند که از آنجا که پس از قتل حسین هر روز در حکم عاشوراست بر مؤمنین لازم ست که دیگر در دنیا همیشه دلشکسته بمانند و هر ساعت را در این جهان به حالت رخت بستگی، و مغموم و ملول و خسته به سر ببرند. [۸۵]

همانند سایر افراد دانا دل و دردمند جامعه آنچه به مسلمانان و جهان اسلام می گذشت اکبر نیز ازان سخت ناراحت می شد و به هر نحوی که از دستش ساخته بود تنها و یا با همکاری رفقایش در چاره اندیشی آن می کوشید ـ پس از انتشار کتاب ***The Future of Islam*** در سال ۱۸۸۲م که تصویر بسیار خوش بینانه ای از آتیهٔ اسلام ارائه داده بود، چون نویسندهٔ فرنگی اش آقای بلنت (Blunt) که از افراد بسیار ذی نفوذ انگلیس بود در سال ۱۸۸٤م وارد کلکته شد ، اکبر از فرط اشتیاق برای ملاقاتش به آن شهر مسافرت نمود و با کسب اجازه از او به ترجمه و نشر آن در هند مبادرت ورزید. بعد ازآن چون آقای بلنت (Blunt)از علیگره دیدن کرد اکبر و دوستانش از جمله مولانا شبلی نعمانی دو مرتبه با وی در مورد رفاه مسلمانان به مشورت پرداختند. [۸٦]اکبر با سید جلال الدین حسینی کاشانی موید الاسلام ، مدیر *حبل المتین* ، که از سالها پیش مقیم کلکته بود [۸۷] و در تنویر افکار جهان اسلام می کوشید نیز روابط بسیار صمیمانه ای داشته که از گلایهٔ دوستانهٔ زیر کاملا پیداست: [۸۸]

تلغرافی۸۹ چو فرستادی ز راه لطف و مهر　　جوش زد از دل سرور و لطفها اندوختم
بسکه شوق دعوت و اسپیچ در دل داشتم　　محفلی ترتیب دادم شمعها افروختم
خادم خاص از پی آوردنت رفته به ریل۹۰　　نصف شب در انتظارت دیده بر در دوختم
چون شنیدم فسخ کردی عزم و رفتی بی دریغ　　شمع را خاموش کردم خود سراپا سوختم

چون این هر سه نفر هوا خواه سید جمال الدین افغانی و ضد سیاستهای اصلاح پسندانهٔ سر سید احمد خان بودند به گمان غالب اکبر نیز دنباله رو همین احساسات بود. اما پس از یك عمر تلاش چون او متوجه شد که ضعف و ناتوانی جهان اسلام به جائی رسیده که مسلمانان حتی سلاحی هم ندارند که با استفاده از آن به دفاع از ترکیه علیه ایتالیا برخیزند و تنها چارهٔشان این است که از خداوند متعال مسئلت دارند که مورچه ها توپهای ایتالیا را بخورند،[۹۱] و یا بی حسی قاطبهٔ مردم دربارهٔ سرنوشت ملّی شان به نوعی است که در شعر زیرش به تصویر کشیده شده :

گفتم ایران را سر جنگ نماند　　آن مردی و آن هوا و آن رنگ نماند
آغا[آقا] خندید و گفت رنجی دگر است　　کامروز برای ساغرم بنگ نماند[۹۲]

او به این نتیجه رسید که اگرچه رفت و آمد نفس هنوز جاری است امّا حرکت خون در شریانهای جسد جهان شرق از حرکت باز ایستاده است و وضعیت آن در قبال غرب به مثابهٔ "مرده به دست زنده" است[۹۳] و به ملّت مسلمان هند توصیه نمود که از آنجا که کار از کار گذشته است دیگر غصهٔ ایران و ترك و عرب نخورید و نه به این کاری داشته باشید که در فلان کشور چه کسی روی کار آمد و یا از اقتدار بر کنار شد. خودتان را مشغول طاعت رب بسازید و منتظر باشید که روزی خورشیدی از پردهٔ شب طلوع نماید.[۹۴]

لقب لسان العصر[۹۵] اکبر نیز مدیون همین علاقهٔ مفرط وی به جریانات روز می باشد که مرتب در شعرش منعکس می شده.[۹۶] نهضت علیگره همراه با تمام متعلقاتش از جمله شخصیت

و فعالیتهای گوناگون مؤسس آن ، سرسید احمد خان ، موسسهٔ علمی اش ، مواد تحصیلی و روش تدریس و دانشجویان و اساتید آن و بیکاری تحصیل کرده ها و تنزّل اخلاقی آنها و دیگر عواقب حقیقی و تخیلی آن نهضت قسمت عمدهٔ شعار طنزیهٔ اکبر را که اتفاقاً تلخ و برنده و نیشدار ترین آن نیز می باشد، تشکیل می دهد- به گفتهٔ بعضی منتقدان اگر سرسید و *اوده پنچ* که این اشعار نخست در آن منتشر می شد، وجود نداشتند احتمالاً اکبر هم به عنوان شاعر طنز گوی این همه شهرت به دست نمی آورد- [۹۷] ظاهر است که انگیزهٔ تمام این سروده ها همیشه جذبهٔ ملّی نبوده و احساسات شخصی سراینده نیز در آن دخالت داشته است - خوشبختانه حین حیات سرسید (د-۱۸۹۸م) (تحت تأثیر بعضی از دوستان خود) اکبر نه تنها از سرودن این گونه انتقادهای شخصی او دست کشید، [۹۸] بلکه اشعاری هم برجای گذارده است که موید اعتراف او از مقام شامخ سرسید و خدمات ملّی او نیز می باشد- [۹۹]

از نظر قدرت طبع و صفای قریحه و شیرینی و سلاست شعر به حد سهل ممتنع ، و کار بُرد کلمات خارجی و استفاده از صنایع گوناگون لفظی و معنوی و نکته آفرینیهای طنزیه و فکاهی اکبر با شاعر معاصر ایرانی ، ایرج میرزای قاجار (۱۹۲۵-۱۸۷۳م) شباهت زیادی دارد- امّا جالب اینجا است که در حالی که اکبر تمام ذوق و قریحه و توان خود را مصروف انتقاد و خرده گیری از هر گونه مظاهر فرهنگ و تمدن غربی در میهنش می داشت ایرج به عنوان یکی از سر سخت ترین طرف داران ترقی طلبی و تجدد خواهی و کشف حجاب در ایران شناخته می شد - در ارزیابی شعر ایرج گفته شده که "وی، در مقام تبلیغ افکار انقلابی و اصلاح جامعه، مطالعه بی عمیق نداشته" [۱۰۰] کما بیش همین نظر را در بارهٔ انتقاد اکبر از فرهنگ غربی ، یکی از ناقدان وی نیز ابراز داشته است. [۱۰۱] امّا بعضی از منتقدان پا را خیلی فرا تر از آن گذاشته و از قلمداد کردن او به عنوان مرتجع ، متعصب ، محافظه کار ، دشمن روشنی و تجدد، فاقد شعور اجتماعی ، نا آشنا از آزادی فکر، بی توجه به نهضت آزادی و بی خبر از مقتضیات روزگار هم دریغ نورزیده اند. [۱۰۲] علی رغم تمام این انتقادهای نا موافق علیه اکبر، اقبال لاهوری ، عاشق و دلباختهٔ طرز و سخن و اندیشه اش بود، چون بسیاری از مسایل ومعضلات علمی و ملی و اجتماعی که اضطراب

اکبر را برمی انگیخت، خود او نیز در بارهٔ آنها کما بیش به همان نحو می اندیشید.[۱۰۳] او حتی پیش از آنکه اکبر را به بیند شیفتهٔ طلسم شخصیت وی شده بود و بیتابانه منتظر آن بود که هر چه زود تر به خدمتش رسیده 'دلش را چاك کرده پیشش به نهد.[۱۰۴] نامه هائی هم که گاه گاه از سوی اکبر برایش می رسید او با کمال احتیاط آنها را نگه می داشت و در تنهائی مکرر آنها را مطالعه می کرد و از آنها سود می جست[۱۰۵] و حتی آرزو می کرد که کاش اکبر نامه هایش را برای او کمی طولانی تر بنویسد.[۱۰۶]

از دیدگاه اقبال اکبر مبتکر و خاتم طرز سخن خود بود[۱۰۷] و هنر و اندیشهٔ او آنگونه که بایستی مورد نقد وبررسی قرار گیرد، قرارنگرفت.[۱۰۸] او مقاله ای برای باز نمودن وجوه مشترك اندیشهٔ هگل (د۔۱۸۳۱م)و اکبر در نشریهٔ انگلیسی زبان New Era چاپ لکهنؤ منتشر ساخت[۱۰۹] و باز مترصد فرصتی بود که بتواند که به نحو شایسته تری در معرفی افکار آن سراینده و اندیشمند بکوشد۔ او حتی به اقتفای سبك وی شعر هم سرود[۱۱۰] و هر گونه تمجید و تشویق را از سوی اکبر برای خودش گرامی می داشت ۔ او حد اقل سه نوبت برای دیدار با آن"پیر و مرشد خود"[۱۱۱]، "پیر مشرق"[۱۱۲]، "پیر معنوی"[۱۱۳]، "همدم دیرینه"[۱۱۴] به اله آباد مسافرت نمود[۱۱۵] ودر آخرین ملاقات خود با او، و سپس ضمن نامه ای خطاب به او اظهار داشت که "کلماتی که از دهن شما ادا می شود، برای استفادهٔ نسلهای آینده باید حفظ شود۔ بسیار شایسته است که منشی ای همراه با کاغذ و قلم و دوات همواره در خدمت شما حضور داشته باشد و هر مطلبی که شما ایراد بفرمائید او آن را یادداشت کند۔اگر برای من مقدور بود که در اله آباد بمانم، من برای شما همان خدمت را انجام می دادم که بوسول (Boswell) برای دکتر جونسن (Johnson) انجام داده بود."[۱۱۶] بین اقرانش اقبال بدون تردید آشنا ترین کسی با محرکات فکری و شعری اکبر بوده و چنانکه از پیام تسلیت او به فرزند اکبر و مرثیه اش در رثای آن فقید سعید[۱۱۷] متبادر می شود بعد از شخصیت والای مولانا جلال الدّین خداوندگار بلخ، اقبال شاید بیشترین ارج هم به همین پیشرو بزرگ خود می نهاد. در پیامش آمده است :"... در هند و به ویژه

بین مسلمانان شخصیت آن مرحوم تقریباً از هر حیث بی نظیر بوده ـ در میان ادبیان مسلمان شاید تا کنون وجود شخصیتی باریك بین همانند او کم سابقه بوده و من مطمئنم که در سراسر آسیا هنوز اکبری نصیب ادبیات هیچ ملّتی نشده ـ طبیعت در به وجود آوردن اینگونه شخصیات بسیار بخل می ورزد. چرخ برای به دست آوردن یك اکبر مجبور است صدها سال گردش بکند ـ ای کاش فیض معنوی این رجل بزرك برای این کشور بد اقبال و ملّت نگون بخت کمی بیشتر دوام می آورد." [۱۱۸]

اکبر نیز برای ملاقات با اقبال اشتیاق فراوان نشان می داد، او را "دوست روحانی خود" [۱۱۹] و "آیتی ازآیات الهی" [۱۲۰] تلقّی می کرد و اورابه "حق آگاهی"، "خوش گوئی"، "ذوق معرفت"، طریق راستی" و خودداری بی نخوت می ستود ـ [۱۲۱] در حقیقت نگاه دوربین او در اقبال کسی را سراغ داشت که مأموریتش را پس از او می توانست همچنان ادامه دهد ـ [۱۲۲] بنا به گفتهٔ رشید احمد صدیقی "حقیقت این است که اکبر پیشرو اقبال و از اولین بنیانگذاران نهضت پاکستان بود ـ مطالبی را که اکبر در روزگار خودبه سبك خودش ادا نموده بود، همان مطالب را اقبال سی سال بعد به سبك حکیمانه با حسن شاعرانه و جلال شاهانه مطرح ساخت." [۱۲۳]

منتقدی دیگر بر این عقیده است که "عظمت اکبر مدیون عظمت فکرش و بلندی دیدگاهش و رسالتی بوده که او برایش انتخاب کرد که موجب ظهور اقبال گردید ـ اگر اکبر نبود، اقبال هم به وجود نمی آمد." [۱۲٤] در هر حال شعرای متعددی بعد از اکبر به سرودن شعر فکاهی مبادرت ورزیدند ولی چنانکه بعضی از منتقدان [۱۲۵] اشاره نموده اند و خود [۱۲٦] اقبال نیز اذعان داشت [۱۲۷] به علل گونا گون در این زمینه توفیق آنچنانی به کسی دست نداد و جای لسان العصر، اکبر اله آبادی همیشه خالی است.

در پایان سخن به عنوان حسن ختام ذکر این نکته شاید بی جا نباشد که از شخصیاتی همانند اکبر اله آبادی هرچه تحلیل و تبجیل به عمل آید کم است، چرا که نیاکان آنها قرنها پیش به شبه قاره مهاجرت نمودند و در خلال این مدت طولانی احفاد و اعقابشان بدون هیچگونه

انتظاری در تحکیم و تشئید مناسبات فرهنگی فیمابین ساعی و کوشا بوده و در اثر این تلاشهای فداکارانه و نوعدوستانهٔ خود آنان به تعبیر مستعار حکیم فردوسی از روابط همه جانبهٔ بین مردم فرهنگ دوست آن مرز و بوم وملّت نجیب ایران چنان کاخی بلند و استوار را پی افکندند "که از باد و باران نیابد گزند"ـ همانگونه که نقش این افراد در تکوین این فرهنگ مشترك برای خود این منطقهٔ مایهٔ صد افتخار و مباهات است، میهن اصلیشان ـ ـ ایران ـ ـ نیز حق دارد که به این توفیقات فرزندان خود ناز کند و به بالدـ در ضمن از آنجا که به سوابق تاریخی این نوابغ ، به خصوص در رابطه با اصلشان از گلزمین ایران، بیشتر به محض اتفاق در کتب تاریخ و تذکره و سوانح بر می خوریم اگر آنها را در عداد گنجهای بازیافته بشماریم کاملاًشایسته و برحق است.

مآخذ و پانوشت ها

1- Principal Research Fellow, National Institute of Historical and Cultural Research, Centre of Excellence, Quaid-i-Azam University, House No.605, St. 29,. G-10/2, Islamabad, Pakistan. Postal Code: 44000.

۲ـ منسوب به شهر اله آباد در شمال هند که در محل تلاقی رودخانه های گنگا و جمنا ، در غرب شهر مقدس بنارس هندوان واقع است. املای درست این کلمه همان "اله آباد" (Ilahabad) است و اکبر نیز همین صورت آنرا به کار می برده است. از آنجا که در دوره استعمار انگلیسیها بعضی اعلام را با توجه به سهولت تلفظ برای خودشان بدون هیچگونه التفات به تاریخچهٔ آنها تغییر می داده اند، دهلی به صورت Delhi در آمد و اله آباد Allahabad شد. هنوزهم در انگلیسی اسامی این دو شهر به سبك زمان انگلیسیها نوشته می شود، اما در زبانهای محلی همان تلفظ و املای صلی حفظ شده و مورد استفاده قرار می گیرد.

۳ـ در *سفرنامهٔ ابن بطوطه* آمده است که "پادشاه هندوستان ابو المجاهد محمد [تغلق] شاه [۱۳۵۱ـ۱۳۲٤] رسمش چنانست که غریبان (خارجیان) را بسیار گرامی می دارد و با آنان به مهربانی رفتار می کند و مناصب عالیه و مشاغل مهم را به آنان می سپارد. بیشتر نزدیکان و حاجبان و وزیران و قاضیان و دامادهای سلطان از مردم غیر بومی و خارجیان اند و او فرمان داده که غریبان را در هندوستان به نام عزیزبخوانند و این کلمه مانند اسم خاص و علم دربارهٔ آنان استعمال می شود." *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ترجمهٔ محمدعلی موحد، چاپ ششم،تهران،۱۳۷٦شمسی،جلددوم، ص ۱۹

٤ـابو القاسم فرشته، *گلشن ابراهیمی* معروف به *تاریخ فرشته*، کانپور، ۱۸۸٦م، جلد اول، ص ۷۵

٥ـسید عبد الحی، *گل رعنا*، به اهتمام مسعود علی خان، دار المصنفین اعظم گڑھ، ۱۳۷۰هجری قمری، ص ٤۸۷.

٦ـعبد الوحید، *جدید شعرای اردو*، فیروز سنز، ب ت، ص ٥٦

۷ـسید عبد الله، "اکبر اله آبادی"، *اردو دائرة المعارف* اسلامیه، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹٦۸م، ص ۵۲.

۸ـمحمد عبدالله قریشی، *معاصرین اقبال کی نظر میں*، اکادمی اقبال، لاهور، ۱۹۷۷م، ص۱۲۳؛ عبدالوحید، ص ٥٦

۹ـعبد الوحید، ص ٥٦.

۱۰ـسید عبدالله، ص ۵۲؛ قس: سید عبد الحی، ص ٤۸۷.

۱۱ـقس: شیخ عنایت الله، "اکبر حسین، سید"، *دایرة المعارف الاسلامیه*، قاهره، جلد ۲۵، ص ۱٤۹

۱۲ـدکتر انیس ادیب در کتاب خود *مشاهیر شعراء اردو کی فارسی شاعری* (نصرت پبلشرز، لکهنؤ، ۱۹۹۳) از مرزا جان جانان مظهر (۱۷۸۱ـ۱٦۹۹م) گرفته تا جمیل مظهری (۱۹۸۰ـ۱۹۰۵م) هفده شاعر دو زبانهٔ اردو و فارسی را ذکر نموده است اما اکبر اله آبادی در آنها شامل نیست.

۱۳ـمحمد عبد الرزاق، "خان بهادر سید اکبر حسین اله آبادی"، *نقوش* (آب بیتی نمبر)، لاهور، ژوئن ۱۹٦٤م، ص ٤۲۸

۱٤ ـ سید سلیمان ندوی، *نقوش سلیمانی*، اردو اکیڈمی، کراچی، ۱۹٦۷م، ص ۱۷۷

۱٥ ـ سید عبدالحی، ص ٤۸۷؛ قس: عنایت الله، ص ۱٤۹، و Sh. Inayatullah, "Akbbar, Sayyid Husayn Allahabadi," *Encyclopaedia of Islam*, New edition, s.v.

۱٦ـرام بابو سکسینه، *تاریخ ادب اردو*، ترجمهٔ اردو از مرزا محمد عسکری، ثاقب علیخان، چاپ ششم، کراچی، ۱۹۹۳م، ص۳۷۷.

۱۷ـسید عبدالحی، ص ۸۸ـ٤۸۷؛ سید عبدالله، ص ۵۲؛ اے ـوحید، *شعرای اردو*، فیروز سنز، لاهور، ب ت، ص ٥٤ـ۵۵۲؛ عبد الوحید، ص ٥۷ـ٥٦؛ Muhammad Sadiq, *A History of Urdu Li'erature*, OUP, Delhi, 1984, p.392.

۱۸ـ سید عبدالله، ص ۵۲.

۱۹ ـ عبد الحی، ص ٤۸۸.

۲۰ـ*کلیات اکبر*، سنترل بکڈپو، دهلی، ب ت، بخش دوم و سوم، ص ٤۱ـ۳۹؛ ۳٦۰؛ غلام حسین ذوالفقار، *اکبر اور اقبال*، مکتبهٔ عالیه، لاهور، ۱۹۷۷م، ص ۱۰۲.

۲۱ـاکبر، در ذوالفقار، ص ۱۰٤ـ۱۰۳ـ۱۰۹؛ ۱۰۸ـ۱۱۰؛ ۱۱۱؛ ۱۱۵؛ ۱۲۰؛ ۱۲۵

۲۲ـ*کلیات اکبر*، دهلی، بخش اول، ص ۸۵ـ۲۸٤

۲۳ ـ گرد باغ هستی ۱۷۰۲) - بوتا [نهال (۴۰۹) = ۱۲۹۳ هجری قمری

۲۴ ـ *مکاتیب اقبال به نام گرامی*، به اهتمام محمد عبدالله قریشی، اکادمی اقبال، لاهور، ۱۹۶۱م، ص۱۷۷.

۲۵ ـ قس : سید سلیمان ندوی، *یاد رفتگان*، مکتبة الشرق، کراچی، ۱۹۵۵م، ص ۴۱.

۲۶ ـ سید عبدالله، ص ۵۲. ۲۷ ـ عبد الحی، ص ۴۸۸.

۲۸ ـ وحید، ص ۶۸ـ۵۵۵؛ سکسینه، ص ۳۷۸. ۲۹ ـ عبد الرزاق، ص ۴۲۸.

۳۰ ـ اقبال به نام اکبر، در ذوالفقار، ص ۶۲، ۶۶.

۳۱ ـ نک: تحسین فراقی، *عبد الماجد دریابادی، احوال و آثار*، ادارهٔ ثقافت اسلامیه، لاهور، ۱۹۹۳م، ص ۱۷۱؛ سکسینه، ص ۳۸۱.

۳۲ ـ عبد الحی، ص ۸۹ـ۴۸۸؛ قس: سکسینه ص ۳۷۸.

۳۳ ـ سکسینه، ص ۳۷۸؛ عبد الوحید، ص ۵۷؛ قس: عبدالحی، ص ۸۹ـ۴۸۸

۳۴ ـ سید عبدالله، ص ۵۳. ۳۵ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول، ص ۱۷

۳۶ ـ شیخ محمد اکرام، *موج کوثر*، فیرو ز سنز، لاهور، چاپ نهم، ۱۹۷۰م، ص ۲۱۸

۳۷ ـ Muhammad Sadiq, p.61,

۳۸ ـ سکسینه، ص ۴۹۷ ۳۹ ـ سید عبدالله، ص ۵۳

۴۰ ـ غلام حسین ذوالفقار، رسالهٔ دکتری به نقل از ارشاد حسین نقوی، *اکبر اله آبادی کا سیاسی شعور*، الحمرا اکیڈمی، لاهور، ۱۹۷۴م، ص ۱۱. ۴۱ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول ص ۱۴۷، ۲۹۶

۴۲ ـ همان مأخذ، ص ۳۲۱؛ همان مأخذ، بخش دوم و سوم، ص ۱۲۰

۴۳ ـ همان مأخذ، ص ۲۸ـ۲۲۷ ۴۴ ـ جمع واژهٔ انگلیسی **Miss** به معنی دوشیزه

۴۵ ـ جمع واژهٔ انگلیسی **Bill** به معنی صورتحساب. ۴۶ ـ سکسینه، ص ۳۹۱

۴۷ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول، ص ۳۲۹. ۴۸ ـ جمع کلمهٔ انگلیسی **Novel** به معنی رمان

۴۹ ـ *کلیات اکبر*، بخش دوم و سوم، ص ۳۷۳. ۵۰ ـ جمع واژهٔ انگلیسی **Novel** به معنی رمان

۵۱ ـ *کلیات اکبر*، بخش دوم و سوم، ص ۴۳ـ۱۴۲. ۵۲ ـ واژهٔ انگلیسی **Vote** به معنی رأی

۵۳ ـ کلمهٔ انگلیسی **Seat** به مفهوم کرسی، صندلی، نشست، عضویت

۵۴ ـ کلمهٔ اردو ، اوّل مکسور، به معنی سوراخ مار.

۵۵ ـ کلمهٔ انگلیسی **Machine** به معنی دستگاه

۵۶ ـ کلمهٔ انگلیسی **Mill** به معنی کارخانه.

۵۷ ـ واژهٔ انگلیسی **Parliamentary** به مفهوم پارلمانی،شورائی.

۵۸ ـ کلمهٔ انگلیسی **Native** به معنی ومی،محلی، اصلی

۵۹ ـ کلمهٔ انگلیسی **Council** به معنی انجمن، شورا

٦٠ ـ مورد کلمهٔ انگلیسی **Membership** به معنای عضویت

٦١ ـ واژهٔ انگلیسی **Honour** به معنی آبرو، افتخار ٦٢ ـ نك: شمارهٔ ٥٦، بالا

٦٣ ـ کلمهٔ انگلیسی **Newspaper** به معنی روزنامه.

٦٤ ـ نك: شمارهٔ ـ بالا

٦٥ ـ نك: شمارهٔ ٤٩، بالا.

٦٦ ـ کلمهٔ انگلیسی **Gazette** به مفهوم روزنامهٔ رسمی٦

٦٧ ـ نك: شمارهٔ ٥٦، بالا

٦٨ ـ *کلیات اکبر*، بخش اوال، ص۱۰۹؛ ۳٦ـ۳۵؛ ۳۸ـ۳۷

٦٩ ـ **Muhammad Sadiq, *Twentieth Century Urdu Literature*, Royal Book Co., Karachi, 1983, p.32.**

۷۰ ـ *کلیات اکبر*، بخش دوم و سوم، ص ۱۳۲. ۷۱ ـ همان مأخذ، بخش اول، ص ۸۹

۷۲ ـ سید سلیمان ندوی، ۱۹٦۷م، ص ۸٦ـ۱۷٦؛ افضال احمد، "اکبر اله آبادی کی سماجی طنز نگاری"، *پاکستانیات*، به اهتمام سید حسین محمدجعفری و محمد علی صدیقی، دانشگاه کراچی، ۱۹۸۹م، مجلد اول، ص ۷۸ـ٦۷

۷۳ ـ **Inayatullah, p.317.**

۷٤ ـ **Muhammad Sadiq, 1983, pp.14-15**

۷۵ ـ قریشی، ص ۲۵ـ۱۲٤

۷٦ ـ حامد حسن قادری، *داستان تاریخ اردو*، اردو اکیڈمی سند، کراچی، چاپ سوم، ۱۹٦٦م، ص ۳۷۱ـ۷۵.

۷۷ ـ محمد صادق، "سید اکبر حسین اله آبادی"، *تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند*، مجلد نهم، به اهتمام سید فیاض محمود و عبادت بریلوی، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۲م، ص ۱٤۱.

۷۸ ـ همان مأخذ، ص ۲۲.

۷۹ ـ همان مأخذ، ص ۱۵

۸۰ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول، ص ۲۰۳

۸۱ ـ *حیات اکبر*، به تسوید و تهذیب سید عشرت حسین [فرزند اکبر] و ملاواحدی، به نقل از ارشاد حسین نقوی، ص ۳۲.

۸۲ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول، ص ۱۱۰.

۸۳ ـ همان مأخذ، ص ۱٤٦

۸٤ ـ همان مأخذ، بخش دوم و سوم، ص ۳۵۲.

۸۵ ـ همان مأخذ، ص ۳٤۵

۸٦ ـ شیخ محمد اکرام، *یادگار شبلی*، ادارهٔ ثقافت اسلامیه، لاهور، ۱۹۷۱م، ص ۱۱۳.

۸۷ ـ برای اطلاع بیشتر دربارهٔ وی، نك: *اسنادی از روابط ایران و هند*، به کوشش احمد جلالی فراهانی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷٦ ش، ص بیست و هشت الی سی و یك؛ مسعود برزین، *شناسنامهٔ مطبوعات ایران*، تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ٦۲ـ۱٦۱

۸۸ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول، ص ۷۰ـ۲٦۹.

۸۹ ـ معادل [تلگراف] فارسی

۹۰ ـ کلمهٔ انگلیسی Rail به معنی قطار.

۹۱ ـ *کلیات اکبر*، بخش دوم و سوم، ص ۷۷

۹۲ ـ همان مأخذ، بخش اول، ص ۳۰۹.

۹۳ ـ همان مأخذ، بخش دوم و سوم، ص ۲۳۷.

۹٤ ـ همان مأخذ، ص ۱۵۳

۹۵ ـ اکبر به خواجه حسن نظامی، در ذوالفقار، ۱۹۷۰، ص ۱۱۳

۹٦ ـ Inayatullah, p. 317

۹۷ ـ اکرام، ص ۱۲۰ـ۲۱۲؛ Sadiq, 1984, pp.3939-94; Sadiq, 1983, p. 24

۹۸ ـ عبدالرزاق، ص ٤۲۹.

۹۹ ـ اکرام، ص ۱۷ـ۲۱٦.

۱۰۰ ـ محمد جعفر محجوب، *تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ابرج میرزا و خاندان و نیاکان او*، نشر اندیشه، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۳ش، مقدمه ص سی و چهار.

۱۰۱ ـ Inayatullah, p.317

۱۰۲ ـ ذوالفقار، ۱۹٦٦م، ص ۷٦ـ۳۷۵؛ عبد الماجد، در تحسین فراقی، ص ۹۹ـ۱۹۸.

۱۰۳ ـ اقبال به نام اکبر، در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ۷۷ـ۵۹؛ اقبال به نام شاد، در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ۹۱، ۹۳، ۹٤؛ محمد عبد الله چغتائی، *روایات اقبال*، اکادمی اقبال، چاپ دوم، لاهور، ۱۹۸۹م، ص ۷۰؛ اقبال لاهوری، اقبال، دوره ٤۲، شماره ۱، ژانویه ۱۹۹۵م، ص ۵۳، ۵٦ـ۵۵؛ اقبال، در محمود عاصم، *اقبال کے ملی افکار*، مکتبهٔ عالیه، لاهور، ۱۹۷۷م، ص ۹۰ـ۱۸۹؛ ۹۳ـ۱۹۲؛ Sadiq, 1983, pp. 13-14

۱۰٤ ـ اقبال، در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ٦۰.

۱۰۵ ـ همو درهمان مأخذ، ص ٦۲، ٦٦

۱۰٦ـ همان در همان مأخذ، ص ٦۲.

۱۰۷ـ همو در همان مأخذ، ص ۹۵، ۱۳۷

۱۰۸ ـ همان مأخذ، ص ۸۷.

۱۰۹ ـ متن در همان مأخذ، ص ٤۸ا۱٤۷؛ نیز نك. اقبال به نام اکبر، در همان مأخذ، ص ٦۵ـ٦٤؛ اکبر به نام عبد الماجد، در همان مأخذ، ص ۳۰ـ۱۲۹.

۱۱۰ ـ همو به شاد، در همان مأخذ، ص ۱۹۱؛ همو، کلیات اردو، شیخ غلام علی اینڈ سنز، چاپ هشتم، لاهور، ۱۹۸۹م، ص ۲۸۲ا۹۱؛ همو به اکبر، در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ٦٤؛ S. M. Ikram, *Modern Muslim India and the Birth of Pakistan*, Institute of Islamic Culture, 5th edn., Lahore, 1990, p.182

۱۱۱ـ همو، در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ٦۰، ٦۳.

۱۱۲ـ همان مأخذ، ص ٦۳

۱۱۳ـ همان مأخذ، ص ۹۰، ۱۳٦

۱۱٤ ـ *مکاتیب اقبال بنام خان نیاز الدین خان*، کادمی اقبال، لاهور، ۱۹۸٦م، ص ۳۷ .

۱۱۵ ـ ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ۱۹ـ۱۷؛ قریشی، ص ۱۲۷.

۱۱٦ ـ ذوالفقار، ۱۹٦٦م، ص ۳۷۵؛ همو، ۱۹۷۷م، ص ۲۱؛ اکبر به عبد الماجد، همان مأخذ، ص ۱۳۲

۱۱۷ ـ ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ٤۵ـ٤٤.

۱۱۸ـ همان مأخذ، ص ۹۰، ۱۳٦.

۱۱۹ـ همان مأخذ، ص ۹۹، ۱۰٤ـ۱۰۳.

۱۲۰ـ همو به مرزا سلطان احمد، همان مأخذ، ص ۱۰٦.

۱۲۱ـ *کلیات اکبر*، بخش دوم و سوم، ص ۳۵۹.

۱۲۲ـ اکبر به اقبال، در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ۱۰٤

۱۲۳ـ پاورقی *حیات اکبر* به نقل از ارشاد حسین نقوی، ص ۱۲ـ۱۱.

۱۲٤ـ شوکت سبزواری، *نئی پرانی قدریں*، ص ۱۳٦ به نقل از ارشاد حسین نقوی، ص ۲٦.

۱۲۵ـ درد نکودری، *تاریخ ادب اردو*، مشوره بکڈپو، دهلی، ب ت، ص ٤۷ـ٤۸؛ Sadiq, 1983, pp. 157, 292

۱۲٦ـ سکسینه، ص ۳۸٤؛ عبد الوحید، ص ۵۹

۱۲۷ ـ همو در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ٦٤؛ همو به نام شاد، همان مأخذ، ص ۹۱

دکتر محمد بقایی (ماکان)[1]

سنایی ؛ کورسو شمعی که خورشید شد

چکیده:

شخصیت سنایی دو جنبهٔ متفاوت در تاریخ ادب داشته است: یکی سنایی شاعری که به مداحی سلاطین و وزیران و امرا می پردازد و آنان را نمونهٔ پارسائی و آدمیّت معرفی می کند. خودش اهل هوی و هوس است اخلاق را زیر پا می گذارد و جانب قدرتمندان را می گیرد. امّا سنائی دیگری داریم که مایهٔ افتخار شعر فارسی و تاریخ عرفان ایرانی و اسلامی است.این سنائی به گذشتهٔ ناشایست اذعان دارد وحتی در شعر دورهٔ بعدی مطرح می سازد و آن را مقتضای جوانی و شرایط آن زمان تلقی می نماید. اعترافات سنائی در یک جا گرد نیامده، امّا در برخی اشعار به خطاهای خود اشاره کرده :

به حرص ارشربتی خوردم مگیر از من که بد کردم
بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا

امّا هنگامی که کلید خزانهٔ دل را به معشوق آسمانی می سپارد چنین می سراید:

چهرهٔ عذرات باید بر در وامق نشین — عشق بوذر وار گیر و گام سلمان وار زن
ای سنایی ! چند گوئی مدحت روی نکو — بس کن اکنون دست اندر رحمت جبّار کن

سنایی نه تنها شاعران بزرگ بعد از خود نظیر خاقانی ، نظامی ، عطار، سعدی، مولوی، حافظ، جامی ، صائب، بهار و اقبال را تحت تأثیر قرار داده بلکه شاعران نوپردازی مانند فروغ فرخ زاد و نصرت رحمانی نیز از اندیشه های وی بهره هایی برده اند.

***

سنایی یکی از ستارگان درخشان آسمان شعر فارسی و از چهره هایی است که تحوّلی چشمگیر در محتوای آن پدید آورد، چندان که شاعران بزرگ بعد از او از سبک و شیوه اش پیروی کردند. دفتر شعر او را می توان به دو بخش کاملاً متمایز تقسیم کرد: یکی آن بخش از سروده های او که مربوط است به ایامی که در بند ظواهر زندگی بوده و همانند شاعران معاصر

---

[1] - Makan Baghai@yahoo.com

وپیش از خود، شعر را برای سخن بافی و هزّالی و کسب روزی می خواسته، و دیگری آن بخش از اشعارش که اعتبار و ارزش سنایی به عنوان یکی از برجسته ترین شاعران زبان فارسی مرهون آن است . البته میان این دو بخش از آثار وی نمی توان خط فاصلی به لحاظ زمانی کشید و آنها را از یکدیگر مشخّص کرد، زیرا به خلاف آنچه که تذکره نویسان گفته اند تحوّل روحی سنایی هرگز یکباره پدید نیامد، بلکه این تغییر از آغاز در روح وی جوانه زده بود و شخصیت وی آمادهٔ پذیرش این دگرگونی اساسی بوده است. در تذکره ها آمده است که اوقصیده ای در مدح یکی از سلاطین زمانش که احتمالاً باید مسعود سوم یا ارسلان بوده باشد سرود و می رفت به عرض پادشاه برساند که در راه به در گلخنی می رسد ، می شنود که مردی باده گسار که از فرط نوشیدن لای شراب به لای خوار مشهور بود به ساقی خود می گوید: « پُر کن قدحی به کوری چشم سلطان....» و چون آن قدح می را به پایان می برد، باز می گوید :« پُر کن قدحی دیگر به کوری سناییک شاعر .» ساقی می گوید سنایی مردی است فاضل با طبعی لطیف. لای خوار پاسخ می دهد:« اگر وی لطیف طبع بودی به کاری مشغول بودی که وی را به کار آمدی . گزافی چند در کاغذ نوشته که به هیچ کار وی نمی آید و نمی داند که وی را به چه کار آفریده اند.» جامی در ***نفحات الانس*** پس از ذکر این ماجرا، نتیجه می گیرد که « سنایی چون آن بشنید، حال بر وی متغیّر گشت و به تنبیه آن لای خوار از مستی غفلت هشیار شد و پای در راه نهاد و به سلوک مشغول شد.» این واقعه به لحاظ تاریخی بی ارزش است ، زیرا جامی آن را منتسب به زمان سلطان محمود می سازد، در حالی که سنایی چهل و شش سال پس از مرگ محمود چشم به جهان گشود ، ولی از نظر روانشناسی ارزش بسیار دارد. زیرا مبیّن آن است که روح مستعد سنایی برای تعالی نیاز به یک محرّک داشته است. بی گمان این محرّک در زندگی سنایی به نوعی پدید آمده است که او را از وادی ضلالت به دشت دلپذیر معنویت عرفانی کشاند. شاید آن واقعه به واقع در یک بزم شادخواری پیش آمد که روح مستعد سنایی را به عالمی متفاوت از آنچه بود کشاند و بعد دوستدارانش به مانند همه آدمیانی که برای شخصیتهای مورد علاقه خویش افسانه های تأمل برانگیز می سازند، چنین داستانی را برای پایه ریز شعر عرفانی در ادب فارسی جعل کرده باشند.

تردیدی نیست که برای بسیاری از انسانهای اهل اندیشه و یا شخصیت های معروف قضایایی در عنفوان حیات پیش می آید که از زندگی مورد علاقه خود که در ذهن دارند دور می افتند و گاه گویی بَدَل به تخته

سنگی می شوند برفراز سراشیبی ایام که حرکت دلخواهشان در بند تلنگری یا حتی ایما و اشاره ای است. افراد شناخته شده ای از این دست بسیارند که ابتدا فریفته ظواهر زندگی بوده اند و حتی آلوده منکرات بسیار، ولی سرانجام گام در طریق تعالی معنوی نهادند. از آن جمله اند حُرّ بن ریاحی ، نظیری نیشابوری ، فُضیل، آگوستین قدیس و روسو. نظیری شاعر قرن دهم هجری چندان توانگر بود که تخلّص شاعری دیگر به نام نظیری مشهدی را به ده هزار روپیه خرید، ولی بعد در دورهٔ تحول فکری خود به تعلقات دنیوی پشت پا می زند و ایام لاابالیگری و دنیاپرستی خود را بدین گونه نفی می کند:

چندی به غلط بتکده کردیم حرم را　　وقت است که از کعبه برآریم صنم را

فضیل که اکنون از پرهیزگاران و صالحان و محدثان معتبر به شمار می آید،بنابه گفتهٔ عطار در تذکرة الاولیاء« اول حال او آن بود که درمیان بیابان مرو و باورد خیمه زده بود و پلاسی پوشیده و کلاهی پشمین بر سر نهاده و تسبیحی در گردن افکنده و یاران بسیار داشتی ، همه دزدان و راهزنان بودند و شب و روز راه زدندی و کالا به نزد فضیل آوردندی که مهتر ایشان بود و او میان ایشان قسمت کردی و آنچه خواستی نصیب خود برداشتی .» بعد همین فضیل به مرتبه ای از قداست می رسد که درتاریخ عرفان در کنار مردانی نظیر بایزید وجنید نام برده می شود و امام شافعی از او حدیث ذکر می کند. نمونه معروفتر از همه اینها اورلیوس آگوستین است که اکنون از قدیسان دنیای مسیحیت به شمار می آید. او در جوانی منکَری نبود که مرتکب نشده باشد. حتی با دختری که از وی فرزندی نامشروع داشت ازدواج نکرد و او را با فرزندش از خود دور کرد. ولی بعد ریشهٔ تحوّل روحی چنان در وی بارور می شود که در *اعترافات* می نویسد، در باغی این ندا را شنیدم که به من گفت :« بردار و بخوان !» او انجیل را بر می دارد، آن را می گشاید و چشمش به « گفته های پولس به رومیان » می افتد که خود را گرفتار « بزمها ، سکرها و فسق و فجور » نسازند... و «برای شهوات جسمانی تدارک نبینند.» گفته اند که آگوستین این واقعه را آیتی الاهی می داند و هماندم تصمیم می گیرد که در باغ تعمید داده شود. سنایی نیز در قصیده ای با مطلع :

یارب چه بود آن تیرگی ، وان راه دور و نیم شب
وز جان من یکبارگی ، برده غم جانان طرب

به حالتی آنچنان که برای آگوستین پیش آمد اشاره می کند که در باغی چون بهشت ندایی در گوش وی گفته است که دست از رذائل بشوید، به فضایل بگرود و طالب حق شود:

آمد به گوشم هر زمان ، آواز خضر از هرمکان
کایزد تعالی را بخوان ، در قعر قاع مرتهب
راهی چنان بگذاشتم ، باغ ارم پنداشتم
از صبر تخمی کاشتم ، آمد به بر بعد التعب

کسی که امروز به شخصیتهایی از این دست می اندیشد باید هر دو جنبهٔ زندگی آنها را خوب بشناسد. حقیقت این است که در تاریخ ادب فارسی دو شخصیت به نام سنایی وجود دارد که در یک فردیت گرد آمده اند. یکی سنایی شاعری که به مداحی سلاطین و وزیران و قاضیان و صاحب منصبان می پردازد و آنان را نمونهٔ پارسایی و آدمیت و تدبیر ، و به عنوان انسانهای آرمانی خود معرفی می کند ، اهل هوی و هوس است ، اخلاق را زیر پا می گذارد، حق را ناحق جلوه می دهد ، از زشت گویی و فحاشی ابایی ندارد، رکیک ترین کلمات را به کرات به کار می برد، و سرانجام این که زبان باز است و جانب قدرتمندان را می گیرد. این سنایی به قول آن دردی خوار «سنائیک شاعر » است. اما سنایی دیگری داریم که مایهٔ افتخار شعر فارسی و تاریخ عرفان ایرانی و اسلامی است. این سنایی خود به گذشته غیر قابل قبولش اذعان دارد و آن را به صورتهای مختلف در شعرش مطرح می سازد و در مجموع به این نتیجه می رسد که آنچه از وی سر زده مقتضای ایام جوانی و شرایطی بوده که در آن قرار داشته. « اعترافات» سنایی در یکجا گرد نیامده ولی در برخی از اشعاری خود به خصوص پس از دورهٔ تحوّل فکری سروده به روزگار بی‌حاصلی و خطاهای خود اشاره کرده و آن را بیابانی دانسته که در طریق زندگی پشت سرنهاده:

به حرص ار شربتی خوردم ، مگیر از من که بد کردم
بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقاء

در همین ایام است که دست به دعا بر می دارد و می گوید:

به دل نندیشم از نعمت، نه در دنیا، نه در عقبا
همی خواهم به هر ساعت ،چه در سرّا چه در ضرّا
که یارب مر سنایی را، سنایی ده تو در حکمت
چنان کز وی به رشک افتد روان بوعلی سینا

بخشی از اعترافات او در قصیده ای با مطلع :

نظر همی کنم ار چند مختصر نظرم به چشم مختصر اندر نهاد مختصرم

آمده است . سنایی در این قصیده به نیمهٔ نخست عمر خود که در تباهی گذشت، اشارات صریح دارد و معترف است :

ز ریگ و قطر مَطر در شمر، فزون آید — عیوب باطنم ار شایدی که بر شمرم
مدار میل سوی من، چو تشنه سوی سراب — که آدمی صورم، لیک اهرمن سیرم
گذشت عمری تا زیر این کبود حصار — به جرم آدم عاصی مطیع برزگرم

او در همین قصیده پس از آن که با شهامت تمام ازخود انتقاد می کند. چنان خویشتن را در رنج روحی ناشی از « مختصر نظری» و سطحی نگری می بیند که آرزوی مرگ می کند و تأسف می خورد که هنوز نیازهای دنیوی بر وی غلبه دارند:

مرادم آن که ، پرم از دریچهٔ جان — ولیک خصم گرفته ز چار سو مفرم
زدام کام نپر برون ، چو آز و نیاز — همی بُرند به مقراض اعتراض پرم

از این ابیات پیداست که سنایی از ارزشها و تعلقات زندگی پیشین خود بسیار فاصله گرفته و در پی کمال نفسانی است و ایامی را می گذراند که درمیان دو قلمروی نور وظلمت سرگردان و در حال تردید است :

مگر، نشاندم اندر زمین دل به هوس — نرست و عمر به آخر رسید،در ،مگر،م
زمانه کرد مرا روی و موی چون زر و سیم — مگر شناخت که من پاسبان سیم و زرم؟

او در پیرانه سری از خویشتن خویش رضایت ندارد و در پی کمال است. بنابر این صادقانه ازخود انتقاد می کند که چرا به ندای عقل گوش نمی سپارد تا به کمال انسانی دست یابد:

ندای عقل برآمد که رخت بربندید — همه جهان بشنیدند و من نه، زان که کرم
گر از کمال بتابم چو خور زخاور اصل — بسازد اختر به هر زوال باخترم

وباز زبان به انتقاد از خود می گشاید و ضمن آن که فطانت و عقل و فضل و بینش خود را می ستاید متأسف است از این که چرا آنها را در طریق صحیح به کار نگرفته است:

بدین دو ژاژ مزخرف به پیش چشم خرد — چوگنده پیری در دست بنده جلوهٔ گرم
به فضله ای که بگویم که فضل پندارم — نی ام سنایی جانی که خاک سر به سرم
تنم ز جان صفت خالی است و من به صفت — به جان صورت، چون چارپای جانورم
گهی چو شیر بگیرم، گهی چو سگ بدرم — گهی چوگاو بخسبم، گهی چو خر بچرم

او در انتهای این قصیده ، خود را پیوسته آماده دست یابی به کمال معنوی می بیند و در انتظار فیض الاهی و « منتظر هدیهٔ هدایت» است:

عنایت ازلی هم عنان عقلم باد — که از عنا برهاند به حشر درحشرم

اندیشمندی که تا بدین حد از خود انتقاد می کند و دل و جانش در نهایت متوجه عالم علوی است یعنی که پای در طریق کمال انسانی نهاده. ولی برخی بر این گمانند که حیات معنوی حکیم غزنین قابل تفکیک نیست و از آغاز تا پایان عمرگاه در قلمروی نور و زمانی در قلمروی ظلمت می زیسته است . دلیلشان این که در هر دو دورهٔ عمر خود اشعاری در هر دو مورد دارد . ولی این نظر از دقت کافی برخوردار نیست ، صحیح است که او در سراسر دیوان خود به صورتهای مختلف از می خوارگی وقلاشیهایش سخن می گوید ولی در ابیاتی دیگر همه آنها را نفی می کند و مذموم می شمارد. از عشق ورزیهایش با پسران خوبروی با تمایلات همجنس گرایی خود یعنی شاهد بازی داد سخن می دهد، ولی سخن از عشق الاهی و متعالی و معشوق آسمانی هم می زند، چندان که عشقهای مجازی پیشین را نفی می کند. با چنین شواهدی نیازی نیست تا بدانیم که اشعار وی در چه تاریخی سروده شده ، زیرا نفی هر عملی بعد از انجام آن صورت می گیرد، به خصوص که سنایی بر اعمال منکر خود به طور قاطع قلم بطلان می کشد و آنها را به کلی از دایرهٔ زندگی خود طرد می کند. این امر خود مبیّن یک تقدّم و تأخّر در یک فرایند زمانی است . به روشنی پیداست که او در یک دوره از عمر خود که طبیعتاً دورهٔ نخستین است، تحمّل دوری می را نداشته :

می ده پسرا ! که در خمارم — آزردهٔ جور روزگارم
تا من بزی ام ، پیاله بادا — بر دست، ز یار یادگارم
می رنگ کند به جامم اندر — بس خون که زدیده می ببارم
مولای پیالهٔ بزرگم — فرمانبر دور بی شمارم
از شحنهٔ شهر نیست بیمم — در خانهٔ هجر نیست کارم
با رود و سرود و بادهٔ ناب — ایّام جهان همی گذارم

و بعد بر بنیاد تجربه ای که از این عمل داشته آگاهانه آن را نکوهش و به طور قاطع طرد می نماید:

نکند دانا مستی نخورد، عاقل می — در ره پستی هرگز ننهد دانا پی
چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز تو را — نی چنان سرو نماید به نظر سرو چو، نی
گر کنی بخشش ، گویند که : می کرد نه او — ور کنی عربده گویند که : او کرد نه می

درحدیقه می گوید:

می شناسم که چیست نور شراب — که بسی خورده ام غرور سراب

روزگاری سنایی خارج از دایرهٔ عصمت بوده است :

ز راه خانهٔ عصمت نشان مجو از من — که حلقه وار من آن خانه را برون درم

به پسرک قصاب ، کفشگر، لشگری ، کلاه دوز و بسیاری دیگر عشق ورزیده یا با آنان ارتباط داشته است و حتی به خاطرشان از زادگاه خود سفر می کرده . در قصیده ای می گوید :

پسرا! تا به کف عشوهٔ عشق تو دریم — از بد و نیک جهان همچو جهان بی خبریم
نظری کرد سوی چهرهٔ تو دیدهٔ ما — از روی تو تا حشر غلام نظریم
کودکی ، عشق چه دانی که چه باشد پسرا — باش تا پاره ای از عشق تو بر توشمریم
از پی عشق تو ای طُرفه پسر در همه حال — بندهٔ شهر تو و دشمن شهر پدریم

ولی همین سنایی به مرتبه ای از تحول روحی می رسد که کلید خزانهٔ دل را به معشوق آسمانی می سپارد:

چون در معشوق کوبی،حلقه عاشق وار زن — چون در بتخانه جویی ، چنگ در زنّار زن
چهرهٔ عذرات باید، بر درِ وامق نشین — عشق بوذر وار گیر و گام سلمان وار زن
ای سنایی ! چند گویی مدحت روی نکو — بس کن اکنون ، دست اندر رحمت جبّار زن

سنایی در دورهٔ دوم حیات معنوی و هنری خود بَدَل به شاعرْ فرزانه ای می شود که بعدها عارف بزرگی هم چون مولوی او را معلم و راهنمای خود ومردی تمام می داند:

ترک جوشی کرده ام ، من نیم خام — از حکیم غزنوی بشنو تمام

این همان سنایی است که حدیقه را می سراید و پایه ریز آثار بسیار مشهور و تراز اول ادب و عرفان فارسی نظیر تحفة العراقین ، منطق الطیر، مخزن الاسرار،بوستان ، و مثنوی معنوی می شود که خاقانی و عطار و نظامی و سعدی و مولوی سروده اند . شادروان فروزانفر حدیقه او را اثری می داند که » از جهت معانی والفاظ همتا ندارد». شاید این سخن در قیاس با آثاری نظیر منطق الطیر و مثنوی معنوی مقبول طبع برخی از صاحب نظران نباشد ولی مبین آن است که از ارزش و اعتبار بسیار برخوردار است. و باز همین سخن شناس فرزانه در تمجید از وی در سخنی درست به همان معنا در سخن و سخنوران (ج۱،ص۶۹ – ۲۶۷) می فرماید :« عظمت بی نظیر و انکار ناپذیر سنایی که او را در صف اول گویندگان پارسی قرار می دهد از آنگاه شروع شد که به عالم ظاهر پشت پا زده و از تقلید فکری دست کشیده و خود به مدد خاطر روشن بین و فکر حقیقت یاب آزادوار در صدد تحقیق بر آمده است... این تحوّل فکری در سبک و نظم سخن نیز تأثیر، و تقلید را به اختراع تبدیل نموده و به سنایی سبک مخصوصی بخشیده که تاکنون دست هیچ گوینده بدان نرسیده و اگر بیم ادعای غیب نبود، می گفتم نیز نخواهد رسید.»

سنایی و شاعران نوپرداز

اگر بیندیشیم که سنایی راه و روش چگونه شعر گفتن را به نسلهای بعد از خود آموخت و بدانان نشان داد که ارزش سخنوری در چه معیارهایی نهان است آنگاه به عظمت اندیشهٔ اوبیشتر واقف خواهیم شدو نظراتی از این دست شگفت انگیز نخواهند بود. او نه تنها شاعران و اندیشمندان بزرگ بعد از خود نظیر خاقانی و نظامی و عطار و سعدی و مولوی و حافظ و جامی و صائب و بهار و اقبال لاهوری را به طور مستقیم و یا غیر مستقیم تحت تأثیر قرار داده، بلکه حتی شاعران نوپرداز ایران هم از اندیشهٔ وی تأثیر پذیرفته اند. یا دست کم هزار سال پس از وی ، به عنوان روشنفکران پیشتاز زمانهٔ خویش ، اندیشه وی را تکرار کرده اند . فروغ فرخزاد در شعر معروف «تولّدی دیگر» خود کاملاً تحت تأثیر همان اندیشه و فضایی است که در جای جای دیوان حکیم غزنوی می توان یافت .

او در این شعر یکی ازمفاهیم زندگی را در عشق خلاصه می کند: در لحظه ای که دو نگاه به هم می آمیزند:

« زندگی شاید آن لحظه مسدودی است
که نگاه من ، در نی نی چشمان تو خود را ویران می سازد
و در این حسّی است
که من آن را با ادراک ماه و با دریافت ظلمت خواهم آمیخت.»

سنایی نیز می گوید :« عشق حسی است » خارج از حوزهٔ عینیات و دایرهٔ فهم که سر در عاملی بیرونی دارد :

عشق حسّی است ، از برون بشر　　عشق را آب و گل کفایت نیست

فروغ در اواخر شعر مذکور می گوید: « هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می ریزد، مرواریدی صید نخواهد کرد.» یعنی که برای یافتن شاهد مقصود نباید به امور سطحی دل خوش کرد، باید دریا دل بود و همّتی بلند داشت. این سخن بازتاب مضمونی است که سنایی در بیتی از حدیقه آورده است:

گرد دریا و رود جیحون گرد　　ماهی از تابه صید نتوان کرد

و به دنبال این بیت طریق تولدی دیگر را به خواننده می نمایاند و پوچی حیات را به « رهگذران » گوشزد می نماید:

این دو روزه حیات نزد خرد　　چه خوش و ناخوش و چه نیک و چه بد
زین دو روزه حیات و پیوندی　　به خدای ار تو هیچ بر بندی
باش تا چنگ مرگ ، دریازد　　نای حلقت ز نان بپردازد
زان که در عالم فریب و هوس　　کس نکرد اعتماد بر دو نفس

و نیز در قصیده ای همین مضمون مورد توجه شاعر هزار سال پس از خویش را به صورتی دیگر بیان داشته :

تو مروارید چون جویی ، همی در جوی ، ای جاهل
که من دارم دل و طبعی چو مروارید و چون دریا

در دیوان سنایی گاه به ترکیباتی بر می خوریم که عیناً یا شبیه آن در شعر شاعران معاصر به کار رفته است . در حدیقه دو مصدر ترکیبی خلق کرده است که یکی « خنده گریستن » و دیگری « گریه خندیدن» است که این هر دو مبین حالتهایی عاطفی هستند و آمیزه ای از دو احساس شادی و غم که در ترکیب نخستین نشاط بر اندوه غلبه دارد و در دیگری به عکس . در بیتی خطاب به « جهان آفرین » می گوید :

خنده گریند عاشقان از تو گریه خندند عارفان از تو

و در بیتی دیگر در حسن خُلق پیامبر«ص» می گوید :

جز از او کس نبود در بشری در طلب گریه خند، خنده گری

بعد از سنایی ، صائب نیز اشارتی به چنین حالت عاطفی دارد:

نه روی ماندن و نه پای بازگردیدن چو خنده بر لب ماتم رسیده حیرانم

و سپس نصرت رحمانی ، شاعر معروف این زمان ، در پایان شعر بلندی تحت عنوان «باگریه بخند» می گوید:

این اشک و هق هق ، گریه مردی پشیمان نیست
مردان نسل ما با گریه می خندند بی تو
ای بی تو من بی من
آیا تو هم این گونه می خندی ؟
با گریه خندیدن نه آسان است ، بی تو

همچنین سنایی در مطلع غزلی موی معشوق را به « سلطان شب » تشبیه می کند که کنایه است از ماه :

احسنت یا بدر الدُّجی ! لبیک یا وجه العرب!
ای روی تو خاقان روز ! وی موی تو سلطان شب!

و نصرت رحمانی در آغاز شعر بلندی با عنوان « من آبروی عشقم » در وصف چشم « لیلی» نماد عشق ، می گوید:

لیلی !

چشمت خراج سلطنت شب را از شاعران شرق طلب می کند

رحمانی در دواوین شعرای بزرگ زبان فارسی مطالعه ای عمیق داشته و سنایی از شعرای مورد توجه وی بوده است . از این رو تأثیر

پذیریهای مستقیم وغیر مستقیم او را از سنایی می توان در مجموع آثار وی به آسانی ردیابی کرد. در شعری با عنوان «پیاله دور دگر زد» اوصافی در وصف معشوق به کار می برد که در چند بخش از این سروده تکرار می شود و چنان که خود وی به راقم این سطور اظهار داشت نشان دهندهٔ تأثیر غیر مستقیم مفردات و ترکیبات سنایی ، نظیر «واللیل مو» و «زلف دود آسا» بر ذهن اوست :

شب چشم !
مویت کلاف دود!
دامن سپید !
سخی تن !
گویی گل مرا دستی غریب سرشته است

سنایی نیز متفاوت بودن خمیره خویش را به نوعی دیگر در بیتی چنین بیان می دارد:

به خدا گر به زیر چرخ کبود　　چون منی بود و هست و خواهد بود

به هم آمیختن آتش و آب و سازش این دو با یکدیگر به منظور پدید آمدن نیرویی تازه را سنایی در قصیده ای با مطلع :

بتی که گر فکند یک نظر بر آتش و آب　　شود زلطف جمالش ، مصور آتش و آب

مطرح کرده و دو کلمهٔ مذکور را در تمام این قصیده ٦۳ بیتی که یکی از طویل ترین قصاید اوست به صورت ردیف کنار هم قرار داده است. ترکیب آتش و آب را در شعر جهان ، اول بار در منظومهٔ ایلیاد هومر می بینیم که آب و آتش به جان هم می افتند(ر.ک : فصل بیست و یکم شرح و بررسی تاریخی ایلیاد از این مصحح) سنایی نیز از این مضمون توصیفات زیبایی در قصیدهٔ یاد شده دارد :

لب و دو عارض با آب و نارش آخر برد　　ز طبع و روی من آن ماه دلبر آتش و آب
به دل گرفت به وقتی نگار من ، که همی　　کنند لاله و باده ، به دل بر آتش و آب
ببین تو اینک بر لاله، قطرهٔ باران　　اگر ندیدی بر هم ، مقطر آتش وآب
به طبع شادی زاید، ز زاده ای کورا　　پدر صبا و زمین بود ، مادر آتش و آب

هم چنین در غزلی می گوید :

آب و آتش را بند وصلت ،چون محبت نیافت
پاره ای زان آب بر آتش زد ، آتش در گرفت

بعد از وی خاقانی هم در قصیدهٔ معروف « ایوان مدائن » آتش و آب را باهم می آمیزد:

خود دجله چنان گرید، صد دجلهٔ خون گویی　　کز گرمی خونابش،آتش چکد از مژگان

از آتش حسرت بین،بریان جگر دجله　　خود آب شنیدستی،کاتش کندش بریان

و سپس شاعر معروف این زمان فریدون مشیری در شعری بـا عنـوان « گـل امید» امتزاج آتش و آب را بدین گونه توصیف می کند:

هوا هوای بهار است و باده بادهٔ ناب　　به خنده خنده بنوشیم جرعه جرعه شراب
در این پیاله ندانم چه ریختی، پیداست　　که خوش به جان هم افتاده اند آتش و آب
فرشته رُوی من، ای آفتاب صبح بهار!　　مرا به جامی از این آب آتشین دریاب

ایرج ، شاعر معاصر قصیده ای دارد. در پاسخ به قطعه ای از ملـک الشـعراء بهار با مطلع:

ملکا! با تو دگر دوستی ما نشود　　بعد اگر شد، شده است ، اما حالا نشود

این قصیده گرچه در اقتفاء از قصیدهٔ منوچهری است با مطلع :

صنما! بی تو دلم ، هیچ شکیبا نشود　　وگر امروز شکیبا شده، فردا نشود

ولی یادآور سه قصیده از سنایی نیز هست ، به همین وزن و ردیف . یکی بـا مطلع :

تا بدو نیک جهان، پیش تو یکسان نشود　　کفر در دیدهٔ انصاف تو پنهان نشود

دیگری با مطلع :

سوز و شوق مَلکی بر دلت آسان نشود　　تا بد و نیک جهان پیش تو یکسان نشود

و سومی با مطلع :

ای خدایی که رهیت افسر دو جهان نشود　　تا که بر حسب تو فرش قدمش جان نشود

اکنون سنایی پس از گذشت نزدیک به ده قرن هنوز از مطرح تـرین شاعران زبان فارسی است که نامش بر هر قلمی به بزرگی یاد می شود ؛ زیرا نه تنها از کلامی استـوار برخـوردار بوده ، بلکه دارای اندیشـه هـای نـو و شیوه های بدیع بوده است که جریان شعر فارسی را همانند احـوال خـویش دگرگون ساخت. یکی از تحوّلات عمده ای کـه او در شـعر فارسـی ایجـاد نمود، این است که اصول تصوف و عرفان و مفـاهیم والای معنـوی را وارد شعر کرد. البته پیش از او نیز برخی از شاعران و گویندگان ابیاتی با مضامین صوفیانه و عرفانی سروده اند که معروف ترین شان عبارتند از : ابو سعیدابی الخیر (۳۵۷ – ٤٤٠ هـ. ق) ، ابو علـی دقّـاق نیشـابوری (فـوت ٤٠٥)، و ابوالحسن خرقانی (فوت ٤٢٥ هـ. ق).

نخستین مضامین صوفیانه از یک قرن پیش از سنایی به تـدریج وارد شعر فارسی شد و ابیات پراکنده ای در این زمینه از شاعران و صوفیان دیده می شود . اما تفاوت سنایی با آنان در این است که او شعر صوفیانه را به حد کمال رسانید و مثنویها و منظومه هایی خاص برای بیان تمامی افکار صوفیانه

پدید آورد که حدیقه مثال بارز آن است . این کتاب و دیگر آثار او که بر شمردیم الگویی شد برای شاعران بزرگ بعد از وی نظیر مولانا و دیگران تا آثاری ارزشمند هم چون مثنوی پدید آوردند.

سنایی در واقع همان تأثیری را در تاریخ شعر فارسی داشته است که دکارت در فلسفهٔ غرب. همان طور که دکارت پایه ریز جریان نوین فلسفه غرب است و تاریخ آن را می توان به قبل از دکارت و بعد از وی تقسیم کرد. سنایی نیز با ابداعات و تحولاتی که در شعر فارسی پدید آورد و با روح تازه ای که در آن دمید، روشی را بنیاد نهاد که می توان با توجه به آن ، جریان شعر فارسی را به قبل از سنایی و بعد از وی تفکیک کرد. عظمت کار او در این است که شعر را در جایگاه واقعی خود نشاند. بدین سان است که شعرش در زمان خود وی در همه سرزمینهای فارسی زبان – از کاشغر تا انطاکیه – که بخش بزرگی از آسیا را تشکیل می دادند رواج داشت، و عبدالحمید منشی مترجم کلیله و دمنه که درست در زمان وی می زیست در بسیاری موارد از شعرش به عنوان شاهد مثال استفاده کرده و سهروردی در *عقل سرخ* . اکنون نیز پس از هزار سال همچنان یکی از درخشان ترین ستاره های شعر فارسی در گستره ی آسمان ادب فارسی است رمز جاودانگی سنایی در نوآوریها و نو اندیشی های اوست که بزرگترین شاعران و اندیشمندان بعد از وی را تا امروز هم تحت تأثیر خود داشته است. « و بدین سان است که کسی می میرد و کسی می ماند.»

*****

دکتر صغری بانو شگفته[1]

میراث پُر عذوبت سخن رابعه

چکیده:

رابعه بنت کعب قزداری نخستین زن سخنور پارسی، معاصر رودکی سمرقندی بوده و اشعار پُر عذوبت وی مبیّن احساسات و عواطف لطیف انسانی ، یادگار بالغ برده قرن پیش است که هنوز شاعران طراز اول مانند فردوسی، فرخی، عنصری، عسجدی، مولوی ، سعدی و حافظ قدم به عرصهٔ وجود و شاعری ننهاده بودند. شمس قیس رازی در « المعجم فی معاییر اشعار العجم» رابعه را جزو استادان فنّ شعر شناخته است.

او اصناف گونه گون را طوری سروده که خود را در سلک فارسی سرایان مبتکر درآورده . رابعه در سنین جوانی احاطهٔ کاملی نه فقط بر ادب عربی و فارسی داشته بلکه از قرآن، حدیث، اخبار دینی و مذهبی و تاریخ ، اطلاعات کافی و وافی داشته که از مضامین و مفاد شعری او مبرهن است. بازتاب گریهٔ آدم ولطف عیسی در بیتی از رابعه چنین آمده .

مثال چشم آدم شد، مگر ابر　　دلیل لطف عیسی شد، مگر باد

در پرتو صبر ایوب، صبر خود را چنین تبیین داشته:

خبر دهند که بارید بر سر ایوب　　ز آسمان ملخان و سر همه زرّین

اگر ببارد زرّین ملخ برو از صبر　　سزد که بارد بر من یکی مگس روئین

***

---

[1] استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد

سپاس بی قیاس و بی گمان ، سزاوار آن خالق و مالک ارض و سما است که انسان را توانایی نطق و سخن با انگیزه های لطیف اعطا فرموده است. در طول زندگانی بشری، افرادی پدید آمده اند که آن انگیزه هایی را به گونهٔ خاص در آیینهٔ شعر مجسّم ساخته اند که ذوق فکری آنها در آن منعکس می شود و اگر از بام بلند تاریخ، نگه کنیم می بینیم که زنان هم در این میدان ، هم گام آنها هستند. و نام رابعه بنت کعب قزداری، معروف به زین العرب - که هم عصر سخن سرای بزرگ رودکی سمرقندی ، نخستین زن سخنور پارسی سرا می باشد ، در ردیف شعرای ایران ثبت شده است .

بنده کمی پژوهش پیرامون آثار و سبک شعر رابعهٔ قزداری انجام داده ام.[1] اینک موضوع محدود به عنوان«میراث پُر عذوبت سخن رابعه » را انتخاب کرده ام .

پیرامون ارزش اشعار رابعه ، بی مناسبت نیست ، به طور یُمن، نظر جناب دکتر ذبیح الله صفا که استاد بنده بودند ، خدمت تان عر ض کنم. می نویسند: « رابعه شاعرهٔ غزل گوی قرن چهارم هجری بوده . سخن او در لطافت و اشتمال بر معانی دل انگیز وفصاحت وحسن تأثیر معروف است . سوز و لطف غزلهای او قابل توجه ، مورد علاقهٔ اهل ذوق و خاصه صوفیه بوده است».[2]

چنانکه مستحضر هستید که بالغ بر ده قرن می گذرد امّا هنوز اشعار پُر عذوبت وی محرّک احساسات و عواطف انسانی است و عجب تر آنکه این ابیات پُر شور که توسط یک نفر از صنف نازک به منصّهٔ ظهور رسیده

---

[1] - رک مقالهٔ نگارنده با عنوان «رابعهٔ قزداری نخستین زن سخنور پارسی سرا» هلال، کراچی، ژوئن ۱۹۷۱م و مقالهٔ دیگر با عنوان «کلیات اشعار رابعهٔ نزداری» هلال ، کراچی، ژولیه ۱۹۷۱م

[2] - گنج سخن ج ۱ ، ص ٥٤ تهران ۱۳۳۹ش.

است ، یادگار دورانی است که هنوز شعرای سترگ مانند عنصری، عسجدی، فرخی ، فردوسی طوسی، سعدی و حافظ و مولوی قدم به عرصهٔ وجود و شاعری ننهاده بودند . و این سخنور پارسی سرا ، قبل از آن شعرایی که ، بنیانگذاران زبان و شعر فارسی بودند ، با طبع خدادادی چنین ابیاتی را سروده که نه فقط خالی از تعقید است بلکه شیرینی ، روانی و دلپذیری دارد. اغلب کلام وی از چنگ حوادث مصون نمانده است و آنچه که به دست ما رسیده است از آن به خوبی این معنی مستفاد می شود که او از رموز شاعری نیک آگاه بود. استعداد و نبوغ وی در ضمن شعرگویی از این امر، مسلم است که شمس قیس رازی نویسندهٔ کتاب « المعجم فی معاییر اشعار العجم » که خود از بزرگان علم وادب و گوهر شناسان سخنوری است، رابعه را جزو استادان فن شعر شناخته است و از ابیات او تمسّک جُسته ، برای توضیح بحر مسدس شعر رابعه را به طور شاهد آورده است.

خداوند واهب العطایه ، رابعه را چنین فکر ارفع و تخیّل قوی ارزانی فرموده بود که او در هنگام طلوع خورشید شعر و شاعری سایر انواع و اصناف شعر فارسی را آزموده و گلهای شاداب طبع خود را در چمنستان ادب فارسی رویانیده است که الحق در تنوع و بوی مخصوص دارد و لذّت و اثری جدا، جدا برای خوشه چینان و شیفتگان علم و ادب باقی گذاشته است. چنانچه غزل ، قطعه و قصیده را استادانه سروده است و خود را در سلک فارسی سرایان مبتکر و تکمیل کنندهٔ غزل و قطعه وقصیده آورده است . نیز رابعه قالب ملمّع را ساخته و صاحب لباب الالباب آن را ضبط نموده است.[1] بدون تردید اشعار رابعه آنچنان پخته وروان است که پس از ده

[1] - لباب الالباب، محمد عوفی، ج : ۲ ، ص ٦١

قرن تاکنون سلاست و دلربایی خود را از دست نداده . شایسته است بپذیریم که این سخنور و نابغهٔ روزگار اطلاعات وسیعی و احاطهٔ کاملی نه فقط در ادب زبان فارسی و عربی داشته بود بلکه اطلاعات کافی و وافی پیرامون تاریخ ، قرآن و حدیث و اخبار دینی و مذهبی نیز داشته . مثلاً قرآن کراراً در سوره های مختلف مذمّت این دنیا کرده آن را متاع غرور ومتاع قلیل تلقّی کرده فقط یک مثال از سورهٔ توبه می آورم که می فرماید « آیا شما در مقابل آخرت که حیات ابدی است به این دنیای فانی راضی شده اید در صورتی که متاع دنیا در پیش عالم آخرت اندک و ناچیز است.» و رابعه در شعر توصیه می کند:

قدح گیر چندی و دنیا مگیر　　که بدبخت شد آنکه دنیا گرفت

همانطور گریهٔ آدم و لطف حضرت عیسی را با چه روانی در شعر آورده است :

مثال چشم آدم شد، مگر ابر　　دلیل لطف عیسی شد مگر باد

گاه به گاه روح دین و مذهب ، در ابیات وی جلوه می دهد و ترکیبات عربی و اشارات آیات قرآنی دیده می شود :

هر آیینه نه دروغست،آنچه گفت حکیم　　فمن تکبّر یوماً فبعد عزّو ذل

در بیت ذیل ، صبر ایوب را بیان می کند ضمناً اشاره به صبر خویش می نماید:

خبر دهند که بارید، بر سر ایوب　　ز آسمان ملخان ، و سرهمه زرّین

اگر ببارد، زرّین ملخ برو از صبر　　سزد که بارد بر من ،یکی مگس رویین

در حین توصیف ابر، مبتکرانه اسم مجنون و لیلی را چنین می آورد:

مگر چشم مجنون، به ابر اندر است؟　　که گل رنگ رخسار لیلی گرفت!

در توصیف بهار ، ارتنگ مانی را به چشم مجسم می کند:

ز بس گُل که در باغ، مأوی گرفت　　چمن رنگِ ارتنگ مانی گرفت
صبا نافهٔ مشک تبّت نداشت　　جهان بُوی مشک از چه معنی گرفت

پس از مطالعهٔ کلام رابعه، این قول تذکره نویسان که او در اغلب علوم متداوله چیره دست بود ، به پایهٔ اثبات می رسد . چنانچه از بعضی از ابیات وی مستفاد می شود که او از علم هیئت و نجوم آگاهی داشت. چنانچه در شعر ذیل توجه فرمایید که رابعه با چه روانی اصطلاحات فلکی را در شعر خود آورده است :

بروی نیک تکیه مکن،که تا یک چند　　به سنبل، اندر پنهان کند ،نجم زحل

مسلّم است که اگر کسی اطلاعات نجوم وسیارگان نداشته باشد نمی تواند این گونه ذکر نجوم کند که در فلان برج نحس است. علاوه بر این ترکیبات دلپذیر، صنایع و بدایع ، قوافی سهل ومشکل ، تشبیه و استعاره های کم نظیر سوز و درد هجر را در ابیات ذیل به نحوی به کار برده است که گویی یک یا چند مضمون را در چند جامه پوشانیده است:

نمی ماند اندر عقیقین قدح　　سرشکی که در لاله ماوی گرفت
سر نرگس تازه از زر و سیم　　نشان سرتاج کسری گرفت
چو رُهبان شد اندر لباس کبود　　بنفشه مگر دین ترسی گرفت

(ذکر رهبان و نصاری در سورهٔ انفال آمده است.)

فشاند از سوسن و گل ، سیم و زر باد　　زهی بادی که رحمت باد، بر باد
بدار از نقش آذر، صد نشان آب　　نمود از سحر ناله ، صد اثر باد

غیر از ابیات شیرین و طرب انگیز که در وصف گل و باد ، سروده این عارفه و زاهده از درد هجر و فراق دوست هم می نالد و از خود گذشته فریاد می کند .

الا ای باد شب گیری ،پیام من به دلبر،بر — بگو آن ماه خوبان را که جان با دل برابر ،بر
به قهر از من فگندی دل به یک دیدار مه رویان — چنان چون حیدرکرار در آن حصن خیبر بر
توچون ماهی ومن ماهی همی سوزم به تابه بر — غم عشقش ز بس باشد جفا بنهادی از بربر
ایا مؤذن به کار و حال عاشق گر خبرداری — سحر گاهان نگه کن ، تو بدان الله اکبر بر
مداری بنت کعب، انده که یار از تو جدا ماند — رسن گرچه دراز آید، گذردارد به چنبر بر

پیرامون ضبط عشق می سراید:

عشق او باز اندر آوردم ببند — کوشش بسیار، نامد سودمند

در قطعهٔ دیگر می گوید :

دعوت من بر تو آن شد که ایزدت عاشق کناد — بر یکی سنگین دلی، نامهربان چون خویشتن
تا بدانی درد عشق وداغ هجر و غم کشی — چون به هجر اندر بپیچی ، پس بدانی قدر من

این بود نمونهٔ بارز کلام رابعهٔ قزداری، گویی مُشتی از خـرواری و دانـه ای است از خرمنی . اما می توان گفت که در اشعار تغزل رابعه یک نـوع عمـق واحساسات پاکی توأم به صفای قلبی و شیوهٔ وارفتگی موجود است که برای هر خواننده ، جالب و جاذب است .

*****

سید افسر علیشاه[1]

زبان و ادبیات فارسی در کشورهای منطقه

چکیده:

با شرح اجمالی سوابق فارسی باستان و فارسی میانه، فارسی نو که در واقع بعد از طلیعهٔ دورهٔ اسلامی با خط عربی به نگارش در می آید، نفوذ زبان فارسی در کشورهای مجاور ایران واقع در شرق، شمال و شمال شرق مورد بررسی قرار گرفته است. باید یاد آور شد که زبان فارسی در حال حاضر به طور زبان رسمی ایران، تاجیکستان و در کشور دو زبانه افغانستان به نام «دری» مورد استفاده است، امّا در قرنهای متمادی در منطقهٔ وسیع تر در خارج از فلات ایران زبان فارسی نه فقط زبان رسمی و درباری بوده بلکه زبان علمی، فرهنگی، ادبی و ذوقی نیز بوده است. کوشیده شده است که با تبیین آغاز و پیشرفت شعر وادب فارسی در چندین کشور منطقه، ممتاز ترین شاعران آنها نظیر امیر خسرو دهلوی، اسد الله غالب دهلوی، علامه اقبال لاهوری، امیر علیشیر نوایی و نفوذ ادب فارسی در اشعار و افکار قاضی نذر الاسلام سخنور ملّی بنگلادش، مخدوم قلی فراغی شاعر شناخته شدهٔ ترکمنستان، مشروحاً معرفی گردند. همچنین وضع کنونی آموزش و تدریس زبان فارسی در کشورهای آسیای میانه از جمله ترکمنستان، قزاقستان، کرغیزیه و چشم انداز فارسی گویی در تاجیکستان در عصر حاضر به میان آمده است.

***

قبل از آغاز مطالب اصلی مقاله لازم می دانم که کلمهٔ زبان فارسی را مورد توصیف قراردهم و نگاهی به تاریخ ادبیات فارسی نیز ضروری است. زبان فارسی زبان ایران است. زبان فارس ایران است. لذا این زبان موسوم به فارسی گردید. این زبان در قدیم پارسی نامیده می شد. فارسی از شاخهٔ زبان های هند و اروپایی و به این ترتیب، با اغلب زبان های جهان متمدن (قدیم و جدید) خویشاوند است. زبان فارسی از آغاز تا امروز، سه مرحلهٔ جداگانه را پشت سر گذاشته است و به عبارت دیگر به سه دورهٔ جداگانه تقسیم می شود.

---

۱ - استاد بازنشستهٔ گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ها در استان شمال غربی مرزی.

۱ – فارسی باستان : که در دورهٔ هخامنشی رایج بوده و فرمان ها و نامه های شاهان به آن زبان نوشته می شده است .

۲ – فارسی میانه (پهلوی) : می دانیم که زبان های ایرانی میانه به دو گروه، عمدهٔ شرقی و غربی و هر کدام ازاین دو گروه خود به دوشاخهٔ شمالی و جنوبی تقسیم می شود. شاخهٔ شمالی از گروه غربی را پهلوانیک (پارتی) وشاخهٔ جنوبی از گروه غربی را «پارسی میانه» می گویند.

از شاخهٔ شمالی یا پهلوانیک (پارتی) آثار زیادی دردست نیست. امّا از شاخهٔ جنوبی (پارسی میانه) نگاشته ها ونوشته های بسیاری موجود است که برخی از آنها در سده های نخستین بعد از اسلام نوشته شده است. بنابر پژوهشهایی که برخی از دانشمندان پیرامون نوشته های مانوی به دست آمده از شهر تورفان ترکستان (واقع در ناحیهٔ سین کیان چین) انجام داده اند، دراین زبان شعر نیز وجود داشته است .

۳ – فارسی نو : پس از دورهٔ اسلام به ایران زبان فارسی تحوّل تازه ای را پشت سرگذاشت و با استفاده از خط (الفبا) عربی به مرحلهٔ نوینی گام نهاد که در اصطلاح فارسی نو (دری) گفته می شود .

نوشته های پارسی میانه که از روزگار ساسانیان به دست مارسیده، تنها بخشی از ادبیاتی است که در آن زمان وجود داشته است . آثار فراوان دیگری به فارسی میانه وجود داشته که مصنّفان اسلامی از آنها نام برده اند. برخی از آنها را هم به زبان عربی ترجمه کرده بودند. ازآن میان می تواند از مهم ترین این نوشته ها یعنی کتاب خدای نامه نام برد که در اواخر عهد ساسانی پدید آمد و در نخستین سده های اسلامی چند بار به عربی درآمد. از روی ترجمه های خدای نامه «سیرالملوک» ها و «شاهنامه» های متعددی پرداخته شد که یکی از آنها شاهنامهٔ منثور ابو منصور عبدالرزاق طوسی بود که از منابع عمدهٔ شاهنامهٔ فردوسی بوده است.[۱]

در حقیقت خدای نامه سرمشقی برای تاریخ نویسی در دوره های بعد شد و بیشتر مؤرخان بخش های ازآن را در کتاب خود آورده اند . هم چنین در کتاب های اخلاقی و آموزشی فارسی مانند قابوس نامه، بحرالفواید، تصیحةالملوک، و اخلاق ناصری وغیره . . .

---

۱ – تاریخ ادبیات ایران (۱) و (۲) سال دوم و سوم. نظام جدید آموزش متوسطه رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی .

در زمینهٔ ادبیات داستانی، علاوه بر روایات پهلوانی و تاریخی که در متون خداینامه ها و سرگذشت نامه ها آمده است، وجود کتاب های مانند هزار افسان، که برخی آن را منشأ کتاب «هزار و یک شب» می دانند و یا داستان های مربوط به خسرو شیرین و هفت پیکر که به دوره های پیش از اسلام باز می‌گردد، گذشتهٔ ادبی پُربار را نشان می دهد.

آشنایی با این سرچشمه ها و بنیان های اصیل، آگاهی مارا از هویّت تاریخی و پیوستگی ادبی خود و در نتیجه سهمی که در معنویت جهان انسانی داشته ایم، بیشتر می‌کند و احساس جاودانگی را که آدمی در رویا رویی با دشواری های زندگی بدان سخت نیازمند است ، در عمق هستی ما بیدار می سازد.

تأثیر زبان و ادب فارسی و گسترش آن در مناطق گوناگون جهان به ویژه شبه قارهٔ هند و پاکستان، افغانستان و کشورهای آسیای میانه و آثاری که به فارسی در این منطقه ها تألیف شده به «دری» بوده است که پس از سپری شدن چندین دهه از باز شناسی و معرفی این گنجینه های بسیار ارزشمند در زمینه های مختلف علوم و دانش بشری به ویژه در گسترش ادبیات به قلم دانشمندان و محقّقان و صاحب نظران ایرانی و غیر ایرانی هنوز نمی‌توان به طور قطع ابعاد این تأثیر وگسترش را مشخص کرد. تنها معرفی بخشی از آنها در کشور پاکستان فهرستی سترگ را شامل شده است و چنین است که سرنوشت دهها هزار آثاری که به زبان فارسی در دیگر کشورهای جهان به ویژه سرزمین هند و کشورهای آسیای میانه و آسیای‌صغیر و سرزمین های دیگر به قلم دانشمندان و ادیبان به رشتهٔ تحریر در آمده است .

زبان شیرین فارسی یکی از زبان های عمدهٔ جهان است که گذشته از مزایای بی‌شمار ادبی و هنری رهگشای گسترش اسلام بوده است . طبق شواهد تاریخی، حتی در عهد هخامنشیان و ساسانیان زبان و ادبیات فارسی آن دوره از کشور ایران به خارج صادر گردید و پس از ظهور اسلام سلسله هایی که در زمان خلافت بنی عباس در ایران تشکیل شد، موجب پیشرفت زبان امروزی فارسی گردید. این زبان که هیچ وقت از بین نرفته و عموم ایرانیان با لهجه های مختلف بدان تکلم می کردند و تسلط عرب فقط باعث شد که عده ای از لغات تازی داخل آن گردد و کتب علمی و ادبی به زبان عربی که مفهوم کلیهٔ ملل اسلامی بود، به رشتهٔ تحریر در آید همین که طرف توجهٔ ملوک و امرا گردید و نظماً و نثراً رونق افزایی عالم ادبیات شد، به نحوی که می توان گفت ادبیات فارسی یکی از زیبا ترین ادبیات عالم و ملتهاست که نظر جهانیان را به طرف خود جلب نموده است .

اکثر شعرای بزرگ ایرانی در دورهٔ خلافت اسلامی و تحت توجّهات سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان و خوارزم شاهیان می زیسته اند و اولین شاعر مشهوری که در زمان طاهریان روزگار به سر می برد، حنظله بادغیسی است دیگر فیروز المشرقی است که معاصر باعمرو لیث صفاری بوده. شعرای معروف دیگر ابو سلیک گرگانی، شهید بلخی، ابوشعیب و ابوعبدالله محمد بن موسی الفرالاوی است. با اینکه از شعرای سابق الذّکر آثار مهمی در دست نیست، امّا از شعری که از آنان باقی است و شهاداتی که استادان فن داده اند، می توان گفت که این شاعران مقام بلندی در فن خود داشته و شعر فارسی مراحل اولیهٔ خودرا طی کرده بودند. مثلاً رودکی، دقیقی، فردوسی، عنصری و فرخی و باباطاهر و دیگر شعرای ایرانی وغیر ایرانی از جمله مسعود سعد سلمان، عمر خیام، انوری و خاقانی، نظامی و سعدی و حافظ و امیر خسرو و غالب و اقبال وغیرهم و همین طور نثر نگاران فارسی که نقش پلی بین خاور و باختر را بازی کردند، را باید محترم شمرد. این ارتباط نشانگر پیوندهایی است که تاکسیلا پانخت جمشید از راه زمینی و به سوی دیگر تا آسیای غربی و یونان ، گسترش یافت. اهمیت این تغیر فرهنگی به طوری که درک نشده است این تنها تغییر مذهبی در برداشت هند و آریاییها نبود بلکه یک تحول اساسی در زمینهٔ فعالیت اقتصادی بوده که به موجب تنظیم اجتماعی و پیشرفت علمی شد و در نتیجهٔ آن اولین دانشگاه در تاکسیلا تأسیس گردید .

ایران در دنیای کهن رابطه بین غرب و شرق بوده که به همین دلیل شاهد بسیار خوبی برای اثبات مهاجرت های بزرگ درآن زمان است . هرگاه به تمدن های بزرگ هزاره‌های پیش از تاریخ اشاره شود، بی‌شک نام ایران در صدر آن قرار می گیرد. جغرافیای سیاسی ایران در هزارهٔ اول پیش از میلاد به پهنای وسعتی ازآن سوی درهٔ نیل تا ماورای سند بود و به گواهی و کمک داده‌های ادبیات فارسی که بین ایران و کشورهای مختلف آسیا نقش وسیلهٔ ارتباط ایفاء نمود، قابل تشخیص می باشد و توسعهٔ پیشرفت شعر و ادب فارسی ایران در تمدن جهانی به عنوان پیوند دهندهٔ خاور و باختر از آغاز تا سده های میانه است .

این توسعه و پیشرفت شعر و ادب فارسی ادامه پیدا کرد حتی انقلاب عظیمی در ایران به پیروزی چشم گیری نائل گردید. پس از انقلاب اسلامی، در ایران شاعران و نویسندگان و به طور کلی اهل قلم یا باید خود را با انقلاب و رهبری و اهداف آن همسو می کردند و ذوق و استعداد و خلاقیت و همه توان خود را درجهت رشد و شکوفایی اهداف بلند الهی انقلاب قرار می دادند و یا ناگزیر باید راهی دیگر را انتخاب می کردند. به علّت حرکت خروشان و تند انقلاب، همه در پناه

بهار آزادی ، نوعی وحدت ظاهری را رعایت می کردند و در پناه همین وحدت عمومی بود که در همه پرسی نوع حکومت «حکومت جمهوری اسلامی» رقمی بیش از ۹۸ در صد را به خود اختصاص داد.[۱]

بدین ترتیب، تاریخ ادبیات معاصر، ورقی دیگر خورد و چهره های تازه یافت که الهام بخش آنها «امام» بود و همهٔ آنچه را که «امام» پاس می داشت دین مبین اسلام و حضور صلی الله علیه و اله وسلم وآل محمد(ع) و قرآن پاک .

از خصائص شعر انقلاب ، رونق غزل های حماسی، رباعی و دوبیتی است. سبک حافظ شیرین سخن، خورشید بی نظیر آسمان غزل شعر پارسی و سبک حکیم فردوسی طوسی، حماسه سرای کبیر و جاودان پهنهٔ ادبیات ایران، در شعر انقلاب اسلامی، آمیخته گردید و غزل های حماسی رونق گرفت. این شمشیر دولبه، ابزار زیبنده ای در دست شاعران بعد از انقلاب شد و چهره های برجسته ای به ادب امروز تقدیم کرد. به گونه ای که آنها توانستند با آفریدن مجموعه های شعری غنی، نهال نوپای شعر معاصر را تقویت کنند.

از جهت تأثیر پذیری شاعران از معارف و فرهنگ اسلام و نمونهٔ صیغه ها و جلوه‌های اسلامی و مذهبی در عناصر و واژگان شعری، اقبال به این دریای ناپیدا کنار، در حدی است که باید گفت : یکی از بارور ترین و غنی ترین خانواده ها از عناصر شعری دراین زمینه ها تشکیل شده است . برای نمونه به ترکیب های زیر بنگرید : ردای امامت[۲]، صحیفهٔ نور، عطرتکبیر، تفسیر آیه های جهاد، سجادهٔ گلبرگ، معراج طور، نسیم بال ملائک، مشعل سبز ظهور، گلدستهٔ مینا، کلیم نور، مشعل سبز ظهور، مذهب عشق، نماز باران، هم صدا باخلق اسماعیل، بانگ الله اکبر، شبستان حرا، شب قدر، جام اکملت لکم، صحرای خم، حیدرمآب، تکبیر ناب، دست جبریل، سورهٔ سوگ، آیهٔ داغ و . . . .

از دیگر ویژگیهای شعر انقلاب این است که این شعر به لحاظ سبکی هنوز شکل خاصی نگرفته است.

باتوجه به تقسیم بندی سبک های ادبی خراسانی، عراقی، ترکمانستانی، هندی یا اصفهانی، وقوع، بازگشت ادبی ومعاصر باید گفت : آمیزه ای از سبک های

---

۱ - منوچهراکبری : نقد و تحلیل ادبیات انقلاب اسلامی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران : ۱۳۷۱، ص ۹ .

۲ - منوچهراکبری: نقد وتحلیل ادبیات انقلاب اسلامی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی تهران : ۱۳۷۱، ص ۸ .

شعر در قرون گذشته، زیرا به لحاظ وجود بعضی قصاید به سیاق شعر شاعران چون مسعود سعد سلمان و منوچهری، انوری، ناصر خسرو، در هر صورت می توان به لحاظ سبکی و تنوع و گرایش های گوناگون شاعران، نموداری از سبک خراسانی (دورهٔ اول سامانی) تا دورهٔ بازگشت و حتی معاصر را برای ادبیات انقلاب اسلامی ترسیم کرده، و برای هر سبکی نمونهٔ برجسته ای را در شاعر یا شعری جویاشد.

شکی ندارد که ادبیات اسلامی به عرفانی آمیخته است، امّا نه عرفانی که از فعالیت سازندهٔ اجتماعی دور باشد. امام خمینی نیز باعرفان، انقلاب کرد و حماسهٔ امام هم جلوه ای از عرفان اوست. ادبیات انقلاب اسلامی همه آنچه بوده را چشم بسته نمی پذیرد. همهٔ قلمرو زبان فارسی، را می توان، قلمرو ادبیات و ادبیات انقلاب اسلامی محسوب کرد؛ چرا که به برکت اسلام، زبان فارسی از مرزهای سرزمین ایران فراتر رفته و در شبه قاره و دیگر سرزمین ها گسترده شده است. ازین رو شبه قاره می تواند، ادبیات انقلاب اسلامی را، ادبیات خود محسوب دارد. ادبیات و شعر این سال ها از انقلاب اسلامی بوی زندگی و عطر عاطفه دارد و از درد دل های شخصی و خصوصی خارج شده است و شاعر امروز تبدیل به فردی اجتماعی شده که هم نزدیک را می بیند و هم دور را می نگرد.

بیشتر شاعران این نسل زبان انقلاب را درک کرده و شناخته اند، و با دریافت مفهوم اصیل سیاست، عرفان و آگاهی اجتماعی، شعر را از نظر تصویر سازی های نو، به راهی تازه کشانده اند. این خصیصه را می توان در شعر شاعرانی مانند قیصر امین پور، یوسف علی میر شکاک، محمد رضا عبدالملکیان، صدیقه وسمعی، عبدالجبار کاکایی و دیگران مشاهده کرد.

ادبیات انقلاب اسلامی به ادبیات اروپا و سایر بلاد جهان نیز توجه دارد امّا تسلیم آن نمی شود و جای خود را درمیان اقوام فارسی - که وجه مشترک آنان اسلام است - باز کرده است و با سخت کوشی‌های نویسندگان، ادبیان و شاعران پیوستگی های فرهنگی ایران و کشورهای منطقه و راههای ارتباطی بین مراکز تمدن های پیش از تاریخ را مورد پشتیبانی قرارداده است. این پیوستگی های فرهنگی از قدیم ایران را باکشورهای منطقه نزدیک تر می‌کرده است.

به طوری که معلوم است که چون سند پاکستان از یک سو و بین النهَرین از سوی دیگر قرار داشت، لذا توانست مرکز عمدهٔ مبادلات فرهنگی و داد و ستدهای بازرگانی و گذرگاه اصلی مهاجرت های تاریخ ساز باشد به بیان دیگر می توان گفت که به دلایل کاملاً مشخص و همچون وجود بیابان های هولناک در ناحیهٔ مرکزی ایران و رشتهٔ کوههای سر به فلک کشیده در شمال و غرب آن، ناگزیر راههای

ارتباطی این تمدّنها دره ها و نواحی جلگه‌ای بودند که در طول آنها استقرارهای پیش از تاریخی داشتند. یکی از این راه های ارتباطی جادهٔ بزرگ ابریشم است که از چین به ایران می رفت و سپس به قارهٔ اروپا متّصل می شد. به عبارت دیگر یکی از راههای مواصلاتی مهم، راهی بود که از شمال به طرف افغانستان می رفت. این راه در ناحیهٔ تجن دو راه می شد. یکی به طرف دشت های ترکمنستان و دیگری به سمت جنوب به درون افغانستان کشیده می شد و از آنجا به سیستان و درهٔ کابل و قندهار و سپس به درهٔ کویتهٔ پاکستان رسیده، سرانجام به دشت بزرگ سند می پیوست و در همهٔ آن مسیرها، زبان فارسی و ادبیات تأثیر کنندهٔ آن جریان داشت و وسیلهٔ پیوستگی فرهنگی بین ملل آسیایی می گشت و روی همین مسیر ها تبادل فرهنگی و سرایت زبان فارسی و ادبیات آن از ایران به کشورهای مختلف به عمل آمد .

پس از لشکرکشی های سلطان محمود غزنوی به سرزمین های وسیع شبه قاره و ایجاد حکومت مسلمانان دراین دیار، فارسی در منطقه زبان رسمی گردید. در طول مدّت متجاوز از هشت صد سال - که سلسله های مختلف شاهان و امیران مسلمین در نواحی گوناگون حکمرانی داشتند - این زبان بر کلیهٔ زبان های محلی چیره شد و وسیلهٔ ابراز احساسات هنری و ادبی و زمینهٔ انعکاس کلیهٔ فکر های علمی و فرهنگی قرار گرفت و ادبیات غنی و ارزندهٔ آن در اذهان و قلوب جمیع اهالی ریشه دوانید.

زبان فارسی با زبان هندی پیوندهای دیرینه دارد. محقّقان معتقدند که اقوامی که از دیرباز در شبه قاره و فلات ایران و آسیای میانه می زیسته اند هم نژاد بوده و از شمال به این نواحی کوچیده اند و ازین رو پیوندهایی و شباهت های بسیاری بین دو زبان فارسی و هندی یافته می‌شود. این زبان شیرین بعد از دورهٔ غزنوی تا دوره های بعدی در زمان غوریان نیز به عنوان زبان رسمی شبه قاره رواج داشت. طی دوران حکومت سلاطین دهلی از جمله خلجی ها و تغلق ها سادات و لودی نیز رسمیت زبان فارسی برقرار ماند .

اگرچه شبه قاره پس از استقرار سلطنت اسلامی در سال ۶۰۲ هجری قمری به توسط قطب الدّین ایبک تا روی کار آمدن ظهیرالدین محمد بابر در سال ۹۳۲ هجری به صورت یکی از مراکز مهم ادب فارسی در آمده بود ولی با تأسیس سلطنت پُرشکوه تیموریان شبه‌قاره، بزرگ ترین مجمع دانشمندان و سخنوران و نویسندگان فارسی زبان قرار گرفت. در حالی که پادشاهان تیموری ترک زبان بودند ولی به زبان و ادبیات فارسی علاقهٔ وافری داشتند. و در دربارشان علما و فضلای نامی حضور

داشتند وبه دریافت جایزه و انعام مفتخر می شدند. علاوه بر درباریان شان در اولاد آنها نیز به زبان و شعر ادب فارسی علاقهٔ بسیاری داشته، به ایران و زبان ایران عشق می ورزیدند.

دختر اورنگ زیب یکی از پادشاهان مزبور که زیب النساء نام و مخفی تخلص داشت به شعر و ادب فارسی علاقهٔ فراوانی داشت و به زبان فارسی کلام خود را به اوج رسانده بود در محافل شعر خوانی شهرت عام و بقای دوام به دست آورده بود. خارج از هند حتی در خود ایران شعر او مقبول شده بود. این شعر زیب النساء از شهرت خاصی برخوردار بود.

در سخن مخفی منم چون بوی گل در برگ گل　　هر که میل دید دارد، در سخن بیند مرا

بابر و همایون به علّت جنگ واغتشاشات داخلی به تشویق و توجه به اهل علم و فضل نسبت به جانشینان خود مؤفق نشدند. بابر نیز به زبان فارسی شعر می گفت این بیت از بابر در شبه قارهٔ هند و پاکستان بسیار شهرت یافته بود.

نوروز و نوبهار و می و دلبری خوش است　　بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست

زبان فارسی در دورهٔ سلطنت تیموریان تنها زبان رسمی و درباری وادبی نبود بلکه زبان مذهبی و زبان عارفان و صوفیان هم بود. و عرفا بدان عشق می ورزیدند و در مجالس سماع باقرائت اشعار فارسی وجد و حال پیدا می کردند. هنگامی که سلاطین روحانی مشغول تسخیر قلب های مردم و توسعهٔ دین اسلام بودند، به تدریج در شبه قاره دو نوع حکومت به وجود آمد. یکی فرمانروایان صاحب شمشیر و دیگری پیشوایان دینی.

گروهی از مبلغان مذهبی و صوفیان کرام به منظور تبلیغ اسلام از اقصی نقاط ایران و ماوراء النهر به شبه قاره مهاجرت کردند و در آنجا اقامت گزیدند این مهاجرت ها از دورهٔ غزنویان آغاز شد و به تدریج در دوره های بعدی به ویژه بایورش خانمان سوز مغول به ایران به مقیاس افزون تری ادامه یافت. یکی از مشایخ متقدم و گرانقدر تصوف ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری است که در اوائل سدهٔ پنجم هجری به لاهور آمد و در آنجا اقامت گزید. وی در شبه قاره به عنوان پیر طریقت زندگی کرد و به ارشاد پرداخت. اثر جاودانی او دربارهٔ تصوف به نام «کشف المحجوب» اعتبار جهانی دارد. کشف المحجوب نخستین کتاب مهم به زبان فارسی در تصوف است که قدر و ارج فراوانی یافت. از حضرت

معین الدین چشتی اجمیری شعری که برایش سروده شد و برلوح مرقد وی نوشته شده است ، ازین قرار می باشد :

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا ناقصان را پیر کامل، کاملان را رهنما

سهروردیه ، قادریه، نقشبندیه وچشتیه چهار سلسلهٔ مهم تصوف تا امروز مورد علاقهٔ مردم بوده اند و بیش از سلاسل دیگر در تصوف اسلامی شناخته شده اند. کم و بیش همه صوفیان شبه قاره به یکی ازاین سلسله های چهارگانه وابسته اند. مؤسسان هر چهار سلسلهٔ معروف، ایرانی الاصل بوده اند. بعضی از مؤسسان این سلسله ها در شبه قاره تألیفاتی با ارزش دارند. در حالی که از بیشتر خلفا و مریدان ملفوظاتی به جا مانده است، بعضی از آنها مثل امیرخسرو و فخرالدّین عراقی وغیره صاحب دیوان بودند و به ادبیات فارسی خدمات ارزنده انجام دادند. همه تألیفات شان به زبان فارسی بوده است. لازم است در سطوری راجع به امیر خسرو مطلبی نوشته شود :

امیر خسرو دهلوی :

امیر خسرو دارای ده مثنوی است که پنج اثر را درموضوعات تاریخ معاصر و پنج مثنوی را به تقلید از خمسهٔ نظامی گنجوی سروده است . مثنوی های تاریخی عبارتند از : قران‌السعدین، مفتاح الفتوح، دولرانی خضرخان، نُه سپهر و تغلق نامه، عناوین خمسهٔ خسرو چنین است : مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آیینهٔ اسکندری و هشت بهشت. بدون تردید امیرخسرو مؤفق ترین خمسه سرای شعر فارسی است که در تتبّع نظامی آثاری ارزنده آفریده است. گفتنی است : خمسهٔ نظامی بازده سراسر زندگانی نظامی بود، در حالی که امیرخسرو طی مدّت کوتاه سه ساله خمسهٔ خود را سروده بود. وقایع نگاری، پند و موعظه، بزم و رزم آرایی از ویژگی های مثنوی سرایی امیر خسرو می باشد.

خسرو در مثنوی نگاری پایهٔ بلندی دارد. خسرو ٤٨ سال داشت که مثنوی سرایی را آغاز کرد. وی برطبع وقّاد خود و استعداد غنی اعتماد داشت. نظامی این پنج مثنوی را در ۲۵ سال به اتمام رسانید. خسرو این کار را در سه سال یعنی از ٦٩٨ تا ۷۰۱ هجری به پایهٔ تکمیل بُرد. خسرو نخستین شاعر است که جواب آن مثنویها گفت. بعداً بسیاری از شعرا در تقلید نظامی مثنویها سرودند. در ایران جامی پنج گنج نظامی را استقبال کرد. منتقدان ادبی آن زمان نتوانستند بگویند که کدام یک ازاین دو بهتر جواب نظامی باشد.

خسرو نظامی را استاد خود به شمار می آرد که می گوید :

که تاگوید مرا عقل گرامی　　زهی شایسته شاگرد نظامی

(شیرین و خسرو)

خسرو البته به دربار شاهان بوده و جشن ها و بزم ها را خود مشاهده کرده، لذا منظره‌های این چنین مجالس را با دقت نظر شرح داده است . در شیرین و خسرو و درهشت بهشت منظرهٔ شکار و شکارگاه به خوبی نشان داده شده است .

در هند و پاکستان یک شعر خسرو که در مجلس سماع سروده می شود، از اهمیت بالاتری برخوردار گردید. بلکه امروز نیز در شاعران و ادیبان شبه قاره شهرت قابل ملاحظه‌ای دارد. آن بیت ازاین قرار است :

نمی دانم چه محفل بود، شب جایی که من بودم　　به هر سو رقص بسمل بود، شب جایی که من بودم

محمد(ص) شمع محفل بود، شب جایی که من بودم　　خدا خود میر مجلس بود، شب جایی که من بودم

میرزا اسدالله غالب :

همانند خسرو دهلوی، در هند میرزا اسدالله خان غالب شاعر برجسته نیز به فارسی شعر می سرود : اگرچه بیشتر کلام اردو آن موصوف شهرت دارد، و از کلام فارسی شان به آن صورت مردم عمومی آگاهی ندارند. ولی واقعیت این است که وی به زبان فارسی شعر ارزنده ای سروده است. اگرچه وی بزرگترین شعر اردو سرا مشهور است، به اعتراف خود وی اعتبار و اهمیت شعر فارسی اش نسبت به شعر و ادب در مقابل اردوی غالب رجحان و برتری دارد و بدین لحاظ به اشعار فارسی خود افتخار کرده، وی دراین مورد می گوید :

فارسی بین تا ببینی نقش های رنگ رنگ　　بگذر از مجموعهٔ اردو که بی رنگ من است

بیاورید گر اینجا بود زباندانی　　غریب شهر سخن های گفتنی دارد . . .

شعر فارسی غالب شامل چندین مثنوی است. مثنوی ابرگهر بار به شهرت کلام فارسی رونق بخشیده است. مثنوی «ابرگهر بار» اولین دفعه در کلیات فارسی غالب چاپ شده بود. امّا دومین دفعه در ۱۸٦٤ میلادی در مطبع اکمل المطابع به طورجداگانه منتشر شده ولی به علّت مغلوط بودن بیش از حد متعارف مورد پسند

شاعر حساس قرار نگرفت. از موضوعات جالب مثنوی، حمدالهی، نعت نبوی(ص) و منقبت می باشد و احساسات عقیدتی و ایمانی از ویژگیهای شعر غالب است.

مثنوی دیگری «چراغ دیر» غالب نیز از شهرت زیادی برخوردار است. به قول سید فیاض محمود پرتوی مثنوی «طورمعرفت» است که بیدل در سال ۱۶۸۷ – ۸۸ میلادی سرود، به دلیل اینکه نسخهٔ خطّی مثنوی بیدل که مملوکهٔ غالب بود، در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور محفوظ است و برآن مهر غالب ثبت و سال ۱۲۳۷ هجری (۱۸۱۵ – ۱۶ م) درج است و این شعر بران نسخهٔ خطّی به قلم غالب نوشته شده است :

از این صحیفه به نوعی ظهور معرفت است　　که ذره ذره چراغان طور معرفت است

دکتر محمد اقبال لاهوری :

علامه دکتر محمد اقبال لاهوری نیز زبان فارسی را بهترین وسیلهٔ عرضهٔ اندیشه والای خود دانسته، می فرماید:

گرچه هندی در عذوبت شکراست　　طرز گفتار دری شیرین تراست
فارسی از رفعت اندیشه‌ام　　درخورد بافطرت اندیشه‌ام

بنده شخصاً عشق برادران ایرانی نسبت به شعر و معنای کلام اقبال در مقابل محبّتی که اقبال برای ایران و برادران ایرانی می ورزیدند، در مجالس ادبی احساس کرده ام و به این نتیجه رسیدم که نسبت به مسلمانان شبه قاره، ایرانیها شوق بی‌حدی به اقبال دارند. والا ترین مقام – حضرت آیت الله خامنه ای که حافظ اقبالیات می باشد به مناسبت جشن روز تولد حضرت علامه محمد اقبال در دانشگاه تهران در نطق ۳ ساعتی خود که فی البدیهه و شفاهاً ایراد گردید، این عشق و علاقهٔ وافر را به اثبات رساندند. فراز هائی ازآن سخنرانی در زیر می‌آید :

«باید صادقانه عرض کنم امروز که این جلسه و این تجلیل را از اقبال عزیز در کشورمان مشاهده می کنم، یکی از پُرهیجان ترین و خاطره انگیز ترین روزهای زندگی من است. . . . بنده ترجیح می دادم حضورم دراین جلسه دور از تشریفات می بود تا می توانستم اولاً ازاین یاد بود بزرگ و محبوب حظ بیشتری برم، ثانیاً این فرصت و امکان را می داشتم تا گوشه ای از احساسات خود نسبت به اقبال را در اختیار حضار این جلسه بگذارم حالاهم از برادران و خواهران خواهش می کنم، اجازه بدهند صمیمانه و مثل کسی که سال‌ها مرید اقبال بوده و در ذهن خود با اقبال

زیسته است، درینجا حرف بزنم تا قدری حقّ عظیم اورا برخود در این مجمع بزرگ و در نهایت در ذهنیت مردم عزیز کشورمان ادا کنم .

اقبال از شخصیت های برجستهٔ تاریخ اسلام است و چندان عمیق و متعالی که نمی توان تنها بر یکی ازخصوصیت های او ابعاد زندگی‌اش تکیه کرد و او را درآن بعد و به آن خصوصیت ستود. اگر ما فقط اکتفا کنیم به اینکه بگوییم «اقبال یک فیلسوف است و یک عالم است، حق اورا ادا نکرده ایم، اقبال بی شک یک شاعر بزرگ است و از بزرگان شعر به حساب می آید. شعر اقبال به زبان اردو را متخصّصان زبان و ادبیات اردو می گویند بهترین است. البته این شاید خیلی تعریف بزرگی از اقبال نباشد. چون سابقهٔ فرهنگ و شعر اردو آن قدر نیست. امّا شکی نیست که شعر اردوی اقبال سال‌های اوائل قرن بیستم برآحاد ملّت شبه قاره (چه مسلمان و چه هندو) تأثیر عمیقی گذاشت و آنها را به مبارزه ای که آن وقت به مرور اوج می گرفت، هرچه بیشتر برانگیخت و خود اقبال هم در اول مثنوی، «اسرارخودی» اشاره می کند .

باغبان زور کلامم آزمود مصرعی کارید و شمشیری درود

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله سید علی خامنه ای فرمود : «شعر فارسی اقبال هم به نظر من از معجزات شعر است. ماغیر پارسی، «پارسی گوی» در تاریخ ادبیات مان زیاد داریم. امّا هیچ یک را نمی توان نشان داد که در گفتن شعر فارسی، خصوصیات اقبال را داشته باشند.

اقبال محاورهٔ فارسی را نمی دانست و در خانهٔ خود و بادوستان خود، اردو یا انگلیسی حرف می زد. اقبال نگارش و نثر فارسی را نمی دانست و نثر فارسی اقبال همین تعبیراتی است که در اول فصل‌های «اسرار خودی» و «رموز بی خودی» نوشته که می بینید، فهمیدن آن برای فارسی زبان ها مشکل است. اقبال در هیچ مدرسه ای از مدارس دوران کودکی و جوانی فارسی را یاد نگرفته بود و در خانهٔ پدری اردو حرف می‌زد و لذا فارسی را فقط به این جهت که احساس می کرد معارف و مضامین و ذهنی‌اش در ظرف زبان اردو نمی گنجد، انتخاب کرد و به فارسی انس گرفت. او باخواندن دیوان سعدی و حافظ و مثنوی و شعرای سبک هندی مثل عرفی و نظیری و غالب دهلوی و دیگران فارسی را آموخت و آن وقت با اینکه در محیط فارسی زندگی نکرده بود و در مهد فارسی هرگز نزیسته بود و با فارسی زبانان هیچگاه معاشرت نداشت، ظریف ترین و دقیق ترین و دست نیافتی مضامین ذهنی را

در قالب اشعار بلند (و بعضی بسیار عالی) در آورده و عرضه کرده، که این به نظر من نبوغ شعری است. شما اگر اشعار کسانی را ببینید که فارس نبودند ولی فارسی گفتند و آنها را با شعر اقبال مقایسه کنید آن وقت عظمت اقبال برای تان آشکار خواهد شد.

مشاهده می‌گردد که بسیار شعرای بزرگ بهترین آثار خود را به زبان فارسی، نه به زبان مادری بیان کرده اند. از نظامی گنجوی در طرف غرب ایران و امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی در شبه قاره بگیرید تا در دوران بعد ازآن در شبه قاره ، شعرایی مثل فیضی دکنی و نیز مثل صائب تبریزی و یا اقبال لاهوری و دراین اواخر مثل مرحوم استاد شهریار که بیشترین و شاید بهترین شعر خود را به زبان فارسی سروده اند. فارسی چند خصوصیاتی را در شبه قاره دارد که در کمتر جایی هم در دنیا جایگاه رفیعی برای این زبان مشاهده نمی گردد. علمای فرهنگی و شاعران ایرانی دیگر نیز مقام پاکستان را در فرهنگ و زبان ایران جای داده اند. و به طوری که می دانید دکتر ذبیح الله صفا در پیش گفتار فرهنگ نویسی فارسی در هندوپاکستان تألیف آقای دکتر شهریار نقوی چنین نوشته است :

«من ازآن باب که خود را یکی از خادمان صاحب سخن پارسی می شمارم هیچ گاه نمی توانم از بیان سپاسی و حق شناسی در برابر این همه کوشش هندیان در نگه داشت گنجینهٔ ادب فارسی خاموش بمانم. این مردم جمال دوست هنر پرور، روزگاری دراز که ما در تنگنای حوادث گرفتار بودیم خودرا به عنوان مدافع قهرمان آثار فارسی معرفی کردند. شاعران ما را پذیرفتند به نویسندگان ما پناه دادند. آثار ما را چون گوهرهای فروزان به جان خریدند و باکوشش های مداوم خود در آموختن زبان و آثار فارسی برشمار شاعران و نویسندگان فارسی و آثار آنان به مقدار زیادی افزودند».

ولی متأسفانه ۱۲۸ سال پس از وفات اورنگ زیب عالمگیر زبان فارسی از رسمیت افتاد و زبان انگلیسی در شبه قاره جانشین او گردید. امّا امروز نیز شاعران و نویسندگان و محقّقان فارسی بی شمار هستند که نسبت به زبان فارسی مهر و محبت می ورزند. بنابراین لازم است که فرهنگیان و ادب دوستان این مرز و بوم به عنوان پاسداری از سابقهٔ فرهنگی نسبتاً طولانی خود که متجاوز از ۸۰۰ سال است و تمام منابع تاریخی، ادبی، مذهبی و سیاسی وغیره به زبان فارسی است. برای تایید مزید این مطالب آثار نویسندگان و پژوهشگران ایرانی دورحاضر از جمله دکتر محمد حسین تسبیحی، خانم دکتر شهیندخت کامران صفیاری و آقای قاسم صافی (مؤلف یک سال در پاکستان) به شناخت ارزش های فرهنگی و ادبی فارسی بسیار کمک می کنند .

قاضی نذرالاسلام : (ادیب فارسی دان بنگلادیشی)

بنگلادیش نیز مانند کشورهای دیگر شبه قاره از جمله هندوپاکستان، نیپال و سری‌لنکا توانسته است، شاعران و نویسندگان بی شمار زبان فارسی را در خاک خود بپروراند. قاضی نذرالاسلام یکی از شاعران بزرگ به شمار می آید. وی شاعر ملّی بنگلادیش و حماسه سرای ضد استعمار از بزرگان و نوابغ عالم شعر و ادبیات بنگالی است. نذرالاسلام باترکیب الفاظ و اصطلاحات زبان های فارسی و عربی با زبان بنگالی روح اسلام را در اشعار خود دمیده است .

ترجمهٔ منظوم رباعیات و غزلیات حافظ شیرازی را به زبان بنگالی از شاهکار های وی که با ارادت قبلی به بلبل شیراز و علاقه مندی به شعر و زبان پارسی به رشته ی تحریر درآورده است، توان دانست. قاضی نذرالاسلام شاعر ملّی بنگلادیش در ۲٤ ماه مه سال ۱۸۹۹ میلادی در بنگال غربی به دنیا آمد. پدرش قاضی فقیر احمد نام داشت مادرش زاهده خاتون. بامرگ قاضی فقیر احمد فقر و رنج و بدبختی دامنگیر آن خانواده گردید و قاضی نذرالاسلام را به کار در نانوایی و گاهی نیز آشپزی وا داشت. تا اینکه لطف خداوند محبت او را در دل کلا نتری مهربان انداخت و آن مرد بزرگ، نام وی را در مدرسه ی «دری رامپور» در شهرستان «میمن سنگ» نوشت، اورا به تحصیل نشاند. گرچه به تحصیل علاقه‌مند بود، و از همان دوران شعر می گفت و برای اطرافیان می‌خواند. امّا اشتیاق وی به نظامی‌گری باعث شد که در سال ۱۹۱۷ در سن ۱۸ سالگی دست از تحصیل بکشد و برای خدمت سربازی، راهی لاهور شود. سپس به کراچی برود و به سبب لیاقت و کاردانی در خدمت نظام به درجه ی گروهبانی نیز دست یابد. دوران سربازی، علاوه برآنکه از نذرالاسلام ، فردی شجاع و منضبط و باجرأت ساخت، دوران رشد و شکوفایی نبوغ و استعداد شعری او نیز بود، چنانکه درهای جهان معارف و عرفان ادب فارسی، برروی او گشوده شد و آنگونه که خود بیان می دارد، در هم نشینی با یک روحانی پنجابی که او نیز در سپاه بنگالی خدمت می کرد، و شعر حافظ می خواند با دریای معرفت و اشعار شیوای حافظ آشنا شد و هر روز چند شعر از دیوان حافظ از زبان آن روحانی باگوش جان می‌شنید، و چنان تحت تأثیر قرار گرفت که یادگرفتن زبان فارسی را آغاز کرد و به خواندن اشعار شاعران پارسی گو پرداخت. پس از پایان جنگ جهانی اول وی از کراچی به کلکته رفت و در دفتر انجمن ادبی مسلمانان بنگالی سکونت گزید. بهترین سوغات وی ازاین سفر نسخه ای ترجمه شده از دیوان حافظ بود که شاید از نخستین آثاری باشد که از وی در مجلهٔ مسلمانان به چاپ رسید و ترجمه ای غزلی از حافظ است با این مطلع :

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور　　کلبه ی احزان شود روزی گلستان غم مخور

اگرچه فراوان اند کسانی که رباعیات یا غزلیات حافظ را به بنگالی ترجمه کرده اند، امّا ویژگی ترجمهٔ نذرالاسلام دراین است که روح در کالبد خواننده می دمد و او را به وجد می آورد. بعد از جنگ پلاسی درمیان نواب سراج الدّوله و شرکت هند شرقی جنگ بکسار سال ۱۷٦٤ دوران حکومت انگلیسی ها در سرزمین بنگال آغاز گردید. حکومت انگلیسی‌ها حدود دویست سال بر شبه قاره مسلط بود، در صد سال اول این دوره از سال ۱۷۵۷ تا ۱۸٦۲ هم رواج فارسی رو به گسترش بود.

۱ – گلزار ابراهیمی : تاریخ ادبیات اردو در مناطق مرشد آباد و عظیم آباد بنگال.

۲ – صحف ابراهیم : زندگینامهٔ شعرای فارسی.

۳ – خلاصة‌الکلام : زندگینامه شعرای مثنوی سرای فارسی.

٤ – واقعهٔ جنگ مرهتا .

به طوری که بالا ذکر گردید زبان فارسی قوی ترین وسیله برای ترویج دین مبین اسلام و عامل تهذیب اذهان اکثر مردم جهان شرق به ویژه ایران و ترکیه و آسیای مرکزی و افغانستان و پاکستان و هندوستان و بنگلادیش بوده است. این زبان شیرین محکم ترین نیروی دین و اخلاق و آداب و نیرومند ترین پایهٔ اتحاد دینی و ارتباط فرهنگی اسلامی دراین قسمت آسیا در طول تاریخ اسلام است و علوم قرآن و حدیث و فقه از زبان عربی به زبان فارسی ترجمه شده به راحتی مورد تدریس مردم عمومی قرار می گرفت و می گردد. در پاکستان امروز نیز بیشتر علوم دینی در مکاتب و مساجد به زبان فارسی تدریس می‌شود. مخصوصاً در مناطق شمالی و کوهستانی کشور عزیزمان فارسی را امروز نیز زبان دین اسلام می گردانند. دراصل تأسیس پاکستان به عنوان یک تحول اجتماعی نیم قرن اخیر رنگ تازه ای به شعر و ادب داده است . شعر فارسی دراین عهد شعری است پوینده و متنوع باجلوه های گوناگون در لفظ و معنی، تا آنجا که می توانیم بگوییم شعر فارسی در پاکستان در هیچ دوره ای به اندازه ی این عصر از تنوع زمینه های فکری و زبانی و اسلوبی برخوردار نبوده است .

امّا فرهنگ کشورهای اسلامی چیزی نیست که تمام عناصر و هوّیت خود را از اسلام گرفته باشد. با نگاهی اجمالی به فرهنگ کشورهای اسلامی می‌بینیم که ملّت های مسلمان، قبل از پذیرش اسلام نیز فرهنگی داشته اند. امّا پس از پذیرفتن اسلام، آن فرهنگ، تحت تأثیر اسلام قرار گرفته است، گرچه میزان تأثیر اسلام متفاوت بوده و به همین جهت ما می توانیم بین فرهنگ جوامع اسلامی، یک ارزیابی نقادانه داشته باشیم مبنی براینکه فرهنگ هر کشور اسلامی به چه اندازه توانسته از اسلام اثر بگیرد. هر مقدار ارزش های ثابت برفرهنگ جوامع اسلامی تأثیر بیشتری

بگذارد، آن فرهنگ اسلامی تر می شود، در واقع جوامع اسلامی باید تلاش کنند فرهنگ خود را مطابق با آن ارزش ها، اسلامی ترکنند یعنی به نظام ارزشی اسلام نزدیکتر بشوند. منتهی چون نظام ارزشی اسلامی دارای ارزش های ثابت است، آن ارزش های ثابت با یافته های درونی و وجدانی انسان عجین است و یا محصول فکر و اندیشه انسان ها کاملاً مطابقت دارد. مثلاً ارزش آزادی و حریت آزاد بودن یک ارزش اخلاقی اسلامی است. آزادی انسان یک ارزش ثابت است. ولی اینگونه نیست که در مورد ارزش آزادی، روزی انسان ها به این نتیجه برسند که آزادی امر بدی است. نه، بلکه روز به روز اهمیت و ارزش آزادی از نظر اندیشه و گرایش انسان ها، افزوده می شود. عدالت و انصاف نیز در همه زمینه های اقتصادی، اجتماعی و حقوقی یک ارزش متعالی اسلامی است که اساساً هدف بعثت انبیاء(ع) ایجاد عدالت بوده است و هر اندازه عدل و قسط در فرهنگ کشورهای اسلامی بیشتر شکوفا شود، روابط بین دولتهای اسلامی و ملّتهای مسلمان عادلانه تر می شود. حتی روابط اعضای خانواده عادلانه تر می شود. روابط بین پدر و مادر بافرزندان عادلانه تر می شود. در نتیجه فرهنگ آن جامعهٔ اسلامی تر شده است. از طرف دیگر می بینیم که انصاف و عدالت در فرهنگ اسلام یک ارزش ثابت است که مورد تأیید فطرت و عقل انسان هم است .

در مقابل اسلام و فرهنگ اسلامی، در مغرب زمین، نفوذ مسیحیت توسط تهاجم نظریات ساینسیتی و راسیونالیتی تحت تأثیر قرار گرفت. در مقابل بااین تهاجم، اسلام و ارزش‌های اسلامی سربلند از معرکه خارج شد. نمونهٔ آن، خود علامه اقبال است. علامه اقبال کسی است که در غرب به آموزش فلسفه می پردازد، و زبان فارسی را به کار می برد و برای حصول مدرک فارسی و تحصیل آموزش ادبیات فارسی خواهان و کوشان بوده، به رشتهٔ فلسفه پیوست و در غرب فلسفه را خواند و با فلاسفه چون هگل، نیچه، دکارت و کانت و . . . . آشنا می شود و بعد آن چنان علیه آنها قیام فکر می کند که اعجاب انگیز است . در حقیقت پیروزی علامه محمد اقبال در صحنهٔ تعارض بافلسفهٔ غرب، پیروزی فرهنگ اسلام است. علامه محمد اقبال جهت آگهی کشورهای اسلامی در مورد فکر و فلسفهٔ خود بیشتر زبان فارسی را به کار برده است. پس دراین پیروزی نیز نقش زبان شیرین فارسی مورد تمجید قرار گرفته است .

سهم علی شیرنوایی در پیشرفت زبان فارسی :

شاعران و نویسندگان کشورهای افغانستان ، ترکیه و ازبکستان نیز به توسعه و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی خدمات ارزنده تر انجام داده اند. شایان ذکر است که در این ارتباط اهمیت شخصیت برجستهٔ علمی و ادبی سدهٔ نهم علیشیرنوایی را متذکر می شویم.

ذبیح الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران می نویسد : «علیشیرنوایی که شعر ترکی و فارسی می سرود، در دیوان ترکی خود «نوایی» و در دیوان فارسی «فانی» تخلص می کرد. البته شاعران دیگری هم در عهد تیموری باتخلص فانی بودند، مانند هروی (فانی) و بخاری (فانی) در قرن دهم نیز همین تخلص را چند شاعر دیگر مانند فانی تبریزی و فانی شیرازی به کار بردند و بنابراین باید هنگام مطالعه در احوال امیر علیشیر از خلط و اشتباه آنان با یکدیگر احتراز کرد.

امیر علیشیر نوایی در ۸٤٤ هجری در هرات افغانستان به دنیا آمد. زمان حیات او نیمهٔ دوم سدهٔ پانزدهم میلادی برابر با سدهٔ نهم هجری در دوران تیموریان بوده است. وی وزیر سلطان حسین بایقرا بود. گذشته از آنکه خود یکی از شعرای نامی آن زمان بود، وی حامی و طرفدار ادبا و فضلای عصر خود به حساب می آمد. به گونه ای که در عظمت و شکوه ادبی شهرت هرات آنچنان کوشید که آن شهر هم سنگ و هم سان شهر غزنه در عهد سلطان محمود غزنوی گردید. وی در خردسالی باخانواده اش از هرات به عراق و از عراق به مشهد مهاجرت کرد. سپس به مرو و از آنجا دو مرتبه به هرات برگشت.

نوایی چه در دورهٔ وزارت و چه بعد از آن شادمانی ملّت و کشور را در نظر داشت. دوران طفولیت و جوانی او در فضایی علمی ادبی و فرهنگی سپری گردید. به همین دلیل شخصیت او به گونه ای قوام گرفت که کسب علم و دانش و ادب و هنر جزو خصلت او شد. نوایی حدود چهل کتاب ارزنده تألیف نموده به ارث گذاشت از میان این آثار، بیشتر به ترکی، دیوان اشعار فارسی وی انتشار یافته است و ازاین طریق بهترین خدمت است که وی برای توسعه ادبیات فارسی انجام داده است . در یک غزل که فانی تخلّص کرد، می گوید :

فانی عجب مدان اگر آن گل شگفته است　　از اشک ابرسان تو بشگفت اگر شگفت

کتاب های علیشیرنوایی از شهرت خاصی برخوردارند. مهم آن «خمسه» است. که حاوی ٦٤۰۰۰ بیت می باشد. این کلیات اشعار مشتمل بر پنج مثنوی است. بخش اول خمسه را «تحیة الابرار» تشکیل می دهد که بیشتر دربارهٔ اخلاق و تصوف اسلامی است و چهار بخش دیگر آن داستان ها و افسانه های منظومی است که به

نام های فرهاد و شیرین، لیلی و مجنون، سدسکندری و سبعهٔ سیاره در دسترس علاقه مندان و خوانندگان گرامی قراردارد که به سبک امیر خسرو دهلوی و نظامی گنجوی سروده شد و دارای مفهوم و محتوای عالی است. کتاب دیگری از نوایی «خزائن المعانی» حاوی ۵۵۰۰۰ بیت می باشد و همین طور او «لسان الطّیر» را که از «منطق الطّیر» شیخ فریدالدّین عطار پیروی گردیده است، به رشته ی تحریر درآورد که حاوی ۷۰۰۰ بیت می باشد.

نوایی در آبادانی و شکوفایی کشور نیز نقش سازنده و عمده ای را بازی و ایفاء کرد. مکتب ها، مدرسه ها و مساجد و بیمارستان ها و پل ها ایجاد نمود که تعدادش از ۳۷۰ تجاوز می کرد. با در نظر داشت این حقیقت مسلّم و انکار ناپذیر تاریخی، علیشیرنوایی در خراسان و ترکستان از نظر ایجاد مراکز خیریه شخصیت کم نظیر شناخته شده است. دراین خصوص و همچنین تجدید و احیای تمدن و فرهنگ اصیل ناب اسلامی و انسانی از نویسنده های بزرگ جهان و مؤرخان ممتاز چون دولت شاه سمرقندی و خواند میر و دیگران معلومات مستند و موثق می توان به دست آورد.

تدریس فارسی در ترکمنستان:

پس از فتح سرزمین های ایرانی نشین آسیای مرکزی و غربی به دست مسلمانان، باتوجه به سابقه ی آموزش در این منطقه و ارزش و اهمیتی که اسلام برای آموزش و تعلیم و تربیت قائل بود. نهادهای آموزشی و پرورشی رشد و گسترش چشمگیری یافتند و مکتب خانه‌ها که محل آموزش کودکان و نوجوانان بودند، مدرسه ها که به عنوان مراکز آموزشی عالی محسوب می شدند. نظام آموزشی سرزمین پهناور ایران را تشکیل می دادند. کودکان از پنج یا شش سالگی در مکتب، آموزش های ابتدایی را دریافت می کردند. مکتب خانه هایی که برای آموزش قرآن شکل گرفته بودند، رفته رفته باافزوده شدن دیگر آموزش ها نقش آموزشی بیشتری یافتند و کتاب های فارسی نیز تدریس می شد.

مخدوم قلی فراغی:

حضرت مخدوم قلّی فراغی شاعر شهیر متفکر و عارف نامی ترکمن می باشد. وی در سال ۱۷۳۳ میلادی به دنیا آمد. پدرش دولت محمد آزادی نام داشت و به ادبیات فارسی و تصوف اسلام خدمات ارزنده انجام داد. مخدوم قلی فراغی در ۱۷۸۳ میلادی درگذشت. مقبره های دولت محمد آزادی و مخدوم قلی

فراغی در ایران مرز ترکمنستان و در روستایی به نام «آق توقای» قرار گرفته است که هم اکنون بعد از استقلال ترکمنستان مردم آنجا با برادران ایرانی خود هر سال ۱۸ مئی روز تولد شاعر و عارف نامی ترکمن را گرامی می دارند.

سابقهٔ ادب زبان فارسی وقزاق در قزاقستان :

زبان فارسی در قزاقستان در برقراری پیوستگی های فرهنگی باایران و دیگر کشورهای منطقه نقش بارزی ایفا می نماید. ملّت قزاق قرن ها فقط دارای ادبیات شفاهی بود. ادبیات کتبی قزاقها از دهه ی هشتم قرن نوزدهم میلادی شروع شد. در گسترش آن گرچه سهم نویسندگان چون «ابراهیم اولتین ساربن»، «چاکن ولی خانف» و دیگران زیاد است . امّا رشد ادبیات کتبی قزاق را بانام پایه گذاران، «آبای» «فونبایف» شاعر ملّی و متفکر بزرگ قزاق در سال ۱۸٤٥ میلادی در دامنه ی کوههای چنگیز حومه ی شهر «سمی پلارتینک» واقع در شمال غرب قزاقستان در خانواده ای ثروتمند دیده به جهان گشود. اسم کوچک او ابراهیم بود. البته مادرش اورا «آبای» صدا می زد. که معنی آن در زبان قزاقی «تیزهوش» یا «اندیشمند» است. این شاعر بعداً به همین نام مشهور شد.

وی تحصیلات ابتدایی را نزد معلمان خصوصی در خانواده شروع کرد و از سن هشت سالگی دانش آموز مدرسه ی «امام احمد رضا» در شهر «سمی پلانینک» شد. پنج سال تحصیل دراین مدرسه و آشنایی باعلوم دینی و ادبیات شرق به ویژه ادبیات کلاسیک ایران و خواندن اشعار شاعران بزرگ فارسی زبان همچنین فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و نظامی و دیگران، ادامه داشت .

آموزش فارسی در کرغیزیه :

نسبت به تدریس زبان و ادبیات فارسی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در کرغیزیه، از زمان آغاز به کار خود در بهار سال ۱۳۷٤ چند شعبهٔ جدید آموزش زبان و ادبیات فارسی در دانشگاهها و مدارس شهرهای مختلف این جمهوری و شهر بیشتکک راه اندازی کرده است. پایه گذاری[1] شعبه های زبان فارسی در دانشگاه زبان های جهانی شهر آلماتی، دانشگاه خواجه احمد یسوی شهر

۱- خبرنامه شورای گسترش زبان وادبیات فارسی شماره ٤۳ . وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران ص ۲۳ .

ترکستان، دانشگاه روزنامه نگاری دانشگاه فارابی قزاقستان و مدرسه قزاقی ۱۳۷ و ۱۲ شهر آلماتی از جمله فعالیت های رایزنی فرهنگی ایران در جمهوری قزاقستان است.

براساس گزارش رایزنی فرهنگی ایران در قزاقستان، این شعبه ها هم اکنون در شهر آلماتی، دانشگاه خواجه احمد یسوی شهر ترکستان و مدرسه قزاقی شماره ۱۲ شهر آلماتی تأسیس شده است. این اتاق ها هر یک با لوازم و ابزار صوتی و تصویری و آموزشی تجهیز شده اند.

تأسیس شعبه زبان فارسی در دانشگاه ملّی قرقیزستان و تجهیز اتاق زبان فارسی این دانشگاه نیز از فعالیت های عمدهٔ رایزنی فرهنگی ایران است که در جمهوری قرقیزستان انجام شده است. براساس این گزارش، فقدان متون مناسب آموزش زبان فارسی یکی از مشکلات آموزش زبان فارسی در جمهوری قزاقستان است و رایزنی فرهنگی ایران در این جمهوری در جهت رفع این مشکل برخی از متون درسی نظیر کتابچه های آموزشی، تاریخ ادبیات ایران، متون ادب فارسی، دستور زبان فارسی و تاریخ و جغرافیای ایران (ایرانشناسی) را تهیه و تدوین کرده است.

پیاده کردن گفت و گوی فیلم های ایرانی و اخبار رسمی رادیو ایران، تهیهٔ تابلوهای تصویری واژگان و حروف الفبا از دیگر فعالیت های رایزنی است که در جهت کمک به یادگیری فارسی آموزان انجام شده است.

هم اکنون به جز استادان محلّی زبان فارسی که عمدتاً از دانش آموختگان دانشگاههای قزاقستان هستند، چهار استاد ایرانی در دو کشور قزاقستان و قرقیزستان به تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغولند. و در کنار آن رایزنی فرهنگی ایران در جمهوری قزاقستان جلسات آموزشی تخصّصی برای استادان زبان فارسی برگزار کرده است.

برگزاری آزمونهای ایرانشناسی برای، دانشجویان، دعوت از دانشجویان و دانش آموزان زبان فارسی برای شرکت در برنامه های رایزنی، برگزاری جشن و مراسم برای فارسی آموزان و تلاش برای اشتغال دانش آموختگان زبان فارسی از دیگر فعالیت های رایزنی فرهنگی در جهت تقویت آموزش زبان فارسی در آن جمهوری است. هم اکنون بیش از ۱٦۰ دانشجوی زبان فارسی در دانشگاههای دولتی فارابی و زبان های جهان، دانشکده روزنامه نگاری بین المللی، دانشگاه خواجه احمد یسوی شهر ترکستان و مدرسه شماره ۱۲ قزاقی شهر آلماتی زیر نظر ۱۵ آموزگار محلّی و ٤ استاد ایرانی به آموزش زبان فارسی مشغولند[۱]. علاوه بر آن، در دانشگاه

۱ - خبرنامه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی شماره۴۳

دولتی فارابی تعداد پنجاه (۵۰) دانشجو تحصیل می کنند، که زبان فارسی را به عنوان زبان دوم خود برگزیده اند. در قرقیزستان نیز بیش از ۳۰ دانشجوی زبان فارسی در دانشگاههای علوم انسانی و ملّی و بنیاد قرقیز به تحصیل زبان و ادبیات فارسی مشغولند.

چشم انداز شعر امروز تاجیکستان :

چشم انداز شعر امروز تاجیکستان عنوان کتابی است که دکتر علی اصغر شعردوست آن را نگاشته به همت انتشارات بین المللّی الهدی، با همکاری معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است . این اثر گزارش مؤقعیت امروز شعر فارسی و تحولات آن را در فراز و نشیب حوزهٔ آسیای مرکزی است و نگارنده ضمن بررسی تاریخ شعر فارسی، تصویری از شعر امروز تاجیکستان ارائه داده است .

نویسنده در مقدمهٔ کتاب با استناد به قول محققّان و تذکره نویسان، حوزه ی جغرافیایی خراسان بزرگ را زادگاه شعر فارسی می داند و معتقد است علی رغم گسترش دامنه آفرینش ها از شرق به غرب، اعتبار فرهنگی نخستین حوزه ی جغرافیایی شعر فارسی باقی است و هنوز هم خراسان کانون خلاقیت این صورت هنری به شمار می رود. وی فروپاشی شوروی سابق و اعلام رسمی شدن زبان فارسی در تاجیکستان را در زمره ی تحوّلات بزرگ قرن می داند که گسترش حوزه ی جغرافیایی فرهنگ را در پی داشته و بستری مناسب برای برخی فعالیت های فرهنگی فراهم آورده است. دراین اثر گذشته ی سیاسی و ادبی ماوراءالنهَر تکوین و تحول تصویری، دور نمایه ی شعر، انواع شعر و تحول آن، موسیقی و عناصر آهنگ را در شعر و تأثیر شعر ایران بر شعر معاصر تاجیکستان بررسی شده است.[۱]

این پیوستگی فرهنگی که به وسیلهٔ زبان فارسی مرتبط گردیده است، لاهور و تاجیکستان را نیز باهم در یک منطقهٔ واحد فرهنگی می بندد. پروفسور دکتر احمد

۲ - همان.

حسن دانی باستان شناس پاکستان و ماخر ه متخصص امور سیاسی و جغرافیایی کشور های آسیای میانه، در یک مقاله درباره ی این پیوستگی چنان اظهار می دارد. «شهر لاهور در قرن دهم میلادی در دورهٔ غزنویان به شهرت رسید . حکومت غزنویان که از حکومت های بسیار نیرومند سلسلهٔ تاجیکی سامانی و بخارا به وجود آمد، به تاریخ اسلام در شبه قاره رونق بخشید. بنابراین شهر لاهور می تواند یک شهر اسلامی و تاریخی آسیای میانه به شمارآید. امّا بدبختانه این شهر نتوانسته است مقام خودرا در تاریخ اسلام به دست بیآورد. باوجود این آنچه که دربارهٔ این شهر مورد بررسی قرار گرفته است، زبان مردم است تاجیکی (فارسی) که مردم لاهور به آن تکلم می کردند و این زبان توسط غزنوی ها به سرزمین پاکستان و هند و مخصوصاً به شهر لاهور وارد گردید. این زبان در شهر لاهور رواج یافت».

در پایان، برای نگهداری پل ارتباطی که بین ده کشور جهان از جمله پاکستان، ترکیه، آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، قرقزیستان، افغانستان و ایران برقرار است، از خداوند متعال مسئلت می داریم. به قول علامه محمد اقبال لاهوری که به زبان اردو اتحاد بین المسلمین جهت حفظ و نگهداری امنیّت حرم پاک را چنان خواهان است :

ایک ہوں مسلم حرم کی پاسبانی کے لیے　　نیل کے ساحل سے لے کر تا بہ خاک کاشغر

*****

زبان و ادب فارسی در قرن بیستم در پاکستان[۲]

چکیده:

در قرن نوزدهم میلادی با افول خورشید قدرت تیموریان شبه قاره، زبان فارسی از رسمیّت افتاد. امّا در همین دوره نویسندگان و سخنوران برجستهٔ فارسی در شبه قاره آثاری ارزنده به وجود آوردند که شامل اسدالله غالب (م۱۸۶۹م) سید احمد خان (م۱۸۹۸م) الطاف حسین حالی (م۱۹۱٤م) شبلی نعمانی (م۱۹۱٤م) می باشند. مضافاً براین به برکت صنعت چاپ صدها کتاب، کلّیات و دواوین که قبلاً نسخ خطّی آن در دسترس همگان نبوده، باچاپ سنگی در شهرهای مختلف در کتابخانه های مؤسسه های آموزشی و خصوصی به دست علاقه مندان قرار گرفت و موجب ترویج بیش از پیش زبان فارسی در جامعهٔ مسلمان شبه قاره به ویژه در مناطقی که بعدها جمهوری اسلامی پاکستان استقرار یافت، گردید.

از فارسی نویسان و فارسیگویان برجستهٔ قرن بیستم میلادی در پاکستان می‌توان گرامی (م۱۹۲۷م) میرزا قلیچ بیگ (م۱۹۲۹م) رعنای کاظمی (م۱۹۳۱م) فیروزطغرایی (م۱۹۳۱م)یوسف عزیز مگسی (م۱۹۳۵م) ابوبکر مستونگی (م۱۹۳۷م) علامه محمد اقبال (م۱۹۳۸م) اختر شیرانی (م۱۹٤۸م) دکتر محمد دین تأثیر(م۱۹۵۰م) زیب مگسی (م۱۹۵۳م) اصغر علی روحی لاهوری (م۱۹۵٤م)، مولانا ظفر علی خان (م۱۹۵۶م) رضا علی وحشت (م۱۹۵۶م) عبدالمجید سالک (م۱۹۵۸م) اسد ملتانی (م۱۹۵۹م) مرتضی احمد خان میکش(م۱۹۵۹م) مولانا عطاءالله شاه بخاری (م۱۹۶۲م) علامه عنایت الله خان مشرقی (م۱۹۶۳م) ناظم سندی (م۱۹۶٤م) ضیاء جعفری (م۱۹۷۰م) جگر کاظمی

---

۱ – مدیر فصلنامهٔ دانش، مرکز تحقیقات فارسیِ ایران و پاکستان اسلام آباد.

۲ – متن مقاله که در پنجمین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی، اکادمی علوم تاجیکستان در دوشنبه ارایه گردید (اسفند ۱۳۸۴ هـ.ش).

پیشاوری (م۱۹۷۲م) ادیب فیروز شاهی (م۱۹۷۳م) تبسّم قریشی (م۱۹۷۳م) ممتاز حسن احسن (م۱۹۷٤م) ماهرالقادری (م۱۹۷۶م) صوفی غلام مصطفی تبسّم(م۱۹۷۸م) ذهین تاجی (م۱۹۷۸م) شبیر حسن خان جوش (م۱۹۸۲م) رئیس امروهوی (م۱۹۸۸م) خواجه عبدالحمید عرفانی(م۱۹۹۰م) عطاءالله خان عطا(م۱۹۹۱م) می باشند.

نثر نویسان فارسی این قرن در پاکستان شامل ، دکتر محمد باقر(م۱۹۹۳م)، دکتر غلام سرور (م ۱۹۹۸م)، پرفسور وزیرالحسن عابدی، دکتر سید علی رضا نقوی ، دکتر انعام الحق کوثر، پرفسور منظورالحق، سید محمد عابد شبّر، سید مرتضی موسوی، دکتر سید محمد اکرم، دکتر آفتاب اصغر، دکتر صغری بانو شگفته، دکتر محمد ریاض(م۱۹۹٤م)، دکتر محمد ظفر خان(م۲۰۰۵م)، دکتر سبط حسن رضوی(م۱۹۹۷م)، دکتر عارف نوشاهی و دهها تن دیگر استادان دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان می باشند.

در متن مقاله فقط نوزده نفر فارسی گویان و فارسی نویسان منتخب پاکستان درگذشته طی قرن بیستم میلادی معرفی می شوند .

***

در قرن نوزدهم میلادی با افول خورشید قدرت تیموریان شبه قاره، زبان فارسی از رسمیّت افتاد. امّا در همین دوره نویسندگان و سخنوران برجستهٔ فارسی در شبه قاره آثاری ارزنده به وجود آوردند که شامل اسدالله غالب (م۱۸٦۹م) سید احمد خان (م۱۸۹۸م) الطاف حسین حالی (م۱۹۱٤م) شبلی نعمانی (م۱۹۱٤م) می باشند. مضافاً براین به برکت صنعت چاپ صدها کتاب، کلّیات و دواوین که قبلاً نسخ خطّی آن در دسترس همگان نبوده، باچاپ سنگی در شهرهای مختلف در کتابخانه های مؤسسه های آموزشی و خصوصی به دست علاقه مندان قرار گرفت و موجب ترویج بیش از پیش زبان فارسی در جامعهٔ مسلمان شبه قاره به ویژه در مناطقی که بعدها جمهوری اسلامی پاکستان استقرار یافت، گردید .

قبل ازاین که به خود موضوع بپردازیم ملاک کار این پژوهش، یعنی این که چه کسانی به عنوان خدمتگزاران زبان و ادبیات فارسی در پاکستان طی قرن بیستم میلادی قلمداد شده اند، در زیر آورده می شود :

الف : متولّد و یا متوفای در پاکستان طی قرن بیستم میلادی .
ب : متولّد در خارج از پاکستان امّا اقامت ممتد در پاکستان.
ج : متولّد قرن بیستم و به قید حیات در قرن بیست و یکم میلادی.

۱- میرزا قلیچ بیگ (۱۸۵۳ - ۱۹۲۹ م)

میرزا قلیچ بیگ طی زندگانی مثمر ۷۷ ساله ٤٥٧ کتاب، رساله و اثر به زبانهای فارسی، سندهی، اردو ، انگلیسی و سایر زبانها تصنیف و تألیف و ترجمه کرده، که موجب شگفتی حوزه های علمی و ادبی است. از بیست و دو اثر که او به زبان فارسی تألیف و تصنیف نموده، گُرجی نامه با تصحیح و تنقیح خانم فائزه زهرا میرزا استادیار زبان فارسی در یکی از دانشکده های دخترانه در اسلام آباد در ۱۳۸۰ هجری شمسی به توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد چاپ و منتشر گردیده است. بی مناسبت نیست متذکر گردیم که اولین کتاب فارسی میرزا قلیچ بیگ به نام «مفتاح القرآن» در حین حیات وی به چاپ رسیده بود و دومین کتاب «گرجی نامه» ۷۳ سال پس از درگذشت این نویسنده و سخنور برجسته منتشر شده است. موضوعات آثار میرزا قلیچ بیگ متنوع و به چند دانشی ارتباط دارد، نظیر تاریخ، فلسفه، جغرافی، ریاضی، زبان شناسی، دستور زبان، نمایشنامه و رمان‌نویسی، طب، اخلاق، نجوم، کشاورزی و نقد ادبی و به موجب سهم مثمر وی به شعر و ادب، اورا با القاب سعدی سند و خیام سند یاد کرده اند .

۲- رعنای کاظمی (۱۸۸۶ - ۱۹۳۱م)

سید سکندر کاظمی متخلص به رعنا در پشاور زاده شد. تحصیلات متداول را در زادگاه به پایان رسانید و در ۱۹۱٤م از طریق کابل به ایران سفر کرد و در اصفهان مدّتی اقامت کرد و تحصیلاتی داشت که جزئیات آن بر ما روشن نیست، امّا مدّتی در تهران سکنی داشت و در آن دوره علوم معقول و منقول را نزد سخنور شهیر و ادیب نام‌آور سید احمد ادیب پیشاوری (۱۲٦۰- ۱۳٤۹هـ .ق) فرا گرفت. پس از مراجعت از ایران در سال ۱۹۲٤م ملاقات رعنای کاظمی با علامه محمد اقبال دست داد و اقبال فارسی گفتاری او را به این کلمات ستود «من تاکنون هیچ هندی الاصل را ندیده‌ام که با چنین فصاحت به زبان فارسی صحبت کند» در اصناف قصیده، مثنوی، قطعه و غزل آثاری منظوم دارد، امّا به قصیده سرایی بیشتر توجّه می نمود. سبک

شعر او سبک بازگشت است و در شعر از زبان امروزی استفاده و به کار می‌گیرد. در حین حیات او در مجلّه های ادبی شبه قارّه و گل زرد تهران و روزنامه مفتش ایران در اصفهان آثار وی منتشر می‌گردید.

نمونه شعر رعنا

در قصیده ای باعنوان مدیحةالّشعرا شاعران برجستهٔ زبان فارسی را از رودکی تا عصر خویش تجلیل نموده، بیتی چند اقتباس می شود :

سوار عرصهٔ میدان رزم «فردوسی» — که چشم دهر چو او در سخن ندید سوار
دگر چو حضرت «خیام» شاعر مشرق — سپهر دانش و حکمت جهان فضل و وقار
هزار معنی باریک و نکته های بدیع — ببین به گفتهٔ حافظ به دیدهٔ بیدار

به استقبال حافظ

تقصیر از آن رسیده ز انسان به غایتی — داند که رحمت تو ندارد نهایتی
صبر و رضا نشان یقین است در بلا — کفر است در طریق محبّت شکایتی

۳ - فیروز طغرایی (۱۸۸۲ - ۱۹۳۱م)

فیروزالدّین احمد فیروز طغرایی، طفل هیجده ماهه بود که پدرش بدرود حیات گفت. مادرش به یکی از دوستان ایرانی نژاد شوهر مرحومش جهت تربیت فرزندش استدعا نمود و به همین سبب در سن ده سالگی طغرایی با زبان و شعر فارسی آشنایی به دست آورد بلکه مبادی علوم دینی را هم توانست به دست آورد. در سنین پایین جهت امرار معاش به حرفهٔ رفوگری مشغول گشت.

امّا بعداً به کارمندی ادارهٔ گمرک روی آورد. پس از مدّتی به مدیریت مجلّه های مسیحا و ایشیا و فراگیری حرفهٔ طب سنّتی در لاهور مشغول بود تا این که مطب شخصی دایر کرد. در همان دوره به مدیریت مجلّهٔ تهذیب‌الاخلاق که به یادبود سید احمد خان مؤسس دانشگاه اسلامی علیگره منتشر می‌گردید، منصوب گشت و با به دست آوردن گواهینامهٔ منشی فاضل (ویژهٔ تحصیل ادبیات فارسی) به مدت دو سال به عنوان دبیر فارسی فعالیت داشت. آن گاه به سلک خدمت مهاراجه کشمیر در آمد و دو سال در منطقهٔ جامو گذراند. سپس به مدیریت روزنامه «وکیل» انتصاب یافت و پس

از تعطیل آن در بخش تصنیف و تألیف انجمن حمایت اسلام لاهور باسمت «مصحح» وابستگی داشت. امّا هوای لاهور با او سازگار نبود. بالاخره در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۳۱م به لقای حق شتافت. در حین حیات طغرایی دهها نفر شاگرد را از مسلمانان و هندوان در شعر و ادب تربیت نمود که معروفترین آنان حکیم محمد حسین عرشی، صوفی غلام مصطفی تبسّم، دکتر عنایت الله و ممتاز حسن احسن بوده اند. از آثار او شرح قصاید قاآنی و لسان الغیب، کلام فیروز، و کلیات طغرایی است که پس از درگذشت وی صوفی تبسّم به چاپ رسانید. از ویژگیهای شعری وی قدرت سخن، رقّت اندیشه، سوزوگداز، لطافت احساس، ظرافت مضمون را می توان متذکّر گشت. ابیاتی چند به عنوان نمونه :

کشیدم در تمنّایش من از هر آرزو دستی — چه خوش ای ناصح نادان که بردارم ازو دستی
چنان فلک به سرم راند لشکر اندوه — که پایمال شدم چون زمین راه گذر
لطمه های موج را آماجگاهم روز و شب — گرچه از دریا چو ساحل برکنار افتاده ام

۴ - یوسف عزیز مگسی (۱۹۰۸ - ۱۹۳۵م)

پدر یوسف عزیز که سردار ده هزاری عشیرهٔ مگسی بود، بهترین معلمان را جهت تحصیلات مقدماتی او به تعلیم و تربیت وی گماشت. وی در سنین جوانی به کارهای خیریه به خصوص در آموزش و پرورش اجباری کودکان و ترویج علوم دینی همت گماشت. مدّتی جهت مطالعهٔ امور آموزشی اداره های فرهنگی در انگلستان به سر برد و برای دانشجویان بلوچ یک باشگاه دایر کرد. پس از مراجعت هم به اهداف نوعدوستانه خود پرداخت. امّا در تاریخ ۲۱ ماه مه ۱۹۳۵ در زمین لرزهٔ مهیب کویته که هزاران نفر کشته داشت، به سرای باقی شتافت. وی باوصف این که فقط ۲۷ سال زیست امّا شاعر دوزبان اردو و فارسی بود. به اردو عزیز و به فارسی یوسف تخلّص می کرد. ابیاتی چند به طور نمونهٔ شعر وی :

ما الفت ترا به دل و جان خریده ایم — از دو جهان مهر تو در دل گزیده ایم
با ما مگو ز آتش نمرود ای رفیق — ما از شراب عشق خلیلی چشیده ایم

***

داری که زیب گردن منصور گشته است — ای کم نظر بیا که همان دارم آرزوست
خاری که در خلید به پای جناب قیس — بگذار ای رفیق همان خارم آرزوست

۵ - علامه محمد اقبال (۱۸۷۷ - ۱۹۳۸ م)

اقبال در ۹ نوامبر ۱۸۷۷ م در شهرستان سیالکوت چشم به جهان گشود. اسم پدرش «نور محمد» و نام مادرش «امام بی بی» و از افراد متدیّن بودند. در مسجد کوی مسکونی درس قرآن گرفت و آن گاه به مدرسهٔ اسکاچ مشن به تحصیل پرداخت. دراین مؤسسه آموزشی مولانا سید میر حسن معلم بود و اقبال طرف توجه ایشان قرار گرفت. در همان اوان اقبال به سخن سرایی به زبان اردو پرداخت و شعر خود را جهت اصلاح به داغ‌دهلوی (م۱۹۰۵م) می فرستاد. پس از دورانی کوتاه داغ اظهار داشت که اشعار وی از ملاحظه و تصحیح بی‌نیاز است. پس از کسب دیپلم به لاهور منتقل و در دانشکدهٔ دولتی ثبت نام کرد. دراین مؤسسه عالی آموزشی زیر کنف حمایت پرفسور تامس آرنلد قرار گرفت که به اقبال برای ویژگیهایش تشویق می‌کرد. دانشنامه های کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته های فلسفه و زبان و ادب عربی به دست آورد و همین که فارغ التحصیل گردید به سمت معلمی دانشگاه انتخاب گردید.

اولین شعر اقبال که در مجلهٔ مخزن در سال ۱۹۰۱ م چاپ و منتشر گردید «هیمالیا» عنوان داشت. در همان سال هم اولین کتاب منثور او به موضوع اقتصاد نیز به چاپ رسید.

اقبال در ۱۹۰۵ به تشویق پرفسور آرنلد جهت تحصیلات عالیه به انگلستان رفت و در دانشگاه کمبریج مشغول تحصیل گردید و با فیلسوف معروف میک تیگارت و با دو تن مستشرق برجسته پرفسور ادوارد برون و دکتر رینالد نکلسون آشنایی نزدیک به دست آورد. پس از آن در دانشکدهٔ معروف حقوق لنکن ان جهت تحصیل حقوق وارد شد. آن گاه در آلمان در دانشگاه مونیخ پایان نامهٔ خود را باعنوان «سیر فلسفه در ایران» تهیه و تسلیم نمود و مؤفق به کسب دکترای فلسفه گردید. پرفسور آرنلد برای شش ماه به مرخصی رفت و اقبال به جای وی کرسی زبان و ادب عربی را اداره کرد.

پس از مراجعت به لاهور در دانشکدهٔ دولتی مشغول تدریس فلسفه گردید و به وی اجازه داده شد که به وکالت دادگستری نیز بپردازد. شایستهٔ تذکّر است که اقبال ازاین که در شغل آزاد می خواست خدمت کند پس از مدّت کوتاهی از کار تدریس صرفنظر کرد و تنها با وکالت قضایی امرار معاش می کرد. اقبال در ۱۹۲۸ م بنا به دعوت جهت ایراد سخنرانیهای دربارهٔ اسلام به شهرهای مدراس، میسور، حیدرآباد(دکن) و علیگره مسافرتهایی

کرد و خطبات وی نخست به انگلیسی و در ۱۹٦۷ م باعنوان «احیای فکر دینی در اسلام» در تهران برای اولین دفعه منتشر گردید.

در صحنهٔ سیاسی نیز در ۱۹۲٦م به عضویت مجلس قانون گزاری پنجاب در انتخابات عمومی انتخاب گردید. در ۱۹۳۰ م در خطابهٔ ریاست اجلاسیه سالیانهٔ حزب مسلم لیگ در اله آباد ایدهٔ تأسیس کشور مسلمان‌نشین در شبه قاره را عنوان کرد. در ۱۹۳۱ م در کنفرانس میزگردی که به منظور تدوین قانون اساسی در لندن تشکیل شده بود با سایر رهبران شبه قاره شرکت داشت. در راه مراجعت به نمایندگی مسلمانان شبه قاره در بیت‌المقدس در نخستین مؤتمر اسلامی تشکیل گردیده بود حضوریافت. مسافرت بعدی او به انگلستان جهت شرکت در سومین کنفرانس میزگرد در ۱۹۳۳ م بود که هنگام مراجعت به اسپانیا سفر کرد و از مسجد قرطبه دیدن کرد و شعر کم‌نظیری به همین موضوع به اردو سرود. آخرین مسافرت وی بنابه دعوت دولت وقت افغانستان جهت مشاوره در تجدید سازمان نظام آموزش عالی آن کشور در ۱۹۳۳ م انجام گرفت که در حین مسافرت به غزنین در آرامگاه حکیم سنایی غزنوی حضور بهم رسانید . او در چهار سال پایانی زندگانی با کسالتهای گوناگونی دست و پنجه نرم می‌کرد، از جمله کسالت گلو، ضیق نفس، ضعف قلب در تاریخ ۲۱ آوریل (اول اردیبهشت) ۱۹۳۸م به دعوت حق لبیک‌اجابت گفت و آرامگاهش در جنب مسجد تاریخی عالمگیری لاهور مرجع خلایق است. برطبق گزارشها آخرین دوبیتی که بر زبانش جاری شد مشهور و برزبانهای همگان است :

سرود رفته بازآید که ناید　　نسیمی از حجاز آید که ناید
سرآمد روزگار این فقیری　　دگر دانای راز آید که ناید

از آثار عمدهٔ اقبال به فارسی مثنوی اسرار خودی (۱۹۱۵م) رموزبیخودی(۱۹۱۸م) پیام مشرق (۱۹۲۲م) زبور عجم (۱۹۲۷م) جاویدنامه (۱۹۲۹م) پس چه باید کرد ای اقوام شرق (۱۹۳٦م) ارمغان حجاز (دو زبانه ۱۹۳۸م) می‌باشند. اما آثار منظوم به اردو شامل بانگ درا (۱۹۲٤م) بال جبریل (۱۹۳۵م) و ضرب کلیم (۱۹۳٦م) می باشند. از دهها آثار منثور وی برخی تا به حال منتشر نه شده امّا از کتابهای منتشر شدهٔ او برجسته ترین بازسازی اندیشهٔ دینی در اسلام و سیر فلسفه در ایران می باشند .

توجه اقبال به ایران و نوابغ فارسی زبان

اقبال دوستدار شخصیتهای ادبی و نوابغ فارسی زبان است حتّی اسامی شهرهای فلات ایران به عنوان رمز به کار می برد. چنانکه در ابیاتی نمونه ملاحظه می شود.

تنم گلی ز خیابان جنّت کشمیر — دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است
عطاکن شور رومی سوز خسرو — عطاکن صدق و اخلاص سنایی
پیرِرومی خاک را اکسیر کرد — از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

در هفتاد سال اخیر دهها استاد و دانشمند ایرانی بالغ بر پنجاه اثر عمده در احوال و آثار و افکار اقبال به سلک نگارش در آورده در صحنهٔ اقبال‌شناسی خدماتی ارزنده انجام داده اند. درعین حال صدها مقالهٔ علمی پژوهشی در همین زمینه در نشریات فارسی منتشر گردیده است. تمجیدی که ملک الشعرا بهار از نقش و سهم اقبال کرده، کم نظیر است :

عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت — واحدی کز صد هزاران برگذشت

استفادهٔ اسامی شخصیتهای اسلامی به عنوان رمز

به مصطفی(ص) برسان خویش را که دین همه اوست
اگر به او نه رسیدی تمام بولهبی است

در دل مسلم مقام مصطفی(ص) است — آبروی ما ز نام مصطفی(ص) است
مسلم اول شه مردان علی(ع) — عشق را سرمایهٔ ایمان علی(ع)
مریم از یک نسبت عیسی عزیز — از سه نسبت حضرت زهرا(ع) عزیز
رمز قرآن از حسین(ع) آموختیم — ز آتش او شعله ها افروختیم

توجّه اقبال به فارسی گویی

تخمین زده شده است که بالغ برشصت در صد سروده های اقبال به زبان فارسی است و بیش از نیمهٔ آثار منظوم فارسی اقبال، قبل از نشر مجموعه‌های شعری اردو به چاپ رسیده و در اختیار علاقه مندان در داخل و خارج از شبه قاره قرار داشت. یکی از دلایل گرایش اقبال به فارسی سرایی، خواستهٔ وی مبنی براین که اندیشه ها و افکار او در جهان فارسی هم مورد استفاده واقع شود، بوده است. همچنین دلیل دیگر را چنان تبیین کرده است .

گرچه هندی در عذوبت شکّر است — طرز گفتار دری شیرین‌تر است

۶- زیب مگسی (۱۸۸۳ - ۱۹۵۳م)

میر گل محمد خان زیب در قریهٔ جهل مگسی در بلوچستان (پاکستان) در ۱۸۸۳ متولّد گردید. از سرداران پولدار بود امّا اخلاقش بسیار درویشانه بوده است چنانکه گوید :

مراد سلطنت را ترک کردم بهر درویشی چو ابراهیم ادهم ملک و سامان دادم و رفتم

زیب به قدرت کلام و صنعتگری در سخنسرایی متّصف است. در آثار منظوم زیب دو مجموعه بدین قرار در حین حیات وی چاپ و منتشر گردیده :

۱ – پنج گلدستهٔ زیب یعنی پنج دیوان فارسی که در چاپخانهٔ معروف نولکشور در لکهنؤ به سال ۱۹۳۱ م به قطع بزرگ حاوی انواع اصناف سخن می باشد که در ذیل تبیین می شود :

۱ – دیوان اول (زیب نامه) دارای ۳۲ غزل با التزام که در ردیف هر حرف از الفبا یک غزل سروده است.

۲ – دیوان دوم (دیوان عجیب) حاوی ۵۸ غزل است و دراین مجموعه التزام نموده است که در هر غزل وی یک حرف تهجی را ترک کرده است .

۳ – دیوان سوم (دیوان بحور) ۱۵۳ غزل در بحور جداگانه چه متعارفه و غیر متعارفه سروده است .

٤ – دیوان چهارم (دیوان صنایع) مشتمل برترکیب بند، ترجیع بند، مستزادمثلّث، مربّع، مخمّس، مسدّس، غزل و قصیده که به مراعات صنایع بدیعه سروده است .

۵ – دیوان پنجم (دیوان مفردات) محتوای ۷۱٤ بیت متفرق در تغزل ، فلسفه، اخلاق و تصوف می باشد.

۲ – خزینةالاشعار یعنی مخمّسات زیب که باز چاپ نخست در چاپخانهٔ نولکشور (لکهنؤ) در ۱۹۳٦ م در قطع بزرگ در ۳۵٤ صفحه انجام گردید و چاپ دوم آن بامقدمهٔ پرفسور شرافت عباس توسط انجمن فارسی بلوچستان کویته در ۱۹۹٦م با کاغذ و صحافی خوب در ٤۳۲ صفحه تدوین شده است . این مجموعه حاوی مخمساتی است که بر غزلهای ۱۱۵ شاعر برجستهٔ فارسی تضمین شده نظیر سعدی، نظامی، حافظ، امّا برخی از غزلهای شخصیتهایی هم مورد تخمیس قرار گرفته که زیاد به شعرگویی شهره نیستند نظیر نورالدّین جهانگیر بادشاه، شاه شجاع الملک بن تیمور شاه، زری زربخش بدایونی، شاه عباس صفوی و سایرین به طور نمونه تخمیس غزل شاه عباس صفوی (بنداول) چنین است .

تاتاریان بتار خطت سر فروکنند　　تبریزیان ز تاب رُخت گفتگو کنند
کشمیریان سجود ترا روبرو کنند　　کنعانیان اگر گل وصف تو بو کنند
کمتر نسیم گلشن مصر آرزو کنند

۷ - عظامی (۱۸۹۸ - ۱۹۵۷م)

عزیزالدّین احمد عظامی در قصبهٔ بدله در نواحی هوشیارپور به سال ۱۸۹۸ م چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدّماتی را در شهرستانهای اطراف واکناف زادگاه ادامه داد، امّا برای تحصیلات عالیه به دارالعلوم دیوبند رفت و از محضر استادان برجستهٔ عصر مولانا محمود الحسن گنگوهی و علامه سید انور شاه کشمیری استفاده کرد و در ۱۹۱۵م به سلک ارادت شیخ الهند درآمد. سپس دورهٔ «منشی فاضل» به زبان فارسی تکمیل کرد و به عنوان دبیر فارسی در شهرستانهای مختلف مشغول بود. در همین اثنا به شاگردی مولانا گرامی مفتخر گردید. این علاقهٔ مفرط میان استاد و شاگرد به حدّی رسید که گرامی وی را جانشین خود اعلام کرد :

ستاره سفته گوش و چرخ پابوس زمین آمد　　تعالی الله گرامی را عظامی جانشین آمد
«گرامی»

خود عظامی استاد خود را چنین تحسین می کند :

ای عظامی به خویشتن نازیم　　که گرامی است در زمانهٔ ما

عظامی در انواع سخن از جمله قصیده، غزل، مرثیه و مثنوی اشعار مؤثری سروده است. در تتبّع مرثیهٔ معروف قاآنی :

باردچه ؟ خون که ؟ دیده چسان ؟ روز و شب چرا ؟
از غم ! کدام غم ؟ غم سلطان کربلا

عظامی مرثیه ای دارد :

بینم چه ؟ زلزله، به کجا ؟ در فلک ، چرا ؟
از ماتم حسین ، که حسین ابن مرتضی (ع)
های! همان حسین جگر گوشهٔ بتول (ع)
وای همان حسین (ع) جگر بند مصطفی(ص)

در صنف مثنوی نیز چیره بود و در مدح بزرگترین پهلوان عصر به نام غلام محمد گامان مثنوی جالبی سروده :

جهان پهلوان رستم این زمان　　که گامان بود نام آن پهلوان
غلام محمد نهادند نام　　بگفتی به تخفیف مامش غلام

در صنف غزل علاوه بر تغزل ابتکاری از چند تن غزلسرایان متقدّم و متـآخر پیروی کرده است نظیر حافظ، عراقی، نظیری، بیدل و دیگران

در وصف عشق چقدر قشنگ گفته است :

درگه عشق عجب شان خدایی دارد　　آن که سلطان جهان است غلام است این جا

۸ - تبسّم صوفی (۱۸۹۹ - ۱۹۷۸م)

در تاریخ ١٤ اوت ۱۸۹۹ م صـوفی غـلام مصـطفی تبسّـم در یـک خانوادهٔ کشمیری نژاد مقیم امرتسر چشم به جهان گشـود. تحصـیلات را در شهر لاهور داشت و دانشنامه کارشناسی ارشد به زبان و ادب فارسی و دورهٔ دانش سرای عالی را تکمیـل نمـوده، بـه شـغل تـدریس پرداخـت . بـدواً دردانشکدهٔ تربیت معلّم و چندی بعد به دانشکدهٔ دولتی لاهور پیوست و تـا سال ١٩٥٤م که سال تقاعد وی بوده در همان دانشکده ریاست گروه آموزش فارسی را عهده دار بوده است. تبسّـم در ۱۹٥٤ م بـه عنـوان عضـو هیـأت فرهنگی پاکستان به ایران نیز سفر کرد. او چندی متصدّی خانهٔ فرهنگ ایـران در لاهور بود. صوفی تبسّم به سخنوران فارسی متقدّم و معاصر یکسان علاقه مندی نشان می داد. وی غیر از آثار منثور به اردو، به سه زبان اردو، پنجـابی و فارسی سروده هایی از خود باقی گذاشته . غیر از مقاله های عدیده ، بـالغ بر ۲۰ کتاب در حین حیات وی به چاپ رسیده بود. در مجموعهٔ شعری سـه زبانهٔ وی باعنوان «انجمن» شعر فارسی وی برای اولین دفعه منتشر شده بود. ترجمهٔ کتاب اقبال لاهوری تألیف استاد مجتبـی مینـوی را بـه اردو تهیـه و منتشر کرده بود. در شعر فارسی شاگرد حکیم فیروزالـدین طغرایـی بـوده . بیشتر به فارسی به صنف غزل توجّه داشت

نمونهٔ اشعار تبسّم

دل تو معرکهٔ سوزوساز باید و نیست　　لب تو زمزمه برای راز باید و نیست

شده است حسن ز چشم جهانیان مستور　　که عشق را نگه پاکباز باید و نیست

بیان کفر چنین دل نشین نباید و هست　　حدیث شیخ حرم دلنواز باید و نیست

۹ - دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی(۱۹۰۷ - ۱۹۹۰م)

آقای دکتر عرفانی، دانشیار دانشکدهٔ دولتی کویته در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹٤۰ م به مدت ۱٥ سال به تدریس مشغول بود. آنگـاه بـرای دو سـال و

اندی به عنوان نمایندهٔ فرهنگی شبه قاره در مشهد به تدریس زبان انگلیسی اشتغال داشت.

یک سال و نیم پس از تأسیس پاکستان، در ۱۹٤۹م به عنوان اولین وابستهٔ فرهنگی و مطبوعاتی سفارت پاکستان در تهران اعزام گردید، و در حین مأموریت شش سالهٔ اول توانست آثاری متعدّد دربارهٔ مشاهیر شعر و سخن ایران و پاکستان منتشر سازد، از جمله :

۱ – رومی عصر در شرح احوال و آثار علامه اقبال، تهران، ۱۳۳۰ ش .

۲ – شرح احوال و آثار ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۳٤ ش.

۳ – انتخاب شعر فارسی معاصر، جلد یکم (هفده شاعر)

انتخاب شعر فارسی معاصر جلد دوم (سیزده شاعر) لاهور ۱۳۳۵ ش .

٤ – ایران صغیر یعنی تذکرهٔ شعرای فارسی کشمیر، تهران، ۱۳۳۵ ش.

و آثار منتشرهٔ دیگر در ایران و پاکستان

از سال ۱۹۵٦ م به مدت دو سال و اندی مدیریت فصلنامهٔ فارسی زبان «هلال» کراچی که از طرف ادارهٔ مطبوعات دولت پاکستان برای تشئید مناسبات فرهنگی میان دو کشور از کراچی منتشر می شد، به عهده داشت و از سال ۱۹۵۸م مجدداً برای شش سال دیگر به سمت قبلی در تهران منصوب شد. در این دوره آثاری به شرح زیر از وی چاپ و منتشر گردید :

۱ – داستانهای عشقی پاکستان ، تهران، ۱۳٤۰ ش .

۲ – سرود سرمد: در شرح احوال و آثار و انتخاب اشعار سید صادق سرمد، تهران، ۱۳٤۲ ش.

آقای دکتر عرفانی پس از مراجعت به موطن و تقاعد نیز سالها به امر تدریس و تحقیق و نگارش مشغول بود و در این مدت نیز یازده کتاب دیگر به فارسی، انگلیسی و اردو منتشر ساخت. این دو بیتی سرودهٔ ملک الشعراء بهار بهترین معرّف عرفانی ایران شناس می باشد :

دوش آمد پی عیادت من ملکی در لباس انسانی
گفتمش چیست نام پاک تو ؟ گفت خواجه عبدالحمید عرفانی!

نمونهٔ شعر عرفانی

عرفانی از عنفوان جوانی فکر سخن می کرد امّا هنگامی که احساس کرد ترویج شعر و فلسفهٔ اقبال در جامعه نیاز مبرم دارد بیشتر نثر نویسی و

ایراد گفتار و خطابه در انجمن های ادبی و فرهنگی و همچنین در رادیو تلویژیون همّت گماشت، با این وصف به دوبیتی سرایی گرایش بیشتری نشان داده است .

چه شیرین داستان دلربایی بیانی جانگدازی خودنمایی
دمی از آشنای راز بشنو حدیث سوز و ساز آشنایی

***

مرا پایان پذیرد زندگانی ترا آید به سر روز جوانی
همین افسانه های عشق و مستی بماند یادگار جاودانی

***

خاک شیراز و مشهد و تبریز سرمهٔ نور بهر چشمانم
من ز کشمیر و خاک پاکستان ارمغانی برای ایرانم
این بود افتخار جاویدم در زبان تو من غزل خوانم
خواجه عبدالحمید عرفانی عاشق خاک پاک ایرانم

سایر فارسی سرایان برجستهٔ قرن بیستم

دهها سخنور دو زبانه و سه زبانهٔ پاکستان طی قرن بیستم غیر از زبان محلّی (پنجابی، سندی، پشتو، سرائیکی وغیره) به فارسی و اردو که زبان ملّی، عمومی و ارتباط و طی سه قرن اخیر آثار ارزندهٔ منظوم و منثور داشته . چند تن از فارسی سرایان دیگر شامل ابوبکر مستونگی (م۱۹۳۷م) اختر شیرانی (م۱۹٤۸م) دکتر محمد دین تأثیر (م۱۹۵۰م) اصغر علی روحی لاهوری (م۱۹۵٤م) مولانا ظفر علی خان (م۱۹۵٦م) رضا علی وحشت (م۱۹۵٦م) عبدالمجید سالک (م۱۹۵۸م) اسد ملتانی (م۱۹۵۹م) مرتضی احمد خان میکش (م۱۹۵۹م) مولانا عطاءالله شاه بخاری (م۱۹٦۲م) علامه عنایت الله خان مشرقی (م۱۹٦۳م) ناظم سندی (م۱۹٦٤م) ضیاء جعفری (م۱۹۷۲م) جگرکاظمی پیشاوری (م۱۹۷۲م) ادیب فیروز شاهی (م۱۹۷۳م) تبسّم قریشی (م۱۹۷۳م) ممتاز حسن احسن (م ۱۹۷٤م) ماهرالقادری (م۱۹۷٦م) آقا صادق حسین صادق (م۱۹۷۷م) ذهین تاجی(م۱۹۷۸م) سید آقا حسین ارسطو جاهی (م۱۹۷۸م) شیخ محمد ایوب (م ۱۹۸۱م) شبیر حسن خان جوش (م۱۹۸۲م) رئیس امروهوی (م۱۹۸۸م) عطاءالله خان عطا (م۱۹۹۱م) دکتر زبیده صدیقی (م۱۹۹۲م)، رضا همدانی (م۱۹۹٤م) حسنین کاظمی شاد مرحوم، انوار حسین انوار مرحوم، کرم حیدری مرحوم، دکتر حامد خان حامد مرحوم،

فیض‌الحسن فیضی مرحوم، صفی حیدر دانش مرحوم، حکیم یحیی خان شفا مرحوم، حافظ مظهر الدین مرحوم.

فارسی سرایان به قید حیات در قرن بیست و یکم

فارسی سرایان پاکستان که در قرن بیستم متولد شدند و در عرصهٔ سخن سرایی فعالیتهایی داشته و بحمده تعالی در قرن بیست و یکم به قید حیات می باشند، شامل دکتر الیاس عشقی، دکتر عاصی کرنالی، دکتر اسلم انصاری، دکتر سید محمد اکرم اکرام، دکتر خیال امروهوی، دکتر آفتاب اصغر، دکتر حسین جعفر حلیم، دکتر یامین خان لاهوری، حافظ محمد ظهورالحق ظهور، انور مسعود، پیر نصیرالدین نصیر، فضل الرحمن عظیمی، سرور انبالوی، ضیاء محمد ضیاء، محمد جان عالم، حسن سلمان رضوی، نصرت زیدی، ظهیر عالم زیدی، فضل الهی بهار، حسین انجم(م۲۰۰٦م)، ظهیر عالم زیدی، عارف جلالی، مقصود جعفری، دکتر محمد سرفراز، رضیه اکبر، جاوید اقبال قزلباش ، فایزه زهرا میرزا و دهها فارسیگوی دیگر در شهرها و شهرستانهای سرتاسر پاکستان به غنی ساختن شعر معاصر اشتغال دارند .

نثر نویسان و مروّجان فارسی در قرن بیستم

بامقایسه به فارسی سرایی، شخصیتهایی که در قرن بیستم میلادی به فارسی، نویسی پرداختند، تعداد شان کمتر است. ازاین که غیر از چاپ متون فارسی تحقیق و پژوهشهایی که در شبه قاره از جمله پاکستان در قرن بیستم صورت می گرفت، بیشتر به انگلیسی و به اردو و یا سایر زبانهای محلّی انجام می گرفت. با این وصف عده ای از استادان دانشگاه ها و مدیران مجلّه‌های فارسی زبان و نویسندگان کتابها و مقاله های فارسی آثاری ارزنده به نثر باقی گذاشته اند .

۱ - پرفسور دکتر شیخ محمد اقبال (م۱۹۴۸م)

از استادان به نام زبان وادبیات فارسی دانشگاه پنجاب و رئیس اسبق دانشکدهٔ خاورشناسی، استاد دکتر شیخ محمد اقبال(م۱۹٤۸م) به علّت هم عصری و همنامی با علامه محمد اقبال (م۱۹۳۸م) در محافل علمی جهانی به درستی شناخته نشده. وی مصحح راحةالصدور الراوندی است که در اروپا

منتشر گردید. همچنین کتاب وی «ایران به عهد ساسانیان» در دانشگاه های شبه قاره جزو مواد درسی بوده. مقالات عدیدهٔ وی به فارسی و اردو پیرامون تتبّعات در زبان و ادب فارسی و ایران شناسی در مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی (اورینتل کالج میگزین» چاپ و منتشر گردیده . او کسی است که دیدار های متعدّد علمی از ایران پیش از استقلال پاکستان نمود و رابط عمده در زمینهٔ ایرانشناسی در آن زمان در این منطقه از جهان بوده است .

۲-پرفسور دکتر مولوی محمد شفیع (۱۸۸۳-۱۹۶۳م)

استاد دکتر مولوی محمد شفیع متبحر به زبانهای فارسی و عربی و در ایران شناسی و علوم اسلامی به مرتبهٔ والایی قرار داشت. استاد بدیع الزمان فروزانفر در قصیدهٔ غرّایی، وی را ستوده که مطلعش اینست :

دهر و دوران کم آورد فرزند چون محمد شفیع دانشمند

شرح احوال و آثار استاد شفیع را می توان در مقدمهٔ مثنوی وامق و عذرای عنصری بلخی(م٤٤١ هـ .ق) که توسط استاد تصحیح و در ۱۹٦۷م چاپ گردیده، ملاحظه نمود . سایر آثار وی عبارتند از :

۱ - تتمهٔ صوان الحکمه از علی بن زید بیهقی : ترجمهٔ فارسی موسوم به درةالاخبار، تدوین و تحشیه، لاهور، ۱۹۵۱م.

۲ - مطلع السّعدین مؤلّفه عبدالرزاق سمرقندی (قرن ۸ هـ) تدوین و تحشیه با معانی و فرهنگ لاهور، ۱۹۵۲م.

۳ - مکاتبات رشیدی از رشید الدّین فضل الله همدانی(م ۷۱۸ هـ) متن فارسی با تعلیقات مشروح ، لاهور، ۱۹۵۳ م .

٤ - تذکرهٔ میخانه از ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، متن با تعلیقات مشروح، لاهور، ۱۹۵۳م.

استاد دکتر شفیع در ۱۹٥٤م ریاست اولین هیأت عالی رتبهٔ فرهنگی پاکستان را که از ایران دیدن کرد، به عهده داشت که به عضویت و شامل١٤ تن از استادان برجستهٔ ایران شناسی و ادب فارسی وقت از دانشگاه های پنجاب، سند، کراچی، پیشاور و داکا بوده است .

۳ - استاد سید وزیر الحسن عابدی

استاد عابدی در بجنور چشم به جهان گشود. تحصیلات عالی را در اوائل دههٔ ۱۹۵۰ م در دانشگاه تهران داشت. چندین کتاب به تحقیق و تنقیح

وی به چاپ رسیده که شامل منتخباتی از متون فارسی غالب به مناسبت سدهٔ اسدالله غالب (م۱۸٦۹م) ، دیوان ابوالفیض فیضی فیاضی (م۱۰۰٤ هـ ق)، خسروشیرین سخن منتخباتی از کلیات امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵ هـ .ق) و مآخذمولوی در افکار اقبال به اردو و همچنین جلد اول فهرست نسخه های خطّی کتابخانهٔ حافظ محمود شیرانی، انتخاب دبستان عجم در دو جلد، مقالات منتخب مجلّهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی در دو مجلّد و کتابی در زمینهٔ دستور زبان فارسی نیز شامل مؤلّفات استاد عابدی است .

۴ - پیر حسام الدّین راشدی (م۱۹۸۲م)

یکی از شخصیتهای منفرد پاکستانی در صحنهٔ ادب فارسی و ایران دوستی طی قرن بیستم میلادی، پیر حسام الدّین راشدی، چشم و چراغ یکی از دودمان های اصیل سند و متّصف به فضایل علمی و معنوی بوده است. او به برکت ذوق سلیم و مطالعات وسیع عالم و ادب شناس ممتاز زبان فارسی در این مرز و بوم بوده. خدمات علمی پیر راشدی به حدّی مورد توجه مقامات فرهنگی و دانشگاهی ایران قرار گرفته است که در سالهای آخر زندگانی مثمر، مسافرتهای عدیده ای به ایران کرد و در یکی ازین سفرهای رسمی که بنا به دعوت مقامات ایرانی صورت گرفت، دانشگاه تهران دکترای افتخاری به وی اعطاء نمود. کتابخانهٔ شخصی پیر راشدی دارای نسخ خطّی نادر و کمیاب و کتابهای چاپ شده ارزنده بود که صیت آن در سرتاسر محافل علمی خاور شناسی پیچیده بود. بنده در کتابخانه های خصوصی و شخصی در زمینهٔ موضوعات مربوط به زبان و ادب فارسی و ایران شناسی کمتر کتابخانهٔ دیگر در پاکستان را می شناسم که خاور شناسان باختری که به پاکستان سفر می کردند، علاقهٔ ویژه جهت استفاده از آن نداشته باشند .

از مؤلفات و انتشارات متعدد پیر راشدی، کتابهای نامبرده زیر، اغلب برای اولین دفعه چاپ و منتشر گردیده است :

۱ – تذکرة الشعرای کشمیر اصلح میرزا با چهار ضمایم (جمعاً در پنج مجلد)

۲ – تذکرهٔ ریاض العارفین، تألیف آفتاب رای لکهنوی

۳ – مثنوی مهر و ماه جمالی دهلوی (متوفی ۹٤۲ هـ .) که در سال ۱۳۵۳هـش به وسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر گردیده .

٤ – مقالات الشعراء از میر علی شیر قانع تتوی، کراچی ۱۹۵۷م.

۵ – مثنوی مظهر الآثار سرودهٔ شاه جهانگیر هاشمی کرمانی، حیدرآباد، ۱۹۵۷م.
٦ – مثنویات و قصاید میر علی شیر قانع تتوی، حیدرآباد، ۱۹٦۱م.
۷ – مکلی نامه، میر علی شیر قانع تتوی، حیدرآباد، ۱۹٦۳ م.
۸ – مثنوی چنیسر نامه از ادراکی بیگلری، حیدرآباد، ۱۹٦٤م.
۹ – تحفةالکرام، میر علی شیر قانع تتوی، حیدرآباد، ۱۹۷۲م.

۵ – دکتر محمد بشیر حسین (م۱۹۸۳م)

دکتر محمد بشیر حسین یکی از اساتید فاضل و محقّقان نامدار به شمار می رفت. در ۱۹٦۳م با گذراندن پایان نامه به موضوع «فعل مضارع» در زبان فارسی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل گردید . نخست در کتابخانهٔ موقوفهٔ دیال سینگ لاهور به تحقیق و فهرست نگاری اشتغال داشت. آنگاه به گروه فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی پیوست و در حین تدریس به کرسی استادی گنج بخش منسوب به علی بن عثمان هجویری، ارتقاء یافت. علاوه بر رسالهٔ دکتری از آثار دیگر دکتر بشیر حسین، فهرستهای توصیفی کتابخانه‌های شخصی دکتر مولوی محمد شفیع و حافظ محمود شیرانی و تلفظ فارسی ایران (امروز) می باشند که چاپ و منتشر گردیده است . این محقّق برجسته بر اثر ابتلاء به سرطان خون در سن حدود پنجاه سالگی بدرود حیات گفت .

۶ – پرفسور فیروزالدّین رازی

استاد فارسی دانشکدهٔ دولتی لاهور، محقّق، لغت شناس دارای چندین اثر علمی از جمله فرهنگ سه زبانهٔ فارسی انگلیسی و اردو که در دههٔ ۱۹۵۰ م تدوین و منتشر نمود و در این رهگذر در پاکستان مبتکر به شمار می رود. او جهت تفحص و تحقیق در فرهنگ نویسی فارسی در سال ۱۹۵۰م به تهران سفر کرد و از محضر استادان مسلّم ایرانی وقت کسب فیض کرد. ملک الشعرا بهار آخرین غزل را که در یک نشست علمی قرائت کرد به افتخار فیروزالدّین رازی در تهران تشکیل شده بود، مصرع اول آن بدین قرار است :

دارم به یاد این سخن از پیر می فروش

استاد رازی در زمینهٔ فارسی آموزی نیز آثاری از خود باقی گذاشته است .

۷ - پرفسور دکتر محمد باقر (۱۹۱۰ - ۱۹۹۳م)

دکتر محمد باقر در دهکده ای در حوالی فیصل آباد به دنیا آمد. با اخذ کارشناسی ارشد فارسی از دانشگاه پنجاب جهت تکمیل دورهٔ دکتری به انگلستان رفت. در حین تدریس در دانشکدهٔ خاورشناسی به ریاست گروه و سپس به ریاست دانشکده ارتقاء یافت. وی در حین حیات از برجسته ترین استادان فارسی نیم قرن اخیر پاکستان به شمار می رفت. از سال ۱۹۳۹م که اولین دفعه به ایران سفر کرده بود، او ۲۵ دیدار کوتاه و دراز مدت از ایران داشته است .

۱٦ اثر تحقیقی و یک صد مقالهٔ علمی از آثار ارزشمند اوست از جمله :

۱ – لغت مدار الافاضل (در چهار مجلد) دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۰م.

۲ – تدوین و تصحیح دیوان جویای تبریزی (م۱۱۱۸هـ)، لاهور، ۱۹۷۱م.

۳ – احوال و آثار و افکار علامه اقبال (به اردو و انگلیسی) در دو مجلد ۱۹۸۱ و ۱۹۸۵

٤ – تذکرهٔ مخزن الغرائب (پنج جلد) تألیف ۱۲۱۸ هـ / ۱۸۰۳م ، دو جلد اول را دانشگاه پنجاب و ۳ جلد دیگر را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر کرده است . ۱۹٦۹ تا ۱۹۹٤ م .

۵ – تاریخ پنجاب (فارسی) مولفهٔ ۱۸٤۰م، اکادمی ادبی پنجابی، لاهور ۱۹۷۲م.

٦ – مسافرتها و ایام البیرونی (انگلیسی) ادارهٔ تحقیقات دانشگاه پنجاب، لاهور ۱۹۷۵

۷ – درفش کاویانی نوشتهٔ میرزا غالب ، لاهور ۱۹٦۹م.

۸ – تاریخ گذشته و حال لاهور (انگلیسی) ۱۹۸٤م.

امتیاز دیگر پرفسور باقر تربیت و پرورش شاگردان و همکارانی برجسته نظیر دکتر عبدالشکور احسن، دکتر ظهور الدین احمد، دکتر آقا یمین خان، دکتر محمد ظفر خان، دکتر عبدالحمید یزدانی، دکتر سید محمد اکرم، دکتر آفتاب اصغر، دکتر انعام الحق کوثر، دکتر محمد بشیرحسین، دکتر نسرین اختر ارشاد ، استادان و روسای سابق گروه فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی و دانشکده‌های دولتی و صدها نفر مروجان فارسی در سطح کشور طی دهه های اخیر می‌باشد.

۸ - دکتر محمد ریاض (۱۹۳۵ - ۱۹۹۴م)

دکتر محمد ریاض در دهکده ای در حومهٔ شهرک ییلاقی مری واقع در شمال اسلام آباد متولّد گردید. تحصیلات کارشناسی ارشد را در دانشگاه کراچی و دورهٔ دکتری را در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران با گذراندن پایان نامه دربارهٔ شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی داشته است . دکتر ریاض نخست امر تدریس را در دانشکده های خصوصی و دولتی کراچی و اسلام‌آباد برای چند سال ادامه داد تا اینکه در دانشگاه آزاد علامه اقبال برای مدیریت گروه اقبالشناسی در ۱۹۸۰ م منصوب گردید. از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵٦هـ.ش در دانشگاه تهران به تدریس اردو و پاکستان شناسی مأموریت داشت. او یکی از پُرکارترین استادان فارسی بود که چندین کتاب به فارسی و اردو و همچنین صدها مقاله چاپ و منتشر ساخت. برخی از آثار او بدین قرار است :

۱ – تدوین و تحشیهٔ کلیات فارسی شبلی نعمانی ، اسلام آباد ۱۹۷٦م.
۲ – اقبال و دیگر شعرای فارسی زبان (تذکر از هفتاد سخنور با نظر های اقبال) به فارسی اسلام آباد، به اردو لاهور ۱۹۷۷ م .
۳ – کشف الابیات اقبال، اسلام آباد ۱۹۷۷ م (با همکاری دکتر صدیق شبلی)
٤ – احوال و آثار میر سید علی همدانی، اسلام آباد ۱۹۸۵م.
۵ – کتابشناسی اقبال (فارسی) ایضاً ۱۹۸٦م.
٦ – یادداشتهای پراکندهٔ علامه اقبال (ترجمهٔ فارسی) ایضاً ۱۹۸۹م.
۷ – تدوین و تصحیح کلیات فارسی اقبال (باهمکاری دو استاد دیگر) لاهور، ۱۹۹۰م .

۹ – دکتر سید سبط حسن رضوی (۱۹۲۷ – ۱۹۹۷م)

دکتر رضوی در لکهنؤ متولد گردید. تحصیلات را تا سطح کارشناسی ارشد در ۱۹۵۰م به تکمیل رسانیده به پاکستان منتقل گردید. نخست برای مدتی در مدرسهٔ ایرانیان کراچی، تصدی مدیریت داشت. در ۱۹۵٦م به مدت شش ماه در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران مشغول تحصیل بود، اما در همین اثناء بااستخدام در دانشکده های دولتی به کشور مراجعت نمود. در سال ۱۹٦۵م برای گذراندن دورهٔ دکتری دانشکده ادبیات بابورس تحصیلی به تهران رفت و با تدوین پایان نامه «فارسی گویان معاصرِ پاکستان» (از گرامی تا عرفانی ۷٤ سخنور) فارغ التحصیل شد و امر تدریس

را تاسن تقاعد در دانشکدهٔ دولتی راولپندی ادامه داد. آنگاه به مدیریت مجلهٔ دانش، فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی و بعداً مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، منصوب گردید و تا آخر وقت بدین طریق به ترویج فارسی همت می‌گماشت. رسالهٔ وی توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد چاپ و منتشر گردید. وی در تاریخ ادبیات فارسی مسلمانان شبه قاره، چاپ دانشگاه پنجاب نیز در این زمینه به اردو مقالهٔ مبسوطی نوشته است. تعدادی از مقاله های وی در مجله های فارسی زبان هلال، پاکستان مصور، دانش و برخی از نشریات ایرانی منتشر گردیده است. او برای سالهای متمادی باتشکیل جلسات ادبی و فرهنگی به اهتمام انجمن فارسی اسلام آباد / راولپندی به گسترش و ترویج فارسی گفتاری نیز منشاء خدماتی بوده است. غیر از ایران شناسی در رشتهٔ اسلام شناسی نیز فعالیتهایی داشت. روانش شاد .

۱۰ - پرفسور دکتر غلام سرور (۱۹۰۹ - ۱۹۹۸م)

استاد دکتر غلام سرور در ۱۷ اوت ۱۹۰۹ م در دهستان کالس در بخش چکوال (پنجاب) متولد گردید. تحصیلات دبیرستانی را در موطن خود و تحصیلات متوسطه، کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری را به ترتیب در سال های ۱۹۲۸م ، ۱۹۳۰م، ۱۹۳۲م و ۱۹۳٦م در دانشگاه اسلامی علیگر تکمیل کرد. وی رسالهٔ دکتری را دربارهٔ تاریخ شاه اسماعیل صفوی به انگلیسی نوشته بود و در حین پژوهش در ۱۹۳۳ م برای مدتی در حدود یک سال به ایران سفر کرد و از کتابخانه های تهران و چند شهر دیگر و استادان و صاحبنظران وقت ایران اکتساب فیض نمود. مسافرت دوم وی به ایران به عنوان عضو هیئت فرهنگی پاکستان در سال ۱۹۵۳ م انجام گرفت که به ریاست دکتر مولوی محمد شفیع به دعوت مقامات مربوطهٔ ایران انجام گرفت. آقای دکتر غلام سرور پس از اخذ دانشنامهٔ فوق دکتری با تنظیم نز دربارهٔ تاریخ شاه طهماسب صفوی در سال ۱۹۳۹م، به عنوان مربّی زبان فارسی به دانشگاه اسلامی علیگر پیوست . وی این خدمت آموزش را تا تأسیس پاکستان ادامه داد و آنگاه به موطن خود کالس منتقل گردید و مدتی یک کالج نو بنیاد خصوصی را اداره کرد و از سال ۱۹۵۰ الی ۱۹۵۵ در دانشکده اردوی کراچی سمت دانشیاری و مدیریت گروه فارسی را به عهده داشت . با تأسیس گروه آموزشی فارسی در دانشگاه کراچی، به ریاست

گروه آموزشی فارسی منصوب و تا بازنشستگی به تدریس و آموزش اشتغال داشت .

یکی از کارهای برجستهٔ استاد غلام سرور در دههٔ ۱۹۵۰ میلادی تدوین و انتشار کتب درسی دبیرستانی و دانشگاهی است که هنوز هم شامل برنامهٔ دروس می باشد که اسامی آنها بدین قرار است :

۱ – حرف نو، بخش یکم، منتخباتی از نثر قدیم و جدید، برای دورهٔ متوسطه.

۲ – حرف نو، بخش دوم، منتخباتی از شعر قدیم و جدید، برای دورهٔ متوسطه.

۳ – نقش تازه، بخش یکم، منتخباتی از نثر قدیم و جدید، برای دورهٔ کارشناسی .

٤ – نقش تازه، بخش دوم، منتخباتی از شعر قدیم و جدید، برای دورهٔ کارشناسی.

۵ – آثار جاویدان، گزینشی از آثار نویسندگان معاصر ایران برای دورهٔ کارشناسی ارشد.

٦ – افکار جاویدان، گزینشی از اشعار فارسی معاصر برای دورهٔ کارشناسی ارشد.

استاد غلام سرور در حین انجام تدریس در دانشگاه به امر تحقیق و پژوهش توجهی خاص داشت. مقاله های علمی وی در مجله های فارسی زبان هلال، و صدای پاکستان مرتب منتشر می گردید.

پس از بازنشستگی بود که آقای دکتر غلام سرور به کار سنگین تصحیح و تدوین مقدمهٔ جواهرالاولیاء و جواهر الاولیاء همت گماشت که هر دو جداگانه به وسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ ومنتشر گردید. سایر آثار منتشر شدهٔ دکتر غلام سرور بدین قرار است :

۱ – گلهای بهار، انتخابی از شعرای معاصر ایران، چاپ علیگر، ۱۹٤۵م.

۲ – سخن نو در سه جلد، منتخباتی از نثر فارسی معاصر، چاپ علیگر، ۱۹٤۷.

۳ – تاریخ ایران قدیم (اردو) از دورهٔ اساطیری تا دورهٔ ساسانیان، چاپ کراچی.

٤ – دستور زبان فارسی (اردو)

۵ – تاریخ زبان فارسی (جلد اول)

٦ – فهرست توصیفی نسخه های خطّی عربی و فارسی کتابخانهٔ اچ شریف گیلانی در بخش بهاولپور ۱۹٦۰م.

- خلاصة‌الالفاظ جامع العلوم (ملفوظات حضرت جلال الدّین بخاری) اسلام آباد ۱۹۹۲م.

چندین کتاب دیگر به اردو، انگلیسی و فارسی از آثار استاد تا به حال منتشر نشده است . اگر ده ها مقاله که استاد برای مجله های اردو، فارسی و انگلیسی نوشته بود و همچنین ده ها گفتار رادیویی که در ضمن ایران شناسی و زبان و ادبیات فارسی نوشته و در برنامهٔ زبان فارسی رادیو پاکستان خود پخش نموده است در نظر بگیریم، می توان گفت که پشتکار استاد اعجاب آور بوده است .

امّا یکی از ویژگیهای منحصر به فرد استاد غلام سرور تربیت و راهنمایی ۲ الی ۳ نسل از شاگردانی برجسته در علیگر و کراچی می باشد که شامل دکتر سید محمد، رئیس سابق دانشگاه اسلامی علیگر، دکتر تنزیل الرحمن، قاضی باز نشسته دادگاه عالی سند و رئیس سابق شورای ایدیولوژی اسلامی پاکستان ، آقای ممتاز علوی سفیر سابق پاکستان، دکتر سید مطیع الامام مرحوم استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی، دکتر ابوسعید نورالدین (داکا)، دکتر عابد علی خان استاد و رئیس بازنشسته گروه آموزش فارسی، دانشگاه کراچی، دکتر محمد ریاض مرحوم، استاد و رئیس اسبق گروه اقبالشناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال اسلام آباد، دکتر سبط حسن رضوی مرحوم، استاد گروه فارسی دانشکده دولتی راولپندی و مدیر اسبق فصلنامهٔ دانش، دکتر سید علی رضا نقوی رئیس سابق بخش فارسی و حقوق اسلامی اداره تحقیقات اسلامی اسلام آباد، دکتر صغری بانو شکفته، استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه ملّی زبانهای نوین اسلام آباد، دکتر طاهره صدیقی استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه کراچی، دکتر ساجدالله تفهیمی استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه کراچی، دکتر اطاعت یزدان دانشیار سابق فارسی دانشگاه پیشاور - پیشاور، دکتر حسین جعفر حلیم دانشیار بازنشستهٔ فارسی دانشگاه کراچی، خود اینجانب و دهها تن دیگر که در صحنهٔ آموزش و ترویج زبان و ادبیات فارسی و توسعهٔ ایران‌شناسی، فارسی نویسی و کارهای علمی و انتشاراتی سهم شایان دارند. استاد در ۱۹۹۸م به رحمت ایزدی پیوست، روانش شاد !

نتیجه گیری :

در این مقاله ۱۹ نفر فارسی سرا و فارسی نویس پاکستان معرفی گردیده اند که طی قرن بیستم میلادی می زیستند و مصدر و منشاء خدمات ارزنده در صحنهٔ زبان و ادب فارسی بوده اند. در حالی که دهها استادان سرشناس پاکستانی که در همان قرن متولد گردیدند و در قرن بیست و یکم میلادی به قید حیات هستند و خدمات علمی ایشان بسیار ارزنده بوده و کماکان ادامه دارد، در این مقال از معرفی شان به ترس از اطالهٔ کلام بیش از حد معمول، احتراز نموده ایم که شامل استادان، نویسندگان و مؤلفان متعدد رشتهٔ شعر و ادب نظیر پرفسور دکتر عبدالشکور احسن، دکتر ظهور الدین احمد، دکتر وحید قریشی، دکتر سید محمد اکرم، دکتر انعام الحق کوثر، دکتر نبی بخش قاضی، پرفسور دکتر نبی بخش بلوچ، دکتر محمد ظفر خان(م۲۰۰۵م)، دکتر آقا یمین خان، دکتر سید علی رضا نقوی، دکتر عبدالحمید یزدانی، دکتر صغری بانو شکفته، دکتر آفتاب اصغر، دکتر نسرین اختر ارشاد، دکتر ک.ب. نسیم، دکتر ظهیر احمد صدیقی، دکتر غلام مصطفی خان (م۲۰۰۵م)، دکتر ریاض الاسلام، دکتر ساجدالله تفهیمی، پرفسور حضور احمد سلیم (م۲۰۰٤م) دکتر سلطان الطاف علی، دکتر طاهره صدیقی، دکتر کلثوم سید،(م ۲۰۰۱م)، دکتر سید سراج الدین، دکتر گوهرنوشاهی، دکتر مهر نور محمد، و نگارندهٔ این مقاله و نویسندگان دیگر می باشند که همه آنان در نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی به دنیا آمدند و تحصیلات عالیه در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی و یا رشته های مربوط به ایرانشناسی را در اروپا، ایران و یا خود پاکستان تکمیل نموده، به امر ترویج رشتهٔ زبان و ادب فارسی مشغول گردیدند. در این جا تذکر این نکته شایسته خواهد بود که تربیت شدگان برخی از همین اساتید که در حال حاضر در سطح دانشگاههای پاکستان به امر تدریس اشتغال دارند و در عین حال به تدوین و تصحیح متون فارسی و تحقیق و پژوهش نیز عنایت کافی می نمایند، مثل دکتر محمد سلیم مظهر، دکتر معین نظامی، دکتر محمد ناصر، دکتر نجم الرشید، دکتر محمد فرید، دکتر ریحانه افسر، دکتر شهلا سلیم نوری، دکتر عصمت نسرین، دکتر سرفراز ظفر، دکتر انجم حمید، دکتر غلام ناصر مروت، پرفسور شرافت عباس، دکتر عارف نوشاهی، و سایرین، مضافاً بر خدماتی ارزنده که تاکنون انجام داده اند، انتظار می رود که طی سالهای آینده ان شاء الله در ترویج زبان و ادب فارسی در پاکستان سهم شایانی خواهند داشت.

پانوشته ها

۱ – اقبال ایران (اردو) مؤلفهٔ دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی ص ۱۱۵ سیالکوت .

۲ – همان ص ۱۵۷

منابع و مآخذ :

۱ – بانک اطلاعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، زبان فارسی در پاکستان اسلام آباد ۱۳۷۷ هـ.

۲ – پاکستان مصور (ماهنامه فارسی) به مدیریت سید مرتضی موسوی، اسلام آباد، دوره‌های مختلف

۳ – رضوی، دکتر سید سبط حسن، فارسی گویان پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۹۷٤ م.

٤ – عرفانی، دکتر خواجه عبدالحمید، اقبال ایران، سیالکوت ۱۹۸٦م.

۵ – فایزه زهرا میرزا ، گرجی نامه، اسلام آباد ۲۰۰۱ م.

٦ – فصلنامه «دانش» شماره مشترک ۵ – ۷ شماره های ۱۳، ۳٦، ۵۱، ۵۳ و شمارهٔ مشترک ۵٤ – ۵۵

۷ – مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره اسلام آباد، ۱۹۹۳م.

۸ – هلال (ماهنامهٔ فارسی) کراچی، دوره های مختلف

۹ – نگارنده ، یادداشتهای شخصی .

*****

ادب امروز ایران

نقی سلیمانی

گل نشاط

«جهان، یک شعر زیباست ، یک شعر عاشقانه.»

پسرک می خواست بپرسد. حتماً باید می پرسید. این پیر مرد، جوابش را می دانست . جلو رفت . گفت : «آقا! آقا!»

پیر مرد سرش را روی خم عصا، تا کرده بود. گوشهٔ خلوت یک پارک بزرگ بودند . پیر مرد سرش را به آهستگی بلند کرد. پسرک دید که زمان ، چه خطها و شیارهایی روی این درخت پیر انداخته . چشم آبیش مستقیم به او نگاه می کرد. گفت : «چیه پسرم! کاری داشتی؟»

پسرک دید که تار مویی زرّین و طلایی زیر نیم ماندهٔ نور آسمان، برق زد. پیر مرد،لاخهٔ مو را برچید و دستی به سرش کشید. موهای طلاییش را کاملاً مرتب و منظّم کرد.

پسرک گفت :« بابا... می توانم شما را بابا صدا کنم؟»

پیر مرد گفت :« آره پسر جان، بکن ! چی می خواستی بپرسی؟»

پسرک هول شد. خودش را باخت. گفت :« هیچی ، هیچی، فقط می خواستم بپرسم گل نشاط کجاست؟ یعنی... کجا وجود داره؟»

- گل نشاط!؟ من گیاه شناس نیستم. در تمام عمرم چنین اسمی نشنیدم. البته من زیاد دربارهٔ گلها نمی دانم. امّا تا بخواهی دربارهٔ عطرها می دانم . مثلا من عطری را می شناسم که بهترین بو را دارد. رایحه ای دل انگیز دارد . لطیف است. فقط بو بکنی ، رؤیایی آبی جلو چشمهایت نقش می بندد . آدم را از زمین می کند، جدا می کند، می برد روی آسمانها...

پسرک می خواست بایستد و مؤدبانه گوش کند. ولی حتماً پیر مرد گل نشاط را نشنیده بود ، و گرنه چه طور می توانست از عطرهای رؤیایی حرف بزند . از این گذشته، او یک کیسه سؤال بود. وقتی از این همه سؤال هنوز نتوانسته بود یکی ، فقط یکی را جواب بشنود؛ چه طور می توانست بایستد؟

این بود که راه افتاد. پارک را گشت. گلها را دید. تمام گلهای پارک را رج به رج بو کرد. گفت :« از باغ می پرسم. از زمین چه فایده دارد که از بزرگ ترها بپرسم. آیا مادرم، پدرم جوابم را دادند؟ هیچ کدام نمی دانستند.

حتی اگی، سگم سگ سفید پشمالو و پوزه چرمیم هم نمی دانست . من عاشق پوزهٔ قهوه ای سوخته اش هستم. ولی چه کنم که نمی داند.»

در گوشهٔ پارک داشت با گلی ور می رفت که نفس هر کسی از عطرش بند می آمد. داشت پُرزهای توی گل را دانه دانه می کند که مردی نیشگونش گرفت. مرد، خندان گفت :« آهای پسر ! چه می کنی؟ پُر ز گلها را نکنی؟»

پسر به خودش آمد و گفت :« پسر نه و آقا پسر. تو هم مثل مادرم هنوز مرا بچّه می دانی؟»

مرد خندید: « آهاهاها ها... نه این طور نیست مرد جوان! من یک فضا نوردم. از آشنایی با شما خوشبختم . من عاشق این گل هستم . عصرها می آیم توی این باغ و لحظاتی از روز را اینجا می گذرانم. امّا امروز که آمده ام و دارم توی این گلها سیر می کنم، دیدم تو هم اینجا پیدایت شده. البته بودنت را تحمّل می کنم، ولی مرد جوان! به گلها دست درازی نکن.»

(آیا در سال ۱۹٦۹میلادی یا در همان حدودها، دو سال کمتر یا پنج سال بیشتر، او جوان بود؟ با این حال دست کم از نظر آنها، معنی توهین آمیزی داشت. هیچ دوست نداشت که بچه تصورش کنند....)

خوشحال شد. گفت:« نه، دست درازی نمی کنم . از بس دنبال گلی توی این باغ گشتم حوصله ام سر رفت. شما فضا نورد هستید؟»

پارک، رج تا رج از گل پوشیده بود. پشت آنها درخت بود. پسرک و فضا نورد در انتهای رجی از این گلها ایستاده بودند. مرد گفت :« من فضا نورد هستم. آرمسترانگ را که می شناسی؟»

- ا ... آرمسترانگ شما هستید؟!

و دست و پایش را گم کرد:« خیلی خوشوقتم . آقای آرمسترانگ ! من مصاحبهٔ شما را توی تلویزیون دیدم. گفتید خدا آنجا، یعنی روی کرهٔ ماه نبود. مگر نه ؟»

- آره ، گفتم.

- آقای آرمسترانگ ! شما برای چه به کرهٔ ماه رفتید؟

- برای تحقیقات علمی و خلاصه چیزهایی که مربوط به علم می شود. الآن حوصله اش را ندارم خوب توضیح بدهم. آمدم اینجا تا دور از این هیاهوی شهر، توی این گلها سیر کنم. گلهای قشنگی نیستند؟

- چرا خیلی قشنگند.

- چه بویی هم دارند! من که از بویش گیج می شوم.

– آقای آرمسترانگ ! می بخشید . من دنبال گلی می گردم که توی این باغ نیست. از پدر و مادرم هم راجع به آن پرسیده ام؛ نمی دانند. می خواهم از شما بپرسم ، شاید این گل را شما بشناسید. شما که رفتید کرهٔ ماه، گل نشاط را آنجا ندیدید؟

– آه پسرک شیطان ، هاهاهاها... حتماً شوخی می کنی، نه ؟

– نه، اتفاقاً جدی گفتم.

– چه طور؟ یعنی می خواهی بگویی به تلویزیون نگاه نکردی!؟ ندیدی که آنجا یک بیابان خشک و لم یزرع بود؟ ندیدی که آنجا پُر از چاله های آتشفشانی بود؟

– چرا، اتفاقاً تلویزیون هم نشان داد. ولی گفتم شاید آنجا چیزهای دیگری هم بوده که ما ندیده ایم. مثلاً گل نشاط. شما گل نشاط را آنجا توی یک چاله، یا پشت یک برآمدگی چاله ندیدید؟

– نه، آنجا حتی هوا هم نبود. خودت که دیدی ما سبک شده بودیم ؛ خیلی سبک . من مثل یک پر، احساس سبکی می کردم . حس می کردم که بال در آورده ام . وسوسه می شدم که توی فضا بدوم، کلّه معلّق بشوم. آزاد، رها. انگار به هیچ زمینی نچسبیده بودم. درخت نبودم، ریشه نداشتم آه... ولی آنجا آدم باید راه برود، بدون آنکه پاهای خود را از روی ماه بردارد، آهسته آهسته جلو می رود. قدمهایش را با نااطمینانی و شک روی سطح ماه می لغزاند . اگر یک قدم زمینی بردارد، مانند توپی به هوا می رود و مثل توپی به زمین می خورد، و باز به هوا. درست مثل یک توپ، بالا و پایین، بالا و پایین؛ بالا و پایین رفتنی ابدی در لایتناهی که هیچ کس قدرت نخواهد داشت آن را متوقف کند.

– توی آن حالت، چه طور می توانستید ببینید؟ باید خیلی سخت باشد.

– در واقع سخت هم بود.ولی ما دستگاههای زیادی داشتیم.

– با آنها گل نشاط را دیدید؟

– نه، وجود نداشت. آنجا فقط همین مانده که آب هم سر به هوا برود. چه طور می خواهد گلی آنجا بروید؟ کاشتن گل و پرورش آن در آنجا مساوی با نابودی آن است. حال چرا این سؤال را از من می کنی؟ تو می توانی از یک گل فروش یا... چه می دانم، مثلاً از یک گیاه شناس این سؤال را بکنی.

پسرک راه افتاد. ساختمانهای عظیم وسر به فلک کشیده و آسمانخراشها را گذراند و به گل فروشی رفت. گل فروشی بزرگی بود. خانوادهٔ شان هر وقت می خواستند گلی بخرند به آنجا مراجعه می کردند. گلفروش را یافت . همان پاپیون مشکی را زده بود. همان لبخند مؤدّبانه را روی لبها داشت و با سرانگشت روی کتش را ناخن می کشید با این فکر که :« آیا مشتری خرید می کرد؛ یا اینکه ارزشی برای گلها قائل نبود؟» این بار هم طاقت نیاورد و بالاخره پرسید :« چیزی لازم داشتید؟»

پسرک گفت : « بله ، گل نشاط می خواستم .»

- گل نشاط!؟ چنین گلی ندیده ام . اجازه بدهید از فرد مطلعی که اینجا هست بپرسم. تقریباً ایشان همه چیز را دربارهٔ گلها می دانند. اجازه بدهید!

منتظر جواب پسرک نشد. بعد زود آمد و پرسید:« چه شکلی دارد؟ رنگ گلبرگهایش چیست؟ سرخ است؟ یا رنگش به بنفش می زند؟»

پسرک مستقیم نگاه کرد به چشمهای گل فروش . پای چشمهای او بنفش بود. گفت :« ا...ام، ا... من هم برای اولین بار دنبال این گل می گردم. تا به حال آن را ندیده ام . توی یک شب تاریک ، بویش به دماغم خورده . من هم دوست دارم ببینمش. شما ندارید؟»

مرد ، ابروها را بالا انداخت . روی پلکهایش تا زیر ابرو، تمام سیاه بود. انگار که گلی پژمرده باشد. پرزهایش _ یعنی مژه ها - اصلاً طراوت نداشتند . مثل اینکه دود خورده باشند. باغبان نبود ، گل فروش بود. وقتی گلها را می کند، می برید، می چید یا برای تزئین دستهٔ گلی، تکّه تکّه می کرد، خون گلها می پاشید توی چشمش . و او که با پشت دست ، چشمهایش را پاک می کرد، لابد دور چشمش جا می انداخت... اگر گیاه شناس بود ، حتماً دنیا را مثل حشرهٔ کلمات، با آن پاهای بلند و کوتاهشان، می دید، و یا به رنگ سبز و بنفش می دید؛ یعنی الآن دارد مرا مثل یک برگ تجزیه می کند. و فتوسنتزم را - که توی کتاب علوم نوشته بود - زیر آخرین نور روز آزمایشگاهش، ازپشت عینک ته اسکانی مشاهده می کند.

- بفرمائید.
- سلام !
- خب؟
- دنبال گل نشاط هستم آقا!
- اینجا گل فروشی نیست.
- ندارید؟ می خواهم ببینم شما چنین گلی دیده اید؟

– حتی اسمی هم از آن نشنیده ام ... اجازه بدهید ببینم. قدری تأمل کنید. و از در باز پهلوی آزمایشگاه رفت تو.

پسرک رفت به دنبالش . به کتابخانه ای وارد شدند که عرضش با طولش برابر بود. از میان ردیف دالانهای کتاب گذشتند. یک لا بیرنت باشکوه . گیاه شناس کتاب قطوری را بیرون کشید.

گفت :« اگر تو دایرهٔ المعارف نباشد... بله... نه ، نیست.»

و بعد با انگشت سبابه ای ، پر از خطاب :« بگذارید ببینم، من فقط آفریقا را درست نگشته ام. این گل، گلی آفریقایی نیست؟»

و کتاب را توی قفسه گذاشت.

*

سالها که گذشت و این پسرک ، پزشک شد و تمام زندگی راحت سرزمینش را پشت سرگذاشت و به آفریقا رفت هنوز بوی آن گل توی دماغش بود و سؤال بر جانش می زد، اگرچه هرگز به دنبال این سؤال ، به آنجا نرفته بود.

خیلیها را مداوا کرد. تا آنجا که یادش می آمد، گل نشاط را همیشه بی اینکه بداند، دنبال کرده بود. وبالاخره گل نشاط را یافت: در لبخند آدمها و سیاهان ، روی زمزمهٔ جویبارها، در نسیم سحر که شاخه های نازک درختها را آرام ، تکان می داد، در عطر گلها، در صحرا ، در تنهایی بیابان ، در بلندی کوه، در دل خاک که دانه ها ، نامرئی و پنهان می روییدند، در کنج خرابه ای که آوار هزاران خانه بود و بوی نفس مرگ بیستون را می داد.

همه جا، همه جا... در نبض قلب کودک یتیمی که بیمار بود و بیشتر از همه در لبخندش ؛ لبخند کودک بیماری که از مرگ نجاتش داده بود. جهان ، سخن می گفت و همه سپاس بود، شکر بود ، حرکت بود. حالا دیگر باید می پرسید:« گل نشاط کجا نیست ؟»

فضا نورد می گفت :« آهای پسرا پُر ز گلها را نکنی ؟»

گیاه شناس می گفت :« اگر توی دایرهٔ المعارف نباشد؟... بله... نه ، نیست.» گل فروش می گفت :« البته من زیاد دربارهٔ گلها نمی دانم.»

و او به همهٔ آنها بیشتر ازیک لبخند، تحویل نمی داد. آخر او همهٔ آنها را دوست داشت.می گفت :« عنوانها را از آدمها بگیر. کالبدشان را بشکاف ، همه یکی هستند.»

وکجا او بالاتر از همهٔ آنها بود؟ او هم پیر مردی بود که سرش را روی خم عصا، تا کرده بود. و موهای شب را شانه می کرد. و یاد پدرش

می افتاد که می گفت :«در بچگی آدم چه سؤالهای چرند و پرندی می کند! کودکی عالم بی خبری است.»

و مادرش هم حرف او را به شکلی دیگر تکرار می کرد. امّا او حالا خیلی خوب می دید که د راین عالم بی خبری چه خبرهاست که اگر از باخبر ترین باخبرها هم که باشی تازه چیز ناچیزی از آن می فهمی. بچه ، عنصر حرکت است. آن قدمهایی که در کودکی تلوتلو می خورد و مست راه می رود ولی نمی ایستد.، به هر طرف می رود، همه چیز را لمس می کند؛ پُر از خبر است ، پُر از سؤال است...

آخ! الآن هم آنها زنده بودند؛ هر دوتاشان، هم پدرش و هم مادرش . با هزاران چروک در صورت ، خنده های نخودی می کردند . همگی در خانهٔ سالمندان زندگی می کردند . امّا گاهی او شیطنت می کرد و پنهان از چشم نگهبانی دم در فرار می کرد. آخر او یک گلوله نمک بود، پُر از نشاط. عاقبت ساعت هفت شب که دیگر همه می خواستند بخوابند، مادرش به دنبال او می آمد(در خانهٔ سالمندان چه کسی به فکر آنها بود) و درست دو ساعت بعد که –با سرعت مورچه ها –به او می رسید، می گفت:« کجا می گذاری می روی ننه؟» و بعد نخودی می خندید:« پاک زده به سرت، اهه هه هه... هنوز هم بچّه هستی، ننه.»

در حقیقت ، الان هم که توی پارک جلو او ایستاده بود، این حرف را تکرار می کرد. گفت :« نمی آیی برویم ننه؟» و نخودی خندید.

واقعاً که خنده دار هم بود. و بعد او گفت :« چرا می آیم.» هر چند که می دانست مادرش هیچ نشنید. فقط دید که او بلند شده . و همراه مادرش دوتایی راه افتادند. گفت :«ننه ! یادت می آید بچه که بودم، از تو پرسیدم گل نشاط کجاست ؟»

صدای عصاها که بر سنگفرشهای پاک می خورد، شنیده می شد. مادرش گفت : «چی ؟» و او داد زد: «گل نشاط!»

- آهان. هنوز هم داری دنبالش می گردی؟
- نه، مدتهاست که پیدایش کرده ام .
- آن کجاست که من نمی بینمش ؟

و با عینک ته استکانی نگاه کرد.

«ننه! آن، روی لبهای شماست . خندهٔ نخودی شماست... آن ، خداست.»

*****

شعر

بهروز یاسمی[1]

مهمان

آن شب که مرا سر زده مهمان شده بودی — آمیزه ای از شبنم و طوفان شده بودی
چون جلوهٔ جادویی مهتاب پس از ابر — در هاله ای از نور نمایان شده بودی
چشمم ز تماشای تو سیراب نمی شد — صد مرتبه زیباتر از انسان شده بودی
در فصل عطشکامی محضی که مرا بود — مصداق صمیمانهٔ باران شده بودی
من مثل شب زلزله ویران شده بودم — تو مثل دل آینه حیران شده بودی
ای جدول مجهول معمایی مشکل — کز معجز عشق آن همه آسان شده بودی
افسانه ترین خاطرهٔ زندگیم بود — آن شب که مرا سر زده مهمان شده بودی

دکتر سید حسن حسینی

مثنوی عاشقان

بیا عاشقی را رعایت کنیم — ز یاران عاشق حکایت کنیم
از آن ها که خونین سفر کرده اند — سفر بر مدار خطر کرده اند
از آن ها که خورشید فریادشان — دمید از گلوی سحر زادشان
غبار تغافل ز جانها زدود — هشیواری عشقبازان فزود
عزای کهن سال را عید کرد — شب تیره را غرق خورشید کرد
حکایت کنیم از تباری شگفت — که کوبید درهم، حصاری شگفت
از آن ها که پیمانهٔ «لا» زدند — دل عاشقی را به دریا زدند
ببین خانقاه شهیدان عشق — صف عارفان غزلخوان عشق
چه جانانه چرخ جنون می زنند — دف عشق با دست خون می زنند
سر عارفان سرفشان دیدشان — که از خون دل خرقه بخشیدشان

---

۱ – بهروز یاسمی، گزیدهٔ ادبیات معاصر ، ناشر : کتاب نیستان، چاپ اول ۱۳۷۸، ص۲۹،۲۸

به رقصی که بی پا و سر می کنند — چنین نغمه عشق سر می کنند
«هلا منکر جان و جانان ما — بزن زخم انکار بر جان ما
اگر دشنه آذین کنی گرده مان — نبینی تو هرگز دل آزرده مان
بزن زخم، این مرهم عاشق است — که بی زخم مردن غم عاشق است
بیار آتش کینه نمرود وار — خلیلیم! ما را به آتش سپار»
در این عرصه با یار بودن خوش است — به رسم شهیدان سرودن خوش است
بیا در خدا خویش را گم کنیم — به رسم شهیدان تکلم کنیم
مگو سوخت جان من از فرط عشق — خموشی است هان! اولین شرط عشق
بیا اولین شرط را تن دهیم — بیا تن به از خود گذشتن دهیم
ببین لاله هایی که در باغ ماست — خموشند و فریادشان تا خداست
چو فریاد با حلق جان می کشند — تن از خاک تا لامکان می کشند
سزد عاشقان را در این روزگار — سکوتی از این گونه فریاد وار
بیا با گل لاله بیعت کنیم — که آلاله ها را حمایت کنیم
حمایت ز گل ها گل افشاندن است — هم آواز با باغبان خواندن است[1]

نصرالله مردانی

ساحل امکان

اگرچه زادهٔ لبخند یک سحرگاهیم — غروب گمشده در سایه های کوتاهیم
مسافران زمینیم در قطار زمان — که تا همیشهٔ هستی غریب در راهیم
کنار ساحل امکان در انتهای سکوت — وقوع واقعه در رستخیز ناگاهیم
گشوده ایم به آفاق عشق بال خیال — طلوع مشرقی آفتاب در ماهیم
نشسته ایم به سرچشمهٔ زلال محال — غبار آینه های شکسته در آهیم
به گوش هوش شنیدیم نغمهٔ افلاک — صدای زخمی تاریخ خسته در چاهیم
دل بهشتی ما بی تو حال دوزخ داشت — بهشت با تو بهشت آفریده می خواهیم
شعاع مهر تو تفسیر می کند ما را — که از ندانی فردای خویش آگاهیم

[1] - ببینید: http://www.iranpoetry.com

فارسیِ شبه قاره

دکتر مهر النساء .ایم. خان [1]

مولانا شبلی و شعر فارسی

چکیده:

مولانا شبلی نعمانی (م ۱۹۱٤م) دارای شخصیّت چند بُعدی است . وی همزمان مورّخ ، سیرت نگار، منتقد ، محقّق، استاد و سخنور بوده، از کارنامه های برجستهٔ او تألیف کتاب « شعر العجم» در پنج مجلد است که در زمان تألیف، اثر ابتکار آمیزی به شمار می رفت. شبلی نعمانی به سرودن شعر هم علاقه داشت ولی اشتغال پژوهش و نویسندگی به او مجال نمی داد که به سرودن شعر او قات خود را مبذول بدارد. از ویژگیهای شعر فارسی شبلی افکار گستردهٔ ملّی گرا و اسلام گرایانه می باشند: در ۱۸۸۳م در قصیده ای به مناسبت عیدالفطر و عظمت پارینهٔ مسلمانان چنین می سراید:

یاد آن رونق و بازار هنر در بغداد　　یاد آن گرمی هنگامهٔ فن در شیراز

آن که پامال خرامش چه خراسان و چه پارس　　که تاراج نگاهش چه عراق و چه حجاز

او به عنوان استاد ۱۶ سال در علیگرهـ اقامت داشت و اهداف پیشرفت به وسیلهٔ حصول علوم جدیدهٔ را باهم نوایی با سرسید دنبال می کرد، و آمیزهٔ دین و دنیا را خواستار بوده است:

ور به پرسی که در این کار چه تدبیر بود　　دین و دنیا بهم آمیز که اکسیر بود

مجموعه های شعری او باعنوان برگ گل و بوی گل قبلاً چاپ شده بود. اما مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در ۱۹۷۷م کلیات فارسی شبلی نعمانی را با مقدمه و جمع آوری و ترتیب و تصحیح و توضیح به همّت دکتر محمد ریاض (شمارهٔ ۲۲ انتشارات مرکز) منتشر ساخته بود.

***

شعر فارسی ارث بزرگ تاریخ هزار سالهٔ ما است . شعر فارسی صدها سال بر تارک جهان، شور و غلغله برپا کرده است و دربار پادشاهان

---

[1] - رئیس بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ممبئی ، هند.

را بزم آرایی و گرم کرده است ؛ در و دیوار کاخ امیران را بازمزمه های خود آرایش نموده و حیات بخشیده است. خانقاه ها و منازل صوفیان بزرگ را با وَجد و شعف خود به کمالات والایی رسانیده است؛ شجاعت قبایل و کارنامهٔ پیروزی ها را با دم مسیحایی خود جاویدان و همیشگی کرده است ؛ مجالس دانشمندان و ادبا را تزیین نموده است؛ حالات و عادات گوناگون را با آداب بزم آرایی، آشنا کرده است ؛ دل های نا امید و روح های افسرده را تسکین بخشیده و آرام کرده است ؛ غرض اینکه ، قرن های متمادی شعر فارسی، روح و جان میدانهای جنگ و رزم و مجالس بزم بوده است .

از نیرنگهای انقلاب جهان ، بعد از انقراض سلطنت تیموریان شعر فارسی رو به انحطاط و تنزل نهاد، به تدریج زبان فارسی مورد بی توجهی قرار گرفت، و بی سرو سامان شد. آن کسانی که در این حالات بحرانی، این زبان بی سرو سامان را در دلهای خود جای دادند، همه متّفق القول اند که افراد علمای دین بودند، که مصداق آن تمامی علمای گرام ما بودند. از آن جمله : مولانا محمد حسین آزاد، مولانا حالی ، مولانا شبلی ، مولانا عزیز الدین عزیز لکهنوی ، صدریار جنگ مولانا حبیب الرحمن خان شیروانی ، مولانا ابوالکلام آزاد، سید سلیمان ندوی ، مولانا عبدالباری ، مولانا حمید الدین وغیره می باشند. از میان آنان ، خیلی ها به طور صحیح و منظم شعر فارسی می سرودند و اشعار خود را به چاپ رسانیده و منتشر کرده اند و شاعر صاحب دیوان شدند. علمای دیگر در ادبیات خودشان ، در نوشته ها و سخنرانی هایشان حتی نوشته های فارسی و اشعار فارسی را به جا و در محل مناسب و بدون تعارف نقل نموده اند . به طوری که گویا تار و پود زبان اردو و فارسی در آمیخته است که امکان روی گردانی از آن وجود ندارد.

مولانا شبلی در یک زمان ، مورخ، ادیب، شاعر ، منتقد ، استاد؛ محقق و دانشمند بوده است، امّا ذاتاً شاعر بود. با شعر «خمار چشم ساقی» که سروده ، شاعر است، و شعر «باغ و بهار» که شخصیّت شاعر را بیان می کند، شاعری را رها نموده و به نثر نویسی روی آورده است. نوشته های شبلی که در حقیقت شعرگونه می باشند، در هر لغت آن ظرافت های شعری و نازک خیالی دیده می شوند.

مولانا شبلی رئیس و چشم و چراغ خاندان خود بود و در هر موردی که سخن می گفت به غایت فصیح بود و تبحرِ شاعری او «دل از دست می برد که جا اینجا است». چنانچه اولین قدم وی در ادب فارسی ، در زمینهٔ شعر بوده است. در آغاز جوانی سرودنِ شعر را شروع کرد. تخلّص وی «تسنیم» بود که بعداً آنَ را ترک نمود.

اشعار اولیهٔ مولانا شبلی بدین صورت بوده است:

آن خسرو عرش آستان ،آن داورگیتی ستان — آن قبلهِ گاه انس و جان، آن خاتمِ پیغمبران
دانای اسرارِ جهان،روح الامینش پاسبان — گردون به رنگ چاکران ، خاک درش را بوسه زن
پیش از همه شأنش نگر، جبریل دربانش نگر — در بند احسانش نگر،آبای علوی هفت تن
آن تاجدارِ ملک ودین دارای اقلیمِ یقین — دانای علم اولین، فرمان برش روح الامین

شبلی(آثار شبلی، صفحه شماره ۱۰٤).

در همین طراز:

فغان که از خرد و عشق کرده ایم قبول — دو کارخانه که با یکدگر نمی گردد

«تکرار مکرر ندوه و شاعری چیزی است که با هم همخوانی ندارند، به هر حال چاره ای هم نیست . ندوه یک واجب مذهبی است و شاعری یک واجب طبعی است ، کدام را رها کنم ».

دیوان شبلی به اسامی نخستین کلام فارسی ، *بوی گل* ، *برگ گل* شایع شده بود که بعد از وفات مولانا، تمام آن را یکجا جمع کردند و به نام «*کلیات شبلی*» منتشر نمودند. اشعار فارسی مولانا شبلی درمیان اشعار غالب و علامه اقبال یک ارتباط مهم است . میرزا غالب چنین ادعا می کرد :

ما نبودیم بدین مرتبه راضی غالب — شعر خود خواهش آن کرد که گردد فنِ ما

گویی غالب به هیچ وجه به این درجه از علم راضی نبود، در نهایت خود شعر بود که خواهش می کرد که در وجودش جوهری از شعر داشته باشد. غالب معمولاً این شکایت را داشت :

غالب سوخته جان را به چه گفتار آری — به دیاری که ندانند نظیری ز قتیل

چرا در یک چنین کشوری، غالب سوخته جان باید شعر بگوید که آنْ هم از روی اجبار است . در جایی که مردم شعر نظیری نیشابوری را با کلام قتیل هیچگونه فرقی نمی توانند بگذارند:

غالب سخن ز هند برون بَر که کس اینجا　　سنگ از گُهر و شعبده ز اعجاز ندانست

[غالب کمال شعر را از هند بیرون کن و ببر، چرا که در اینجا مردم به خاطر جهل و بد ذوقی در این دنیا سنگ و گوهر - و شعبده بازی و اعجاز گری فرق نمی گذارند].

مولانا شبلی، شاعری را از سطح و درجهٔ شعبده و سحر، به بلندترین نقطهٔ اعجاز رسانید:

ما بدین قدر از تو راضی نیستم اندر سخن　　شبلیا! سحر است این، اعجاز می بایست کرد

[ای شبلی! تو هم از شاعری نصیبی داری، خدا را شکر، باز هم من به این مقدار راضی نیستم - شعر شعبده و سحر و جادو است ، باید آن را به بالاترین درجهٔ اعجاز برسانی].

و واقعاً که مولانا شبلی حق شعر را ادا کرده است . نه فقط درجه و وقار شعر فارسی را در شبه قاره برقرار و ثابت کرد، بلکه آن را بلند کرد و همسنگ شعر ایرانی بنا نهاد.

در تألیف کتاب شعر *العجم* ، شعر فارسی، دریای ذخّار نامیده می شد. تذکره و نوشته ها مدّنظر مولانا بود و هر گاه که می خواست ، همانند یک غوّاص ماهر در دریا غوطه ور می شد و دامان خود را از مَرواریدهای اصیل پُر می کرد و می آورد. دل و روح مولانا شبلی، سرشار از لذّات نفحات شعر فارسی بود . او در سروده های شعر فارسی خود از فرّخی ، ظهیر فارابی ، سعدی و حافظ اقتباس نموده است . بر اشعار و غزلیات شیخ علی حزین هم اشعاری سروده است. غالب، علی حزین را به هر صورتی مدّنظر نیاورده بود و آن به این علّت است که غالب از علی حزین ساخته نشده بود .علی حزین شهر دهلی را رها کرد و در شهر بنارس ساکن شد و تا آخر عمرش در آنجا ماند، او می گوید:

از بنارس نروم معبد عام است اینجا　　هر برهمن بچه ، لچمن و رام است اینجا

یک واقعه از علی حزین بشنوید: شخصی به نام مولانا سمیع الله ، در یک نوشته ی خود مولانا شبلی می فرماید که « بر غزل علی حزین ، غزلی نوشته بودم. بین پسران سرو صدا شد و گفتند که بر روی غزل استاد، غزل نوشتن چه فایده ای دارد؟ آخر در این دوران ، دو شاعر فارسی گوی مشهور، یکی خواجه عزیزالدّین صاحب، نویسندهٔ « *قیصرنامه* » در کینگ کالج لکهنو و شاگرد غالب ، نیر دهلوی بود ، حکمشان را قبول کرد و غزلیات مولانا و حزین را بدون مقطع فرستاد و هر دو را ارائه داد که هرچه مولانا شبلی نوشته است ، آن کلام اهل زبان است . حضرت نیرّ خیلی از آن تعریف کرد و نوشته است که آن هم پایهٔ کلام سلف است. چند بیت از غزل مولانا شبلی چنین است:

گر کم عقل نگیرم من حیران چه کنم　　می دهد مغبچه ام باده فراوان چه کنم
خود گرفتم که به زلفش نفروشم دل و دین　　در بغاوت برد آن نرگس فتان چه کنم
چاکی است دست جنون بهرهٔ من گر باشد　　ارمغانش نفرستم به گریبان چه کنم
شبلیا کیست ! که از داد سخن می خواهی　　گر نظیری نبود، شیخ حزین می باید

دربارهٔ شاعری مولانا، شاگرد عزیز غالب ، نواب ضیاء الدّین خان نیرّ، شعر بالا را که به روشنی واضح می باشد. مولانا اشعار زیر را فقط به طور محض متعلق به خود نمی داند، همانطور که به طور عامیانه قانون شعرای فارسی گوی بوده است ، بلکه حقیقت بیان شعر از آن معلوم می شود :

روشنم شد ز نوا سنجی شبلی که هنوز　　هند را نیز قمی هست و صفاهانی هست

***

در حیرتم که پاکیِ گفتارش از کجاست　　شبلی مگر ز مردمِ هندوستان نبود

***

در سخن باخاکیان هند می سنجی مرا　　هی چه می دانی که این فن را چه سامان کرده ام

***

ای که از چاشنی لعل شکر خا گفتی　　گفتهٔ شبلی از آن نیز شکر ریز تر است

اشعار ملّی مولانا شبلی

اشعار ملّی به زبان فارسی متعلق به مولانا شبلی، جواهر درخشان تفکرات اسلامی است که همانند آن در آثار گذشته دیده شده است. آن اشعار در نهایت شأن و شوکت و والایی است. نقشهای درخشان کارنامه های تاریخ است و موقعیتهای پستی و زبونی مسلمانان را نمایانگر می باشد، چنانکه به خاطر آن از خون دل و خون جگر، زمین لاله زار شده است. خواب آینده است. افتخارات ملّی و منصوب است و نقش واضح آن منصوبات می باشد. و موضوع و آهنگ شعر را علامت است که علامه اقبال به آن بشارت داده بود. تکرار و سلسله وار بودن در اشعار مولانا *حالی*، مولانا *شبلی* و علامه *اقبال*، در اصل آنقدر همسان و نزدیک است که من اشعار این سه شاعر ملّی گوی را به صورت یک شعر بلند که دارای جوانب مختلف است، می دانم و می توانم بخوانم. اشعار مولانا حالی، مولانا شبلی و علامه اقبال بر پایه و اصول یکدیگر قرار گرفته اند.

امتیاز این نوع شعر، توصیف احساسات اسلامی است که محرک اصلی و خاص این نوع شعر می باشد. مولانا حالی، باشعر مسدس خود برای اولین بار این نوع شعر را ایجاد کرد. این نوع شعر، نی همدردی برای آزرده دلان ملّی است که آواز آن جداگانه است ولی در اصل یکی می باشد. این جزر و مدّ شعر اسلامی است که بلندی ها و پستی های تاریخ مسلمانان را همانند آینه نشان می دهد. قصیدهٔ مولانا شبلی با اقتباس از عیدیه در پیش روی شما است:

یاد آن رونق و بازار هنر در بغداد — یاد آن گرمیِ هنگامهٔ فن در شیراز
قرطبه آنکه از او کسب هنر کرد فرنگ — و آن سلونو که اطالیه به او داشت نیاز
آنکه پامال خرامش چه خراسان و چه پارس — آنکه تاراج نگاهش چه عراق و چه حجاز
آنکه دیلم به جبین داغ سجودش برداشت — آنکه سلجوق به خاک در او کرد نماز
روم را لرزه براندام. ز بانگ غضبش — هند را غلغلهٔ مقدم او زهره گداز
رمح او بود که تاج از سر قیصر بربود — تیغ او بود که شد با دل گرمی همراز

پایان این آغاز با شکوه را ببینید:

اینک آن قوم به حالی است که نتوان گفتن — خود ببین تا به چه انجام رسید آن آغاز

همه را از ستم حادثه خون گشته جگر — همه را شیوهٔ بیچارگی و عجز و نیاز
نالهٔ مَن خواست بر آید ز دل خستهٔ ما — شیشه را هست به هنگام شکستن آواز
هر چه بر ماست هم از دست سیه کاری ماست — گله ای نیست ز بخت و فلک عربده ساز

به بخشی از ترکیب بند گوش بدهید :

[این ترکیب بند در چهارمین بزم تعلیم عرضه نموده که در محل علیگره به تاریخ ۱۸۹۰ میلادی سروده شده است].

از تبه کاری و بربادی ما هیچ نکاست — ما همانیم وهمان برهمی شهر و دیار
پستی بخت هم امروز چنان است که دی — حالت جمله هم امسال همان است که پار

مولانا برای علاج هر بیماری ملت ، فقط تعلیم را داشت. چنانکه یک خانهٔ علوم در تعمیر و خیال و ذهن او بود. قلعه ای که جهالت در آن راهی نداشت، چنانچه می فرماید:

کین مرض را به جهان هست اگر درمانی — غیر تعلیم نبوده است و نباشد زنهار
حالیه چاره جز این نیست که بنیاد نهند — بیت علمی که کسان را بود از جهل حصار

همین فرصت هم پیدا شده بود تا مولانا علیگر را در چهره های غرناطه و بغداد، تبادل علمی خود می دانسته است . سرسید پیروی خود را از پادشاه دکن به نام میر محبوب علی ، که به حضورش رسیده بود ، ابراز کرده است .

تا به کی حسرت غرناطه و بغداد خوری — قدمی رنجه کن و در حرم مدرسه آی
طالبانش همه فرمانده معنی گشتند — دامن تربیتش هست مگر ظلّ همای

مولانا مغرب که از نظر اکتشافات علمی بسیار ترسناک بود، به این خاطر در آن مدّت ، هم نوا و هم آواز سرسید باقی ماند:

جادهٔ مغربیان گیر که این طرز نویی — دل پذیر است و دل آویز و دل آرا آمد

بله، ولی با این احتیاط که دین را از دست ندهد و آماج فنا نکند:

هان نگوییم که آن گیری و این بگذاری — حیف باشد که تو سر رشتهٔ دین بگذاری

مولانا ، کهنه و نو و دین و دنیا را باهم مخلوط کرد و یک معجون ساخت برای ملّت که مانند یک اکسیر بود:

ور به پرسی که در این کار چه تدبیر بود دین و دنیا بهم آمیز که اکسیر بود

درمیان دوستان سرسید، مولانا شبلی یک دوست سرشناس است . به عنوان شاعر، مولانا شبلی در علیگر که گویا ملک الشعرای دربار بوده است. او حدود شانزده سال در علیگر زندگی کرد. در طول شانزده سال، او علاوه بر مسئولیتهای اداری، وظایف خوشگوار را نیز انجام داد که ملک الشعرا در دربار تیموریان انجام می داد. گاهی به کالج می رفت ، کسی از نزدیکان بود، در انجام امور جلسات ، بعد از تلاوت قرآن ، کلام شبلی شروع می شد . به این خاطر حتماً مولانا اشعاری داشته است تا وقتی که که مولانا زنده است ، در این مواقع علیگر همیشه در شعر او زنده خواهد بود. ملک الشعرای دربار تیموریان، به طور ذاتی با دریافت انعام و اکرام ، قصیده می سرودند. مگر این ملک الشعرا با نوازشهای گرم خود، که در تحریک آن از پادشاهان ، نوابان ، امرا، رؤسا انعام و اکرام جمع آوری می کرد، زیرا این اشعار برای ملّت بود. عزّت نفس و پرهیزگاری گوارای آن بود که این اشعار به صورت کلیات فراهم گردیدند، زیرا در درجهٔ اعلی شعر است. در گفتار سرسید دربارهٔ مولانا شبلی که چه مقدار فیض رسانیده است، گفتار آن متواتر می باشد. مگر آن طرف، عکس ، چرا او از نظریات ملّت غافل بود؟ وجود شبلی در علیگر ، فیض بسیار به آن رسانید. مولانا در دوران اقامت علیگر هرچه نوشته و سروده بود، تمام پول آن را به کالج داد و حق چاپ کتب را به نام کالج درج کرد.

اکنون مضمون هم نفس، یعنی شعر فارسی به دست غارت سپرده می شود. مولانا در تمام جهات شعر فارسی ، طبع خود را آزمایش نمود. قصیده ، غزل، مثنوی، مرثیه ،ترکیب بند، رباعی وغیره که در کلیات او وجود دارد . آثار مولانا تاکنون دو بار دستخوش حوادث روزگار شده است. هرچه دو بار جمع آوری شد، آن کلام کامل مولانا، نیست. «نسخه های وفا» که نوشتهٔ او است ، هنوز کامل نیست.

از نظر مولانا، شهر بمبئی همانند بهشت بود. کتاب« بهارستان بمبئی»، که دربارهٔ آب و هوای دل آویز و زیبایی و حسن صحبت های شیرینی دارد، از نظر ذوق شعری بسیار با او ارزنده است. اشعار و غزلیات«دست گل» و«بوی گل» ره آورد بمبئی است. یک غزل دیگر هم در تعریف بمبئی نوشته است:

ز ذوق طبع شبلی من در اول روز دانستم که در آشوب گاهی بمبئی در بازد ایمان را
بیا اینجا که هر سوکاروان در کاروان بینی بتان آذری را دلبران شام و ایران را

چنانچه صدریار جنگ مولانا حبیب الرحمن خان شیروانی که به نام او یک خط طولانی دارد، از بهشت (یعنی از بمبئی) نامه می نویسد . در آب و هوای بهارستان بمبئی ، مولانا که طبع سرشار خود، آن کار را به انجام رسانده بود که زیبایی های هم نمی توانست آن کار را بکند. چنانچه می گوید:

زهی جان بخشی آب و هوای بمبئی شبلی طراز و خلخ و نوشاد و فرخار است پنداری

بمبئی جای درست وخوبی برای او است :

بمبئی بود مرا منزل مقصود و عبث پیش از این گام طلب در ره حرمان زدم

[منزل مقصود من ، در واقع بمبئی بوده است . فضول، قبل از آن با کسانی که ناراحت و افسرده هستند، همراه شده بودم].

اگر واقعاً غزلهای بمبئی حدیث دل هستند، آن دسته از نوشته های شبلی که دربارهٔ بمبئی گفته شده ، شرح و تفسیر آن می باشند. و آن غزلها را باید با نوشتارها همراه خواند ، خالق و تشریح کنندهٔ آن احادیث خود شبلی است که با خطوط انشاء نویسی و ایجاد یک نمونهٔ بسیار زیبا به دست می دهد. یک انشاء به آقای ام. مهدی حسن (مهدی افادی) را ملاحظه فرمایید :

«این روزها آب وهوای اینجا مثل کشمیر است ، هوا کمی سرد است ... بعد از نوزده سال غزل نوشتن را انجام دادم. چیزهای قابل توجه در اینجا محرّک غضب می باشند. انسان نمی تواند همه را ضبط کند. در اینجا *آپولو* یک گردش گاه عجیبی است و محل *چوپاتی* جواب آن است.»

مصرع خواجه حافظ را این چنین عوض کرده اند :« کنار آب چوپاتی» و گلگشت *آپولو* را»

یک بیت از این غزل چنین است :

بهر سو از هجوم دلبران شوخ بی پروا گذشتن از سر ره مشکل افتاد است راهرو را

تمام غزل چنین است :

نثار بمبئی کن هر متاع کهنه و نو را طراز مسند جشمید و فرّ تاج خسرو را
به هر سو از هجوم دلبران شوخ بی پروا گذشتن از سر ره مشکل افتاد است راهرو را
فغان از گرمیِ هنگامهٔ خوبان زردشتی به هم آمیخته از زلف وعارض ظلمت و ضو را
بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب چوپاتی و گلگلشت *آپولو* را
بیا شبلی به یاد پنجه گیرایی مژگانش دگر ره پاره سازم این قبای زهد صد تو را

شعر حافظ شیرازی را که تبدیل کرده اند، اصلش چنین است :

بده ساقی ، می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلّی را

بمبئی در تخیل مولانا سیر می کرد و مرام و مسلک را به دست خواجه حافظ سپرد و برای به دست آوردن پادشاهی در کشور سخنوری و سخندانی ، بندگی از حافظ را واجب و لازم می دانست . او می گوید :

گر خداوندی هوس داری در اقلیم سخن بندگی حافظ شیراز می بایست کرد

و این مطلب حقیقت دارد که تمام غزلهای راجع به بمبئی ، از غزلهای حافظ شیرازی سر مشق گرفته است. در آن غزلها ، شوخی رندانه و جوشش شعری ، همه مرهون شراب شیرازی هستند که مولانا آن را دربارهٔ آب و هوای بمبئی سروده است».

این سرخوشی و سرور وقتی پیدا می شود که شاعر به طور عملی، آن موقعیّت را گزارش می دهد. در اصل این ذوق و شوق به شدت در غزلها نمایان است که منتقدان شعری بر این نظر هستند که گرمی و لذّت اشعار مولانا همانند اشعار خواجه حافظ می باشد ک دارای این خصوصیت بزرگ است. مولانا حالی نوشته است که :« غزلها آن چنان است که گویی شراب دو آتشه است که در نشئهٔ آن خمار چشم ساقی به هم آمیخته شده است و

همانا به قال (گفتار)رنگ حال داده اند،یا خود حال را در لباس قال (گفتار)، جلوه گر ساخته اند ».

موارد جالب بمبئی محرّک اشعار او بوده است. وقتی که از بمبئی بیرون می رفت ، او رند غزل خوان نبود، بلکه شبلی بود.

شاعری از من مجو دور از سواد بمبئی — حالیا شبلی شدم ، رند غزل خوان نیستم

(و به این خاطر بجا است که بمبئی ناز کند)

این چنین گردن دعوی نفرازد چه کند — بمبئی گرچه بر خویش ننازد چه کند

این غزلها هم در نظر او زیبا و خوب بود، چنانچه در جایی نوشته است: بمبئی دارای مناظر دلچسب فراوانی است و به طور موزون از قلم و نوشتهٔ او بیرون آمد. بعضی از غزلهای اوبسیار شیرین هستند، چنانکه شاید بر چهرهٔ یک شاعر پنجاه ساله به نظر آید و الا حافظ می گوید که :

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم — هرگه که یاد روی تو کردم، جوان شدم

به تدریج مناظر دلچسپ بمبئی ، کشش خود را افزون کرد و مولانا هم از این آستان، با شوق بلند شد. او برکم مایه بودن گل افسوس می خورد. به بمبئی که برسم ، چند گلی به دستم می رسد» جای دیگری نوشته است: «من با دست خالی به بمبئی آمدم. یک غزل هم سرمایهٔ بمبئی نتوانستم بکنم و در این شکایت غزل نوشت. »

آن هم از آنجا بیرون آمد و مقطع آن چنین است :

هر چند غلط نیست که شبلی دل و دین باخت — این حرف ولی مصلحت آمیز نبوده است

سپس در یک غزل نوشته است :

داغم که بهار چمن بمبئی امسال — هر عادت پیشینه، جنون خیز نبوده

اولین غزل دستهٔ گل ، مقطع آن چنین است :

دامن عیش ز دستم نرود تا شبلی — دامن بمبئی از کف ندهم تا باشم

غزلهای بعدی، جلوه گری ماه تمام را در آسمان به عنوان «شاهد» می نویسد:

ساغری چند به یاد رخ رنگین خوردم — قدحی چند در آغوش گلستان زده ام

کارم افتاد به آن پادشه کشور حسن — دست را بر حشم قیصر و خاقان زده ام

کس چه داند که به خلوت گه آن ماه تمام — زده ام ساغر و بر یاد حریفان زده ام

پی توان بُرد که این زمزمه بی چیزی نیست — شبلی این تازه نواها نه چو مستان زده ام

غزلهای ابتدایی مولانا شبلی در کتاب *دستهٔ گل*، یک *دستهٔ گل* بسیار زیبا است. مولانا شبلی در نهایت جذبات و عالم سرخوشی و شور و شعف فراوان به نظر می آید. ولی غزلهای بعدی که به نام *بوی گل* منتشر گردید، آن حرمان، نا امیدی، تلخ کامی، یأس و پای شکسته را غماز می باشد. شبلی گفته است:

ز جان گذشتم و بازم به بر نمی آید — که نیست زورم و آن بت به زر نمی آید
فراق و هجر یار خوش بود کز درد — پس از گذشتنِ شب هم، سحر نمی آید
جدا ز دوست، شب ماهتاب را چه کنم — که کار عارضِ او از قمر نمی آید

خاطرات خوش گذشته را به یاد می آورم. خوابهای خوب و رنگین اکنون مرا پریشان می کند. یاد گذشتهٔ دردناک نیست بلکه در ذهن شبلی مانند یک طرح زیبا محفوظ مانده است. این یادها و خاطرات باعث تسکین او می باشد. در یک غزل نوشته است:

هیچ از صبر و سکون، با من نبود — در فراق دوست، تنها بوده ام
با خیالش بس که بودم همنشین — گوییا با دوست هر جا بوده ام

در غزل دیگری می گوید:

یک سر و صد گونه سودای نهانی داشتم — یادِ آن روزی که من با خود جهانی داشتم
یاد آن روزی که من از ساده لوحی های خود — با عدو می گفتم ار راز نهانی داشتم
شبلیا! آن جلوهٔ نیرنگهای بمبئی — بود تا وقتی که من خواب گرانی داشتم

اشعار فارسیِ مولانا شبلی، نشان دهندهٔ ذوق و شوق او است و مطالعهٔ عمیق و دقیق اشعار فارسی گوی، شاهد و آیینه دار کمال شعر او است. در شعر فارسی او، شیرینی زبان و حلاوت غزلها با آب و تاب فراوان جلوه گری می کند. ندرت در افکار و خیالات او، شوخی زبان، شیوایی نفس، دل آویزی و دل ربایی در اشعار شبلی به اثبات رسیده است. شبلی علاوه بر غزل در زمینه های دیگر شعر فارسی هم طبع آزمایی کرده است ولی غزلهای فارسی او از نظر بلاغت و لطافت بی نظیر است و بلا شبه در ادب فارسی سرمایهٔ گرانبهایی است.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

دکتر سید وحید اشرف[1]

قصیدۀ نعتیه

ای چون تو برافراخته‌ای پایه کرم را — ممنون کرم کرده ای هرگوهر یم را
چون دست سخا از کرم خویش گشادی — پُر کرد ز باران کرم ابرِ دیم را
تا عمر شها گام زدی در رهِ انصاف — پُر کرده ای از عدل عرب را و عجم را
افراخته ای علَمِ کرم و عفو و نوازش — افگنده ای زینگونه سر ظلم و ستم را
آیین جهان بانی تو در ره انصاف — در وقت رقم همچو بنان است قلم را
صلحت به حدیبیه و عفو تو به مکه — بنمود ره امن به اقوام و امم را
از رهبری تست که دادیم ره راست — دانیم به دنیا ز حدوثِ تو قدم را
احسانِ تو ما را ز ره کج برهانید — ز انعام تو یابیم همه ناز و نعم را
حق را بنمودی که نسازیم درین دار — مقصود جهان گذران دام و درم را
دادی خبر انسان را از رتبۀ انسان — وا کرده ای معنی بقا را و عدم را
ذات تو بود آینه در باب تعبّد — برداشته‌ای پرده ز آیین صنم را
از فیض بُنان تو روان شد کف دریا — در جوش چو آورده ای دریای کرم را
بستی تو چنان چشم ز آسایش دنیا — در پیش نظر داشته نی کیف نه کم را
زیب سر تو ساخت فقط یک کُلّه فقر — در پای نهادی تو همه جاه و حشم را
شاهان جهان حشمت شان خیل وخدم هست — محتاج بود حشمت شان خیل وخدم را
تو شاه شهان باعث تخلیق جهانی — داری به نظر هیچ همه خیل و خدم را
از پیروی تو بشود روح مصفی — حبّ تو رباید اثر بخت دژم را
پیروز شود روز من از ذکر تو شاها — یاد تو دهد تابش و تب تیره شیم را
نامت به لبم راحت جان و دل من هست — یک لحظه خیال تو رباید غم و هم را
جان را بود حبّ تو به دل باعث ایمان — یاد تو قرار من محزون دلم را
اوصاف تو بیرون ز ادراک بشر هست — ناورد توان هیچ قلم تاب رقم را
من قطرۀ ناچیز چه اندازه بگیرم — قطره نتوان درک کند ساحَتِ یم را
ای خیر بشر خیر بشر وقت مدد هست — از ورطه بر آرید مر این خیر امم را
ای خیر امم خیر امم وقت عمل هست — تا صدق عمل وا بکند باب کرم را

---

[1] - رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه مدارس،ساکن ودودارا، گجرات هند

ای خیر امم بوی صنم از چه بداری — کردی تو فراموش چرا بوی حرم را
مقصود جان از دست بدادی درین دنیا — مقصود جهان کرده ای تو دام و درم را
باز است در توبه تو درباب که ایزد — توفیق دهد با تو سر لوح و قلم را
گویند که هم شعر بود طفلک شاعر — زین روست که آرام دهد چشم و دلم را
جاوید بداراد خدایا به زمانه — این طفلک پروردهٔ خون جگرم را
گفتیم پس از انوری و عرفی و غالب — تا نوبت اشرف چه سزد تاب قلم را

محمد اقبال جسکانی

ای علی علیه السلام امام من!

یاعلی امام من و مظهر کبریا تویی — مظهر صدق و صفا تاجدار هل اتی تویی
تویی بابای حسین و برادر رسول(ص) — حقا که تاجدار بتول عذرا تویی
در میثاق دادی شهادت حق تو — بدون شک مصداق قالوا بلی تویی
آنکه موسی به دست داشته عصا و ید بیضا — همان عصای موسی و یدبیضا تویی
در بدر و احد و خندق بودی صاحب لواء — یَد مقابل مرحب و صاحب خیبر گشا تویی
آن کرا که بیاید پایان بهر صورت — جمله فضایل و کمال را قلزم و دریا تویی
چیست کعبه ؟ زادگاه توست ؟ — قدس و کعبه را هم قبله نما تویی
پسندند در هر معرکهٔ کار زار ترا — حقا که خدا و پیغمبر را مرتضی تویی
رسید مژده مؤمنان را در غدیر — به حکم خدا امیر مؤمنان بلغ ما تویی
نبی را خدا و ترا فرستادهٔ خدا — بعد از خدا و پیامبر ما را مشکل گشا تویی

دکتر خیال امروهوی

نذر روح حضرت امام خمینی علیه الرحمة

بیا تا فکر شاعر را بشناسیم — رموز زندگانی را بسنجیم
برای ما کسی هرگز نگرید — به حال خویشتن خود را گدازیم

*

سخنسرای ساکن راجن پور (پنجاب پاکستان)
سخنسرای ساکن لیه (در حومهٔ ملتان)

خوشا مردی که کسرایی ندارد — جنون کشور آرایی ندارد
ز رنج خویش می سازد به سختی — چه شد گر گنج و دارایی ندارد

*

مجو بزمی که جانکاهی ندارد — مرو باکس که آگاهی ندارد
قلندر باش و با شاهان درآویز — فقیری حاجت شاهی ندارد

دکتر محمود احمد غازی

عالم تاب و تب دل

چون صدای دردمند و دل نواز آید برون — خضر وقت از خلوت دشت حجاز آید برون[2]
مهلت این زندگی از یک نفس رشک جنان — آن نفس کز وی شرار دلگداز آید برون
عمر خود باگردش شام و سحر بخشیده ای — زندگی کی از شب تار و دراز آید برون ؟
مرد حق را می نیابی در حریم دلبران — می ندانی مرد حق از ترکتاز آید برون
پرده های رنگ و بو چون می شود زیر و زبر — عالم تاب و تب دل سرفراز آید برون

سید سلمان رضوی[3]

ایران و پاکستان

خوش نظر خوش بام ودر ایران و پاکستان ما — حُسن شب رنگ سحر ایران و پاکستان ما
قرنها قرن است چون شیر وشکر کردیم زیست — از دوبی بیگانه تر ایران و پاکستان ما
قلبهای هر دو کشور از محبت تازه تر — جالب جان و جگر ایران و پاکستان ما
هر دو ملّت می سراید نغمهٔ تبریک و حمد — یک زمین صد برگ و بر ایران و پاکستان ما
از مدینه تا به تهران تا به لاهورم چه خوش — موجهٔ علم و هنر ایران و پاکستان ما
شعر اقبالم ز رومی کرده چون کسب کمال — هم صفیر و هم سفر ایران و پاکستان ما
ای خدا! این ارتباط ما به حبل الله است — تا ابد باهم دگر ایران و پاکستان ما
اصل *سلمان* محمد(ص) فارسی فرعش منم — زنده و پاینده تر ایران و پاکستان ما

---

[1] - رئیس دانشگاه بین المللی اسلامی – اسلام آباد
[2] - مصرع از اقبال (زبور عجم . ص ٤٦٥)
[3] - فارسی گوی مقیم اسلام آباد

دکتر اسلم انصاری[۱]

میخانهٔ گل

آینه دارِ رُخ خوبِ نگار است بهار — مژده ای غم زدگان قاصدِ یار است بهار
نشئهٔ رنگ چه رنگِ دگری خواهد بست — گر به میخانهٔ گل نقش خمار است بهار
در طرب گاه که رقصان چو شرار است جنون — در گذرگاه که چون موج غبار است بهار
هر نفس آه نسیم است و سرشک شبنم — مگر ای دلزدگان ، قلب فگار است بهار
می توان گفت که طاووس خیال است چمن — می توان دید که آیینِ هَزار است بهار
شوق نظاره و چشم نگران است جهان — نرگس و نسترن و سرو و چنار است بهار
گر حنا بندِ کفِ پای نگارینت نیست — با همه جلوهٔرنگین به چه کار است بهار؟
ورق لاله و گل صرف غم انسان شد — سوی دلهای جهان ، نامه نگار است بهار
سالها هست که بی ساز و نواییم *اسلم* — پی دلهای حزین نغمه و تار است بهار

عظمی زرین نازیه[۲]

شعر حافظ

جلوه گر شد عشق حافظ درمیان عاشقان — گوهر دُرجِ محبت شد نشان عاشقان
شعر حافظ در وجودِ من شده نورِ خدا — هر غزل از او بُوَد مهر و محبت را نشان
فال می گیرم ز دیوانش شوم آسوده تر — مشکلی چون داشتم رفتم بَرِ پیرمغان
حافظانِ حافظان در خدمت تو آمدم — با کرم شیرین بکن چندین کلام بی دلان
او لسان الغیب هست ومن ز پنهان بی خبر — هیچ ابهامی ندارد پادشاه صادقان
در دل *زرین* همیشه نام حافظ جلوه گر — روز و شب پیوسته دیوانش بود در قلب و جان

جاوید اقبال قزلباش[۳]

بسی رنج بردم

بسی رنج بردم در این سال سی — برای هر ارزش ز اعماق جان
ز ایران بیآمد همه ارمغان — محبت ،کرامت، سلامت روان

---

[۱] - فارسی سرای ممتاز ساکن ملتان

[۲] - مربی گروه فارسی دانشگاه بانوان لاهور کالج - لاهور

[۳] - فارسیگوی مقیم اسلام آباد

ز ایران رسیده چو نان خوان — که بُد آفریده برایم زمان
بدیدم کسانی که خون داده اند — همه جان و ثروت ز ایمان بدان
ولی بعد آن صد هزاران ستم — به ارض فلسطین و کشمیر دان
سبب را اگر کردی تفتیش پس — بیابی ز خاین و دون مسلمان
به خانه کجی است ، چو کج شد بنا — چنان گفت تاریخ گریه کنان
بهر جا که دیدم بود خاینی — اداره و مکتب به کشور چنان
به مال و منال و به ثروت کنند — خیانت به ارکان دین و قرآن
ز ایدی آنان شده آشکار — فسادی به ارض و همه خاکدان
گهی از ره دین دنیا گرفت — گهی از تملّق تباهش روان
همو علم و آثار و دانش فروش — طمع را بدانست به از هنر
طمع را بوَد حرف خالی همه — طمع منبع کلیهٔ فتنه و شر
شده چون مسلمان از بس حریص — نه سیرش کند هم خمیر گهر
تَنش در وجودش ، تنش در دلش — چو بر روی او شعله ها و شرر
بسوی دگر دیدمی پشت سر — کسانی که بسته بود چشمشان
که دیده بپوشند از منظره — اگرچه زمین پُر شود از بُتان
خدا را اجابت کن ای دل همه — اگرچه که باشی همه ناتوان
ز دانش بیابی چنان یک گُهر — که بشناسی آدم را از دیگران
هزاران درود و هزاران سلام — ز ما باد بر آل احمد،ص، مدام

رضیه اکبر[1]

اقبال روشنفکر

اقبال روشن فکر و روشن خیال — فکر صالح اوست بال ما
او که عصای لا اله داشت به دست — هر طلسم خوف را با آن شکست
غافل از خودی خود یک دم نبود — ریزهٔ الماس بود شبنم نبود
زندگیش بر جای خود بالیدن بود — از خیابان خودی گل چیدن بود
او هیچ گاه ترس از مرگ نداشت — چون مرگ آمد تبسم بر لب داشت
آن نغمه سُرا با ساز و سخن دلربا — سوی قطار کشید ناقهٔ بی زمام را
اقبال از قید مرز بوم آزاد بود — نه افغان و نه ترک و تتار بود

[1] - استادیار گروه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین - اسلام آباد

اقبال بنده آزاد و عشق امامش بود — شعله در آغوش و عقل غلامش بود
اقبال بنده حق بود و بی نیاز از هر مقام — نی غلام او دانه او کس را غلام
اقبال گوهر شناس و انسان راد — چشم خود بر بست و چشم ما گشاد

فتّانه محبوب[1]

شهر بدبختی

به نام من که نوشتند زجر و بدبختی — وجود من همه کردند شهر بدبختی
توان من که چو پولاد بانگ بر می داد — شکست و ریخت به اعماق بحر بدبختی
به کوچه کوچهٔ بازار عمر سرگردان — تنها و بی کس و بی یار به دهر بدبختی
ببین که عمر چسان زار و تلخ می گذرد — پُر از شقاوت و دردم ز قهر بدبختی
نداد این فلک بی وفا به من بازو — که پایدار بایستم به قعر بدبختی
چنان فسرد دلم این جهان بی و سرپا — که صد هزار فسردم به نهر بدبختی
به قامت گل خمرین این جهان سوگند — که خوار و زار و حزینم ز صدر بدبختی
غمین و زار و نزارم علاجی نیست مرا — بیا که طعمه ای دردم ز زجر بدبختی
ببین که جذبهٔ فتّانه در طریق ادب — نشان عشق و وفا گشته نحر بدبختی

سمن عزیز[2]

چرا می روی ؟

به خوشبویی دلم بُرد جان جانان — به گوشم آمده آواز پیچان
کجا رفت و دلم همراه خود بُرد — و لیکن ذره‌ای پروا نکرد آن
ز خندیدن شکایت کرد دلدار — تو گویی غمزده گشته شتابان
مثال ماه نو کردی شکایت — که ناراضی شدی چون ماه تابان
چرا گشتی تو خاموش ای عزیزم — ز خاموشی شدم من اشک ریزان
چو شب تاب جلوه گر پروانهٔ دل — به هر جانب شدم چون شمع سوزان
بُود دشنام تو هر لحظه در دل — طلسم تو بود بر من گلستان
به خاموشی بود غم در دل من — تو گویی سیل اشک از دیده ریزان

---

[1] - مربی زبان دری در دانشگاه ملی زبانهای نوین
[2] - سراینده ساکن اسلام آباد

خدا داند چه وقت آید به پیشم — منم در انتظارش لحظه و آن
جدایی در شب تارم رسیده — بهانه آمده در قلب آسان
ترانه عشق او آواز دارد — به آوازش شدم گلزار خوبان
شب تاریک و تیره کردم آغاز — سرود عاشقی در دل خروشان
بسا در دل شکست عشق آید — بود شام فراق، چون شام شیطان
کجا شد رونق محفل، کجا شد؟ — همان کس را که باشد یار یاران
چو حالم را نگه کرد و نیامد — رهایم کرد و رفت آن گل به بستان
تو رفتی و خیالم بزم دنیا — چو دوزخ شد برایم خانهٔ جان
نهفتم من غم مهر و وفا را — شکسته دل شدم، شادان و خندان
خرامان می روم همراه احساس — تو گویی گل به سر چون سرو نازان
شکایت می کنم یارم کجایی؟ — بود شوق و تمنّایم فراوان
دل پاک «سمن» یاد تو دارد — همه دم رهروِ راه خراسان

فایزه زهرا میرزا[1]

انفاس محبت

پیک مقصود به دروازهٔ دل پرسان شد — دل هم آوازهٔ پیغام صنم رویان شد
گر مرام دل هر عاشق جان برناید — قلبش از آه و فغان نالهٔ جان بریان شد
سوی میخانه به دیدار بتان گشته روان — هرکه آشفته دلی بود به جان خندان شد
سالها راز درون در دل من پنهان بود — چشم من اشک فشان و دل من گریان شد
هرکه سوداگر انفاس محبت آمد — حرف حق بردهن و خون دلش جوشان شد
گر زمانه نشناسد رخ مردان خدا — جمله سرها همه دم جلوه گه قرآن شد
«فائزه» غم مخور از گردش مهر و مه و سال — سایهٔ لطف خدا بر سر تو پوشان شد

دکتر علی کمیل قزلباش[2]

شهره ی بازار من

می و من و یار من ،شهره ی بازار من — دستم و دستار من ،شهره‌ی بازار من

---

[1] - استادیار فارسی دانشکدهٔ دخترانه مارگلا F-۷/٤ اسلام آباد

[2] - فارسی گوی مقیم کویته

یار من و یار من ، یار من و یار من — یار من و یار من ، شهره‌ی بازار من
کئی ز «من آزاد شد، عمر او برباد شد — هر که نشد یار«من» شهره‌ی بازار «من»
هر دمی هو می کند، رسم وضو می کند — هر گل و هر خار من ، شهره‌ی بازار من
می زنند نیزه ای ، هر دمی هر لحظه ای — سرّ من اسرار من ،شهره ی بازار من
بر سر ارشاد باد ، گفته ی تو یاد باد — نطق تو دستار من، شهره‌ی بازار من
مستی و شادی بود، مزد آزادی بود — چهره ی بردار من، شهره‌ی بازار من
گردش ایام شد، شعر شد الهام شد — پیاله ی پُر کار من، شهره‌ی بازار من

احمد شهریار[1]

« به حد آتش دل »

نظر مکن به دو عالم که دیدنش ننگ است — که بر بساط نمایش حجاب ما رنگ است !
به حد آتش دل ، روشن است در افلاک — بسی دقیق چو بینی ، ستاره هم سنگ است
هنوز فکر گریبان به پیش پا دارد — مگو ز وسعت صحرا که غنچه دل تنگ است
هوس مدار و شکایت مکن که در سر تو — خیال شادی و غم نیست ، نشئهٔ بنگ است
ز گل گرفته دلیم و ز باغبان خائف — مزاج وحشی ما را به عالمی جنگ است

دکتر محمد حسین تسبیحی

میراث مکتوب نامه

به مناسبت مجلس بزرگداشت میراث مکتوب و خدمات فرهنگی و ادبی و علمی کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به متون کهن ادبیات فارسی و علوم انسانی و حفظ و احیای نسخه های خطی کارنامهٔ ایرانیان و فارسی دوستان .

گوهر میراث مکتوب این زمان رخشان شده — جمله آثار کهن پیوستهٔ ایمان شده
عاشقان نسخه های خطّی و متن کهن — جملگی جانباز راه حضرت قرآن شده
هر کجا میراث مکتوب کهن اندر نقاب — کشف محجوب حقیقت آیت رحمان شده
سر به سر ایران وَ پاکستان و هندستان یقین — مخزن مکتوب میراث کهن پنهان شده
«یاکبیکج» نسخه ها در دست تو روز و شبان — برگ و بوی تو نگهبان ، لالهٔ نعمان شده

[1] - سراینده ساکن کویته

خانه ها و درگه و دربار دار علم وفضل
جلوه گاه کرم و موش و عنکبوتستان شده

شو سفر کن در بهاولپور عشق و اوچ دین
ماه گیلانی ، بخاری یوسف کنعان شده

درگه بابا فرید و جمله میراث کهن
آب گرم و باد گرم و دشت چولستان شده

پیکر مهر و محبّت شد مجسم پیش ما
«دعوت شیراز» مخدوم وفا احسان شده

گشته مدفون جمله میراث کهن درقعر چاه
جملگی پوسیده و با خاک و گِل یکسان شده

مرکز تحقیق عشق و گنج،گنج بخش .جهان
مدّت سی سال واندی مرکز خوبان شده

ای خوشا میراث مکتوب و نگهبانان آن
طبع و نشر و کارشان ،کوششگرِ عرفان شده

این زمان میراث مکتوب کهن وردِ زبان
لیکن این «میراث معمور» ، منظر چشمان شده

دیگر آن «میراث ملفوظ» آمده میراث دل
جمله دانایان ما، ملفوظشان درمان شده

آن همه «میراث انسانی» خمیده قد ببین
هر خمیده قد، کنون پیرِ سخنگویان شده

اعتماد و اعتبار آمد نشان فتح باب
جام پیروزی هماره کوششِ مردان شده

اقتصاد از هرچه برتر آمده در این طریق
شهر طوس عاشقی فردوسیِ ایران شده

مشعل راه حماسه ، قدمت شهنامه ها
خفتگان سند تالپوران ، دل مهران شده

کاخ«همدرد حکیم» و حکمت و طب قدیم
بین حکمت مرکز تفهیم بوریحان شده

عاشقی کن، حافظ میراث مکتوب کهن
همت قزوینی و افشار ما کتمان شده

عاشقی کن در طریق حفظ میراث کهن
عاشقان! بیگانگان پیمانشان نقصان شده

آن که دارد کوشش سنگین دلی از بهر ما
گوییا «میراث مکتوب» چکَش و سندان شده

کشف «نوشاهی» زده نقش ادب در این دیار
کوشش و جوشش از او نقش دل رندان شده

از خدا بخش محبّت نعره ها آید به گوش
شهر «پتنه» مرکز میراث مکتوبان شده

فرّ فروردین ببین میراث مکتوبش مکان
«اکبرایرانی» اینک صفدر میدان شده

هرکجا آراسته و پیراسته بار کار نیک
نشر « میراث کهن» صورتگر کیهان شده

نسخه های خطّی و احیاء وحفظ هر کدام
کوشش ایرانیان چون قاطع برهان شده

حافظ هر نسخهٔ خطّی «بدوح» آمد به جان
نعرهٔ جانم «بدوح» افرشتهٔ خندان شده

کشور ایران بُوَد میراث مکتوب کهن
کاتبان در هر کجا پیمانگر ایران شده

شهره گشته نسخه های خطّی ایران زمین
«حائری» حافظ، نگهبان بهارستان شده

مرد مردان کهن شد غمگسار نسخه ها
«منزوی» های وفا کوششگران جان شده

از «قم» آمد مرعشی های ادیب و نکته سنج
نسخه های خطّی «قم» رهرو انسان شده

جست و جو از بهر هر میراث مکتوب کهن
گوهر دُرج صداقت در دلم پیمان شده

آن کتب خانه که «ملّی» باشدش ملّت نشان
شهرت گنجینه هایش در جهان گنجان شده

آن «ذخائر» کآمدش «اسلام» ناب در اصل خود — آن «حسین اشکوری» گنجور نورستان شده
سوی دانشگاه تهران و کتابخانش نگر — مرکز و گنج پژوهش اندر آن آسان شده
آن «ملک» کو از خراسان آمد و خدمت نمود — کوشش میراث مکتوبش چو خور تابان شده
جان اُو پیوستهٔ میراث مکتوب کهن — ثروتش وقف آمد و نقش نگارستان شده
«آستان قدس» هشتم پیشوای علم و دین — مرکز میراث مکتوب مسلمانان شده
بهترین و برترین میراث مکتوب کهن — جمله محفوظ و مصون از سرقت شیطان شده
سر به سر قسطنطنیه گشته میراث کهن — توپ قاپو، فاتح ، همه گنج دُر و مرجان شده
قونیه با قونیوی شد مرکز نی نامه ها — مهبط عرفان مولانا، در آن سامان شده
خطّ مولانا یقین «میراث مکتوب» آمده — نشر آن همواره کوشش های هر انسان شده
هر کتب خانه که در روس و اَروپا شد بلند — گنجهٔ «میراث مکتوب» جای جاویدان شده
ملک افغان و همه شهر و دیار آن زمین — نسخه های خطّی بلخ و تخارستان شده
آسیای مرکزی تا چین و ماچین وختن — هر کجا میراث مکتوب کهن مهمان شده
ملک کشمیر آن که نامش گشته ایران صغیر — سرو ناز جمله«میراث کهن» نازان شده
جمّله آثار ادب از شعر و نثر و تذکره — کوشش کشمیریان و سعی بلتستان شده
ای بسا متن کهن پنهان شده در خانه ها — گوییا هر خانه ای از بهرشان زندان شده
از معارف هرچه خواهی جست و جو کن این زمان — کار «تسبیحی» به گنج بخش محبت جان شده
لطف« ایران زاده» آمد «نعمت الله» ما — نهضت فرهنگی و علمی بدو میزان شده
خاک راهِ عالمان و عارفان و شاعران — این «رها» از عشق «داتا» گنج بخش کان شده
یا الهی کن نصیبم خدمت گنج بخشیان — تا قیامت کار من نقش سر ایوان شده

سید نفیس خوارزمی

انقلابِ ایران

انقلاب ملک ایران مرحبا — انتشار و نصرتِ دین هُدی
کشور ایران را کردی بلند — ای خمینی تو که هستی ارجمند
تا فضایِ جَور بودی گرد گرد — بنشان آن گرد را یک نیک مرد
هر طرف آوازهٔ دین مبین — شد به پا در ملک هر سُو شورِ دین
آنچنان بوده خمینی خوب مرد — ذرهٔ این کشوری را مهر کرد
خیلی زیبا است «نفیس» این کارِ دین — آفرین صد آفرین صد آفرین

فضل الرحمن عظیمی[1]

بزم فارسی[2]

این نظم در جلسهٔ بزم فارسی منعقده ٤ جون ٢٠٠٤م در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در حضور سفیر کبیر اسلامی جمهوریهٔ ایران محترم آقای محمد ابراهیم طاهریان و رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دکتر نعمت الله ایران زاده ، رئیس خانهٔ فرهنگ ایران جناب دکتر مهر داد رخشنده، و سرپرست بزم فارسی جناب آقای سید مرتضی موسوی قرائت گردیده بود و مورد پسند حضار قرار گرفته بود.

هست بزم فارسی یک بزمِ خوش گویان ما — موسوی شُد سرپرستِ بزمِ خوش سامانِ ما
پیکر جهدِ مسلسل مرتضای موسوی — یک فقیر بانوایی هست این خاقان ما
مرکز تحقیق را زینت ز بزم فارسی — سازمان فارسی شد سازومان جان ما
کاروان فارسی را بزم مهمیز رحیل — تیز تر گشتند از وی سست جان خامان ما
فارسی را می دهد ترویج ایران زاده ای — نعمت الله افسر خوش لهجه و ذیشان ما
نعمت الله تو جوان مردِ میدانِ عمل — خوش مزاج وخوش طبیعت این گُل بُستان ما
نعمت الله هست اسمی بامسمّی بالیقین — نعمت شعر و ادب قسمت کند در جان ما
شبلی و نور محمد، هم سرافرازِ ظفر — انتشار علم بکنند این سرفرازان ما
انور مسعود و احسان اکبر و نجم الرشید — گوهر شعر و ادب ریزند در دامانِ ما
روحِ بزمِ فارسی آقای تسبیحی رها — هم معزّالدین بشود خاصهٔ خاصانِ ما
پرتو روهیله بزم شعر را زینت دهد — شعر دلکش می سراید خوش گلو سلمان ما
سیّد سلمان رضوی آبروی بزم شعر — حبّذا ای یار خوش گفتار خوش الحانِ ما
گوهر نوشاهی و علی رضا، افسر علی — این ادیبانِ سخن پرور گهر افشان ما
جعفری ، مجروح ، عرفان رضوی، خاطر غزنوی — آتش شعر و ادب ریزند اندر جان ما
یونس سیتهی ، سرور انبالوی، ناظم بشیر — این همه در کشور شعر وادبِ سلطانِ ما
شاعران اکبرآبادی چو نیسان و ظفر — خوش مذاق و خوش نظر این فارسی دانانِ ما
اخترِ عالم ، رشید نثار و هم انجم خلیق — در زبانِ فارسی هر سه گهر پاشان ما

---

[1] - استاد بازنشستهٔ گروه فارسی دانشکده های راولپندی

[2] - مقصود انجمن ادبی فارسی اسلام آباد که از ٣٦ سال قبل به فعالیت ادبی و فرهنگی اشتغال دارد.

می کشد هر ناقهٔ آواره را سوی قطار — مردِ حق حافظ ظهور است از حدی خوانان ما
عارف نوشاهی ، عارف نقوی ،سید عارف اند — جمله هستند افتخار عارف و عرفانِ ما
سیدطالب بخاری فارسی گو با کمال — این گلِ خوش رنگ هست از گلشنِ خندانِ ما
بسکه رغبت داشته با فارسی شعر و ادب — نصرت زیدی و ناصر زیدی خوش خوانِ ما
نغمهٔ رحمن احسن دامن دل می کشد — خاور و عابد حسن هم فارسی خوانانِ ما
یک گلِ گلزار ما سید نفیس خوارزم — قلب عباس و رُعینی قلب ما و جانِ ما
ای خوشا جاوید اقبال است در رایزنی — فارسی دان خوش آهنگ از قزلباشانِ ما
شعله، سید فیضی، شبیر افضل و سبط حسن — در زبانِ فارسی بودند استادانِ ما
از رضا نقوی ، نذیر رانجها و عبدالغنی — تا سراج الدّین همه گلهای گلزارانِ ما
اکرم اکرام و سلیم اختر ز لاهور آمده — گاهی گاهی می شوند این دوستان مهمانِ ما
فائزه زهرا، سمن ، دکتر شگفته موسوی — این همه هستند خوش گو فارسی گویانِ ما
عالیه، فتّانهٔ محبوب و عظمی ، طاهره — هم رضیه اکبر و سنبل سخن سنجانِ ما
خانم تهذیب زیدی، کوثر ثمرین و چاند — این سه هم ازباغ فارس شد ثمر چینانِ ما
مهردادِ علم بر فرهنگ ما رخشنده است — خانهٔ فرهنگ تابان شد به پاکستانِ ما
از علی اورسجی تا آقای فریدون اکبری — هر یکی از سلکِ دانش گوهر تابانِ ما
بهرِ ربطِ پاک و ایران شد سفیر محترم — خوش نظر آقای ابراهیم طاهریانِ ما
ای خوشا آقای ابراهیم طاهریان است — خوش روی و خوش خوی وخوش کردار از خوبانِ ما
جلوه گاهِ علم وحکمت است بزمِ فارسی — مردمان خوش نظر جمله سخن سنجانِ ما
هر کسی کو آید اینجا می نماید افتخار — می فزاید از ره گفتار عزّ و شانِ ما
سبز بادا فارسی در کشور ایران زمین — تازه بادا اردو در گلزارِ پاکستانِ ما
پاک و ایران دو برادر کشوری یک جان و دل — و یک خدای و یک رسول«ص» است ویکی قرآنِ ما
گرچه جسمِ ما جدا افتاد لیکن دل یکی ست — ما یکی هستیم با یک قلبِ ما یک جانِ ما
یک نگاه و یک دل و یک جان و یک اندیشه اند — مردمان کشورِ ایران و پاکستانِ ما
درمیان پاک و ایران رشته محکم کرده است — ای «عظیمی» اشتراکِ دین ما ایمانِ ما

***

دکتر محمد سرفراز ظفر

پیکار باظالم

ای جوانان فلسطینی دلیر — برسر پیکار با ظالم چو شیر
ای که در راه خدا جان می دهید — ملک و ملت را نگهداری کنید
مانند سدی کنید ایستادگی — در برابر دشمن بدطینتی
پشت دادن شیوهٔ روباه بود — هست بز آنکه ز میدان می دود
با شعار الله اکبر بیا — بهر تو نصرت بیاید از خدا
زنده داری در دلت گر آرزو — زینهار از رحمتش لا تقنطوا
قادر مطلق خدای ذوالجلال — عزم داری می دهد اوج کمال

***

فدا حسین نوشاد[1]

فلسطین

ای کعبهٔ ارباب نظر ارض فلسطین — سر چشمهٔ انوار سحر ارض فلسطین
حُبّ علی این درس به ما داد ز اول — ترسد نه مسلمان ز خطر ارض فلسطین
نوشاد دعای من محزون همین است — آزاد شود کاش ز شر ارض فلسطین

لبنان

خونچکان داستان لبنان است — در عزا آسمان لبنان است
باز بهر بقای ملت خویش — سر به کف هر جوان لبنان است

[1] - سراینده مقیم کویته

سید جواد موسوی[1]

کشمیر و فلسطین

سوی کشمیر ببین، سوی فلسطین ببین — نالهٔ بس سروپا از بشر آموخته ام

باز یک کرب و بلای دیگر است — این چنین مهر و ناز از بشر آموخته ام

رقص بسمل همه جا در نظرم جلوه گر است — کشته از تیغ جفا از بشر آموخته ام

از بشر فتنه و هم قتل و شر آموخته ام — این همه شور و نوا از بشر آموخته ام

*****

[1] - گوینده ساکن کویته

گزارش و پژوهش

اخبار پژوهشی

۱ - تولید لوح فشردهٔ آموزشی کتاب آزفا ۳ در خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران — لاهور

خانهٔ فرهنگ ایران در لاهور به منظور تقویت فارسی گفتاری فارسی آموزان و تسهیل در یادگیری زبان فارسی، جلد سوم آزفا را به صورت لوح فشرده (سی.دی) آموزشی تولید و در دسترس علاقه مندان قرار داد. پیش از این جلدهای اول و دوم نیز تولید گردیده بود که مورد استقبال علاقه مندان فارسی قرار گرفته بود. به زودی لوح فشرده جلد ٤ آزفا هم در اختیار فارسی آموزان قرار خواهد گرفت.

۲ - اهدای کتابهای علمی و ادبی از انتشارات مرکز و چاپ ایران

در ماههای اخیر تعدادی انتشارات جدید مرکز و آثار علمی و ادبی چاپ ایران به صدها گیرندگان از جمله متقاضیان پژوهشگر اهدا و ارسال گردید که برخی از آنان به شرح زیر می باشند:

۱ — رؤسای بخش هایی فارسی دانشگاه پنجاب و دانشگاه جی.سی ، رئیس دانشگاه بانوان لاهور ، رئیس بخش فارسی دانشگاه لمس لاهور، رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب، رؤسای بخشهای فارسی دانشگاه کراچی ، پیشاور ، بهاولپور و سایر دانشگاه ها از جمله دانشگاه زبانهای ملّی نوین اسلام آباد و دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد، مرکز آموزش زبان فارسی خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران — ملتان .

۲ — رئیس مقتدره قومی زبان پاکستان (فرهنگستان زبان ملّی) رئیس اکادمی ادبیات پاکستان ، رئیس ادارهٔ تحقیقات اسلامی ، اسلام آباد، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بین المللی اسلامی ، کتابخانهٔ مسعود جهندیر ، مرکز پژوهشی نشر میراث مکتوب تهران ، شورای گسترش زبان او ادبیات فارسی ، مرکز اطلاع رسانی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ، کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم تحقیقات و فناوری ، مجلس شورای اسلامی ایران ، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

آقای امانت علی جاوید ، آقای محمد شاه ضعیف ننکانه صاحب، آقای دکتر محمد سلیم اختر

۳ - اهدای آثار علمی از طرف سازمانهای پژوهشی ملی و بین المللی به کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

در چند ماه اخیر سازمانهای پژوهشی ملی و بین المللی کتابهای متعدد علمی ، ادبی ، تاریخی ، فهرست نگاری و نسخه شناسی به عنوان مبادله به کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اهداء کردند که باعرض سپاس اسامی برخی از آنان را در ذیل درج می کنیم.

۱ – مرکز تحقیقات تاریخ، فرهنگ و هنر اسلامی، سازمان کنفرانس اسلامی ، استانبول ، ترکیه پنج مجلد

۲ – ادارهٔ تحقیقات اسلامی ، دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد، ۷٤ مجلّد

۳ – دانشگاه اسلامی علیگرهـ هند ، هشت مجلّد

٤ – کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش پتنا ، هند

۵ – اکادمی اقبال پاکستان – لاهور

٦ – گروه فارسی دانشگاه جی.سی.لاهور

۷ – دکتر حسن ذوالفقاری ، مرکز تحقیقات زبان و ادب فارسی دانشگاه تربیت مدرس ، تهران شش عنوان در ۱۷ جلد

۸ – دکتر سیروش شمیسا، استاد دانشگاه علامه طباطبایی، ۵ عنوان از ویرایش های جدید آثار ادبی خودشان .

۹ – دکتر میر جلال الدین کزازی، استاد دانشگاه علامه طباطبایی، ۷ عنوان از تألیفات خودشان .

۱۰ – دکتر مریم شریف نسب ، پژوهشگر و مدرس زبان و ادب فارسی، ۱۳ عنوان کتاب .

۱۱ – فرهنگستان زبان و ادب فارسی

۱۲ – مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی

۱۳ – مرکز پژوهشی میراث مکتوب

۱٤ – کتابخانهٔ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی

۱۵ – آستان قدس رضوی

۱٦ – کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران

اخبار فرهنگی

۱ - نشر اثر جدید اقبال شناسی در ترکیه

بنابه گزارش رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در آنکارا اثر تازهٔ اقبال شناسی به زبان ترکی با عنوان **Kullk Kitabi** که بر ترجمه منتخباتی از چهار اثر اقبال ارمغان حجاز، گلشن راز جدید، بندگی نامه و ضرب کلیم اشتمال دارد به وسیلهٔ انتشارات صوفی، استانبول - ۲۰۰۶م در ۱۹۱صفحه منتشر شده است. مترجم محترم این اثر پرفسور علی نهاد طرلان می باشد که در زمینهٔ زبان و ادب تألیفات متعدّدی دارند.

۲ - اهداء کتب مرجع و کامپیوتر به بخش فارسی دانشگاه کراچی

کنسولگری ج.ا.ایران در کراچی ، به بخش فارسی دانشگاه کراچی ۲۷٤ جلد کتاب در زمینه های آموزش زبان فارسی، تاریخ ، ادبیات، هنر، شعر ، ایران شناسی به همراه یک دستگاه کمپیوتر طی مراسمی که آقای دکتر پیرزاده قاسم رئیس دانشگاه کراچی نیز حضور داشت، اهدا کرد . طی سخنانی رئیس دانشگاه کراچی که از لحاظ حرفه ای علوم دان و شخصیت علمی است امّا در زمینهٔ شعر و ادب هم منشاء آثاری است مجموعهٔ کتابهای اهدایی را با ارزش ترین هدیه برای استفادهٔ استادان، دانشجویان و پژوهشگران دانست و از توجه سرکنسولگری در این باره تقدیر نمود.

۳ - سخنرانی رئیس مرکز تحقیقات در دانشگاه بین المللی اسلامی- اسلام آباد

بنا به دعوت دانشگاه بین المللی اسلامی، دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در تاریخ ۳ / ۳ / ۱۳۸۵ش در جمع استادان و دانشجویان زبان و ادب فارسی آن دانشگاه درباره ی «سبک شناسی در ادب فارسی و ایران امروز» سخن گفت . هنگام تشکیل اجلاسیهٔ علمی رئیس دانشکدهٔ زبانهای خارجی و ادبیات دانشگاه به آقای دکتر ایران زاده برای قبول دعوت دانشگاه جهت ایراد سخنانی سپاسگزاری کرد. در پایان سخنرانی دانشجویان دانشگاه پُرسشهای علمی مطرح کردند، که پاسخهای لازم داده شد. آقای دکتر حسن

بندری پور رئیس بخش فارسی برای همکاری رئیس مرکز تحقیقات مراتب امتنان را ابراز نمود.

۴ - حضور دوازده تن شاعران و نویسندگان معاصر ایرن در سمینار های علمی در کراچی و لاهور

روز چهارشنبه ۲۷ / ۲ / ۸۵ ش به دعوت خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران در کراچی هیأت دوازده تن شاعران و نویسندگان معاصر ایران وارد کراچی گردیدند و مورد استقبال حضرت حجةالاسلام و المسلمین بهاء الدّینی نمایندهٔ محترم مقام معظم رهبری در پاکستان، آقای سید موسی حسینی سرکنسول و دکتر مهدی توسلی وابستهٔ فرهنگی ج.ا.ایران قرارگرفتند. درحین اقامت سه روزه در کراچی، هیأت ایرانی در سمینار «اخلاق و حکمت درکلام سعدی» که در دانشگاه مهندسی سر سید تشکیل شده بود، حضور فعالانه داشت. همچنین در مراسمی که در دانشگاه کراچی، اکادمی ادبیات پاکستان، انجمن ادبی بزم غالب و شبکهٔ تلویزیونی «آج» برگزار شده بود، نیز شرکت نمودند. موضوع سمینار اکادمی ادبیات «شعر و ادب بعد از انقلاب اسلامی ایران» بود که در آن وزیر آموزش استان سند دکتر حمیده کهورو طی سخنانی اهمیت زبان و ادب فارسی و ضرورت آموزش فارسی در مدارس پاکستانی را یاد آور گردید.

هیأت شاعران ایرانی در لاهور :هیأت دوازده نفری شاعران ایرانی در تاریخ ۳۱ / ۲ / ۸۵ در مراسم علمی که با حضور پیشکسوتان و استادان زبان و ادب فارسی، و سخنوران فارسی گوی درخانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران برگزار گردید، حضور یافت.

در این مراسم آقای محمد رضا امینی مسئوول خانهٔ فرهنگ، آقای دکتر سید محمد اکرم اکرام، دکتر آفتاب اصغر، دکتر ظهیر احمد صدیقی، دکتر محمد سلیم مظهر، دکتر محمد ناصرو سایر معلمان فارسی و دانشجویان دورهٔ دکتری دانشگاه های لاهور سخن گفتند و برخی از آنان سروده های گونه گون را عرضه داشتند. از طرف هیأت ایرانی، آقای عبدالجبار کاکایی، آقای علیرضا قزوه سخنانی ایراد کردند و قطعات شعری خود را عرضه داشتند. همچنین آقایان سید جواد شفیعی، محمد جواد محبت و مصطفی محدثی خراسانی سروده های خود را ارایه کردند. جناب آقای کاکایی از طرف انجمن شاعران ایران اعلام کردند که هیأت داوران انجمن، آقای دکتر ظهیر احمد صدیقی را به عنوان شاعر برجستهٔ بخش

بین الملل شناخته است و تندیس به زودی از ایران ارسال می شود . آن گاه هیأت ایرانی از دانشگاه جی. سی بازدید به عمل آورد که در آن باهمکاری خانهٔ فرهنگ اخیراً اتاق ایران شناسی افتتاح شده است. آقای دکتر ظهیر صدیقی معاون دانشگاه در ضمن تبیین مشترکات ادبی و فرهنگی ، هیأت ایرانی را با بیانات شیوایی خیرمقدم گفت .

۵ - دیدار هیأت استادان و معلمان فارسی دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان از ایران

بنابه دعوت مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ، مرکز پژوهشی نشر میراث مکتوب و فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، یک گروه از استادان و معلّمان فارسی برای دیدار یک هفته ای عازم ایران شدند . آنها در آیین رونمایی دانشنامهٔ شبه قاره (جلد اول) و هم اندیشی «تعامل ادبی ایران و جهان» ، شرکت کردند . مسوول خانهٔ فرهنگ لاهور خاطر نشان کرد هم آهنگی برای اعزام گروه مزبور با مساعدت دکتر نعمت الله ایران زاده ، رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی ایران انجام شده است .

۶ - بخش فارسی در دانشگاه قرطبه پیشاور دایر می شود

پرفسور عبدالعزیز خان نیازی مؤسس دانشگاه قرطبه پیشاور به اتفاق رئیس دانشگاه مزبور در محل خانهٔ فرهنگ ایران پیشاور با مسوول خانهٔ فرهنگ آقای مسعود اسلامی دیدار کرد. مؤسس دانشگاه قرطبه با اشاره به سوابق زبان و ادب فارسی در این سرزمین و اهمیت مشترکات فرهنگی ایران و پاکستان آمادگی خود را جهت دایر کردن بخش فارسی در دانشگاه اعلام کرد و ابراز امیدواری کرد که وابستهٔ فرهنگی ایران در پیشاور همکاری مقتضی را به عمل خواهد آورد. آقای مسعود اسلامی ضمن استقبال از تأسیس بخش فارسی آمادگی نمایندگی را جهت همکاری لازم بازگفت .

۷ - اعطای «تمغهٔ امتیاز » پاکستان به دکتر محمد بقایی ماکان

باکمال خوشوقتی کسب اطلاع شد که در ۱۷ آوریل ۲۰۰۶م به مناسبت «روز پاکستان » طی مراسمی در سفارت پاکستان در تهران سفیر پاکستان آقای شفقت سعید «تمغهٔ امتیاز » پاکستان را به نمایندگی از حضرت رئیس جمهوری پاکستان ، به آقای دکتر محمد بقایی ماکان، اقبال شناس بنام ایرانی اعطاء کرد. سردبیر و مدیر دانش پیام تبریک را به آقای دکتر ماکان

ابلاغ نمودند که از طرف نام برده بابت آن سپاسهای بی‌کرانی کتباً اعلام گردید. شایستهٔ یاد آوری است که علاوه بر تألیف و نشر کتابهای عدیده در زمینهٔ اقبال شناسی ، طی هفت دورهٔ اخیر فصلنامه دانش ایشان در چاپ مقاله های متعددی با ما همگام بوده اند . این تقدیر از خدمات دکتر ماکان یادآور احترام به پیشکسوتان اقبال شناسی در ایران نظیر ملک الشعرا« بهار»، استاد مجتبی مینوی و سید غلام رضا سعیدی و دهها نفر دیگر می باشد.

۸ - آموزش زبان فارسی در دورهٔ دکترای تاریخ دانشگاه پیشاور

باتوجه به مذاکرات انجام شده با آقای دکتر منهاج الحسن، رئیس بخش تاریخ دانشگاه پیشاور آموزش زبان فارسی برای اولین دفعه برای دانشجویان دکترای این رشته توسط خانهٔ فرهنگ ایران در پیشاور آغاز شد. آقای دکتر منهاج الحسن ضمن تشکر از خانهٔ فرهنگ ایران گفت : اصطلاحات فارسی در کتب تاریخی ما لزوم آشنایی دانشجویان را باریشه های این لغات گوشزد می کند. در دورهٔ اول، هفت نفر دانشجوی تاریخ شرکت می نمایند.

۹ - ادامهٔ فعالیتهای ادبی انجمن دوستداران فارسی بخش (ضلع) راجن پور پنجاب پاکستان

به مناسبت تقارن « روز پاکستان » و« اربعین سید الشهداء» اجلاسیهٔ انجمن دوستداران فارسی راجن پور در تاریخ ۲٤ مارس۲۰۰٦م در تالار کتابخانهٔ باب العلم راجن پور برگزار گردید. در سخنان خود سرپرست انجمن آقای محمد اقبال خان جسکانی استادیار فارسی نقش علامه اقبال و قائداعظم محمد علی جناح را در رشد و تعالی نهضت استقلال پاکستان یادآور شد و برای بنیانگزاری جمهوری اسلامی در ۱۳۵۷ هـ ش در ایران از آیت الله العظمی سید روح الله خمینی ستایش نمود که طی ۲۷ سال اخیر نهال انقلاب اسلامی به صورت شجر سایه داری در آمده است . او به مناسبت چهلم حضرت امام حسین بیت معروف علامه اقبال را یاد آور شد .

حدیث عشق دو باب است کربلا و دمشق یکی حسین رقم کرد و دیگری زینب

سخنرانان دیگر اجلاسیهٔ ادبی شامل آقایان نصیر احمد خان،غلام قاسم خان، عنایت حسین قیصر و باقر علی خان وسایر اعضای انجمن بوده اند. توفیق انجمن دوستداران را از خداوند بزرگ خواهانیم .

۱۰ - تشکیل انجمن استادان فارسی سراسر پاکستان

در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۸۵ هـ ش رؤسای گروه فارسی دانشگاه های پاکستان درگردهم آیی استادان فارسی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد حضور پیدا کردند. در اجلاسیهٔ اول گردهم آیی موقعیت و وضعیت آموزش و تدریس زبان و ادب فارسی در دانشگاه های استانها و ایالات مختلف پاکستان مورد بررسی و تبادل نظر قرار گرفت. روسای بخشهای فارسی دانشگاه پنجاب لاهور ، دانشگاه جی.سی.لاهور ، دانشگاه لمس لاهور، دانشگاه کراچی ، کراچی ، دانشگاه اسلامیهٔ بهاولپور ، دانشگاه پیشاور ، پیشاور، دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد ، دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد و همچنین پیشکسوتانی شامل دکتر سید علی رضا نقوی ، دکتر سید محمد اکرم اکرام ، سید مرتضی موسوی، دکتر محمد بشیر انور و دکتر نور محمد مهر حضور داشتند. دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران هدف گردهم آیی را تبادل نظر هایی جهت ترویج هرچه بیشتر امکانات آموزشی و رفع موانعی اعلام کرد که باهمکاریهای نزدیک نمایندگیهای فرهنگی ایران در شهرهای مختلف دانشگاهی پاکستان امکان پذیر است .

در اجلاسیهٔ بعد از ظهر به طرح تشکیل انجمن استادان فارسی سراسر پاکستان موافقت همگانی استادان شرکت کننده به عمل آمده و قرار شد که روسای گروه آموزشی زبان وادب فارسی در دانشگاه های پاکستان با حفظ سمت اعضای هیأت انجمن و ۲۶ نفر از پیشکسوتان که شامل روسای اسبق گروه آموزشی فارسی دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان ، استادان فارسی اسبق خانهٔ فرهنگ راولپندی می باشند اعضای شورای عالی انجمن استادان فارسی خواهند بود.

کلیهٔ روسای گروه های آموزشی فارسی عصر همان روز در هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی که با عنوان «پاکستان شناسی و آموزش زبان اردو در ایران » برگزار شد به طور اعضای هیأت رئیسه حضور به هم رسانیدند.

*****

راهیان ابدّیت

درگذشت حسین انجم : فارسی گوی و ادیب بنام

در هفتهٔ اول اردیبهشت ۱۳۸۵ هـ . ش آقای حسین انجم فارسی گوی و ادیب بنام در کراچی به لقای حق شتافت . وی که نام اصلی اش سید محمد حسین کاظمی فرزند سید محمد باقر کاظمی بود در ۱۹۳۹م در لکهنؤ چشم به جهان گشود. تحصیلات دانشگاهی را در کراچی داشته و سالها دبیر ادبیات در مدارس و موسسه های آموزشی کراچی و مسقط بوده و هم زمان مجلهٔ ادبی طلوع افکار را در حدود ۳۶ سال پیش از کراچی آغاز به نشر کرد که بدون وقفه تا اوایل امسال چاپ و نشر می‌گردیده . یکی از ویژگیهای مجله ادبی طلوع افکار نشر مقالات پیرامون زبان و ادب فارسی غیر از زبان و ادب اردو که موضوع اصلی ماهنامه بود ، می باشد. افزون بر آن به برکت ذوق سلیم شادروان انجم شاعر دو زبانه اردو و فارسی بود . «حرف جنون » اثر وی اخیراً در کراچی رونمایی شده بود.

آقای حسین انجم به اندازه ای علاقه مند به شعر فارسی بوده که در ۳۵ سال اخیر در سرمقاله های ماهنامه «طلوع افکار» اغلب ابیات پُر معنی از ادبیات غنی فارسی اقتباس می کرد که نظیر آن را کمتر در نشریه های اردو زبان سراغ داریم.

مرحوم حسین انجم در سالهای اخیر باهمّت والایی که داشت سازمان انتشارات «جاودان» را دایر کرد و این گونه در نشر آثار تاریخی ، ادبی، علمی و سفرنامه ها سهم شایانی داشته است . مضافاً بر این جهت تشکیل جلسات ادبی، انجمن ادبی « ایوان ادب» را دایر کرده بود که در آن نه فقط از پاکستان بلکه از کشورهای خارجی و همسایه از جمله ایران دانشمندان و ادیبان را دعوت می کرد تا ادیبان و سخنوران کراچی از محضر آنان بهره های وافی ببرند. دکتر محمد مهدی توسّلی وابستهٔ فرهنگی جمهوری اسلامی و مسوول خانهٔ فرهنگ در کراچی در ضمن ابراز مراتب تالم و تحسر بر ارتحال حسین انجم اظهار داشت که مرحوم «پُل مستحکم فارسی و روابط فرهنگی ایران و پاکستان بود».روانش شاد. « دانش»

توقیر حیدر

گزارش جلسات انجمن ادبی فارسی

۱ – هم اندیشی علمی «عطار پژوهی در شبه قاره »

هم اندیشی ماهیانه ادبی و فرهنگی باعنوان «**عطار پژوهی در شبه قاره**» با همّت انجمن ادبی فارسی و باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تاریخ ۱۳۸۵/۲/۳ روز یکشنبه در اسلام آباد برگزار شد.

این مراسم با تلاوت قرآن پاک و نعت خوانی آقای عامر علی آغاز گردید .

آقای سید مرتضی موسوی محقق برجسته و رئیس انجمن ادبی فارسی مسوولیت اجرای برنامه را نیز به عهده داشتند . آقای موسوی ضمن خیر مقدم از مهمانان گرامی و ارایهٔ مقالهٔ علمی پژوهشی باعنوان «**بررسی عطار پژوهی بویژه دیوان عطار نیشابوری در شبه قاره** » طی سخنانی گفت : ششمین سال است که انجمن ادبی فارسی هر ماه چنین محفل علمی و ادبی را در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار می کند. هزار و صد سال است که مردم شبه قاره با زبان فارسی آشنا هستند. شیخ فریدالدّین عطار، یکی ازعارفان معروف ایران می باشد. عطار در تاریخ ادبیات فارسی یکی از شخصیتهای معدودی به شمار می رود که به کثرت آثار متّصف است .

سرکارخانم شگفته یاسین عباسی به عنوان «**ترویج پند نامهٔ عطار نیشابوری در شبه قاره** » مقاله ای قرائت کرد. وی طی سخنانی تاریخ مختصری از نسخه شناسی و کتاب شناسی پندنامهٔ عطار در شبه قاره بیان نمود. پندنامهٔ عطار ۸۵۰ بیت دارد و یکی از آثار مهم وی به شمار می رود.

آقای جاوید اقبال قزلباش شاعر برجسته راجع به عطار سروده ای به فارسی خواند که توجه حضّار را به خود جلب نمود و به رونق محفل افزود.

سرکار خانم رابعه کیانی گفتاری باعنوان «**مضامین و موضوعات اسرار نامهٔ عطار**» ارایه کرد. اسرار نامهٔ عطار ۳۳۲۰ بیت دارد. نسخه های خطّی

متعدد اسرار نامهٔ عطار در کتابخانه های مختلف پاکستان مورد استفادهٔ علاقه مندان می باشد.

دختر خانم مرسل یعقوبی دانش آموز مدرسهٔ عالی استقلال اسلام آباد قطعهٔ شعری از عطار را خواند و توجه حضار را به خود جلب نمود و مورد ستایش و آفرین قرار گرفت.

سرکار خانم آسیه محمد الله استادیار دانشکدهٔ دخترانهٔ مارگلای اسلام آباد مقاله ای پُرمغز باعنوان «**تأثیر معنوی تذکرة الاولیاء عطار در تذکره نویسی و آثار فارسی شبه قاره**» قرائت کرد. تذکرة الاولیاء در اصل دایرةالمعارف اولیا در آن زمان بود.

آقای سید رحیم توسلی عضو سفارت ج.ا.ایران در اسلام آباد سخنی کوتاه دربارهٔ عطار ارائه کرد.

آقای دکتر مهرنورمحمدخان، رئیس سابق بخش زبان فارسی دانشگاه زبانهای نوین مقاله ای تحت عنوان «**محبوبیت تذکرة الاولیاء عطار در شبه قاره**» قرائت کرد. به گفتهٔ علامه اقبال:

مرا از شاعری خود عار ناید — که در صد قرن یک عطار ناید

دکتر عارف نوشاهی استاد دانشکدهٔ دولتی گوردن (راولپندی) و فهرست نگار برجستهٔ پیرامون ابعاد گوناگون شخصیت فریدالدّین عطار نکاتی مهم عنوان کرد. آیا تذکرة الاولیاء و آثار دیگر عطار دوباره به چاپ رسیده است. باید دربارهٔ آخرین تحقیقات راجع به شخصیتهای بزرگ ادبی معلومات داشته باشیم.

آقای سید سلمان رضوی شاعر برجسته نعت حضرت پیامبر گرامی (ص) را به زبان فارسی با ترنم ویژهٔ شبه قاره اجرا کرد و به رونق محفل افزود. سپس راجع به دوستی ایران و پاکستان قطعه شعر مفصّلی عرضه داشت.

قلب های هر دو کشور از محبت تازه تر — جالب جان و جگر ایران و پاکستان ما
هر دو ملت می سراید نغمهٔ تبریک و حمد — یک زمین صد برگ و بر ایران و پاکستان ما
از مدینه تا به تهران تا به لاهورم چه خوش — موجهٔ علم و هنر ایران و پاکستان ما

آقای دکتر ایران زاده، رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران با شعری از نوعی خبوشانی در عظمت عطار سخن را آغاز کرد:

آن گنج حقیقت که در افلاک نگنجد — در حوصلهٔ خاک نیشاپور نهفتند.

ایشان ضمن ابراز تشکر از دانش پژوهان و مهمانان از زحمات علمی شادروان دکتر کلثوم سید استاد سابق دانشگاه ملی زبانهای نوین

اسلام آباد و نویسندهٔ کتاب «**تحقیق در الهی نامهٔ عطار**» چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، تجلیل کرد. دکتر ایران زاده افزود : کریمای سعدی (منسوب به سعدی) و پند نامهٔ عطار بیشترین محبوبیت را در شبه قاره دارند و آثار بزرگان عرفان و ادب : سعدی، مولوی، عطار، جامی و حافظ به دلیل بیان ساده و صمیمی و هنری مسائل اخلاقی و حکمی و ارزش والای معنوی نفوذ خاصی در بین مردم شبه قاره داشته است و هزاران نسخهٔ خطی وصدها شرح و تفسیر و ترجمه از این آثار در این منطقه نوشته شده است . فقط در کتابخانهٔ گنج بخش ٦٢ نسخه خطی از اشعار و آثار عطار موجود هست و تذکرة الاولیاء بین آنها ممتاز است. آثار عطار نیشابوری و سعدی و مولوی و حافظ باروح لطیف ادب دوستان و مردمان این منطقه سازگارتر بوده است .آقای ایران زاده به دو پژوهش و تصحیح عالی از منطق الطّیر در ایران اشاره کرد :

١ – منطق الطّیر، به کوشش: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

٢ – منطق الطیر، به کوشش: دکتر محمود عابدی دکتر تقی پور نامداریان.

این پژوهش به زودی به سرانجام خواهد رسید .

جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم ج.ا.ایران و رئیس جلسه طی سخنانی تأکید کرد که بزرگداشت بزرگان فکر و ادب در حال حاضر چنین باید انجام بشود که نسل جوان آنان را بشناسد. برگزاری برنامه های عرفانی و ادبی انسان سازانه به فعالیت فرهنگی و روابط دو کشور کمک می کند.

در حاشیهٔ این هم اندیشی نمایشگاهی از نسخه های چاپ سنگی و چاپی آثار عطار و عطار پژوهان در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دایر شده بود.

٢ – مقام و منزلت محمد حسین شهریار در شعر معاصر

هم اندیشی ماهیانهٔ ادبی و فرهنگی باعنوان «**مقام و منزلت محمد حسین شهریار در شعر معاصر**» با همّت انجمن ادبی فارسی و باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تاریخ ١٣٨٥/٢/٣١ روز یکشنبه در اسلام آباد برگزار شد.

این مراسم با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید بالحن گیرای آقای سروری قاری ممتاز قرآن پاک آغاز گردید .

سرکار خانم آسیه محمد الله استادیار دانشکدهٔ دخترانهٔ مارگلای اسلام آباد مقاله ای پُرمغز باعنوان «**نعت حضرت ختمی مرتبت (ص) و منقبت در شعر شهریار**» قرائت کرد. ایشان طی سخنانی گفت : شهریار شاعر اسلامی و انقلابی است. عاشق قرآن و اهلبیت(ع) بود. شهریار در مقام و منزلت رسول اکرم (ص) و منقبت مولای متقیان امیر مؤمنان اشعار شیوایی سروده است .

آقای سید مرتضی موسوی محقق برجسته و سرپرست انجمن ادبی فارسی ضمن خیر مقدم به مهمانان گرامی با ارائهٔ مقالهٔ علمی و پژوهشی باعنوان «**ارتقای شعری شهریار : «از بهجت تبریزی تا شهریار ملک سخن در قرن چهاردهم**» طی سخنانی گفت : «شاهکار های شهریار را در مثنویهای او می توان یافت زیرا غالب افکار بدیع و ابتکارات و ریزه کاریهای شاعرانه و حال و ذوقی که مخصوص سخن شهریار است و کمتر به آثار گذشتگان شباهت می‌یابد در مثنویهای شهریار جلوه می کند». شهریار در شعر عقیدتی و مذهبی نیز یدطولی دارد. در شعر «شب و علی(ع) » می گوید :

پیشوایی که ز شوق دیدار می کند قاتل خود را بیدار

ماه محراب عبودیت حق سر به محراب عبادت منشق

آقای جاوید اقبال قزلباش شاعر برجسته راجع به شهریار اشعاری به زبان فارسی سرود و توجه حضار را به خود جلب نمود و به رونق محفل افزود.

سرکارخانم شگفته یاسین عباسی، کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در موضوع «**تبلور انقلاب اسلامی در شعر شهریار**» طی سخنانی گفت : قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، نظام طاغوتی در ایران رایج بود و شاعر از اوضاع موجود آن زمان خیلی بیزار بود و آرزوی دگرگونی اوضاع را داشت :

به دو بال مرغ نتوان ز فلک گذشتن امّا به خدا توان رسیدن، به دو بال آدمیّت

شهریار همواره به اسلام و ارزشهای اسلامی اعتنا نموده :

ستون عرش خدا قائم از قیام محمد (ص)
ببین که سر به کجا می کشد، مقام محمد(ص)

سرکار خانم رابعه کیانی، دانش آموختهٔ زبان و ادب فارسی، در موضوع «**مضامین و اندیشه های مکتب شهریار**» طی سخنانی گفت : مکتب شهریار به عنوان «رازونیاز» شروع می شود. دراین منظومه ستایش و نیایش از

خداوند متعال است و اصولاً شهریار شاعری باایمان و خداشناس و دارای توکّل است و این نکته در «رازو نیاز» کاملاً مشهود است .

آقای ابراهیم غفاروف. دبیر اول سفارت ج.آذربایجان مقاله ای باعنوان «**آذربایجان در شعر شهریار**» قرائت کرد . به گفتهٔ وی : شهریار دربارهٔ روابط فی مابین جمهوری آذربایجان و آذربایجان ایران اشعار بسیار جالبی سروده است .

آقای عین الله مدتلی سفیر جمهوری آذربایجان، ضمن اشاره به روابط عمیق جمهوری آذربایجان و جمهوری اسلامی ایران طی سخنانی گفت : در جهان هیچ دو کشور پیدا نمی شود که به گونهٔ جمهوری آذربایجان و جمهوری اسلامی ایران از نظر معنوی و فرهنگی نزدیک باشند. شهریار شاعر بزرگ مسلمان است و من رفتم زادگاه وی را زیارت کردم. وی افزود: فرهنگ ایرانی، مادر فرهنگ کشور های منطقه است.

سرکار خانم زهرا غزالی پور دانش آموختهٔ زبان و ادب فارسی مقالهٔ ای علمی و پژوهشی باعنوان «**عبور کلمه از جدار عاطفه، رمز ماندگاری شعر شهریار**» قرائت کرد و توجه حضار را به خود جلب نمود و مورد ستایش قرار گرفت .

آقای مظفر علی کشمیری مربّی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد مقاله ای علمی و پژوهشی باعنوان «**پیام شهریار به انیشتن**» قرائت کرد. ایشان ضمن قدردانی از شخصیت و شعر آن شاعر بلند پایهٔ فارسی طی سخنانی گفت :

در اشعار نیمایی شهریار روح انسان دوستی و همدردی باجهان انسانی گرفتار در چنگال تمدن صنعتی موج می زند.

سرکار خانم دکتر سیده چاند بی بی استادیار گروه فارسی دانشکدهٔ فدرال دولتی، راولپندی مقاله ای بسیار پُرمغز باعنوان «**شهریار: شهریار قلمرو تغزل در عصر حاضر**» قرائت کرد. ایشان ضمن اشاره به غزلهای شهریار طی سخنانی گفت : به جرأت می توان گفت که شهریار شاعر غزل است . اگرچه شهریار از هر نوع شعر سروده است : قصیده، قطعه ، غزل، مثنوی، مسمط، رباعی وغیره اشعاری به زبان فصیح استادانه و اشعاری مملو از عبارات و اصطلاحات عامیانه و بازاری، شعرهای مقید به تمام اصول و قواعد سبک کلاسیک و شعرهایی با مصراع هایی بلند و کوتاه آزاد از قید و قافیه وغیره .

سرکار خانم پاک طینت، دبیر مجتمع آموزشی امام حسین (ع) مقاله ای باعنوان «**نگاهی به زندگی و افکار شهریار**» قرائت نمود.

جناب آقای دکتر بشیر انور، استاد سابق دانشگاه تربیت معلّم مولتان ومؤلف برجستهٔ پیرامون ابعاد گوناگون شخصیت شهریار نکاتی مهم عنوان کرد. ایشان طی سخنانی گفت : وقتی که انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی(ره) به پیروزی رسید، استاد شهریار در قید حیات بود و با اشعاری چون «**تشریف قبول**» و «**مقام رهبری**» با جان و دل همصدایی باانقلاب را آغاز کرد.

آقای سید سلمان رضوی شاعر فارسی گوی برجستهٔ پاکستان ، از نوسروده های خود اشعاری با ترنّم خواند رونق خاصی به محفل بخشید .

آقای دکتر سرفراز ظفر ، رئیس بخش زبان فارسی در دانشگاه ملی زبان های نوین ، اسلام آباد شعر خود را در مدح شهریار خواند که با استقبال حضار مواجه شد .

آقای دکتر ایران زاده، رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران، باسپاس از سخنرانان و پژوهشگران و حضار ارجمند به کوتاهی دربارهٔ تلقی شهریار از شعر و شاعری پرداخت .

آقای طاهریان سفیر محترم ج.ا.ایران در اسلام آباد و ضمن قدردانی از سخنرانان و مقاله نگاران طی سخنانی گفت : رهبر معظم انقلاب اسلامی یک «شهریار شناس» هستند و از شعر ایشان قدردانی می کنند. شهریار متعلق به همه است. پیشنهاد می کنم مقاله های امروز به رسانه ها تحویل داده شود و ترجمهٔ آنها به زبان اردو در مجله های ادبی پاکستان به چاپ سپرده شود. آقای طاهریان به خصوص از مقالهٔ «پیام به انیشتن» نوشتهٔ آقای مظفر علی کشمیری بسیار تمجید کرد و این شعر را در ارتباط بامسائل هسته ای اخیر با اهمیت تلقّی کرد و گفت : شعر شهریار وصف حال امروز ماست و پیام نهفته در آن، پاسخ ما به دشمنان پیشرفت معنوی و مادی جوامع اسلامی است .

سپس آقای طاهریان سفیر ج.ا.ایران به آقایان عین الله مدتلی سفیر جمهوری آذربایجان و دکتر بشیر انور استاد ممتاز زبان و ادب فارسی در ملتان، لوح های هنری اعطا نمودند و به برخی از اعضای انجمن ادبی نیز جوایز و هدایایی داده شد.

استادان ودانشجویان دانشگاه و دانشکده های اسلام آبادو راولپندی ، فارسی دانان، مؤلفان و نویسندگان و تعدادی از معلمان و دانشجویان مدرسهٔ عالی استقلال اسلام آباد به تعداد کثیری دراین هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صداوسیمای ایران مرکز اسلام آباد و خبرنگاران خبرگزاری ایران از هم اندیشی گزارشهایی جهت ارسال تهیه کردند.

۳ – ایران شناسی و آموزش زبان فارسی در پاکستان

هم اندیشی ماهیانهٔ ادبی و فرهنگی با عنوان «**ایران شناسی و آموزش زبان فارسی در پاکستان** » با همّت انجمن ادبیَ فارسی و با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تاریخ ۸۵/۳/۲۸ روز یکشنبه در اسلام آباد برگزار شد .

این مراسم با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید بالحن گیرای آقای سعدی وارثوف آغاز گردید.

آقای مظفر کشمیری مربّی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی مقاله ای با عنوان "**نقش خانهٔ فرهنگ راولپندی در آموزشَ زبان فارسی**" قرائت کرد. ایشان ضمن اشاره به مشکلات و سختیهای مختلف در زمان های مختلف طی سخنانی گفت: انگلیس ها پس از تثبیت استعمار خود در هند، حدود بیست و پنج سال در حفظ زبان فارسی، به روش پیشین، سعی کردند، ولی بعد از این مدّت ، آنها بنای مخالفت با این زبان نهادند.

ایشان ضمن اشاره به زحمات مسوولین خانهٔ فرهنگ- راولپندی از آغاز تا اکنون افزود: کلاسهای آموزش زبان فارسی از روز تأسیس خانهٔ فرهنگ تا امروز با تداوم اجراء شد که تا به حال ادامه دارد و هزاران دانش آموزان آموخته شدند. در سه دههٔ اول، دوره های آموزش زبان فارسی با تلاش و کوشش های صمیمانه و مشتاقانهٔ استادان و ذوق و شوق طرفداران زبان فارسی به اوج رسیده بود که اداره ناچار کلاسهای مقدماتیَ را به چند بخش تقسیم می کرد.

سرکار خانم شگفته یاسین عباسی،کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان- اسلام آباد مقاله ای با عنوان "**آموزش فارسی در سطح دانشکده ها و دانشگاه ها در پنجاب**" قرائت کرد. ایشان طی سخنانی گفت:

با ورود انگلیس ها در شبه قاره زبان فارسی یواش یواش از رونق افتاده بود البته نمی توان گفت که زبان فارسی اصلاً در پاکستان وجود ندارد. این طور نیست. باید دانست که امروزه هم آموزش زبان و ادبیات در سطوح

دانشکده ها و دانشگاههای پاکستان تدریس می شود. ایشان اسامی دانشکده ها و دانشگاههای استان پنجاب را که در آن زبان و ادبیات فارسی تدریس می شود، نیز ارائه کرد.

سرکار خانم رابعه کیانی، دانش آموختهٔ زبان و ادب فارسی مقاله ای باعنوان **"آموزش فارسی در سطح دانشکده ها و دانشگاه ها در اسلام آباد"** قرائت کرد و مورد توجه حضار قرار گرفت. ایشان ضمن اشاره به روابط نزدیکی ایران و پاکستان طی سخنانی گفت:زبان فارسی، زبان نیاکان ماست و در پیشرفت و رشد فرهنگ و تمدن مسلمانان شبه قاره و ترویج گسترش دین مبین اسلام، نقش مهمی را ایفا نموده است. ایشان ضمن اشاره به آموزش زبان و ادب فارسی در دانشکده ها و دانشگاههای اسلام آباد یادآور شد، اگرچه زبان فارسی در دانشکده ها و دانشگاههای دولتی تدریس می شود، ولی دانشکده هایی که غیر دولتی یا نیم دولتی یا تازه راه اندازی شده اند، بخش زبان فارسی ندارند، چون بیشتر از آنان گرایش به علوم و تکنولوژی دارند.

آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن ادبی فارسی که مسوولیت اجرای برنامه را نیز به عهده داشتند، مقاله ای پرمغز با عنوان **"کمیت و کیفیت آموزش فارسی در پاکستان و استادان برجستهٔ شش دههٔ اخیر"** قرائت کرد. هنگام استقلال پاکستان، ما دارای دو دانشگاه بودیم. کهن تر دانشگاه پنجاب که دانشکدهٔ خاورشناسی آن در ۱۸۷۰م دایر شده بود و دانشگاه داکا در پاکستان شرقی وقت ، در هر دو دانشگاه بخشهای فارسی فعالیت داشت. هنگام استقلال پرفسور دکتر شیخ محمد اقبال، رئیس گروه آموزش فارسی در دانشکدهٔ خاورشناسی بود و پس از از درگذشت وی در ۱۹٤۸م پرفسور عباس مهرین شوستری، دانشمند ایرانی که قبلاً چندین سال در حیدرآباد دکن و میسور و بنگلور تدریس کرده بود، متصدّی گروه فارسی گردید.

ایشان طی سخنان خود مطالب ارزنده ای پیرامون زحمات استادان زبان فارسی در زمانهای مختلف ارائه کرد.

سرکار خانم دکتر سیده چاند بی‌بی استادیار دانشکدهٔ دولتی راولپندی مقاله ای با عنوان **"کتابهای عمومی ایران شناسی منتشر شده در پاکستان"** قرائت کرد.اگر یک پاکستانی ایران را بشناسد یا یک ایرانی پاکستان را بشناسد مثل اینکه خودش را شناخته است. دیروز منطقهٔ ما جزو قلمرو ایران بوده که امروز خودش یک کل گردیده است. لذا یک ایرانی می تواند

از طریق پاکستان شناسی به شناخت نیروی دینی، فرهنگی و تمدّنی خود برسد. یک پاکستانی از طریق شناخت ایران می تواند اصل و ریشهٔ دین، فرهنگ و تمدّن خود را بیابد.ایشان فهرست کتابهایی که در موضوع مذکور نوشته شده است را نیز ارائه کرد.

آقای دکتر بشیر انور استاد زبان و ادب فارسی در مولتان مقاله ای با عنوان **"خدمات خانهٔ فرهنگ ملتان در آموزش فارسی و برگزاری کلاسهای کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی"** قرائت کرد. ایشان ضمن اشاره به اهمیت تاریخی و فرهنگی شهر مولتان طی سخنانی گفت: مولتان شهر عشق، شهر عرفان و ادبیات و شهر مردان خداست.ایشان افزود. خانهٔ فرهنگ مولتان، اولین خانهٔ فرهنگ در سراسر شبه قاره یا شاید در دنیا باشد که در حدود چهل فیلم ایرانی را به زبان اردو دوبلاژ کرده پخش کرده است و از این ره خدمات بزرگی در راه ایران شناسی انجام داده است.

آقای دکتر محمد سلیم مظهر، استاد دانشگاه پنجاب طی سخنانی گفت:

بخش های زبان فارسی دانشگاهها و مؤسسه های علمی پاکستان با دانشگاههای ایران از نظر علمی، فرهنگی، ادبی و پژوهشی ارتباط دارند و همیشه در تماس هستند. اخیراً یک هیأت شش نفره از شخصیتهای برجستهٔ استادان و فرهیختگان زبان فارسی جهت شرکت در سمینارهای علمی و ادبی عازم ایران شده اند.

ایشان ضمن اشاره به خاطرات دورهٔ تحصیلی خود در ایران طی سخنانی افزود:

روزهایی که در فرهنگستان ایران مشغول به کار بودم، بهترین روزهای زندگانی من می باشد. و همین طور می دانم که مردم پاکستان عاشقان ایران و مردم ایران هستند. وی افزود:

وقتی حضرت آیت الله سید علی خامنه ای، رئیس جمهور ایران بودند، بازدید رسمی از پاکستان داشتند. من خودم دیدم که وقتی ماشین ایشان بیرون از فرودگاه لاهور آمد، مردم ماشین ایشان را روی دست گرفتند و بلند کردند. یک حالت بسیار خوشحالی بود که نمی توان به صورت کلمات بیان کرد.

آقای دکتر معزالدّین اقبال شناس برجسته و استاد سابق دانشگاه داکا و انگلستان ضمن اشاره به تاریخ و گسترش زبانهای فارسی و اردو در شبه قاره طی سخنانی گفت:

برای گسترش و رُشد زبان اردو زبان و ادبیات فارسی نقش بسیار مهمی ایفا کرده است. به همین علّت می گویند که اردو دختر زیبای زبان فارسی است. فارسی در زمان گذشته زبان رسمی شبه قاره بود و در مدارس و دبیرستان وسیلهٔ زبان فارسی علوم و رشته های دیگر تدریس می شد. زبان فارسی میان مردم پاکستان این قدر پذیرفته و مقبول است که سرود ملی این کشور به زبان فارسی نوشته شده است و فقط یک کلمهٔ اردو "کا" در آن به کار رفته است.

دکتر مهر نور محمد خان رئیس سابق گروه زبان فارسی دانشگاه ملّی زبانهای نوین طی سخنانی گفت: خبری شنیده ایم که دولت پاکستان تصمیم گرفته است که باید دانش جویان از کلاس اول دانشکده اختیار داشته باشند که از درسهای عربی و فارسی یک درس را انتخاب کنند و درس بخوانند. همانطور که در زمان گذشته بود. امّا اکنون دولت به این مشکل مواجه خواهد شد که معلمین فارسی نخواهد داشت. اکنون جمهوری اسلامی ایران می تواند نقش مهمی جهت تربیت معلمان و مدرّسان ایفا کند.

آقای دکتر ایران زاده سرپرست محترم رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ضمن ابراز خرسندی و تشکر از شرکت فعال اعضای انجمن ادبی در جلسات هم اندیشی ماهانه ، به کوتاهی **"نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در ایران شناسی و گسترش زبان ادب فارسی در پاکستان"** را تبیین کرد.

جناب آقای طاهریان سفیر محترم ج.ا.ایران در خطابهٔ ریاست گفت : برای توسعهٔ روابط فرهنگی باید به واقعیتهایی توجه کرد. یکی از واقعیتها همین فرهنگ است که نمایندهٔ عرفان، دین و معنویات می باشد. باید پاسداری از عشق کنیم.

۴ - پاکستان شناسی و آموزش زبان اردو در ایران

هم اندیشی «**پاکستان شناسی و آموزش زبان اردو در ایران**» به همت انجمن ادبی فارسی و با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باحضور رؤسای گروههای زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای پاکستان (شرکت کننده در گردهم‌آیی استادان زبان و ادبیات فارسی) در تاریخ ۱۳۸۵/۵/۱۵ش روز یکشنبه در اسلام آباد برگزار شد.

این مراسم با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید بالحن گیرای آقای سعدی وارثوف آغاز گردید.

آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن ادبی فارسی اسلام آباد / راولپندی که مسوولیت اجرای برنامه را نیز به عهده داشت به بحث دربارهٔ «**دورنمای آموزش زبان اردو در دانشگاههای ایران**» پرداخت :

میان ۵۰ الی ۷۵ در صد لغات به اردو، از زبانهای فارسی، عربی و ترکی، متداول گردیده است. لذا می توان گفت که زبان اردو دختر زیبای زبان فارسی است. ایشان افزود :

جهت درک مطالب کتابهای علمی که طی دو قرن اخیر در شبه قاره به اردو نگاشته شده، آموزش زبان اردو در ایران بسیار مثمر خواهد بود.

روابط فرهنگی میان ایران و پاکستان سوابق ممتدی داشته است، اما پس از استقلال این کشور این روابط تشئید شده و مورد توجه بیشتری قرار گرفته است .

وی افزود : ایران اولین کشوری بود که جمهوری اسلامی پاکستان را به رسمیت شناخت و همین نشانه عمق روابط تاریخی و فرهنگی دو کشور بود.

در اوایل استقلال پاکستان قراردادهای همکاری فرهنگی، آموزشی و ترویج زبان فارسی و اردو بین دوکشور منعقد شد و این فصل جدی دراین بخش بود.

سپس خانم شگفته یسین عباسی مسئول کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات مقاله ای باعنوان «**پاکستان شناسی از دیدگاه احمد سروش**» قرائت کرد. ایشان احمد سروش را یکی از اولین اقبال شناسان ایرانی قرارداد و گفت : به گفتهٔ احمد سروش :

«نسلی که در شبه قاره هندو پاکستان برای آزادی و استقلال ، پیروزمندانه مبارزه کرد، یک نسل قهرمان بود». احمد سروش می افزاید :

«دو نفر ازاین ملت قهرمان نهضت استقلال پاکستان را به اوج رساندند. هر دو مرد جاودانی که به اسلام و فرهنگ اسلامی ایران دل بستگی داشتند، یکی محمد علی جناح (قائداعظم) و دیگری علامه اقبال لاهوری می باشند.»

آقای مظفرعلی کشمیری مربی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی – اسلام آباد مقالهٔ خود را باعنوان «**اقبال شناسی زینهٔ اول پاکستان شناسی در ایران**» قرائت کرد. ایشان گفت :

در سال ۱۹۴۹ م دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی نخستین وابستهٔ فرهنگی پاکستان در ایران سمت خودرا به عهده گرفت، او بامساعی جمیله،

تلاش و کوشش های خستگی ناپذیرش خشت اول پاکستان شناسی را در حلقه های ادبی و فرهنگی نهاد. همان گونه است که در سال ۱۹۵۰م دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی که یک اقبال شناس و پاکستان شناس معروف است به سمت نخستین رایزن فرهنگی ایران در پاکستان منصوب گردید. به عقیدهٔ من هر اقبال شناس پاکستان شناس و هر پاکستان شناس باید اقبال شناس باشد چون این هر دو یعنی اقبال و پاکستان لازم و ملزوم هستند. اقبال شناسی زینهٔ نخست پاکستان شناسی در ایران بود.

پس از استقلال پاکستان مردم ایران با اقبال، اندیشه و اشعار او آشنا شدند و دراین زمینه مشایخ فریدنی و خواجه عبدالحمید عرفانی، از جمله اشخاصی بودند که از ۵۹ سال پیش برای معرفی اقبال تلاش کردند. کشمیری افزود : آیت الله خامنه ای با تدوین و تألیف کتاب ارزشمند خود با عنوان «***مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان***» و همچنین سید محمد علی داعی الاسلام، پروفسور مجتبی مینوی، دکتر محمد تقی مقتدری، سید غلام رضا سعیدی، احمد سروش، دکتر احمد آرام، امیر حسین آریانپور، فخرالدین حجازی، دکتر علی شریعتی، محمد علی اسلامی ندوشن، و عبدالرفیع حقیقت از جمله کسانی هستند که در معرفی پاکستان به جهانیان نقش بسزایی داشته اند .

به گفتهٔ مربی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی پاکستان، نام اقبال همیشه باپاکستان می آید و تاریخ این کشور بدون وی و اندیشه هایش نخواهد بود .

سرکار خانم رابعه کیانی کتابدار کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات گفت : در این هم‌اندیشی بااشاره به کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» تدوین و تألیف حضرت *آیت الله خامنه ای* گفت: ایشان این کتاب را ۳۹ سال پیش از کتاب «کفاح المسلمین فی تحریرالهند» از عربی به فارسی، ترجمه تدوین و تألیف کرده اند .

تصور تشکیل پاکستان از زمانی آب می خورد که نخستین مسلمان روی خاک شبه قاره گام نهاد . به گفتهٔ آیت الله العظمی سید علی خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی و مترجم و مؤلف کتاب ذکر شده :

«حملهٔ محمد بن قاسم در حقیقت طلیعه ی حکومت مسلمین در هند بود».

ایشان در بخشی ازاین کتاب می نویسند، عاقبت محمد علی جناح تصمیم نهایی را گرفت و بنا بر وظیفه و به ندای دعوت قشرهای عظیم مسلمانان چشم امید دوخت و از خارج به هند بازگشت .

رابعه کیانی گفت : جناح تصمیم گرفت در دل حزب فرسوده «مسلم لیگ» که تنها حزب مسلمانان در مقابل حزب «کنگره» هند بود، روح تازه ای بدمد و فاصله میان سران و مردم را پرکند تا این کشور به استقلال برسد.

وی افزود : در این کتاب آمده است، تمامی آنچه که محمد علی جناح برای استقلال این کشور انجام داد در اشعار، اندیشه ها و افکار علامه اقبال نهفته بود.

سرکار خانم دکتر سیده چاند بی بی استادیار فارسی دانشکدهٔ دولتی فدرال — راولپندی طی مقاله ای باعنوان «**برخی از آثار پاکستان شناسی چاپ شده پس از انقلاب اسلامی ایران**» بعضی از آثار علمی و پژوهشی پاکستان شناسی به قلم دانشمندان ایرانی را پس از انقلاب اسلامی ایران معرفی کرد.

آقای محمد کیومرثی عضو هیأت علمی دانشکدهٔ زبانهای خارجی دانشگاه تهران و دانشجوی دکتری زبان و ادبیات اردو در دانشگاه پنجاب، تاریخچهٔ بخش زبان اردو در دانشگاه تهران را به زبان اردو بیان کرد که بااستقبال مواجه شد. وی افزود :

زبان اردو برای ما ایرانی ها همانطور شیرین است که فارسی برای شما پاکستانی ها ما پاکستان و زبان اردو را بسیار دوست داریم و می خواهیم اردو را یاد بگیریم .

در دانشگاه تهران به آموزش زبان اردو اهمیت ویژه ای داده می شود و منابع کافی نیز وجود دارد.

وی که در حال آموزش مقطع دکترا در دانشگاه پنجاب لاهور است افزود :

اهتمام مسوولان آموزش عالی کشور ایران به این زبان به جهت پایه های فرهنگی، تاریخی و مذهبی است .

این عضو هیأت علمی دانشگاه تهران همچنین تاکید کرد. آموزش زبان اردو پیشتر به عنوان یک درس اختیاری در دانشگاه های کشور تدریس می شد، اما از سال ۱۳۷۰ خورشیدی به عنوان یک رشتهٔ تحصیلی و مستقل در دانشگاه تهران تدریس می شود.

سپس آقایان سید سلمان رضوی و دکتر سرفراز ظفر شاعران برجسته سروده های فارسی خود را خواندند و به رونق محفل افزودند :

آقای دکتر محمد اکرم اکرام مهمان ویژه طی سخنانی، حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی را بزرگترین چهره اقبال شناس نامیدند و نکاتی جالب راجع به پاکستان و اقبال شناسی ارائه کردند .

در پایان آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در اسلام آباد

ضمن قدردانی و تشکر از زحمات مهمانان گرامی و شخصیتهای برجسته علمی و فرهنگی این کشور، از حضرت آیت‌الله خامنه ای رهبر فرزانه انقلاب به عنوان چهرهٔ ممتاز در اقبال شناسی و شناخت تاریخ شبه‌قاره و مسلمانان پاکستان نام برد و در خطابه ای به گستردگی مطالعات اقبال شناسی و پاکستان شناسی و قلمرو آموزش زبان اردو در مراکز دانشگاهی ایران، به کوتاهی اشارتی کرد واهمیت پاکستان را به عنوان کشور همسایه و هم آیین با مشترکات فرهنگی دیرینه یادآور شد. سخنران تأسیس «**مرکز پژوهش علامه اقبال**» در دانشگاه علامه طباطبایی - تهران را ناشی از همین ضرورت دانست.

رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان گفت : جمهوری اسلامی پاکستان با دیدگاه علامه محمد اقبال لاهوری تأسیس شد و در ایران نیز بویژه در بخش های فرهنگی و آموزشی به اشعار و اندیشه های ایشان توجه جدی وجود دارد .

آقای دکتر ایران زاده اشاره کرد در گروههای آموزشی فارسی و فلسفه، پژوهشهایی در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری دربارهٔ شعر و اندیشه علامه اقبال انجام و طی سالهای اخیر مقالات و کتابهای سودمندی دربارهٔ پاکستان به زبان فارسی تألیف و یا ترجمه شده است . وی انتشار کتاب «**ماهتاب شام شرق**» (گزینه و گزاره اندیشه شناسی علامه اقبال) به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و مرکز پژوهشی میراث مکتوب را از جملهٔ این اقدام ها برشمرد.

در پایان این هم اندیشی نسخه ای از کتاب «ماهتاب شام شرق» (گزینه و گزارهٔ اندیشه شناسی علامه اقبال) به استادان برجستهٔ زبان و ادب فارسی و مهمانان ارجمند اهدا شد که با استقبال خاصی مواجه شد . هم چنین به تعدادی از پیشکسوتان زبان و ادب فارسی و استادان فرهیختهٔ فارسی، لوح هنری اهدا شد.

شایان ذکر است هم اندیشی قبلی انجمن ادبی باعنوان «**آموزش زبان فارسی و ایران شناسی در پاکستان**» در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۸۵برگزار شده بود.

در حاشیهٔ این هم اندیشی که در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار شد، نمایشگاهی باعنوان یکصدمین سال مشروطیت به همراه دست نوشته ها، عکس شخصیت‌های سیاسی و رجال مذهبی در معرض دید میهمانان قرار گرفت

*****

چکیده مطالب

به انگلیسی

Abstracts of contents
In English

of his prominent books is ***Sherul Ajam*** in five volumes written even before " A Literary History of Persia" by Prof. E.G. Brown compiled in four volumes. Shibli had special trait for composing poetry but due to his pre-occupations with research and compilation work, he had little time for it

From prominent characteristics of Shibli's poetry are his thoughts for national awakening and Islmaic Renaissance . In 1883 in an elegy on the occasion of Eidul Fetr he reminds of the past grandeur of Muslims:

یاد آن رونق و بازار هنر در بغداد　　یاد آن گرمی هنگامهٔ فن در شیراز

آن که پامال خرامش چه خراسان و چه پارس

آن که تاراج نگاهش چه عراق و چه حجاز

Shibli stayed and taught at Aligarh for 16 years. He subscribed the novel ideas of Sir Syed Ahmed Khan in relation with teaching of the then modern sciences. He wanted to have a balanced mixture of Religious and worldly learnings. Collection of his poetry titled ***Barg-e-Gol*** and ***Boye Gol*** were published earlier. But Iran Pakistan Institute of Persian Studies had published ***Kulliat*** of Shibli's Persian poetry edited by Dr. Mohammed Riaz in 1977 , numbering 22 in IPIPS's publication's series.

Syed Murtaza Moosvi

1972), Adeeb Ferozeshahi (D. 1973), Tabassum Qureshi (D. 1973), Mumtaz Hasan Ahsan (D. 1974), Maher -ul- Qadri (D. 1976), Sufi Ghulam Mostafa Tabassum (D. 1978), Zaheen Taji (D. 1978), Shabbir Hasan Khan Josh(D. 1982), Raees Amrohavi (D. 1988), Dr. Khawaja Abdul Hameed Irfani (D.1990), Attaullah Khan Atta (D.1991). And many others.

Few of the most prominent Persian prose writers of 20th Century in Pakistan can be singled out namely Dr. Mohammed Baqir, (D. 1993), Prof. Wazirul Hasan Abidi, Dr. Ghulam Sarwar (D. 1998) , Prof. Manzurul Haq, Syed Mohammed Abid Shabbar, Syed Murtaza Moosvi, Dr. Syed Ali Reza Naqvi , Dr. Inamul Haq Kausar, Dr. Mohammad Zafar Khan (D. 2005) Dr. Mohammed Riaz (D. 1994), Dr. Syed Mohammed Akram , Dr. Sughra Bano Shagufta, Dr. Aftab Asghar , Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi (D.1997) Dr. Arif Naushahi and a number of teachers at University and college level in Pakistan

It is imperative to mention that only 19 Persian poets and writers of repute who lived and died in 20th Century have been discussed in detail and a large number of others living in 21st Century have only been named.

13 – Maulana Shibli Nomani and Persian Poetry

Dr. Mehrun Nisa M. Khan

Maulana Shibli Nomani (D.1914) had multi- dimensional personality . He simultaneously was a historian, ***seerat*** writer, critic , Researcher, University teacher and poet. One

12 – Twentieth Century's Persian Language and Literature in Pakistan .

Syed Murtaza Moosvi

In nineteenth century, while Mughal dynasty's authority weakened in the Sub- Continent, Persian language lost its status of being official language. But during this period prose and poetic Persian works were produced by Asadullah Ghalib (D.1869) Syed Ahmed Khan (D. 1898) Altaf Hussain Hali(D. 914) and Shibli Nomani(D. 1914). Moreover, due to beginning of printing industry, publication of hundreds of books ***Kulliat*** and ***divans,*** whose MSS. Were earlier not readily available , were in the reach of scholars , Centres of higher learnings and libraries in lithographic prints and helped in extension of Persian in the Sub- Continent's vast Muslim society including the regions which later became part of new state of Pakistan .

Some Prominent Persian writers and poets who lived in 20th Century in Pakistan include Girami (D. 1927), Mirza Qaleej Beg (D. 1929) , Raana Kazmi (D. 1931), Feroze Tughraie (D. 1931), Yousuf Aziz Magsi (D. 1935), Abubakr Mastungi (D. 1937), Allama Mohammed Iqbal (D. 1938) Akhtar Shirani (D. 1948), Dr. Mohammed Din Taseer (D. 1950), Zeb Magsi (D.1953), Asghar Ali Roohi Lahori (D.1954), Maulana Zafar Ali Khan (D. 1956), Reza Ali Wahshat (D. 1956), Abdul Majeed Salik (D. 1958) Asad Multani (D. 1959), Murtaza Ahmed Khan Maikash (D.1959), Maulana Attaullah Shah Bokhari (D. 1962) , Allama Inayatullah Khan Mashriqi(1963) Nazim Sindhi (D.1964), Zia Jafri(D. 1970), Jigar Kazmi Peshawari(D.

11 – Persian Language and Literature in some Countries of the Region.

Syed Afsar Ali Shah

With brief description of past history of old Persian, Middle Persian, and present Persian, which is being written in Arabic alphabets eversince the dawn of Islamic era, Persian language's influence has been reviewed in Iran's neighbouring countries in east, north and northeast. It is worth mentioning that presently Persian is official language of Iran, Tajikistan and in bi-lingual Afghanistan terming it as ***Dari.*** But history is testimony to the fact that Persian had not only been the official language in many Countries beyond Iranian plateau, but also Scientific, Cultural, Literary and also taste- oriented language while discussing, beginning and development of Persian poetry and literature in many countries of the region, most prominents like Amir Khusrau Dehlavi, Asadullah Ghalib , Allama Iqbal , Amir Ali Shir Nawaie have been discussed . The influence of Persian poetry and thought in Qazi Nazrul Islam's poetry – national poet of Bangladesh, Makhdum Quli Feraghi - well known poet of Turkemenistan – has been surveyed. Aslo Present day conditions of Persian language teaching in Central Asian States like Turkemenistan, Kazakistan, Kerghizia, and Status of contemporary Persian poetry in Tajikistan has been highlighted.

10 – Rabia's Sweet poetic Heritage.

Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta

Rabia binte Kaab Quzdari was first poetess of Persian – a contemporary of Rudaki of Samarqand . Her Sweet poetry encompasses subtle human feelings, composed more than ten centuries ago, when first rate Persian poets like Ferdausi, Farrukhi, Unsari, Asjudi, Maulavi, Saadi and Hafiz have not shined in the twilight of Persian poetry. Shams Qais Raazi has termed Rabia as one of the masters of Persian poetry in "***Al Moejam fi Maayeer Ashaarul Ajam***" She has composed poetry in various forms and became an initiater . Rabia had acquired mastery not only on Arabic and Persian but also considerable knowledge of Holy Quran, Hadith and Religious traditions, which duly reflects in her poetry . Adam's weeping and Holy Christ's kindness reflects in one of her couplets:

مثال چشم آدم شد مگر ابر　　دلیل لطف عیسی شد مگر باد

In the light of forbearance of Prophet ***Ayoob***,She refers to her own plight:

خبر دهند که بارید بر سر ایوب　　ز آسمان ملخان وسر همه زرّین

اگر ببارد زرّین ملخ برو از صبر　　سزد که بارد بر من یکی مگس روئین

9 – Sanaie: A dim light candle became a shining Sun.

Dr. Mohammed Baqaie Makan

Sanaie's personality had two different aspect in Persian's literary history . Firstly Sanaie who composed poetry in praise of Kings, Ministers and Chieftains and terms them as specimen of goodness and human values. Himself involved in wrong doings . He favours powerful circles by ignoring good manners. But yet another Sanaie exists whose prominence in Persian poetry and history of Islamic and Iranian mysticism is praise- worthy. He accepts his negative past and even refers to it in poetry of later period and relates it to inexperience of youth and also conditions prevalent in those days. Sanaies' confessions have not been formulated separately but in some of his couplets he refers to his mistakes:

به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم

بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا

But when he hands over key of heart's treasure to real beloved (God) he says:

چهرهٔ عذرات باید بر در وامق نشین　　عشق بوذروار گیر و گام سلمان وار زن

ای سنایی چند گویی مدحت روی نکو　　بس کن اکنون دست اندر رحمت جبّار کن

Sanaie has not only influenced prominent poets of later periods like Khaqani, Nizami, Attar, Saadi,. Maulavi, Hafiz, Jami, Saeb, Bahar, Iqbal but also has an impact on present day poets like Farough Farrukhzad and Nusrat Rehmani, who have availed his thoughts in their compositions.

of Hafiz lovers and published many times in various cities of the Sub- Continent. This article has two parts first dealing with life and works of Qazi Sajjad Hussain and then second, a review and critical appraisal of ***Divan-e- Hafiz's*** translation rendered by him in some detail.

8 - Akber Illahabadi: Composer of Satiric poetry and Social Critic.

Dr. Mohammed Saleem Akhtar

Akber had special flair in composing ***Ghazal*** but eversince his initiative to compose humorous poetry with the aim of society's reformation, his lyrical poetry's prominence - which would have been his mainstay otherwise – mostly diminished in literary circles.

Akber was fully familiarized with Arabic and Persian literatures. He had deep interest in Hafiz and Saadi's poetry . He had composed some of the Persian ghazals in frame and forms of Persian stalwarts.He has depicted mastery in inculcating and quoting lines of Holy Quran, Arabic and Persian proverbs and sayings and couplets and ***Mirsra*** in his compositions from most highly placed poets like Hafiz, Saadi, Maulana , Sanaie, Khusrau , Jami, Faizi, Naziri etc. Moreover, he had inclination for composing parody in line with the compositions of his preceding Persian poets,which had lasting effect in popularizing his satiric and humorous style of compositions . A study of Akber's life, works, and his contribution to the contemporary literature has also been done , in detail.

Literature. We may recall that in poets of Pushtu Language, Khushhal Khan Khattak's multifarious personality is most prominent, who not only composed Pushtu poetry with vast influence of Hafiz in diction, spirit and thoughts but also composed poetry in Persian. Khushhal has said in a Pushtu couplet: (trans.) I have learnt Persian language enabling me to compose poetry both in Pushtu and Persian, but I have preferred for composing more in Pushtu. In yet another Pushtu couplet he says: (trans.) From the angle of rhythm and meter, subject and fancifulness and literary similies, I have exalted the status of Pushtu language to the level of Persian.

7 –Translation of Hafiz's Divan in Urdu:An Evaluation. *Ali Bayaat*

From oldest translations of Hafiz's divan in Urdu, We can name "***Tohfa –e- Dilkash"*** by Ghulam Hyder- a Selection of Hafiz's divan – rendered in 1314 A.H. or "Golbon –e- Maarefat" by Mohammed Ismail Khan in 1322 A.H. or " Hafiz Motarjem " by Mohammed Inayatullah in 1343 A.H. Some translations are of whole divan or partly of selected ***radeefs*** or limited to ***Masnaviat, Saqinamehha*** , Elegies and Quatrains . As Speciman we can refer translation of Hafiz's ***Divan -e- Motarjem*** by Ibadullah Akhtar or ***Lisanul Ghaib*** by Mir Waliullah Abbottabadi, which have been published many times in the Sub- Continent. Also **"Divan-e- Hafiz Motarjem"** by Abu Naeem Abdul Hakeem Khan Nishtar Jallundhari and translation under review done by Qazi Sajjad Hussain, which particularly caught attention

thoughts, spirit and diction . He has praised freedom oriented role of Iqbal :

نعرۂ او در دل ما کار کرد　　خفتگان شرق را بیدار کرد

In the poem titled(دمی با اقبال)" A moment with Iqbal" he has referred to the poet philosopher's unique thoughts:

آسیا را خوانده نقش آب و گل　　گفته افغان را در آن پیکر چو دل

5 - Ishq (love) and its combinations in Hafiz's Ghazals.

Dr.Syed Hameed Reza Alavi

The goal of this article has been, the investigation, analysis and explanation of the word "Ishq" (Love) and its combinations in the Ghazals of Hafiz. In order to reach this goal, almost all the cases that Hafiz has used the word "Love" and its combinations has been extracted and classified and the poems related to each of them has been stated and explained. The result of this research shows that Hafiz has used the word "Love" in different meanings although the general meaning of them appears somewhat similar.

6 – Influence of Hafiz Shirazi on Pushtu Literature.

Sirajul Islam Siraj

In 1995 translation of Dr. Badieullah Dabiri Najad's article titled, " Influence of Hafiz on literature and culture of the Sub-Continent" was carried by Urdu Journal "Iranshenasi" depicting its sway over literature of Persian, Urdu, Sindhi , Bengali, Punjabi produced in the Sub-Continent; but it does not refer to Hafiz's influence on Pushtu

آه غزنی! آن حریم علم و فن مرغزار شیر مردان کهن
دولت محمود را زیبا عروس ا زحنابندان او دانای طوس

Syed Solaiman Nadvi has published a travelogue in Urdu named "Travels in Afghanistan " In this Persian article a panoramic view has only been highlighted.

3 –" Poetry" as seen by Iqbal in his Persian Poetry.

Dr. Zulfeqar Rehnoma-e-Khurrami

Iqbal has created a new style in Persian Poetry which is called as " Iqbals's style." An effort has been made to collect specimen of his couplets in which he has described poetry and his own art of composing poetry . when we go through, we feel that poetic strides and conveying meaningful message are two things. He describes poetry as a vehicle of change . Poetry can take a role like knowledge and interpret the world. Iqbal introduces his own inner self to his readers and informs that what should they expect from him. Iqbal complains about those who think him like other poets. He laments such allegation . In Asrar-e- Khudi he has condemned non- Committed poets in a number of couplets . One of Iqbals's poetic peculiarities, is his brief but comprehensive way of expression .

4 – Khaleeli and Iqbal.

Mohammed Afzal Zahid

Ustad Khaleelullah Khaleeli (D.1366 A.H Solar), an Afghani Scholar of Iqbal Studies, was one of those persons who had an opportunity to see Iqbal during his official visit of Afghanistan in 1933 . He has visited Pakistan and tomb of Iqbal in later years. While studying Khaleeli's poetry in his ***Kulliat*** we come across to deep and varied influence of Iqbal in his

A Glimpse of Contents of this Issue

1 – Usool-un-Naghmaat.

Mohammed Athar Masood

Manuscript of "Usool-un-Naghmaat" attributed to Sabir Ali bin Mohammed Panah is included in Hafiz Mehmood Khan Shirani's (1880 – 1946) collection in University of Punjab , Lahore. There are four manuscripts of titles pertaining to Music in the Catalogue of above mentioned University, Usool-un-Naghmaat is Ist MS numbering 655 & 656 in Shirani's Manuscript's Catalogue . The author lived in 12th Century A.H. coinciding with Mohammed Shah's reign . A poetic divan has also been attributed to him. The book has few " Asl" (Basics) and 19 Chapters, containing a number of Tables . MS under discussion was calligraphed in 1212 A.H. One each MS of Usool-un-Naghmaat" are being kept in Aasefia Library of Hyderabad Deccan and India Office Library London.

2. Iqbal's Lamentations on Ghaznin's Ruins.

Prof. Dr. Ghulam Sarwar

Allama Iqbal , Syed Solaiman Nadvi and Ross Masood were invited by the then king of Afghanistan for studying higher education system and offering proposals for requisite reforms in 1933 .During this Journey Iqbal visited tombs of Hakeem Sanaie Ghaznavi and Sultan Mehmood Ghaznavi and he has composed his impressions in the poem titled "Mosafir" (Traveller):

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

DANESH

Quarterly Journal

President & Editor-in-Chief: ***Dr. Neamatollah Iranzadeh***

Editor: ***Syed Murtaza Moosvi***

Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000,PAKISTAN

Ph:2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: ***daneshper@yahoo.com***

daneshper@gmail.com

http://ipips.ir

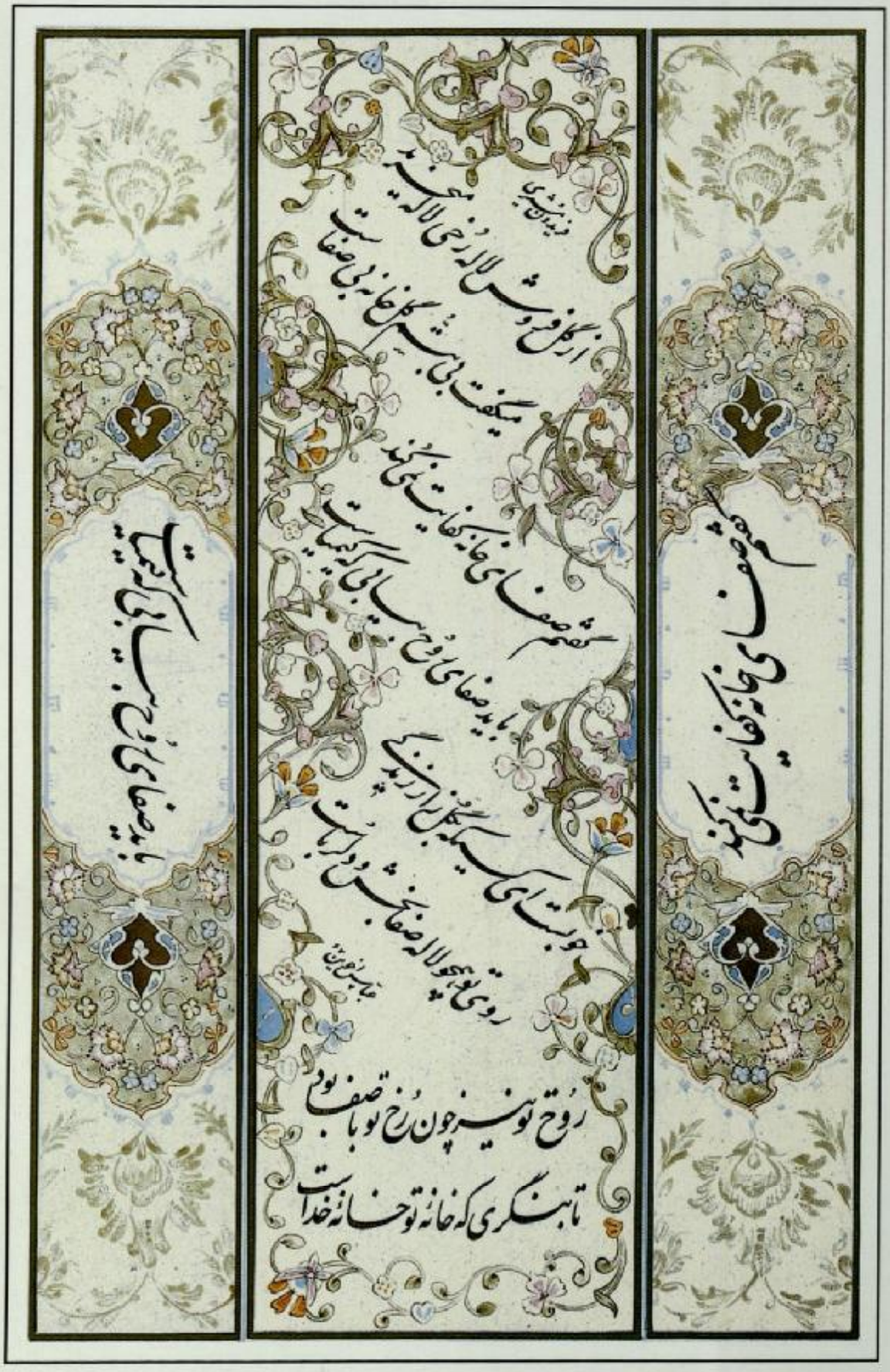

شعر آقای فریدون مشیری سخنور معاصر بنام
به خط هنرمند برجسته استاد عباس اخوین ،
تذهیب آقای محمد طریقتی

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

SPRING & SUMMER 2006

(SERIAL No. 84-85)

A Collecton of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent